

نخستین کتاب درباره

جنبش مشروطه خواهی در افغانستان

(در ربع اول قرن بیستم)

جلد دوم (با تجدید نظر)

پوهاند سید سعدالدین هاشمی

بازتایپ و تدوین دیجیتال: محمد قاسم آسمایی

بازپخش: انتشارات راه پرچم

شناسنامه کتاب:

عنوان: نخستین کتاب درباره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان در ربع اول قرن بیستم - جلد دوم (با تجدید نظر)

تألیف: پوهاند سید سعدالدین هاشمی

چاپ اول: ۱۳۸۳ - ه. ش. ۲۰۰۴ - میلادی

بازتایپ و تدوین دیجیتال: محمد قاسم آسمایی

بازپخش: انتشارات راه پرچم اکتوبر ۲۰۲۶



راه پرچم ناشرانده های دموکراتیک

www.rahparcham1.org

این کتاب برای پخش کاملاً رایگان تدوین شده است؛
هرگونه بهره‌برداری مادی از آن، جواب‌دهی حقوقی را
در قبال دارد.



پوهاند سید سعدالدین هاشمی

اېدا

به معتقدان، حاميان، پيښگامان و مبارزان افغانستان براسي آزادي، دموکراسي عدالت

اجتماعي، جامعه مدني، حقوق بشر، رفاه و ترقي اجتماعي.

هاشمي

فهرست

- دربارهٔ بازپخش کتاب ۱
- زیست‌نامهٔ نویسنده ا
- توضیحی دربارهٔ تجدیدنظر کتاب ج
- مشروطیت دوم (دورهٔ جوانان افغان) ۱
- بخش اول مرحلهٔ اول مشروطیت دوم عوامل و زمینه‌های مشخص ملی و بین‌المللی در شکل‌گیری آن: ۲
- فصل اول - سراج‌ال‌اخبار افغانیه ۳
- ۱ - سراج‌ال‌اخبار افغانیه، «آشیانهٔ آزادی‌خواهان»: ۳
- ۲- عکس‌العمل دولت هند برتانوی و رسیه، تزاری در برابر سراج‌ال‌اخبار افغانیه: ۱۱
- ۳- اخبار و جراید خارجی که بداره سراج‌ال‌اخبار می‌رسید: ۲۵
- ۴- نویسندگان سراج‌ال‌اخبار افغانیه ۳۲
- فصل دوم جنگ جهانی اول و اثرپذیری آن بر افکار روشنفکران، اصلاح‌طلبان و آزادی‌خواهان افغانستان ۵۷
- ۱ - آغاز جنگ و بی‌طرفی افغانستان ۵۷
- ۲ - ورود هیأت ترکو - جرمن و هند بکابل ۶۵
- فصل سوم نگاهی گذرا بر اثرات متقابل فعالیت‌های آزادی‌خواهان و مجاهدین هند و افغان در قرون هجدهم و نوزدهم ۸۷
۱. نهضت اسلامی (حرکت فکری و اصلاحی شاه ولی‌الله دهلوی) ۱۷۶۲- ۸۸
۳. مبارزه‌پنداری‌ها (تشریک مساعی افغان‌ها با مرهته‌ها علیه انگلیس‌ها): ۹۵

۴. داکویت‌ها: ۹۵
۵. تگ‌ها: ۹۶
۶. مجاهدات سیداحمد بریلوی (۱۷۸۶-۱۸۳۱): ۹۶
۷. اثرگذاری تجاوز اول انگلیس بر افغانستان و قیام ۱۸۵۷ مردم هند: ۹۹
۸. تجاوز دوم انگلیس بر افغانستان و اثرات آن ۱۰۳
۹. مدرسه دیوبند مبلغ روحیه آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی: ۱۰۴
- فصل چهارم کابل بحیث یکی از کانون‌های عمده فعالیت‌ها و مبارزات آزادی‌خواهان هند ۱۱۰
۱. جنبش خلافت و فلسفه سیاسی آن: ۱۱۱
۲. جمعیت محصلان کالج‌های لاهور: ۱۲۶
۳. تأسیس حکومت موقت هند با حمایت افغان‌ها در کابل و فعالیت‌های آن: ۱۳۱
- الف - روابط با روسیه تزاری (نامه طلایی): ۱۳۳
- ب - روابط حکومت موقت با جرمنی ۱۳۵
- پ - نامه‌های ابریشمین ۱۳۸
- ت - جنود ربانیه یا لشکر خداوندی یا عسکر نجات هند ۱۴۳
- ث - فعالیت‌ها و تحریکات در مناطق قبایل سرحدی ۱۴۶
- فصل پنجم انقلاب اکتوبر و اثرات آن بر افکار و اندیشه‌های آزادی‌خواهان منطقه و خاور ۱۵۴
- فصل ششم فعالیت‌های انقلابیون و آزادی‌خواهان بین کابل - مسکو ۱۷۸
۱. راجا مهندرا پراتاب ۱۷۸
- ۲ - مولوی برکت‌الله: ۱۹۲

۳. مولانا عبیدالله سندی.....	۱۹۹
۴- ام. ان. رای Roy:	۲۰۶
۵. خوشی محمد (محمد علی):	۲۱۷
۶. محمد شفیق.....	۲۱۹
۷. افسران، ناسیونالست و رادیکال ترکی، بین کابل - مسکو.....	۲۲۱
ب - احمد جمال پاشا.....	۲۳۲
فصل هفتم سؤقصدها علیه امیر حبیب الله و پایان دادن به زندگی او.....	۲۴۳
بخش دوم - مرحله دوم مشروطیت (جوانان افغان)	۲۵۴
فصل اول	برنامه و
تشکیلات	۲۵۵
۱. برنامه و ستراتیژی مرحله دوم.....	۲۵۵
۲. ساختار تشکیلاتی و طرز کار مرحله دوم «جوانان افغان»:	۲۶۱
الف - حلقه سیاسی اعتدالیون.....	۲۶۲
ب - حلقه سیاسی رادیکال ها.....	۲۶۴
فصل دوم «جوانان افغان» و نخستین قانون اساسی افغانستان.....	۲۸۴
فصل سوم سرشناسان و چهره های ممتاز جوانان افغان	۲۹۹
۱. غلام محی الدین «افغان»:	۳۰۲
۳. عبدالهادی پریشان «داوی»:	۳۰۲
۴. عبدالحسین «عزیز»:	۳۱۶
۵. فیض محمد «ناصری»:	۳۱۸
۶. سید غلام حیدر پاچا:	۳۲۰

۷. خواجه هدايت الله: ۳۲۱
۸. فقير احمد خان: ۳۲۴
۹. فتح محمد خان «جبار خيل»: ۳۲۷
۱۰. عبدالجبار خان «جبار خيل»: ۳۲۷
۱۱. سيد هاشم: ۳۲۸
۱۳. محمد كريم «نزيهه جلوه»: ۳۲۸
- حلقه راديكال ها ۳۳۲
۱. عبدالرحمن «لودين»: ۳۳۲
۴. مير غلام محمد «غبار»: ۳۴۰
۷. غلام محي الدين «آرتي»: ۳۶۰
۶. سعد الدين «بها»: ۳۶۴
۸. ميرزا محمد مهدي «چندا ولي»: ۳۷۲

دربارهٔ بازیخش کتاب

داکتر آرمان عظیمی

«شکست بال و پریم در هوای آزادی
هزار شکر که گشتم فدای آزادی»
عبدالهادی داوی

بنام خداوند دادگر و توانا

تاریخ علمیست که مجموعه‌پی از فراز و فرودها، شکست‌ها و پیروزی‌ها، امیدها و یأس‌ها، عقب‌گردهای جنبش‌ها، سازمان‌ها، فرمانروایی‌ها، عمل‌کرد اشخاص و افراد و... را بررسی و داوری قرار می‌کند. تاریخ به گذشته‌ها می‌پردازد و بدون حب و بغض، خوش‌بینی و بدبینی رخدادهای گذشته را واکاوی می‌کند و مشعل رهنمایی برای آینده به دست می‌دهد.



در پرتو تجارب تاریخی، مبارزهٔ مردم افغانستان همواره میان دو شاخص متضاد قرار داشته است؛ تضادهایی که پایه‌های اصلی محتوای دردناک و زجرآور، اما باشکوه تاریخ کشور ما را تشکیل می‌دهند. ستیز میان ستمکش و ستمگر، داد و بی‌داد، ارزش‌های مترقی و احکام ارتجاعی، و آزادی و اسارت، ارزش‌های تابناکی‌اند که همواره فرزندان اصیل وطن به پاس ندای پرصلابت تاریخ برگزیده‌اند و برای تحقق آن آرمان‌های انسانی، قربانی‌های بی‌حسابی داده‌اند.

اما دردا و حسرتا که با وصف آنهمه جان‌فشانی‌ها و فداکاری‌ها، به قول میر غلام‌محمد غبار مبارز بی‌همتا: «بعد از هر غسل خون و آتش، همان پیراهن چرکین گذشته را به تن می‌کنند.» مردمی که بار تمام مصائب و مشقت را در سیر تاریخ وطن به دوش کشیده‌اند، فرزندان اصیل این مرز و بوم‌اند. با تأسف برخلاف

سیر تکاملی، تاریخ در کشور ما سیر قهقراپی و عقب‌گرایانه داشته و رویدادهای اسف‌انگیز و دردناک گذشته، بطرز مشابه با بازیگران تازه یکی پی دیگری، باربار تکرار شده‌اند، چنانچه در همین اثر روایت شده است:

«استبداد پس از هرج و مرج و هرج و مرج پس از استبداد، تاریخ گذشته ما غیر ازین دو فصل نیست. ... درخت آرامش و سکون ما همیشه با خون آبیاری شده و با ظلم و شقاوت و بی‌رحمی و جنایت تغذیه نموده، وقتی به ثمر رسیده است که ریشه آن گندیده و پوسیده شده ... این تودهٔ بینواگوسفندوار، میلیون‌ها میلیون زیر تیغ ظلم و شقاوت عدهٔ معدود گردن نهاده و در نتیجه همین مغز کرخ است که دیوانه‌وار جلادان خود را ستایش کرده آنها را پیامبر و عادل و کبیر نامیده‌اند. ...»

استعمار خارجی و ارتجاع داخلی در کشور ما همواره در همدستی با یکدیگر در تلاش بوده‌اند تا جوهر معنویت و شرافت ملی مردم ما را سلب کنند و آنرا از ارزشهای پُربار تُهی سازند، تا نسلی بی‌تفاوت در قبال تاریخ و ارزشهای شکوهمند وطن به بار آورند. حسرتا که تا حد زیادی در این توطئه ردیالانه موفق نیز بوده‌اند. اینجاست که ما یکبار دیگر در برابر آزمون بزرگ بازخوانی رویدادهای تاریخی وطن قرار می‌گیریم و به سخن برگزیدهٔ زنده‌یاد نهرو «ملتی که تاریخ نخواند، محکوم به تکرار تاریخ است» استناد می‌کنیم.

نخستین «جنبش مشروطیت» در کشور ما، در ربع نخست قرن بیستم میلادی، در واکنش به مستعمره بودن کشور از سوی هند بریتانوی، فساد اداری، خودکامگی و استبداد امیر حبیب‌الله و درباریان غرق در فساد، عقب‌ماندگی جامعه و انحطاط تمدن، از جانب فرزندان فداکار و اصیل وطن در برابر ندای میهن و نیاز عصر، با پخش و نشر «سراج‌الاخبار افغانستان» پی‌ریزی گردید.

افسوس که با افشای نخستین نهضت نجات‌بخش، ماشین سرکوب به کار افتاد، شماری اعضای آن به توپ بسته شدند، بیشترین راهی زندان و شکنجه گاه گردیده و یا تبعید شدند. اما آرمان‌ها و ایده‌های ترقی‌خواهی، قانون‌مداری، ترویج و توسعه معارف و تمدن، استقلال و آزادی سیاسی کشور که آنها مطرح و به گوش‌ها و

ذهن هموطنان رسانیده بودند، از جانب وارثین نهضت به عنوان خواست‌های روز باردگر سرلوحهٔ مبارزات سیاسی مطرح شد و با آغاز نشر «سراج‌الخبار افغانیه» منجر به تشکل دومین جنبش مشروطیت در کشور گردید.

قابل تذکر است که جوانه‌های جنبش مشروطیت با تمام فراز و فرودهایش در سیر تاریخ همچنان پُربار بوده است و آخرین حلقات و بقایای این جنبش در وجود احزاب وطن و خلق به رهبری شادروانان غبار و محمودی در دورهٔ نهضت هفت شورا با استفاده از دموکراسی نیم بند دورهٔ صدارت شاه محمودخان در صحنه مبارزات سیاسی کشور بازتاب یافت که در متون تاریخی بنام جنبش سوم مشروطیت کشور ما یاد شده است.

«نخستین کتاب دربارهٔ جنبش مشروطه خواهی در افغانستان» عنوان بامسمایی است که توسط دانشمند گرامی پوهاند سید سعدالدین هاشمی برای واکاوی این دورهٔ تاریخ جنبش کشور در دو جلد تألیف گردیده است. ویژگی برجستهٔ این اثر، همانطوری که از عنوان آن پیداست، اینست که مؤلف با سابقهٔ تحصیلات اکادمیک، تألیف، پژوهش و تحقیق، تدریس و استفاده از منابع موثق و معتبر تاریخی و گفتگوهای مستقلانه با بازماندگان و اعضای نهضت اول و دوم مشروطیت، برای نخستین بار در چارچوب یک اثر مستقل و مستند، مراحل تشکل جنبش مشروطیت، خاستگاه و بستر تاریخی اندیشه‌های مشروطیت میان روشنفکران، نهضت‌های مشروطیت در کشورهای همسایه و منطقه، عوامل داخلی و زمینه‌های خارجی (از جمله تأثیرگذاری جنگ جهانی اول، انقلاب کبیر اکتوبر در شوروی، مبارزات آزادیخواهان هندی) را به بررسی گرفته و فراز و فرود آنرا بیان نموده است.

در فصل اخیر این اثر پُراج، مؤلف به بررسی و شرح زندگی‌نامه اعضای نهضت مشروطیت خواهی کشور ما پرداخته است که به باور بنده بحیث کارنامهٔ پُرافتخار کار و پیکار مبارزین انقلابی کشور ما همواره بر تارک تاریخ کشور ما خواهد درخشید. مبارزینی که داوطلبانه با ایثار و از خودگذشتگی، نام‌های خود را جاودانه ساختند.

آری! اینان قلب پرتپش تاریخ جنبش مشروطیت و مایه افتخار ما هستند.

ناگفته نباید گذاشت که مؤلف، محتوای اولیه و ناتمام این اثر را با امکانات دست داشته در سال ۱۹۷۵ میلادی بحیث یک جزوه درسی در پوهنتون کابل بچاپ رسانده بود. در این باره زنده یاران غبار، حبیبی، فرهنگ، مبارز، پوهنیار و نیز به تألیف و خلق آثار مختلف بصورت جداگانه و یا ضمیمه‌ی در حوزه تاریخ جنبش مشروطیت کشور ما همت گماشته اند.

آنگونه که پوهاند هاشمی نگاشته اند، اثر هذا طی پژوهش‌های گسترده و وسیع در دوره مهاجرت به انگلستان و دسترسی به منابع بیشتر، تکمیل گردیده و از آثار نویسندگانه فوق‌الذکر نیز به حیث مآخذ معتبر و مستند در این اثر مدد جسته است.

طوریکه هر جامعه سیر تکاملی خود را می‌پیماید، اوضاع و احوال مصیبت‌بار کنونی نیز به هیچ وجه پایان تاریخ نیست، اکنون مثل هر زمان دیگر داعیه ترقی، بسط و انکشاف مُدِرنِیته، آزادی بیان و اندیشه و دموکراسی خواهی در برابر روشنفکران و نیروهای ملی و ترقیخواه کشور قرار دارد. به باور من بدون بازخوانی تاریخ نهضت مشروطه خواهی کشور ما که حیثیت درسنامه و قطب نما را دارد، تشکل هیچ جنبش ملی و مترقی امکان پذیر نخواهد بود.

خوشبختانه برای دسترسی سهل هموطنان و مخصوصاً نسل بالنده وطن به این اثر، شخصیت گرانقدر فرهنگی جناب محمد قاسم آسمانی و انتشارات راه پرچم به سلسله نشرات آثار مختلف کمیاب و نایاب در حوزه‌های مختلف تاریخ، سیاست، فلسفه، ادب و فرهنگ وطن، اقدام به نشر دیجیتال جلد دوم این اثر پُرآرج و بی بدیل نموده است (جلد اول آن از جانب انتشارات راه پرچم قبلاً همگانی شده است) که بنده نه تنها این اقدام ایشان را قابل تکریم و تبجیل دانسته، بلکه برای همه آنها که مشعل روشنگری را بدست داشته و روزنه‌ی برای جستجو و دستیابی به حقایق تاریخی را برای نسل نوین و نسل‌های آینده گشوده اند، توفیق هر چه بیشتر در پیشبرد امور اعتلای فرهنگ روشنگری در کشور آرزو می‌نمایم.

برای پوهاند صاحب هاشمی که نام‌شان در ردیف تاریخ نگاران و محققین برجسته تاریخ کشور ما قرار دارد و با تأسف با بیماری‌های دوره کهولت روزگار را می‌گذرانند، سلامتی، تندرستی و طول عمر آرزو می‌نمایم.

به عنوان حُسن ختام و آرج‌گزاری به آن سرهای شوریده و انسان‌های دادخواهی که دست رد به رسم بندگی زده و با خون خود تاریخ را گلگون ساخته اند، بازهم این پیام عبدالهادی داوی یکی از مشروطه‌خواهان پیشگام که سال‌ها را در زندان استبداد سپری کرد، به خوانندگان گران آرج تقدیم می‌دارم.

اگر کام تو در کام نهنگ است
و گر زیر دندان پلنگ است
برآور دست و برزن آستین را
که ناکامی برای مرد ننگ است

با حرمت بیکران

داکتر آرمان عظیمی

سپتامبر ۲۰۲۶م. / میزان ۱۴۰۵ خ.

روستای خُم زرگر ولایت کاپیسا

زیست‌نامه نویسنده

پروفسور سید سعدالدین هاشمی در سال ۱۹۳۳ در جانشاه شکردره کوهدامن، در یک خانواده روحانی روشنفکر و زمین‌دار متوسط، بدنیا آمده، پس از فراغت از مکتب ابتدایی شکردره، دارالمعلمین کابل و فاکولته ادبیات، تحصیلات عالی‌اش را در ایالات متحده امریکا (نیویارک) به پایه اکمال رسانیده است.

او در طول دوره خدمت، به امور اکادمیک و اداری ذیل مشغول بود: معلم در لیسه تجارت، دارالمعلمین کابل، عضو علمی موسسه تعلیم و تربیه، استاد در فاکولته‌های تعلیم و تربیه، ادبیات، علوم اجتماعی، تاریخ و فلسفه، استاد کورس‌های ماستری پوهنتون کابل.

در طول دوره خدمت در کنفرانس‌ها، سمینارها و سمپوزیم‌های بین‌المللی در کابل، حیدرآباد، دکن، بیروت، دوشنبه، مسکو، برلین، پاریس، لایدن (هالیند)، گیسن آلمان و لندن سهمگیری و سخنرانی‌های داشته و مقالات گوناگون در مطبوعات درون مرزی و بیرون مرزی افغانی به نشر رسانده است و آثار علمی ذیل را نگاشته است:

۱. اصول تدریس علوم اجتماعی (۱۹۶۵).
۲. تاریخ جهان باستان. جلد اول (۱۹۷۳)
۳. تاریخ جهان باستان. جلد دوم (۱۹۷۵)
۴. افغانستان باستان تا ظهور حکومت‌های مستقل ملی (۱۹۷۴)
۵. افغانستان از زمان حکومت‌های مستقل ملی تا ظهور احمد شاه ابدالی (۱۹۷۵)
۶. افغانستان معاصر (۱۹۸۰)
۷. جنبش مشروطیت. طبع اول (۱۹۷۵)
۸. نقش افغانستان در آزادی هند (۱۹۸۱)
۹. تاریخ نوین افغانستان (۱۹۸۵)

۱۰. نخستین کتاب در باره جنبش مشروطه‌خواهی در افغانستان جلد اول،
طبع دوم ۲۰۰۱

پرفیسور هاشمی که در لویه جرگه اضطراری (جون ۲۰۰۲) به صفت نماینده
انتخابی افغانان مقیم بریتانیا عضویت داشت، فعلاً در لندن مصروف فعالیت‌های
فرهنگی می‌باشد.

توضیحی درباره تجدیدنظر کتاب

رخداد بزرگ و تکان دهنده تاریخ معاصر یعنی «جنبش مشروطه‌خواهی» که اندیشه نوگرایی، استقلال طلبی، ضدیت با استبداد و نیروهای مخالف اندیشه دموکراسی و همبستگی ملی را در خود پرورانیده بود، بحیث یک حرکت آگاهانه و سازماندهی شده سیاسی و اجتماعی در افغانستان در شمار موضوعات پراهمیتی است که در مورد آن کمتر پرداخته شده است. آنچه انجام شده و می‌توان آن را آغاز کار درین ساحه دانست، نوشته دقیق میر غلام‌محمد غبار، یکی از ناظران بطن و متن ماجراهای بسیاری ازین حرکت‌ها است که زیر نام نهضت دموکراسی در چند صفحه در جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ که حاوی سندیت خاص می‌باشد؛ بچاپ رسیده است. البته چند مقاله منجمله از میر سیدقاسم لغمانی روحانی نواندیش و یکی از بینان‌گذاران مشروطیت اول و عضو فعال مشروطیت دوم نیز در قید تحریر آمده که در جراید وقت منتشر گردیده و از اهمیت خاص برخوردار است.

مگر از محتوای بیشتر مقالات دیگر منتشره می‌توان با برخی از نکات کلی و بیان احوال چند تنی از اعضای این حرکت را که بعضاً نارسا و بی‌بنیاد معرفی شده و شاید به علت عدم دسترسی به اسناد دست اول کتبی معتبر پشتوانه تاریخی ندارد، پی برد.

انگیزه روشن ساختن زوایای تاریک و پیچیده این حرکت، مرا وادشت تا در زمینه تحقیقی بعمل آورم. درین پژوهش ابعاد مختلفه، بخصوص بعد سیاسی این حرکت را تا جای توان و در محدوده امکانات و شرائط موجود آن‌وقت افغانستان با تکیه بر اسناد کتبی و مصاحبه‌هایی با شاملان این حرکت یا با آنانیکه در آن عهد زیسته اند یا خاطرات به ایشان انتقال یافته است و یا صاحب‌نظر بوده اند که اسامی‌شان در متن اثر نامبرده شده، به بررسی گرفت.

نتیجه این تحقیق که شاید بدلائل فوق از روی مجبوری، آن را ناپخته و ناکافی

دانست، اثری بود تحت عنوان «جنبش مشروطه‌خواهی در افغانستان در ربع اول قرن بیستم» که در سال ۱۹۷۵ در پوهنتون کابل چاپ رسید و در نوع خود نخستین کتاب مستقلی دربارهٔ مشروطه‌خواهی در افغانستان می‌باشد، و کتب مستقلی را که دیگران درین مورد نوشته اند، همه بعد ازین تاریخ است.

دورهٔ مهاجرت اجابری نویسنده در لندن، گرچه رنج‌های فراوان را در کنار داشت، ولی فضای مطبوع برای مشغله‌های ذهنی و فعالیت‌های فرهنگی، زمینهٔ مطالعات تازه تحقیق و پژوهش‌های بیشتر و دسترسی به منابع و اسناد معتبر و دست اول تاریخی فراوان را که در داخل افغانستان، بهیچ صورت امکان‌پذیر نبود، میسر ساخت. بنابراین با استفاده از این فرصت و همراه با آن پیشنهادها و مشوره‌های نیک برخی از استادان و دوستان جدید فرهنگی بیرون مرزی مشوق من شد تا در تجدید نظر اثر چاپ اولی با ارائه مدارک و معلومات جدید و با اعتبار و با معیارها و موازین پذیرفته شدهٔ عصر اقدام نمایم.

بر این بنیاد علی‌الرغم موانع، ازان جمله مریضی طولانی، باز در راه صعبی که آنرا خوب می‌شناختم، قدم نهادم و در مسیر این اثر پژوهشی با استفاده از کتب و ریفرنس‌های مستند و با اعتبار کتابخانه‌های فرنگستان مواد آرشیفی وزارت خارجه بریتانیا و اندیا آفس لندن که غنی‌ترین گنجینه تاریخی افغانستان دورهٔ مورد نظر را دارد، بکار ادامه دادم.

در جریان کار، برعلاوهٔ مواد سابق‌الذکر و مطالب تازهٔ دیگر بشمول استفاده از مواد انترنیتی، یک تعداد اوراق ارزشمند تاریخی تازه‌یاب بقلم چند تن از فرزندگان و فعالان این حرکت و پیشگامان، ارزش‌های جدید که در آن زمان نوشته شده و برخی واقعیت‌های تاریخی درون این حرکت اهداف و نظرات آنان را منعکس ساخته، مورد استفاده قرار گرفته است. این اسناد تازه‌یاب که تا حال هیچیک از محققان بدان دسترسی نداشته اند، در متن جلد دوم اثر مورد نظر معرفی گردیده است.

من باین باورم که اگر واقعیت‌های تاریخی بر پایه اسناد ارزنده و اصیل تنظیم نشود و تار و پود مندرجات ریسمان پوسیده شایعات و بعضی از شهرت‌های ناپایه‌دار و روایت‌های کم اعتبار بهم تنیده گردد، در خور اعتماد و شایان استناد نیست. ارائه

اسناد تاریخی با تعدیل و تحلیل آن بسود این یا آن از هر محقق و پژوهنده‌ای که باشد عادلانه نیست. جعل، مسخ، گزافه گویی شایعه‌ها و روایات غرض‌آلود، ستایش بی‌حقیقت و مذمت بی‌پایه از ارزش و اعتبار اثر می‌کاهد.

برخی از نویسندگان که این حرکت و جنبش را به نقش این یا آن فرد مبارز و پیش‌آهنگ محدود می‌سازند و حتی ازین هم فراتر رفته، نقش افراد نخبه را مطلق می‌گردانند، تلاش می‌ورزند تصویر سطحی و تفننی از مبارزه مردم در برابر ستم و بیداد ارائه کرده و بطور ملموس به نقش و اهمیت مردم که عامل اصلی تکامل تاریخی کشور می‌باشند، کم توجهی نشان می‌دهند. همین نویسندگان بنابه گرایش‌های خاص که ریشه در احساسات و عصبیت‌های قومی دارند، عوامل اصلی و عمده را نادیده می‌گیرند و با گزافه گویی و افراط‌گری جز افزودن برای اشتباهات تاریخی، کار بیشتری انجام نمی‌دهند. بر بنیاد این باور، تا حد توان کوشیدم ازین عمل که ارزش و اعتبار علمی اثر را خدشه دار می‌سازد، پرهیز و دوری جویم و نیز اصل امانت و دقت تمام و ضبط و نقل مطالب را تا حد امکان درین اثر رعایت نمایم.

فشرده کلام اینکه: نتیجه و محصول کار مطالعه و تحقیق چند ساله دوره مهاجرت تهیه دو جلد کتابی است که جلد اول آن را هسته شگافی‌های دوره مشروطیت اول دربر می‌گیرد. این جلد در سال ۱۳۸۰ ش (۲۰۰۱ میلادی) به یاری و همکاری شورای فرهنگی افغانستان در استکهلم سویدن بچاپ رسده است.*

جلد دوم که سیمای گذشته و اهمیت این جنبش را ترسیم می‌کند و با دلایل استوار و باتکا به اسناد معتبر، شایعه‌ها را لرزان می‌نماید و مراحل دوگانه مشروطیت دوم را که انعکاس دهنده خواسته‌های طبقات و اقشار گسترده مردم قرار گرفته بود، روشن می‌سازد، تکمیل و آماده چاپ است.

در متن این جلد، به مقایسه کتاب اصلی یعنی چاپ اولی آن حذف اختصار کردن

* این اثر از جانب انتشارات راه پرچم با شماری کتاب‌های دگر پیرامون جنبش مشروطه خواهی، به شکل دیجیتال تدوین و همگانی و لینک دانلود آنها در اخیر کتاب آورده شده است.

و اضافات زیاد بعمل آمده است.

بمنظور ارضای نیازمندی و گسترش پهنای معلومات، به ویژه برای جوانان درس خوانده و آموزش دیده و نواندیش علاقمند، بعضاً به حواشی و مطالب جانبی نیز پرداخته شده که شاید به کیفیت ظاهری آن اثر گذاشته باشد.

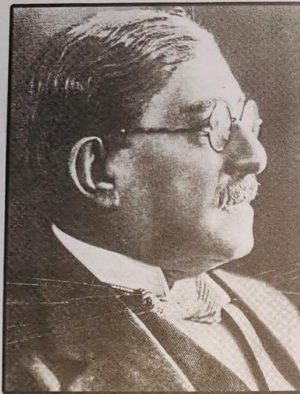
تهیه چنین کتابی پیرامون شناسایی صحیح قسمتی از تاریخ گذشته و شناخت حرکت تاریخ و انتقال تجارب سالم تاریخی و جلوگیری از تکرار حوادث ملال انگیز رنج آور و ویرانگر افراتی و تجارب منفی به نسل آینده، برای کمک بحال و تعین و انتخاب خط مشی ملی متعادل آینده، مبارزه حق با باطل، استقرار نظم و عدالت اجتماعی، دموکراسی، تدریج پذیری، پذیرش ارزش های نوین بدون شتابزدگی و بازاندیشی در برخورد با قضایا، حفظ تعادل در قضاوت ها، فارغ بودن از اندیشه های تنگ نظرانه و افراتی تباه کننده راست و چپ و سلب کردن تفکر و اندیشه و خلاقیت بنام دفاع از اسلام که جامعه را به بیراهی می کشاند، ممد شود.

از آنجا که هیچ اثری نمی تواند کامل باشد، به تناسب مختلف، کمبودها و نواقصی می داشته باشد، و محتاج بازنگری می باشد. از این رو برای تکمیل کمبودها، این کتاب در اختیار خبرگان رشته، فرهنگیان فرهیخته، محققان جدید و اهل نظر قرار می گیرد تا درباره آن تحلیل ها، داوری و قضاوت روشن بینانه و عمیق نموده، کمبودها و نارسائی های آن را تکمیل و مطالبی که تا هنوز بقدر کفایت روشن نشده و در خور پژوهش مزید است، توضیح نمایند تا متن پربارتر و کامل تری در دسترس قرار گیرد.

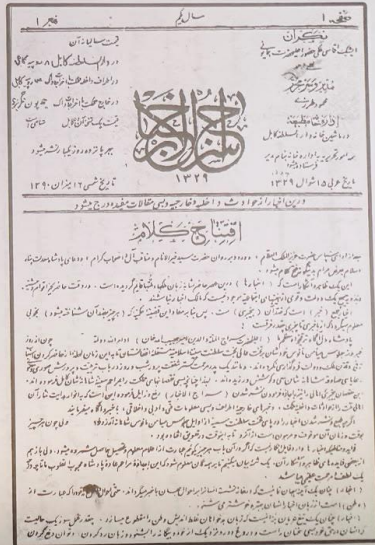
در فرجام از دوستان ارجمندی چون: پوهاند عبدالرسول رهین از سویدن، پوهنوال محمدقاسم هاشمی از ورجنیا، دکتور عنایت الله شهرانی از اندیانا، استاد عاقل بیرنگ کوهدامنی از لندن و داکتر محمدهارون امیرزاده از لندن که به شیوه های مختلف در تهیه و تکمیل این پژوهشواره مرا یاری نموده اند، مراتب امتنان خود را به آنان تقدیم می نمایم. بخصوص از آقای همایون سرخابی از لندن و آقای همایون بها از هالند که در تقدیم یک سلسله مطالب تازه و ارزشمند تاریخی و یک عده عکس های تاریخی فعالان و طلایه داران این حرکت کمک نموده اند، تشکر می نمایم.

همچنان از دختر کوچک ام سهیلا هاشمی دانشجوی یونیورسیتی Westminster لندن که در استخراج معلومات و مطالب تاریخی مورد ضرورت از انترنت همکاری نموده است و بالاخره از خانم مینا که در تایپ کتاب مورد نظر، کمک قابل ملاحظه نموده اند، سپاسگزاری می نمایم.

پوهاند سید سعدالدین هاشمی
لندن - اکتوبر ۲۰۰۴ (میزان)



نخستین شماره سراج الاخبار افغانستانه (اکتوبر ۱۹۱۱)





محمود طرزی در ایام مدیریت سراج الاخبار



مولوی صالح محمد قندهاری



عبدالعلي مستغنی

مشروطیت دوم (دوره جوانان افغان)

گرچه با انحلال جمعیت مشروطه‌خواهان اول (مارچ ۱۹۰۹) ده‌ها تن از فعال‌ترین و با ایمان‌ترین جوانان آن توسط ستمگران نظام موجود آن عصر، یا بسوی زندان‌ها و یا به آغوش مرگ کشانیده شدند و ظاهراً فعالیت نهضت خاموش گردید، ولی تلاش‌ها بخاطر خفه کردن کلی آن عقیم ماند. چه وطنپرستان افغان مبارزه‌شان را قطع نکردند و راهی را که مشروطه‌خواهان و شهدای راه حریت گشوده بودند، دنبال کردند.

چنانچه نماینده وقت برتانیه در کابل نوشت: «اکثریت مردم چیزفهم و حساس در کابل به این عقیده اند که تخم این آشوب و طغیان حالا بطور دائمی کاشته شده است و امیر قابلیت آن را ندارد که آن را ریشه کن سازد.»^۱

در هر حال همان قسمی که با نشر «سراج‌الخبار افغانستان» هسته مشروطیت نخستین گذاشته شد، «سراج‌الخبار افغانیه» ناشر افکار و اندیشه‌های آزادی‌خواهان، روشنفکران، تجدیدطلبان و ملی‌گرایان، نقطه آغاز فعالیت‌های مشروطه‌خواهان دوم (جوانان افغان)^۱ این وارثان و تکامل دهندگان مرام‌های مشروطیت اول بحساب می‌آید.

مشروطیت دوم (جوانان افغان) را نظر به شیوه فعالیت و خصوصیت مرامی آن می‌توان بدو مرحله تقسیم کرد:

دوره قبل از استقلال و دوره بعد از حصول استقلال کامل سیاسی افغانستان.

^۱ دکتر عبدالغنی پنجابی نخستین نویسنده است که در کتابش تحت عنوان «وضع سیاسی در آسیای میانه» اصطلاح «جوانان افغان The Young Afghans» را بکار برده است. (ص ۸۵)

بخش اول

مرحله اول مشروطیت دوم عوامل و زمینه‌های مشخص ملی و

بین‌المللی در شکل‌گیری آن:

در این مرحله تعقیب و مجازات ادامه داشت، فعالیت سری بود، تشکیلات بسیار منظم وجود نداشت. تعداد اعضا، محدود بود. با آنهم فعالیت‌های سیاسی از طریق دیدوادی‌های محفلی و فعالیت‌های فرهنگی‌شان توسعه یافت. از آنجمله بود نشر «سراج‌الانبار» که با مبارزه روشنگرانه برسات آگاه ساختن مردم پرداخت، ارزش‌های جدید ایجاد کرد و با ارزش‌های قدیم، جامه نو پوشانید.

فصل اول

سراج الاخبار افغانیه

۱ - سراج الاخبار افغانیه، «آشیانه آزادی خواهان»:

نقش مطبوعات سالم و هدفمند، رهنمای يك نهضت جنبش و یا حزب که در بیداری و انکشاف شعور سیاسی و آگاهی مردم و تکامل جامعه مؤثر است، نخستین گام‌ها درین رابطه در عصر سراجیه قسمی که در جلد اول بدان اشاره شده است، نشریه «ترغیب الجهاد» بود که توسط محمود طرزی از عربی به فارسی ترجمه شده، به ولایات افغانستان توزیع می‌گردید. بعداً «سراج الاخبار افغانستان» با الهام از نوشته‌های آیدیا لویکی و سیاسی سید جمال‌الدین افغانی و «حبل‌المتین کلکته» به نشر آغاز کرد ولو که يك شماره به نشر رسید.

به تعقیب آن، داکتر عبدالغنی به خواهش امیر در تهیه يك اخبار که نمونه آن تأیید شده بود، اقدام ورزید.* لیکن چند روز بعد به زندان افتاده شد و اخبار مذکور به نشر نرسید. سه سال بعد بود که امیر حبیب‌الله خان عین خواهش را از سردار محمود بیگ «طرزی» که آدم بسیار مناسب برای این کار بود، نمود...»^۲

تجددطلبان، منورین و وطن‌پرستان افغانی که با اثرات نیک اخبار و مطبوعات وقوف و آگاهی حاصل کرده بودند، دنباله آن را نگذاشته و با وجود موانع و مشکلات خارجی و استبداد داخلی از طرق مختلف توانستند حرکات وطن‌پرستانه شان را ادامه دهند و با همنوائی جنبش محمود طرزی، مجدداً جریده دیگری را با اهداف و دید وسیع‌تر بحیث پلتفورم مشروطه‌خواهان دوم «جوانان افغان» به نشر برسانند. این جریده که در مرحله اول مشروطیت دوم در مبارزه ملی در برابر استعمار و اصلاح امور اجتماعی بحیث بلندگوی اندیشه‌های آزادی‌خواهانه و تجددطلبی عرض وجود کرد، بنام «سراج الاخبار افغانیه» یاد شد که رهبری و مدیریت آن بدوش محمود طرزی یکی از نشلست‌های نیمه اول قرن بیستم و پدر

* داکتر عبدالغنی نام اخبار و مشخصات آن را ذکر نکرده است.

ژورنالیزم افغان قرار داشت (۱۹۱۱).*

محمود که طرزی در جوار مرقد سلطان کبیر، محمود غزنوی در غزنه تولد یافته بود، بدین نسبت او را «محمود» نام گذاشتند، دوره جوانی اش در تبعید، شاهد استبداد عبدالرحمن خانی و فجایع استعمار انگلیسی در زندگی او تأثیر نمود و روحیه ضد استعماری در وی نیرو گرفت و او را متوجه خدمت به وطن و مردم گردانید. بر اثر توجه و تشویق پدر در سرزمین بیگانه چون: هند (سه سال در کراچی) بغداد، دمشق، مصر، استانبول و سایر مناطق به تحصیل در عرصه‌های مختلفه علوم از جمله: حقوق، سیاست، فلسفه، حکمت اسلامی، ادبیات جهانی و غیره پرداخت. او در دوره ۲۲ ساله دور از وطن آثار ارزنده یک تعداد نویسندگان اروپائی به زبان ترکی و فرانسوی را مطالعه کرده و با جوانان ترك که بعداً با حزب ملی ترکیه یکجا موجبات سقوط و عزل عبدالحمید دوم را فراهم ساختند، تماس نزدیک حاصل کرد. در نتیجه تماس‌ها و مباحثات تحت تأثیر سازمان سیاسی «اتحاد و ترقی» که مصروف فعالیت سیاسی بودند، قرار گرفت.

طرزی در همین موقع بنابر سفارش پدرش از شام به استانبول با سید جمال‌الدین «افغانی» که در ترکیه بسر می‌برد، آشنا شد و مدت قریب هفت ماه، هر روزه با او تماس حاصل کرد و ازو بسا چیزها مانند حکمت، فلسفه و علوم اجتماعی آموخت. این آموزش خصوصاً در قسمت سیاست اسلامی و روابط کشورهای شرقی و اسلامی خیلی مؤثر بود.

طرزی می‌نویسد: «... علامه مشارالیه یک معدن عرفان بود، هر کس بقدر استعداد آلات و ادوات حواس دماغیه خود، ازان معدن به استخراج فضایل کامیاب می‌آمد. این هفت ماهه مصاحبت، بقدر هفتاد ساله سیاحت را در بردارد...»^۳

طوریکه در جلد اول نیز اشاره شده است، محمود طرزی با وجودیکه، شاگردی

* «طرزی» در مورد اهمیت جراید می‌نویسد: «... خلاصة‌الخلاصه عرض می‌شود که از ده جریده هفته‌وار منتظم، همدم و هم‌قلم که همگی به یک مسلک و یک خط حرکت قدم زنند، کار یک لک نفر عسکر را بهر مدعای که داشته باشید می‌توانید بگیرید...» سراج‌الانخبار افغانیه سال هفتم شماره ۱۶. (ص ۴).

سید جمال‌الدین افغانی را داشت، ولی در مورد سیدجمال‌الدین حسن‌نظری چندان نداشت. چنانچه در جای دیگر گوید: «... اما شایان حیرت این است که در خود ملت افغانستان آن ذات حکمت‌سمات، مانند یک جواهر بسیار ذی‌قیمتی که خود کان ازان خبر نباشد، غیر معروف مانده اند.

آیا شایان حیرت نیست که نه در کدام صحیفه تاریخ و نه در کدام کتابچه یادداشتی و نه در السنهٔ عمومی، نه نامی از زبان‌زد باشد و نه کدام نشانی از او مستند شده باشد...؟»^۴

در هر حال، گرچه هر دو شخصیت‌های معروف افغانی، یعنی سید جمال‌الدین افغانی و محمود طرزی این پیکارگران در برابر استبداد و استعمار دانشمندان سنت شکن، نواندیش، تجددگرا، طرفدار ترویج فرهنگ صنعتی، ضریح با ارباب تعصب و جمود فکری بودند و هردوی‌شان استقلال طلب بوده و از آزادی و حریت سخن می‌زدند و طرفدار اتحاد جهان اسلام (پان‌اسلامیزم) بودند و افکارشان الهام بخش بود، با آنهم، بینش سیاسی‌شان تا اندازهٔ از هم فرق داشت. سیدجمال‌الدین آدم انقلابی و جبهه‌اش وسیع بود، قاره‌های آسیا، اروپا، افریقا، حتی امریکا را احتوا می‌کرد و شهرت بین‌المللی داشت و بیشتر به پان‌اسلامیزم شهرت داشت. در هر کشور بر مبنای جهان‌بینی اسلامی، مسایل را طرح می‌کرد و راجع به ملحدین صحبت می‌کرد و با آنها سازش نمی‌کرد، در مورد او مقالات زیاد و فراوانی نوشته شده است. در حالیکه محمود طرزی محرك سیاسی و خطیب نبود و جبهه‌اش افغانستان بود و بیشتر طرفدار استواری بالای فرهنگ و صنعت غرب بود. محمود طرزی بر ایدیالوژی اسلامی، بیشتر به ملیت‌خواهی شهرت داشت و اندیشه ناسیونالیستی او غلبه داشت. بعلاوه محمود طرزی برعکس سیدجمال‌الدین افغانی، در داخل افغانستان پیشانی حکومت و ارتباط خانواده را از طریق ازدواج‌ها نیز در عقب داشت.

بجا خواهد بود که اگر بگوئیم مفکورهٔ پان‌اسلامیزم سیدجمال‌الدین افغانی از طریق هند و مفکوره ناسیونالیزم غربی را که ترک‌ها از اروپا اخذ کرده بودند، توسط محمود طرزی از طریق غرب وارد افغانستان شد.

پوهاند حبیبی می نویسد که: محمود طرزی زبان‌های پشتو، دری، اردو، عربی، ترکی و فرانسوی را می‌دانست و در جای دیگر تذکر می‌دهد که محمود طرزی در وقت خروج از وطن این بیت پشتو را زمزمه می‌کرد: *

دا ستا په مینه په شپو شپو زه کېږدلی يم
اوس دی پرېږدمه چی انگرېز در ته غندلی يم.^{۵۰}

از محمود طرزی علاوه بر مقالات فراوان او در سراج‌الخبار افغانیه، تألیفات و ترجمه‌های فراوان بجا مانده است که داکتر روان فرهادی فهرست ۳۱ اثر مستقل چاپی و چاپ نشده آن را در پایان مجموعه مقالات طرزی در سراج‌الخبار برشمرد.

* گزافه گوئی‌ها چه در مورد شخصیت‌ها باشد، چه در بیان واقعات و حوادث جا نداشته و از ارزش اثر می‌کاهد. ادعا، باید پشتوانه و اسناد موثق داشته باشد. به همه معلوم است که تمام آثار مثمر، علمی، فرهنگی، ادبی، ژورنالیستی و غیره آثار چاپ شده و چاپ نشده، خطابه‌های رسمی و صحبت‌ها در محافل غیررسمی سی ساله محمود طرزی، همه به زبان دری بوده و بر ادعای بالا مهر تأیید نمی‌گذارد.

نوشتۀ خان عبدالغفار خان شخصیت معروف و مبارز نامی پشتون، بحیث یک سند بسیار معتبر و دست اول بر صحت و سقم موضوع روشنی خوبی می‌اندازد:

«... زمانیکه من در کابل بودم، یک دیدار با امان‌الله داشتم. شاه چندین زبان را صحبت کرده توانست، ولی او پشتو نمی‌دانست... محمود طرزی وزیرخارجۀ افغانستان بود و بی‌نهایت آدم لایق و صاحب صلاحیت، یک روز مرا به یک پارٹی دعوت کرد. در اثنای شب سؤال زبان بلند شد، این فرصت زمینه را برای محمود طرزی مهیا کرد که بگوید مردم ما فارسی و همچنان که به پشتو صحبت می‌کنند. من تبصره کردم که مگر زبان پشتو، زبان ملی افغانستان است، من نمی‌گویم که هیچکس به فارسی صحبت نکند ولی من می‌خواهم بدانم که چرا شما مردم (you people) زبان خود را فراموش کرده‌اید...» (زندگی و مبارزه من) به زبان انگلیسی خان عبدالغفار خان دهلی ۱۹۶۹. ص ۵۲-۵۱.

خانم می سکنازی May Schinasi محقق فرانسوی که بافغانستان آمده و با یک تعداد دانشمندان و نویسندگان منجمله عبدالهادی «داوی» و داکتر عبدالغفور روان فرهادی صحبت‌های داشت که نویسنده این اثر نیز در بعضی صحبت‌ها آنان نیز حاضر بودم، او که در مورد «سراج‌الخبار افغانیه» تحقیق نموده و زیاد در پیدا کردن محل بودوباش محمود طرزی (سرای ملا عمو) در ده افغانان مقابل بلدیۀ جدید کابل علاقمندی نشان می‌داد، در اثرش می‌نویسد که: ... محمود طرزی خودش اعتراف کرده است که او در مورد ادبیات پشتو هیچ چیزی نمی‌فهمد. متن انگلیسی آن Tarzi himself admitted to knowing nothing about it می سکنازی. «افغانستان در آغاز قرن بیستم» ناپل، ۱۹۷۹، ص ۱۰۰ (به زبان انگلیسی)

است. مهم‌ترین آنها را بدینگونه می‌توان برشمرد:

۱. مجموعه صنایع (گزیده اشعار داستان سخن)
۲. منتخبات اشعار غلام‌محمد طرزی بخط کتابت محمود طرزی
۳. مجموعه اخلاق
۴. از هر دهن سخنی (قصیده کرمک و پروانه ۱۹۱۷ صدرالدین عیسی پاسخی است باین اثر).
۵. روضه حکم
۶. معلم حکمت
۷. مختصر جغرافیای عمومی
۸. سیاحت در زیر بحر
۹. جزیره پنهان
۱۰. سیاحت در جو هوا
۱۱. ترجمه تاریخ حرب
۱۲. سیاحت‌نامه استانبول
۱۳. دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها
۱۴. سیاحت‌نامه منظوم
۱۵. جغرافیای منظوم افغانستان
۱۶. توحید
۱۷. ادب در فن
۱۸. پراگنده
۱۹. ترجمه رومان علمی
۲۰. سراج‌الاطفال
۲۱. فلسفه وطن
۲۲. علم و اسلامیت
۲۳. آیا چه باید کرد
۲۴. ترجمه ناول‌های ژول ورن Jules Verne
۲۵. سراج‌الخبار افغانیه (در حدود پنجصد مقاله در سراج‌الخبار)

۲۶. تاریخ محاربه روس و جاپان در پنج جلد

۲۷. ناموران زنان جهان

۲۸. علم و ثروت و برخی آثار دیگری که تاکنون بچاپ نرسیده است.^۱

و اما نخستین شماره «سراج الاخبار افغانیه»، این پرمایه ترین اخبار در منطقه، مبلغ و سازمانده جمعی در مبارزه بخاطر تحقق سیاست حزب* بتاريخ ۱۶ میزان ۱۲۹۰ ه.ش (۹ اکتوبر ۱۹۱۱) در مطبعه سنگی علی احمدخان «لوثاب» و سرمحرری و مدیریت محمود طرزی باستندرد بین المللی به نشر رسید.

علی احمدخان در تهیه و ترتیب را پورهای رسمی دولتی، ارسال اطلاعات رسمی، بیانیه های امیر و اراکین دربار، اعلانات، اشتهارات، خبرهای رسمی، کارهای عمرانی و اجتماعی سهم می گرفت. طبق نوشته خانم می سکنازی فرانسوی، بعداً عبدالهادی خان پریشان و عبدالرحمان خان «لودین» ژورنالیست های افغانی، علی احمدخان را که مانع افکار آزاد بود، تعویض کردند و مراسم رسمی را که در آن اشتراک می کردند، راپور می دادند.^۷ (مقاله تحت عنوان «سیاحت از کابل به قندهار» توسط «پریشان»، در شماره ۹ سال ۴ سراج الاخبار افغانیه و مقاله تحت عنوان «جشن اتفاق ملت» بقلم عبدالرحمان «لودین» در شماره ۵ - اسد ۱۲۹۴ و «دربار معالی بار» سال چهارم شماره ۷ نمونه از اینگونه را پورها می باشند. از نظر محتوا، سراج الاخبار افغانیه بیشتر شامل این مطالب بود:

سرمقاله (مقاله اساسی) در موارد مختلف که بیشتر آن را محمود طرزی می نوشت.

* در ابتداء، نام اخبار «سراج الاخبار» بود ولی از آنجا که یک اخبار دیگری به عین نام در پنجاب بچاپ می رسید، جریده مذکور از شماره ششم بعد باسم «سراج الاخبار افغانیه» یاد شد (از مصاحبه نویسنده اثر با عبدالهادی «داوی»).

نماینده در کابل راپور داده است که امر حبیب الله اجازه نشر يك اخبار بنام «سراج الاخبار» تحت ادیتورشپ محمود بیگ، خسر معین السلطنه داده است، بحث شروع، در سه هزار کاپی هشت صفحه به نشر می رسد. این اخبار، ماهوار بود و اشتراک آن ده پیسه (کاپلی) فی کاپی است. اخبار مذکور، خبرهای مربوط به افغانستان و خلاصه از جراید هندی را در بردارد. (راپور

۱۷ سپتمبر ۱۹۱۱) اندیا آفس: L/PS/V/۲۵۲

«داوی» تعداد تیراژ را به حدود بیش از یک هزار و ششصد نسخه ذکر کرده اند.

مقاله مخصوصه حوادث داخلیه، حوادث خارجیه، ادبیات ملی (فارسی - افغانی)، ستون‌های اختصاصی (در مورد علم و فن، اخلاقیات، سفر و سیاحت، دانش و حکمت، فلاح، مطالب عسکری، موضوعات تاریخی و جغرافیائی، مطالب حقوقی، ناموران زنان جهان و ازین قبیل...)

هر قدر که از عمر جریده می‌گذشت، تنوع انکشاف و پختگی بیشتر در آن مشاهده می‌شد.

سراج‌الخبار افغانیه با نشر مقالات منثور و منظوم اجتماعی و سیاسی خویش مفکوره‌ها و آیده‌های حیاتی مهمی چون: از بین بردن جهل و نادانی بحیث نیروی استبداد و مایه تمام فقر و بدبختی‌های جامعه، از جمله: بردگی و از دست دادن آزادی و استقلال با لحن انتقادی و سیاسی احساسات مردم را بیدار ساخته و در برانداختن پرده‌های بی‌خبری مردم را تشویق می‌کرد.

محمود طرزی که اندیشه‌هایش از افکار سید جمال‌الدین افغانی، تجددخواهان ترکی و جنبش‌های ناسیونالیستی آن عصر متأثر شده بود، به کمک یاران مبارزش اندیشه‌ها و دیدگاه‌های‌شان را در مضامین خودها، از حب وطن، اتحاد، و آزادی صحبت می‌کردند. ترویج و تعمیم معارف و اساسات علم را سرچشمه تمام فیوضات سعادت برای زن این نیم پیکره جامعه و مردها دانسته و آنان را به طلب علم و فراگرفتن و دانش و فرهنگ جدید و جهان مدرن و بالا بردن آگاهی عمومی، فهم و درک هموطنان‌شان در مسائل نوسازی، بازسازی، اهمیت تخنیک، زراعت، آبیاری، مالداری، ترقی صنعت، تجارت، ترانسپورت عصری و ازین قبیل موضوعات کمک رهنمائی و تشویش نموده اند و با ساختارهای اداری، وضع اجتماعی، کلتوری، دینی، مذهبی و سیاسی تماس گرفته اند.

چنانچه محمود طرزی در یکی از مقالاتش می‌نویسد: «... قرآن کتاب مقدس برای هدایت و رهنمائی نوع بشر نازل شده، هزاران افسوس که بسیاری از مسلمانان کتاب مقدس زندگی‌بخش را برای مردگان خود مخصوص نموده و تنها برای خواندن ارواح مردگان خود بدست می‌گیریم. مقصود آن نیست که قرآن در سر قبرستان، بحضور مردگان خوانده نشود، بلکه مقصد آنست که زندگان برای

زندگانی خود، نیز آن را بخوانند. همه فلاکت‌ها و مصیبت‌های که بر ما پیش آمده از جاهل بودن ما به خود قرآن است. ناداری از پی‌تعلیمی و پی‌خبری قرآن که علم را حیات و جهل را موت و علم را نور و جهل را ظلمت بما نشان داده است، هزار افسوس که ما قرآن را از بر می‌کنیم، ولی به معنی آن هیچ غور نمی‌کنیم... انسان در هر دو کار (آخرت و دنیا) به علم محتاج است. علم برای محافظه دین و دولت، برای سلامت و ترقی وطن...»^۸ طرزی، راجع به دین، دولت، ملت و وطن، زیاد صحبت کرده و تحلیل‌های علمی نموده و این چار کلمه مقدس را چار عنصر اربعه حیات اخلاقی بشر و قوام انسانیت دانسته است.^۹

«زمزمه‌های حب وطن»، مسأله وحدت و اتحاد نیروهای ملی در مبارزه علیه ستم و استعمار انگلیسی و آزادی افغانان و افغانستان در مقالات طرزی در مقام اولین قرار داشت. چنانچه مقاله‌ی حی علی‌الفلاح مورخه ۸ جنوری ۱۹۱۶ و مقاله‌ی تحت عنوان «استقلال دولت علیه مستقله افغانستان» در شماره ۱۳ فروری ۱۹۱۸ که مردم را در داخل و خارج از وطن که بواسطه کیم طیبیه، یک وجود می‌باشند آشکارا به قیام ضد انگلیسی و جنگ با انگلیس و حصول آزادی و استقلال افغانستان دعوت نموده است. یکی از نمونه‌های اثبات مدعا است.^۹

همچنان عناوین «افغانستان و نعمت آزادی»، «شناخته شدن استقلال افغانستان» بالنوبه در شماره بیستم سال چهارم و شماره بیست و سوم سال هفتم، از نمونه‌های دیگر مدعا می‌باشند. علاوه بر مدرنیزم و نشنلزم و برهم زدن مناسبات عقب‌مانده ملک‌الطوائفی، مضامین پان‌اسلامیزم و پان آسیاتیک «آسیا برای آسیائیان» نیز از عناوین برجسته این اخبار محسوب می‌شد.^{**}

* سید جمال‌الدین «افغانی» نیز به مسلمانان نداء می‌داد: «... اگر اهل اسلام» معنی و مفهوم قرآن را در نیابند و به پیام انسانی آن پی نبرند، بزرگ‌ترین اعجازات این کتاب آسمانی از نظرشان پوشیده می‌ماند. اروپائیان علوم تجربی را بنابر توصیه قرآن آموختند و ازان طریق به نعمات دنیا دست یافتند... قرآن را با فکر باز مطالعه کن...». اخبار میزان سال چهارم شماره ۵۵

** در حالیکه مستشرقین و نویسندگان منطقه از سراج‌الاخبار به نیکی یاد کرده اند، هند برتانوی و روسیه تزاری از نشر مقالاتش در هراس افتاده بودند. ظفر حسن آبیگ می‌نویسد که «... در

این جریده پیکارگر که مخاطبانش زنان و مردان جامعه بود، نه تنها رهنمای فکری و تربیتی جوانان افغان، وطنپرستان مترقی و منورین بوده بلکه بر افکار مردمان، آزادی‌خواه اصلاح‌طلب و روشنفکران کشورهای همسایه و منطقه نیز اثر گذاشته است. حلقات روشنفکری و اصلاح‌طلبان بخارا، سمرقند، فارس در هند، ترکیه و مصر، آن را به غور مطالعه می‌کردند.^{۱۰}

طبق گفته سامسونف کارگزار سیاسی روسیه تزاری در سن پترزبورگ، در بخارا یکصد و بیست نفر مشتری سراج‌الخبار اند و هر شماره آن دست بدست گشته تا چند ده نفر آن را می‌خواندند.^{**} پیام سراج‌الخبار در جوانان ماورالنهر خیلی تاثرات و نیکو داشت.

میرزا یوف استاد دانشگاه دوشنبه، تحلیل خوبی از مضامین و مقالات این جریده نموده و می‌نویسد: «این مضامین و موضوعات به نیروهای ترقی‌خواه ملت‌های آسیا در مبارزه‌شان بخاطر تحکیم استقلال ملی و رشد اقتصاد و فرهنگ ملی، الهام می‌بخشد.»^{۱۱}

سراج‌الخبار افغانیه باندازه‌ی در ارگان استعمار تزلزل انداخته بود که دولتین روسیه تزاری و هند برتانوی آن‌وقت برای تضعیف اثرات این جریده رسماً اقدام کردند. موجودیت اسناد معتبر تاریخی بخصوص در آرشیف ملی هند و اندیا افس لندن - پشتوانه قوی مدعا است.

۲- عکس‌العمل دولت هند برتانوی و روسیه، تزاری در برابر سراج‌الخبار افغانیه:

هراس و اثر بخشی سراج‌الخبار در خارج از کشور و اقدامات عملی دولتین برای تضعیف اثرات این جریده را می‌توان از یادداشت‌ها و اسناد مختلفه زیرین بوضوح و بخوبی درک نمود:

سراج‌الخبار داخلی تعریف امیر و شهزاده‌ها مضمون دیگری نبود که مورد و علاقه ما باشد...» (خاطرات و سرگذشت) ترجمه در جریده میزان سال چهارم شماره ۲۰۵۴ نوامبر (۱۹۹۹)
^{**} شماره دوم حمل ۱۳۸۱ (اخبار «کلمه»). در حالیکه طرزی می‌نویسد پنجاه شصت مشتری در بخارا و سمرقند به اشتراک آن عرض تواضع فرمودند شماره اول سال ششم

«در سال ۱۹۱۷ حکومت روسیه تزاری در ترکستان سعی نمود که توسط بریتانیا زمینه را آماده سازد تا امیر افغانستان خط مشی «سراج الاخبار» را عوض کند. لذا به «تومانوسکی» Tomanovsky نماینده سیاسی گورنرجنرال ترکستان در دهلی به تاریخ ۱۸ فبروری ۱۹۱۸ چنین تلگرام شفر صادر کرد:

«توجه شما را به این حقیقت معطوف می‌دارم که نظریات و افکار ضد روسیه و بریتانیه که از نشرات جریده سراج الاخبار نشأت می‌کند و این جریده در ترکستانات و بخارا خوانندگان زیاد دارد و گورنرجنرال کوراپات کین Kuropt Kin آرزومند است که آیا امکان آن میسر نخواهد شد که از طرف حکومت هند برتانوی بالای امیر افغانستان فشار وارد گردد تا خط مشی مضر آن عوض شده بتواند.»^{۱۲}

چنانچه در عنوانی تحت سرگذشت سراج الاخبار آمده است که: «... پنجاه - شصت مشتری در بخارا و سمرقند و غیره باشتراك «سراج الاخبار افغانیه» عرض تواضع فرمودند... همه اخبارهای اسلامی که در ماورالنهر زمین نشر می‌شد به مبادله جریده وطنیه ما مسارعت ورزیدند. باینصورت يك مبادله افکار، يك شناسائی بدون دیدار، بحصول می‌آمد که این مسئله‌ها هیچگاه به سیاست روس که درباره اسلام در مدنظر داشت، موافقت نمی‌نمود. ازیں بود که در اواخر سال دوم دخول سراج الاخبار افغانیه را در ممالک خود منع و یاسا نمود ...»^{۱۳}

كذلك سر از اواسط سال سوم، تا بحال چند بار از طرف حکومت انگلیزه هند نیز تشبثات و اقدامات مجدانه در خصوص قلع و قمع این گرامی نامه از بیخ و بن کوششی شده و می‌شود و حتی درین روزها بعضی مسموعاتی دائر است که سراج الاخبار افغانیه در هندوستان به قرار سابق آزادانه سیر و سیاحت نمی‌تواند...»^{۱۴}

انگلیس‌ها علاوه از آنکه، بعضاً خود مانع ورود «سراج الاخبار افغانیه» بداخل هند می‌شدند، از طریق امیر حبیب‌الله خان نیز بر محمود طرزی فشار وارد می‌کردند.

گرچه تعداد وارده به هند طبق اسناد آرشیفی ملی هند، یکصد و پنجاه نسخه بود،^{۱۵} ولی از جریده مذکور اقتباسات زیاد صورت می‌گرفت. چنانچه منابع انگلیسی می‌نویسند:

«... تمام نشریه اصلی اخبار، در هند بانداژه کم است... که این تعداد کم‌ترین تأثیر مستقیم داشته می‌تواند. نقص در اینجا است که به پیمان‌ه وسیع اقتباسات از مقالات سراج‌الخبار در مطبوعات بومی هند صورت می‌گیرد. بنابراین آسان‌ترین روش در معامله با این سوال آنست که مطابق قانون مطبوعات Press Act نشر مجدد و یا اقتباس مقالات سراج‌الخبار منع گردد...»^{۱۶}

عبدالهادی «داوی» حکایت کرد و نیز اسناد آرشیفی بنظرم رسیده است که انگلیسی‌ها بهیچ صورت جلو ورود سراج‌الخبار به هند را گرفته نتوانستند چه بعضی از افغان‌ها اخبار مذکور را یا در لای بکس‌ها و یا در لای واسکت‌های خود، می‌دوختند و آنرا به نیم قاره رسانیده، بعداً برخی از مضامین آن در اخبارهای هندی اقتباس شده و مجدداً به نشر می‌رسید. نه تنها اخبارهای هند بلکه بعضی از اخبارهای ایرانی و متصرفات ترکیه عثمانی نیز ازان اقتباسات می‌نمودند.

چون انگلیس‌ها نشر بعضی مقالات سراج‌الخبار را منافی منافع خود می‌دانستند و امیران هند در دسمبر ۱۹۱۴ عدم نشر چنین مقالات را از امیر حبیب‌الله خان تقاضا و امیر حبیب‌الله نیز وعده داده بود که چنین خواهد کرد. مگر پنجه پان‌اسلامی سراج‌الخبار تغییر نکرد و شعر پشتوی مولوی صالح‌محمد را که تماماً مبنی بر پیغام اتحاد اسلامی و نابود ساختن کفار بود به نشر سپرد. (۱۶ اپریل ۱۹۱۵)

از طرف وایسراگورنرجنرال اندیا به امیر حبیب‌الله... «من متأسفم ازینکه از طریق دفاتر خود دریافت‌م که اصلاحات در اخبار پیدا نشده است. هدف من متوجه مستقیم مطالب در کاپی ۱۶ اپریل ۱۹۱۵ است که بخاطر معلومات شما، ضمیمه است. از نوشته این شعر پشتو برمی‌آید که واضحاً اراده دارد مستقیماً به مردم سرحد مراجعه می‌کند و حضور جلال‌ت‌ماب باین امر ناکام نیستند که اگر چنین افکار و نظریات خطرناکی و مشتعل‌آمیز ادامه یابد برای حکومت غیرممکن خواهد بود که توزیع چنین اخبار را اجازه توزیع آزادانه در قلمرو خود دهد. باید چنین نشریه تعرض‌آمیز را چک کند.»^{۱۷}

عبدالهادی «داوی» در مصاحبه اش با نویسنده کتاب فرمود که شعر مولوی صالح‌محمد خان بخصوص در منطقه قبایل سرحد استقبال خوب شد. انگلیس‌ها

با نشر شعر مورد نظر چنان ناراحت شدند که وایسرای هند شخصاً به قلم سرخ بالای عنوان مذکور دائره کشیده آنرا به امیر حبیب‌الله فرستاد. امیر حبیب‌الله، طرزی را خواسته مطلب را در میان گذاشت.^{۱۸}

امیر حبیب‌الله خان درین رابطه به وایسرای هند چنین نوشت (۲ جون ۱۹۱۵):
«بعد از القاب:

... بهمان طریق که جلالتمآب شما اراده ندارید که در مسایل مربوط به مفاد مشترك هر دو طرف، بدون موافقت کلی و همکاری من، اقدام ورزید، من نیز هیچگاه اراده ندارم و نمی‌خواهم که چنین الفاظ و کلمات اشتعال‌آمیز در «سراج‌الخبار» که ناراحتی را بار آورد و بنیاد صلح و ثبات در منطقه سرحد حکومت جلالتمآب شما بخصوص در اوقات مهم مانند وقت حاضر که منافع حکومت هند ایجاب می‌کند که در جنگ با جرمنی، بهر طریق که باشد، صلح و آرامش حفظ شود، نشر گردد. با در نظر داشت تقویت روابط دوستی و اتحاد بین دو حکومت، من موضوع را بصورت مناسب آن به ادیتور «سراج‌الخبار» در میان گذاشتم و آنرا تشریح و توضیح نمودم و يك موافقت‌نامه از وی گرفتم که بعد ازین از نوشتن چنین مطالب در اخبار خود که باعث مداخله و مانع نارامی در منطقه سرحد یا هند می‌گردد خودداری کند...

امیر حبیب‌الله خان.^{۱۹}

اینک نقل شعر پشتوی مولوی صالح محمدخان:

ادبیات

بزیان افغانی

(بحالت امروز دنیا یک نظر عبرت)

ته گره دا زمکي گوره
 خه عجبې آوازې دي
 عالم ټوله دی په شور کې
 د بعضو مخ ترقی ته
 ځينې نور ملکونه نسي
 بعضو نوی تهدای کشی شوو
 ځينې والوته هوا ته
 يو عجب رنگه احوال دی
 دنيا ده پر شور راغلې
 لوی ډول چه پر دنيا دی
 ټول په جنگ سره اخته دي
 پر (دنیا) ترخپل سر تېر دي!
 په یورپ کې زلزله ده
 د جرمن پر غلبه ده
 بل دي هر چېرې اورونه
 په هوا دي جهازونه
 هم ځمکه دی رېلونه
 د توپو تور درېهار دی
 د مردوکو شرکهار دی
 هم د پاسه بمان اوری
 لوی عظیم مهلك توپونه
 پر دشمن کوی وارونه
 په لکو عالم قتلېری
 د قرنو لوی دولتونه
 په یوه آن شی برباد

نظر وکه ز ما وروره
 رنگارنگه نندارې دي
 مرد و زن په شورماشور کې
 د بعضو ده و پستی ته
 ځينې خپل ساتلای نسی
 بعضو خپل رهنمای پريشوو
 ځينې شوه پر ځمکه پاته
 شورماشور او قال مقال دی
 تورېدلې قهرېدلې
 په یورپ په ایشیا دی
 په سرو وینو آغشته دي
 خان و مان یه بلکل هېر دی!
 سپینه ورځ یه تور شپه ده
 ځمکه سره د دوی پر شپه ده
 د توپو کپړی وارونه
 په اوبو کې آبگوټونه
 په دشتو کی موټرونه
 د سرو کرېچو شریهار دی
 د توپکو ټکهار دی
 هم کشی بلا دی نوری
 ډیر مدهش آوازونه
 ورانه وی هر یو شهرونه
 په لکو هم اسیرېری
 د عمرو سلطنتونه
 د دشمن به زړه سی شاد

شه برباد قوم به خراب سي
 يو چپه بل راسته
 د بلجيم و حال ته گوره
 په يوه آن سو برباد
 يو عجيب رنگه احوال دي
 جرمن دي خدای کمارلي
 روسيان ژاړی (زار) زاری کي
 انگریزان په ویر آخته دي
 په فرانس کی ولوله ده
 الحاصل چه یو احوال دی
 خوشحال دی مسلمانان
 چه عجب یو شه فرصت دی
 همت گوره د ترکانو
 بیدار مغز کاملان دي
 د سلطان همت ته گوره
 د همت توره په کشلی
 آفرین دی پر همت وي
 چه فرصت به کی پیدا
 عزمی وکي ور رهي سو
 ځینې وی نیوی قفقاز
 هم پر مصری حمله کړي
 بلې بلې شه فرصت دی
 عطا سوی دی له پاسه
 ای زما برادرانو!
 شه فرصت دی خدای را کړی
 چه کفار سره اخته دي
 پېش عظیم لوی اضطراب سی
 سی خپور بل ایستاده
 له دی حاله د خدای رغوره
 د جرمن یه زړه سو شاد
 یو غریب منقلب حال دی
 روس انگریز تی شکارلی
 جرمنی خاندی خوشالي کي
 ډیر مغموم خورا خپه دي
 د جرمن پری غلبه ده
 چه تعبیر یه ډیر محال دی
 خصوصاً بیا افغانان
 خدای را کړی غنیمت دی
 د رومیانو عثمانیانو
 با غیرت عاقلان دي
 مردانه غیرت یه گوره
 د غیرت په لاس نیولی
 صد تحسین دې پر غیرت وي
 و روان سو په رشتیا
 مقابل هم د روسي سو
 په مطلب سو سرفراز
 هم پر سویز په جیه وړی
 خدای را کړی غنیمت دی
 مفت به مه باسئ له لاسه
 ای جمله مسلمانانو!
 شه نعمت یه عطا کړی
 په سرو وینو اغشته دي

شکر وکی چه سي زياد
همیشه شه فرصت نه وي
گاهي گاهي سي پيدا
تبر کلو ته که نظر
چه پر موړ باندې څه حال وو
د کفارو غرغړې وې
تر خوله تېرې پي گولی
و حرم ته پي نسبت
خدای اخته کړه اوس په خپله
دا د خدای مهرباني ده
چه به موړ کړولو ځيني خلاص
بلي بلي مهربان دی
له ظالم انتقام
ای باری پروردگاره
خوار (افغان) تا ته زاري که
موړ تکه کی له آفاتو
په سایه کی مو د شاه
آسوده لری ای خدایه
بحرمت د مصطفى

کافران سي تول برباد
تل بری پر غلیم نه وي
مدام نه وي پر دنیا
په احوال که ځان خبر
پریشان زموړ احوال وو
شپه و ورځې پر موړ لغړې وې
لافي شافي پي وهلي
دوی کاوه په جمعیت
سره وژني یو له بله
د خالق نگهباني ده
شکرې وکی په اخلاص
د مظلومو نگهبان دی
اخلي دی همیشه مدام
ای قادر ای غفاره
بيا زاري به عاجزی که
له جمله انقلاباتو
زموړ امير حبيب الله
ای هادی او رهنمايه
محمد مجتبی (ص)

سه شنبی اومه د دریمی خور سنه ۱۳۳۳

په مدرسه شاهي کی (صالح محمد)

دريك سند ديگر انگليسي آمده است كه: در سپتمبر ۱۹۱۴ د بليو.ام. هيلي W.M. (Haily) كمشنر بزرگ دهلي، برئيس جرايم چارلز كليولند (Charles Cleve Land) از لحن خصومت آميز سراج الاخبار شكايت كرده و سفارش نمود تا ورود آن را در هند ممنوع قرار دهند.

هیلی Haily بخصوص از يك مقاله سراج الاخبار که در آن قرارداد انگلیس و روس را خمیرمایه اضطراب ایران می‌دانست و شکایت می‌کرد، درین مقاله توضیح گردیده بود که آنها همین رویه را در افغانستان بکار بستند، اما «کفار مشوش و خجالت زده گردیدند.» ازین رو است که در ۱۴ ماه دسامبر ۱۹۱۴ نایب السلطنه هند از امیر خواهش کرد از اشاعت چنین مقالات ممانعت نماید و امیر بدو وعده داد که من بعد چنان نخواهد شد.* درینجا باید علاوه نموده گفت که ندای پان اسلامیزم روزنامه را نتوانستند خفه نمایند. چنانچه عده‌ای از نویسندگان ابراز عقیده می‌کردند که کفار بگردن هم افتاده اند و شاید تمام آنها محو و نابود گردند...

در هر صورت «سراج الاخبار» مورد انتقاد حکومت هند قرار گرفت و در اطراف این موضوع که به چه صورت و چطور این روزنامه را منکوب نمایند، مباحثاتی در هند برپا انداخته شد. گرانت Grant بران بود که هر نوع اقدام علیه سراج الاخبار «حزب جنگ» را در کابل تقویت می‌کند. لذا گرانت طرفدار «سیاست تعلل و وقت کمائی کن» بود. به تاریخ ۱۴ ماه اگست ۱۹۱۶ حکومت هند يك سیاست جدید را در برابر سراج الاخبار اتخاذ کرد....

این اقدامات برتانیه از نظر افغان‌ها پنهان نماند. محمود طرزی در شماره ۱۵ اگست ۱۹۱۶ بر تاریخ سراج الاخبار روشنی انداخته، نوشت:

سراج الاخبار را در سال ۱۹۱۳ در روسیه قدغن کردند و سپس در هند آن را منع کردند.^{۲۰} تفصیل موضوع در سطور بالا ذکر شده است.

هنگام ورود هیئت‌های جرمنی فون هنتگ Von Hentig و نیدرمایر Niedermayer و هیئت ترکیه بکابل - محمود طرزی مقاله در سراج الاخبار نوشت که عاید به استقلال بود. امیر حبیب‌الله خان که در آن وقت در استالف بود، از نشر مقاله ناخرسند شده، این پیام را بطرزی فرستاد: فکر می‌کنم که صابون نیدرمایر Niedermayer بجان‌ت کار کرده - من همراه تو کار دارم.

* وایسرا به امیر حبیب‌الله نوشت: ... به توجه من معطوف ساخته شده که سراج الاخبار مطالب بی‌شماری از تعرضات نادرست راجع به جنگ موجوده یورپ به نشر می‌رساند (PS / L / ۱۱ / ۸۸)

محمود طرزی با گرفتن این پیام به کارکنان سراج‌الخبار چنین گفت: کاسه زهر را تیار مانده ام - قبل از آنکه امیر حبیب‌الله خان مرا بکشد - آنرا می‌نوشم.

گرچه امیر به کابل آمد و باو چیزی نگفت، ولی محمود طرزی - در مقابل این اتهام امیر - از طریق سراج‌الخبار عکس‌العمل خود را نشان داد. چه او بصورت مجهول در سراج‌الخبار نوشت که: این اخبار يك اخبار افغانی بوده نه اخبار جرمنی است - نه آستریائی. بلکه هدف و غایه از نشر آن خدمت به افغان‌ها و عالم اسلام است و کدام مرام دیگری ندارد.^{۲۱}

حافظ سیف‌الله نماینده برتانیه در کابل در راپور ۷ نوامبر ۱۹۱۷ خود می‌نویسد که: امیر حبیب‌الله به محمود افغانی چنین نوشت:

«محمود طرزی پسر غلام‌محمد طرزی ادیتور اخبار!

باید بدانی که در آینده چنین مطالب غیرموثق را علیه برتانیه نوشته نکنید چه آنها، دوست حکومت ما می‌باشند. اگر دوباره بدین طریق نوشته کردید بدون ملاحظه از کشور خارج ساخته خواهید شد.»^{۲۲}

همین نماینده بازهم می‌نویسد که: «من از چندین منبع شنیدم که محمود افغانی، ادیتور سراج‌الخبار کابل توسط امیر نه تنها سرزنش و توبیخ شده است، بلکه واقعاً جزا دیده است و يك قسمت قابل ملاحظه معاش‌اش که از حکومت افغانستان برای ادامه زندگی خود می‌گیرد، قطع شده است و آن بخاطر لهجه مخالفانه اش که در اخبار خود راجع به سیاست دوستی برتانیه اختیار نموده است. گفته شده که نائب‌السلطنه و معین‌السلطنه در زمینه به شفاعت او نزد امیر پرداخته اند.»^{۲۳}

از مقالات تند سراج‌الخبار «فاجعه غرقابی لارد کیچز» و زیرجنگ از معروف‌ترین رجال انگلستان بود که آنرا از زبان اخبار «آواز اسلام» چنین نوشته است:

... اکثر جولانگاه فعالیت لارد کیچز ملك مصر بود ... دولت برتانیه ... عساکر مصری و انگلیسی را زیر ریاست لارد کیچز به «دنقله» بخلاف درویشان سودان فرستاد، فتح «دنقله» ... از جمله کارنامه‌های عسکری لارد کیچز در تاریخ ثبت گردید ... مورخین می‌گویند که در آن موقع لارد کیچز اقتدا به چنگیز و تیمور نموده

چند هزار درویشان زخمی را ته تیغ، بیدریغ با سنگین پی‌رحمی کشید و در تخریب مزار مهدی سودانی در خرطوم و بیرون آوردن جسد او از گور و انداختن ذره‌های لاش او در آب نیل و سرش را بریده به انگلستان فرستاد. لارد کیچز در اواخر ایام او در ادعای «انار بکم الاعلی» از فرعون مشهور علیه مایستحقه، بهیچوجه کم نبود...»^{۲۴}

یکی از مقالات مهم عاید به استقلال در شماره دهم سال پنجم (۱۶) جدی ه.ش مطابق ۷ (جنوری ۱۹۱۶) مضمون تنبیهی تحت عنوان «حی علی الفلاحش که در آن استقلال کامل افغانستان را تأیید کرده بود به نشر رسید. مگر شماره مذکور به قوت و اشاره استعمار سانسور و از مردم پنهان گردید. اینک متن سانسور شده:

حي علی الفلاح

نوا را تلختر می‌زن چون ذوق نغمه کم یابی
حدی را تیزتر می‌کن چو محمل را گران بینی

آری! آری! هر آنقدر که می‌توانی نوارا تلختر بزن همانقدر که در حنجره‌ات بگنجد. حدا را تیزتر بکن! زیرا وقت مانند نفس‌های آخرین بیمار درگذر است و محمل بیخبر! تا بخواهی که آهنگ نغمه «آسا» را راست کنی، سرود نوای شام «کلیانی» بیوقتی تا به «اصفهان» و «حجازت» می‌کشاند! چرا که منزل خیلی دراز است و محمل بدرجه‌پی سنگین می‌رود که صداهای، حدی با آوازهای دراهای دمساز آمده، شرق و غرب را در یک اهتزاز سامعه خراشی در آورده! اما هزار افسوس که اشتران باربردار محمل با غمگسار را از کسالت و عطالت وانمی‌رهاند، و قدم از قدم برنمی‌دارد!

بشنو بشنو که نوای هر نغمه را مقامیست، و ذوق و آهنگ هر مقامی، با وقت میعاد معین آن کامل و تمام! وقت چون مساعد آمد، از فرصت استفاده کرده، مقام مخصوصش را نواختن لازم می‌آید که اگر مقام با وقت تمام نیاید، ذوق آهنگ در نغمه او تار و مار می‌گردد.

صبح شد برخیز ساز راستی آسا نواز
شام حرمان در عقب، باشد چو وقت از دست شد!

مبلغین اسلام، با بلاغ‌های حقیقت مقام نغمه‌ها می‌سراید، حدی‌ها می‌خواند، آوازه‌ها می‌دهد، فریادها می‌کند: «بیدار شوید»، گفته فغان‌ها برمی‌کشد: «هوشیار گردید»، نداها کرده، منادی‌ها می‌دواند، اما که [کی] می‌شنود؟ که [کی] می‌خواند؟ که [کی] گوش می‌نهد؟ چند نفر می‌فهمد؟ چند شخص می‌داند؟ چند تن برمی‌خیزد؟ کو؟ کجا؟ کی؟ آتش‌ها افروخته می‌شود، جهان را آتش فرا می‌گیرد، کره زمین شکل يك ولکان مهیبی را کسب می‌نماید، انفجارهای عظیمی بعمل می‌آید. سیلاب‌های مواد مذاب شده مانند اژدهای آتش سهمگین از هر طرف سیلان می‌نماید، خشک و تر، خوب و بد، هر آنچه در پیش رویش تصادف می‌کند، پاک سوخته و محو کرده می‌رود. از قعر بحر، آتش فوران کرده بکره نسیمی تأثیر می‌کند. بعوض باران رحمت از لکه‌های ابر ژیلین‌ها، قطره‌های بومب‌های غضب می‌ریزد. بر که [کی] می‌ریزد در کجا می‌افتد؟ بران نه مردها، فرعون‌ها، شداد‌های می‌ریزد که بخداوندی بحر‌ها مدعی شده اند. شیپور کج و پیچ ادعای خداوندی بر‌ها را بر کمر آویختند و در بیرق برافراشتند. ملیون‌ها ملیون‌ها بشریت را اسیر عبید ساختند. چه استقلال‌ها، چه آزادی‌ها، چه حکومت‌ها را پایمال نمودند، چه خانم‌ها چه خاندان‌ها را برباد کردند، هنوز هم خیال‌ها دارند که چه‌ها کنند و چه تقسیم‌های برادرانه و چه کاسه بخشی‌های خویشاوندانه بکار بردند!

الله الله! «ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال! فرعونى دعوى ربوبیت می‌کند: دماغ شکنی در خانه خودش تربیه شده، بسر می‌رسد و بيك عصا، مانند سنگ بقه در قهر قلزمش غرق می‌نماید! نمرودی بدعوى الوهیت برمی‌خیزد، پشه پاشکسته‌ی به مغز خوردنش مأمور می‌گردد! پرکارداران پرکاری ظهور می‌کند، يك نوک پرکار خود را بر يك نقطه وحید غرب شمالی گذاشته، دیگر نوک آن را بر هر طرف کده دور داده، در خریطه عالم هیچ قطعه و نقطه را نبینی که از اثر خون‌آلود نوک پرکار غدارانه اش خالی مانده باشد! بحر‌ها از منست! بر‌ها از منست! در قطعه‌های پنج‌گانه زمین اراضی‌های واسعه از منست! ممالح فسیحه از منست! نفوس‌های بی‌شمار سیاه، سرخ، زرد، رنگارنگ از منست! طلا‌ها و نقره‌های بی‌حساب شوخ و

شنگ از منست! در عالم وحید، منم! بر نفوس بشر، جبار عنید منم! ذوالطبخ الشدید منم! سد سدید منم! درهای همه آبناهای عالم را کلید منم! منم! منم! دیگر نیست همه هستی‌ها، در بر هستیم باشد نیست!...

دیدی که چطور شد؟ از اصل مرکزش بلی! بلی! تام از اصل مرکزش، يك دینامیت کفید. همه محیطش را بلرزه درآورد! آتش داد، در داد، سوختاند. داهیه‌های عظمایی که عالم را انگشتی انگشت خود می‌دانستند، عقل‌های خود را گم کرده حیرت زده شدند. خزینه‌هایی که گویا زمین از برداشتن آن بستوه آمده بود و از کوه امداد می‌خواست، بدرجه‌پی خالی گردید که تخت‌های زیرین صندوق‌های آن پدیدار آمد! خرس‌های سفید قطب شمالی، صورت شیرهای برفی را گرفته انجماد یافت، ناخن‌هایش در کف‌هایش فرو ریخت. آتش‌ها، دودها، بخارها منجمدش ساخت! بلی بخت چون برگردد، آتش کار برف می‌کند!

بما و شما چه؟ ببلائی ما! بدرد ما! خدا ازینهم بدترش کند. ما غم خود را بخوریم، بحال خود بیندیشیم. هر نغمه‌پی که می‌سراییم از خود بستاییم، هر سازی که می‌نوازیم از خود بنوازیم. حادی حدی محمل خود شویم. اما، نوا را تلخ‌تر زدن لازم! حدی را تیز کردن ضرور!

مراد از کلمه جمع «ما» مسلمانان است. مقصد از تلخ‌تر نوازی نوا و تیز کردن حدی، صاف صاف گفتن، پاك پاك فهمانیدن است. «سراج‌الاخبار افغانیه» يك اخبار مسلمان نیست، نه انگریزیست نه روسی، نه فرانسوی است، نه ایتالیائی، نه جرمنی است نه اوستریائی، نه چینییست، نه جاپانی. صرف مسلمان نیست. در مسلمانی هم محض افغان نیست. هر چیزی که می‌گوید هر نغمه‌پی که می‌سراید، از نواهای شرافت ملیت می‌نوازد! افغانیت که گفته شود، هیکل دلاوری و غیرت را، بنظر باید آورد. افغانیت که گفته شود، مجسمه دین‌داری و محبت را در نظر باید تصور کرد. افغان همان افغانست که در راه حفظ شرافت ملی خود، در راه آزادی و استقلال ملکی خود، در راه رهایی دادن ناموس وطنی خود دایماً بریختن خون خود، به فدا کردن جان خود، به هبا ساختن مال خود، در مقابل دشمنان دین و وطن خود، افتخارها، مباهات نموده است. دره‌های خیر و بولان، جنگ‌های

کوه‌های پیوار، کرم، کوژک، آسمایی، شیردروازه، میدان‌های موشکی غزنی، میوند، وادی‌ها و تپه‌های چهاردهی، بیمارو، مرنجان، قلعه بالاحصار، شیرپور، مرغاب و شغنان را ببینید که هر يك شاهد عدلیست که اگر خاک‌های هر نقطه آنها را تحلیل کنید، بجز خون نجس دشمن دین و وطن را با خون مقدس فدائیان و رهایی دهندگان دین و وطن از دیگر چیزی ممزوج نخواهید یافت. افغان همان، افغانیست که بشرافت قومی و حیثیت ملتی خود می‌نازد، بر خود می‌بالد. اگر افغان را بغیر از افغان هر چیزی بگویی یعنی مکی، مدنی، حتی اگر ملائیکه بگویی هم گویا بخنجر زده اش خواهی بود!

خود این عاجز در اثنای سیاحت‌هایی که در عالم کرده ام، بهر سرزمینی که رسیده ام و با یکی از افغان‌های هم ملت خود برخورد کرده ام، آن افغان را، بحیثیت افغانی و شرافت ملتی خود بشدت و عصبیت فوق‌العاده افغانیتش متمسک دیده ام. حتی با یکی از علمای فاضل و فیلسوفی که اکثر عمر گرانمایه خود را بسپاحت و تحقیق و تدقیق احوال عالم و اطوار امم بسر آورده بود، در یک کشتی بخاری در بحر سفید ملاقی و هم صحبت شده بودم، که آن ذات محترم بمن چنین فرمود: «یقین دارم که شما ملت افغانیه، استعداد و قابلیت آن را دارید که یکی از ملل معظمه عالیه دنیا بشوید.» چون پرسیدم: که آیا این را از چه استدلال فرموده اید؟ بجواب فرمودند که: «من در هر جایی که با يك افغانی واقعی تصادف کرده پرسیده ام که شما کیستید؟ بچنان يك وضع مفتخرانه و شدت دلاورانه دست بر سینه زده و «من افغانم» گفته است که مرا حیران ساخته است؛ لهذا يك ملتی که به این درجه بشرافت ملتی خود مفتخر و بر غرور قومی خود متعصب باشد ممکن است که یکی از اقوام جلیله عظیمه دنیا بشود.»

حي علی الفلاح! ای ملت نجیبه افغانیه! شرافت ملی، عظمت قومی خود را محافظه کنید! استقلال و حاکمیت دولتی خود را صیانت نمائید! افغان که بدیانت و دینداری، به شجاعت و بهادری، بغیرت و ناموس شعاری در تمام دنیا مشهور و معروف شده باشد، آیا این را بر وجدان و ایمان و شرف و ناموس خود چسان گوارا کرده می‌تواند که نام حمایت و تابعیت دولت اجنبی و غیر ملت بر او بوده باشد؟

حاشا حاشا! کلا کلا! افغان به بسیار آسانی و خوش گواری مرگ را قبول کرده می‌تواند، ولی هیچگاه، به هیچ صورت، قطعاً، قاطباً، کلمات متغنه معده، بشور آورنده تابعیت و حمایت را هضم کرده نمی‌تواند. معنی صاف و صریح تابعیت و حمایت این است که یکی دولتی بدیگر دولتی بگوید که بغیر از من دیگری را شناس، بغیر از من با دیگر دولتی حرف مزین بغیر از من با دیگر دولتی عقد معاهدات یا رابطه مناسبات و معاملات مکن، بغیر از من بدیگر دولت نه سفیر بفرست و نه سفیر قبول کن» معنی صاف و صریح استقلال تامه و آزادی کامله نیز این است که هر دولت در همه چیزهایی که در بالا مذکور گردید مستقل و آزاد باشد. دنیا بیک حال نمی‌ماند، بشریت بر مدارج مختلفه سیر و دور می‌کند، طفل می‌باشد. شیر می‌خورد، جوان می‌شود، شیر گیر می‌گردد، بکمال می‌رسد، خود را کامل می‌کند.

ملت نجیبه افغان، بینایی، دانایی، آگاهی حاصل کرده به خیر و شر، به نفع و ضرر خود پی برده، شرف، آزادی قومی، حقوق استقلال ملتی خود را بخوبی شناخته تا به حال هر چه که بود بود، هر چه که شد شد، لکن بعد ازین، افغان آن افغانی نیست که از حقوق خود چشم پوشی بتواند.^{۲۵}

طوریکه دکتر عبدالغفور روان فرهادی در کتاب مقالات محمود طرزی تذکر داده است، بعد از نشر این مقاله در شماره دهم سال پنجم سراج الاخبار افغانیه قبل از آنکه اخبار از مطبعه خارج شود، سانسور گردید. حکومت بالای محمود طرزی فشار آورد تا این مقاله را از صفحه اخبار بیرون کند. چنانکه همانطور شد. بجای مقاله «حی علی الفلاح» در همان شماره دهم سال پنجم شعرهایی از مرحوم غلام محمد طرزی بچاپ رسید. گویا هیچ شماره‌ای از سراج الاخبار افغانیه که محتوی مقاله مخصوصه «حی علی الفلاح» بوده باشد از مطبعه بیرون نشد و این مقاله که ناتمام بود، همانطور ناتمام ماند. دکتر روان فرهادی علاوه می‌کند که این نوشته از روی یکی از ورق‌های کنده شده از صفحه اول سراج الاخبار افغانیه در مطبعه بدست یکی از علاقمندان مقاله رسیده بود و آن را در اسناد محرم خود حفظ کرده، در سال‌های اخیر به کتابخانه نسخه‌های خطی وزارت اطلاعات و کلتور هدیه کرده بود. این نوشته از روی ورق که در دوسیه اسناد قیمتی آرشیف ملی افغانستان محفوظ می‌باشد، نقل شده است. ادامه مقاله بچاپ نرسید و

علامه مرحوم محمود طرزی آن را در قلب خود بخاک برد. «ای بسا آرزو که خاک شده»^{۲۶}

با نشر این مضمون - امیر حبیب‌الله خان بر محمود طرزی غضب کرده، چنین خطابش کرد: مرغی که بدون وقت آزان دهد سرش از بریدن است. امیر باین هم اکتفا نکرده ۲۶ هزار کابلی جریمه اش کرد. این پول بصورت سری، توسط شهزاده امان‌الله خان پرداخته شد.

چون در سال ۱۹۱۸ اهداف سیاسی و اجتماعی نشنلست‌های افغانی با امیر حبیب‌الله خان در نقطه حاد تصادم خود رسید - بنابر آن روابط بین این دو قطب تیرگی اختیار کرد و محمود طرزی مجبور ساخته شد که سراج‌الخبار را مسدود سازد. (قوس ۲۷ هـ.ش. ۱۲۹۷ - ۱۹ دسمبر ۱۹۱۸)

البته این فرصتی بود که هدف بدست آمده بود؛ یعنی زمینه برای انکشاف آزادی‌خواهی افغانستان و قیام مسلحانه مساعد و مهیا شده بود و وقت آن رسیده بود که آزادی افغانستان از کنترول استعمار برتانیه بیرون ساخته می‌شد.

۳- اخبار و جراید خارجی که بادره سراج‌الخبار می‌رسید:

در دوره که سراج‌الخبار به نشرات خود می‌پرداخت، يك تعداد زیاد از جراید خارجی چه از طریق تبادله سراج‌الخبار و چه از طریق اشتراك آنان بادره سراج‌الخبار می‌رسید* و در اداره توسط محمود طرزی، عبدالهادی داوی (عضو جمعیت جوانان افغان) و محرران دیگر اخبار مذکور - ترجمه می‌گردید و به نشر سپرده می‌شد. جراید که از کشورهای هند، ایران، بخارا، ترکیه و کشورهای عربی وارد کابل می‌شد ازین قرار بود:

الف - جراید هندی

۱. «الهلال» - بزبان اردو - تحت نظر مولانا ابوالکلام آزاد در کلکته در هر پانزده روز یکبار نشر می‌شد. (مصور بود) این اخبار یکی از مهم‌ترین

* عبدالهادی «داوی» فرمودند که در حدود هفتاد نوع اخبار از خارج به دفتر سراج‌الخبار می‌رسید.

- اخبارهای رادیکال سیاسی و مذهبی بود.
۲. «البلاغ» بعد از توقیف الهلال - رویکار آمد. بزبان اردو تحت نظر ابول کلام آزاد نشر می شد و نخستین شماره آن در محرم ۱۳۳۴ از نشر برآمد.
 ۳. «همدرد» در دهلی بزبان اردو توسط محمدعلی B.A نشر می شد و مخالف انگلیس بود. راجع به موضوعات هند، بخصوص مسلمانان هند و جهان صحبت می کرد و زیاد خواننده داشت.
 ۴. عام - در لاهور (بزبان اردو).
 ۵. آزاد - در کانپور (بزبان اردو)
 ۶. رفیق - در دهلی (بزبان اردو)
 ۷. ملت - در لاهور (بزبان اردو)
 ۸. مدینه - در بجنور (بزبان اردو)
 ۹. المشیر - در مراد آباد (باردو).
 ۱۰. مخبر عالم - در مراد آباد (باردو).
 ۱۱. براعظم - در مراد آباد (باردو). هفته وار بوده، در ۱۸۷۶ - آغاز به نشر کرده بود.
 ۱۲. صحیفه - بجنور (باردو).
 ۱۳. مشرق - گورکھپور (باردو).
 ۱۴. مسلمان - لاهور (باردو).
 ۱۵. افغان - پشاور - (باردو و پشتو)
 ۱۶. «زمیندار» - در لاهور توسط ظفر علیخان (باردو) نشر و نهایت درجه ضد انگلیس بود.
 ۱۷. تاجر - میرته (باردو).
 ۱۸. عزیز - در هند (باردو)
 ۱۹. مجله معارف - پتنه (باردو).
 ۲۰. افضل اخبار - هند (باردو).
 ۲۱. پیسه - در پنجاب

۲۲. «کامرید - در دهلی توسط محمدعلی بی.ای B.A به انگلیسی نشر می‌شد و فعالانه ضد انگلیس مبارزه می‌کرد. بیشتر راجع به آزادی وضع اجتماعی، سیاسی، تعلم و تربیه هند و شرق بخصوص در جهان اسلام بحث می‌کرد و یگانه اخبار انگلیسی بود که مسلمانان از مرکز هند آن را نشر می‌کرد، بسیار خواننده داشت و با نفوذ بود.

۲۳. رساله توحید - دهلی.

۲۴. مسلم گزیت.

۲۵. حبل‌المتمین در کلکته، بزبان فارسی (که قبلاً راجع به آن شرح لازم داده شده است).

۲۶. العصر - در لکنهو (بزبان اردو)

۲۷. حکمت - در لاهور بزبان فارسی).

۲۸. وطن - اخبار مسلمانان لاهور و دهلی بود و زیاد خواننده داشت.

۲۹. اتحاد - در هند

۳۰. معارف - در پتنه

۳۱. الوعظ - در هند

۳۲. سراج‌الخبار (بزبان اردو)، در جهنلم پنجاب، بروزهای دوشنبه بریاست

فقیر محمد به نشر می‌رسید.

۳۳. وکیل - امرتسر.

۳۴. پیونر Pioneer در الله آباد (بزبان انگلیسی) نشر می‌شد. این اخبار در بین

جراید انگلیسی هند برتانوی از جمله نخستین جریده ضد افغانی بود و

اخبار خلاف واقعیت‌ها راجع بافغانستان نشر می‌کرد.

۳۵. مسلم کرونیکل - در کلکته

۳۶. ادوکیٹ بزبان انگلیسی).

ب - جراید ایرانی

۱. نوبهار - از تهران

۲. ارشاد - تهران.

۳. رعد - تهران

۴. شهاب ثاقب - تهران
۵. آگاهی - مشهد
۶. چمن - مشهد
۷. بهار - مشهد
۸. ثریا - در تهران و در کاشان
۹. آغا بابیه - مشهد.
۱۰. رعد - تهران.

پ - جراید ترکی

۱. الهلال العثمانيه (بزبان های ترکی و عربی)
۲. العدل
۳. جهان اسلام - در قسطنطنیه (بزبان های عربی، ترکی و اردو)
۴. حق
۵. اقدام
۶. یینی گزت - از اخبارهای معتبر استانبول بود.
۷. صباح - اخبار معتبر بود و در استانبول (به ترکی عثمانی) نشر می شد.
۸. سبیل الرشاد Sebil - Urshad
۹. طنین
۱۰. ترجمان حقیقت
۱۱. تصور افکار
۱۲. ثروت فنون - مجله هفته وار سیاسی و ادبی و ارگان جمعیت روشنفکران ترکی بود.
۱۳. شمس - روزنامه معروف در استانبول بزبان (فارسی) نشر می شد.



امیر حبیب‌الله و سردار نصرالله در ایام بازدید هیات‌های ترکو، جرمن و هندی



محمدسرورخان نائب‌الحکومه هرات در ایام ورود هیات ترکو جرمن

ت - جراید بخارا و سمرقند

۱. آئینه - مجله اسلامی هفته وار بود که (ب زبان ترکی چغتائی) و نیز يك قسمت آن به (فارسی) در سمرقند به نشر میرسید (۱۹۱۳ - ۱۹۱۵) و ناشر آن، مفتی محمود خواجه افندی «بهبودی» از دانشمندان و شناسست‌های اصلاح طلب و مورد احترام بود. او بکشورهای مختلفه سفرکرده، عربی، فارسی ترکی و روسی را می فهمید. در مقالات، خود راجع به پیشرفت اسلام و پرابلم‌های اجتماعی صحبت می کرد. او در يك نوبت بر موضوع «وقف» مورد تکفیر علما قرار گرفت.
۲. سمرقند - اخبار روزانه بود که از طرف محمود خواجه، صاحب مجله آئینه در سمرقند ب زبان (ترکی) نشر می شد (۱۹۱۳ - ۱۹۱۵).
۳. توران - در بخارا.
۴. صدای حق - در باکو ب زبان ترکی
۵. اورنبورگ
۶. ترجمان - در باغچه سرای قدیم در «کریمیا» نشر می شد.
۷. حریت
۸. نوویو وریمیه Novoe Vremya
۹. روزنامه «بخارای شریف» - ب زبان فارسی در آسیای مرکزی در ۱۱ مارچ ۱۹۱۲ در بخارا به نشر آغاز کرد مدیر آن میرحید خواجه و همکاران برجسته قلمی او، صدرالدین عینی، میرزا محی الدین، عبدالروف فکرت، سراج حکم و يك تعداد دیگر بودند. در ۲ جنوری ۱۹۱۳ با تقاضای نمایندگی سیاسی روسیه تزاری و به فرمان سید عالم شاه امیر، بخارا برای همیشه تعطیل شد.

ث - اخبارها و جراید کشورهای عربی

۱. الهلال - مجله بود علمی، تاریخی، تحقیقی، اجتماعی و ادبی که ماهانه در مصر ب زبان عربی نشر می شد.
۲. چهره نما - در مصر (ب زبان فارسی).

۳. حکمت - در مصر، (بزبان فارسی).
۴. رأی‌العام - بیروت (به عربی)
۵. الموند - در مصر (به عربی) نشر می‌شد و بیشتر از آزادی مصر صحبت می‌کرد.
۶. العلم - در قاهره
۷. ال‌لواء - (به عربی)
۸. المنار - به عربی
۹. ثریا - در قاهره
۱۰. الشباب
۱۱. الاهرام
۱۲. الغراء
۱۳. سده اسلام - در دمشق.
۱۴. الزوار - در بیروت
۱۵. صباح

ج - در جاپان

۱. «اخوت الاسلامیه» در ۱۹۱۰ در توکیو توسط مولوی برکت‌الله نشر می‌شد. چون تحت عناوین مقالات سیاسی روی مذهب زیاد صحبت می‌کرد، بر اثر فشار حکومت جاپان به اخبار «الاسلام» تعویض شد و مقالات ضد برتانوی داشت.
 ۲. «الاسلام» در جاپان در ۲۲ فبروری ۱۹۱۳ به نشرات آغاز کرد.
- در اخبارهای جاپانی مولانا برکت‌الله، موضوعات ضد برتانوی، پان‌اسلامیزم و پان آسیاتیک را به نشر می‌رسانید.
- رویه‌مرفته اخبارهای عربی و ترکی توسط محمود طرزی، اخبارهای انگلیسی در دفتر دارالترجمه که ریاست آنرا آغاسی علی‌احمدخان به عهده داشت، توسط کریم‌بخش هندوستانی و اخبارهای اردو، توسط عبدالهادی پریشان و عبدالرحمن، لودین ترجمه می‌گردید.^{۲۷}

۴- نویسندگان سراج الاخبار افغانیه

تهیه و نشر مقالات سراج الاخبار، نتیجه استفاده از سلاح دانش و کار قلم و تراوش فکری يك تعداد روشنفکران و اصلاح طلبان، ادباء، شعرا و نویسندگان معروف بود که در راس آنان مرد دانشمند توانا و آزادی خواه چون محمود طرزی قرار داشت.

این اندرکاران، با در نظر داشت فضای اختناق و استبداد خشن امیر و فشارهای استعماریون برتانیوی، با حربه اسلام روشن بینانه، قبل از همه برای مفهوم احیاء دولت ملی و استقلال کامل سیاسی کشور و اجرای اصلاحات و ترقی اجتماعی مبارزه می کردند و با نوشتن مقاله، خبر، سفرنامه، مناظره، دیالوگ، سؤال و جواب، طنز و شعر مهم ترین مسایل اجتماعی را مطرح می نمودند.

اندرکاران معروف سراج الاخبار این مدافعان ارزش های روشنگری که مقالات و نوشته های شان در سراج الاخبار به چشم می خورد، عبارت بودند از:

۱. مولوی عبدالروف (عضو مشروطیت اول): مقاله غرایش در شماره اول سال اول به نشر رسیده است.

۲. محمدحسین راقم (عضو مشروطیت اول): اشعار زیادش در سراج الاخبار چاپ شده است. بصورت نمونه، راجع به حُب وطن و تحصیل علم می نویسد: چیست نعمت، حُب دین و حُب وطن - کاهل ایمان را همین آید کار. (سال ششم - شماره سوم)

- طلب الوصال، ترغیب الکمال ترجمه منثور یکی از آثار نویسندگان اروپائی که آنها به نظم در آورده است. این نظم مطالب مختلفه چون صنعت، کمال، عسکری، علم و فن را در خود دارد و در سال ششم - شماره دهم چاپ شده است.

- شعر مطول راجع به تعلیم و تربیه و هنر در سال چهارم و شماره یازدهم دیده می شود. نمونه از آن:

وای ازان روزی کزین غفلت پشیمانی کنیم
باز گوئیم این زمان کار از پشیمانی گذشت
مرده ات تا کی، ز ملک دیگر بپوشد کفن
غیرتی باید، نباید از مسلمانی گذشت
سوزن غیر از نباشد جامه نبود ترا
پس ببايد روز و شب عمرت به عریانی گذشت

۳. مولوی عبدالرب (عضو مشروطیت اول): اکثراً ستون‌های تبصره‌های دینی بنام «باب‌التفیسر» و «باب‌التراجم» را می‌نوشت. چنانچه می‌نویسد: جریده وطنیه سراج‌الاکخبار افغانیه چون جریده اسلامیه می‌باشد، آرزو لازم گردید که از فوائد دینیه در هر عدد آن، خوانندگان را حظ دینی برسد ... (سال دوم، شماره یازدهم)

۴. پروفیسور غلام‌محمد میمنه‌گی (عضو مشروطیت اول): مصور و رسام که رسامی‌های او در سراج‌الاکخبار زیاد دیده می‌شود. نمونه آن در سال سوم در شماره ۱۴ در صفحه ۱۲، دیده شود.

۵. غلام‌محی‌الدین «افغان» (عضو مشروطیت اول و دوم) اکثر نوشته‌های او بزبان پشتو است. از آنجمله است:

- بر غزل عبدالرحمان صاحب که هفده بیت دارد:

نمونه چار دشم تر نام راشه راشه

په هجران که یم ناکام راشه راشه

(سال ۶ شماره ۵)

- د پشتو مشهور متلونه: که در آن یکصد و چار متل پشتو را بیان کرده است.

نمونه: نمر په گوته نه پتېری. یا بی میو مست دی. سال ۶ - شماره ۱۴)

۶. عبدالهادی «پریشان» (عضو مشروطیت دوم): همکار دائمی سراج‌الاکخبار بود که علاوه بر ترجمه مقالات، مضامین و اشعار پرشور و انقلابی را نیز به نشر

سپرده است. طبق اظهار خودش یکی ازین اشعار موجب زاندنی شدن اش گردید. (بلبل گرفتار)*.

اینک تذکر مختصر مقالات و نیز چند بیت بصورت نمونه از اشعار انقلابی او:

الف - بلبل گرفتار

بلبل گرفتار

سحر گهی بشنیدم ز بلبلی به قفس که مُردم از غم و درد دلم نپرسد کس
 که از چه می کشم این ناله ها نفس به نفس چرا گذشت مرا عمر در فغان چو جرس
 چرا بغیر فغان نیست کار و بار مرا؟
 چرا حیات بگردن شد دست بار مرا؟
 نه محرمی که باو یک زمان سخن گویم نه مونس که درد و غم وطن گویم
 نه همدمی که باو حرفی از چمن گویم ز لاله و گل و نسرين و یاسمن گویم
 کنم بشکوه دل پر ملال را خالی
 ز درد خویش کنم جمله بلبلان خالی
 درین جفاکده پر غم معان یا رب دوباره ام به گلستان و گل رسان یا رب
 اگر برای قفس آفریدیم باری
 چرا ببال و پریم داده سر و کاری
 شکست بال و پریم در هوای آزادی هزار شکر که گشتم فدای آزادی

ب - مخمس

بد نبود

در وطن گر معرفت بسیار می بود، بد نبود چاره این ملت بیمار می شد بد نبود
 این شب غفلت که تار و مار می شد بد نبود چشم پر خوابت اگر بیدار می شد بد نبود
 کله مست اگر هوشیار می شد بد نبود
 روز و شب چون لنگ و شل درآشيان بنشسته یا دماغ و فکر را بیهوده بیجا خسته
 دور از احباب رفته با عدو پیوسته بر امید کارهای دیگران دل بسته
 گر ترا همت ممد کار می شد بد نبود

* بلبل گرفتار در سال ششم، شماره دوازدهم ۲۵ جنوری ۱۹۱۷ به نشر رسیده است.

مانده در دشتم جمله شل و لنگ و کرو کور کتیه بی قوت است تن بی قوت ودل ناصبور
رهزنان نزدیک شب تاریک رهرو بی شعور راه دور و پای عور خاها اندر عبور
گرکه پاک این راها از خاری شد بد نبود

این شعر که هشت مخمس دارد اصلاً تخمیس بر یکی از اشعاری است که در جریده حبل المتین کلکته به نشر رسیده بود.*

پ- مسدس در تعریف و فوائد جرائد، (سال سوم، شماره هفدهم) پانزده بیت که در آن نام اخبارها را ذکر کرده است:*

نمونه:

آئینه (۱) قدنماست اخبار	همدرد (۲) شما و ماست اخبار
عام (۳) است به هر کجاست اخبار	آزاد (۴) چه رهنماست اخبار
هم چهره نما (۵) راز خوانش	هم در همه جا رفیق (۶) دانش
غمخوار حقیقی وطن (۷) اوست	ملت (۸) چمن است و یاسمین اوست

ت - در تشویق عرفان:

معارف

شی با خرد گفتم ای پیر عارف ز مستقبل ملتم بیش خائف
چه سازیم تا جان بریم از مخالف بر آورد سر، گفت پیر مکاشف
معارف معارف معارف معارف

اول دسمبر ۱۹۱۷

ث - «یک درس اخلاقی در خصوص تاریخ ولادت به اولاد عزیز ملت» (سال هفتم شماره سیزدهم)

* سراج الاخبار، سال، هفتم شماره دهم - ۳۰ دسمبر ۱۹۱۷ (۹ جدی ۱۲۹۶)
* قبلاً در صفحات بالا تحت عنوان اخبار و جراید خارجی که به سراج الاخبار می رسید تمام نشرات خارجی ذکر شده است.

سالگره چیست؟

ج - «ولی طواف» - او ناخوان، بیسواد و اُمی محض بود. پیشه طوافی داشت و با میوه خشک و تر در کوچه ها می گردید. بیت های فی البدیهه دارد. یکی از چیستان های ولی طواف** بنام «راوش» که آنهم شاهد میوه فروشی اوست ازین قرار است:

خانه در که در زمین دارد قد رعنا چو نازنین دارد
گربیف شانپش بقند و گلاب شرف صد سکنجین دارد

چ - سیاحت از کابل تا به «قندهار» راجع به کاروان های تجارتي، رباط ها و تسهیلات لازم رباط ها را توضیح داده است.*

ح - «اخلاقیات ناموس» مال فدای سر، سر فدای ناموس. در سال هفتم شماره دوم.

خ - «عمر ... وقت» راجع به کار کردن و استفاده نمودن از وقت صحبت بمیان آورده است. (سال ششم شماره ۱۶)

د - «ادبیات ملی» درین مضمون، در برابر ایراد نویسنده جواب عرضه کرده است بدین مضمون:

«.... با آنکه افغانی را لازم تر، لزوم و اصلاح و ترقی آنرا اولتر می دانیم، ولی فارسی ملک ما که با فارسی ایران مغایرت علنی دارد و مبانی انکار ناشدنی همزبان ماست، ترقی و اصلاح آن موجب فواید بسیار و لازمه ذمه ماست.» سال ۷ شماره پنجم

ذ - «تابکی» سال هفتم شماره شانزدهم:

** شنیده شده است که ولی طواف همعصر واقف لاهوری است سال هفتم - شماره چاردهم.
* «پیشان» همراه با قافله تجارتي از کابل به قندهار رفته است. سال چهارم شماره نهم ۱۱ جدی ۱۲۴۳ ه.ش.

یک جنتلمن بچه کابلی وطن

شد اساس دین و ایمان معرفت	غفلت از وجدان و ایمان تابکی
هست مکتب جان ملت جان من	تابکی باشیم بی جان تابکی
کودکان را مکتب است و مدرسه	خاکبازی در بیابان تابکی
یک نفس سر در گریبان در کنید	فکر کالر ای جوانان تابکی
رفت وقت خنده و هزل و مزاح	خوردسالی خوردسالان تابکی
ای قلم آخر زیانت می‌برند	اینقدر حرف «پریشان» تابکی

- «احتیاج و اخبار ته» در سال سوم، شماره بیست و دوم.

مجموعاً ۱۵ بیت و یک بیت آن بصورت نمونه

اخبار هر ملت ته جانته

ضروری دی واوره ما نه

ز - «بهار و شاعر» در سال سوم، شماره بیستم

۷. عبدالرحمان خان «لودین» (عضو مشروطیت دوم)، همکار دائمی سراج‌الخبار افغانیه

بعضی از مضامین، مقالات را پورها و اشعار پرشور «لودین» ازین قرار است:

الف - «دربار معالی بار» را پور و گزارش در مورد بیانیه امیر حبیب‌الله راجع به جنگ پورپ در سلام‌خانه. در شماره هفتم سال چهارم دسمبر ۱۹۱۴

ب - اعلان حرب بین دول عثمانیه و دول متحده ثلاثه در اول نوامبر ۱۹۱۴ - ترجمه از زمیندار

پ - «مراسم دربار عالی» تقریر امیر حبیب‌الله راجع به جنگ جاری گفت: پس ما چه باید کرد؟ اتفاق همدستی دولت و ملت

در گزارش ذکر شده که: از بین پنجد و چهل نفر شاملان محفل سی سی نفر انتخاب شود تا بنوبت پیام مجلس را بهمه مردم و ملت برسانند و در خصوص

اتفاق و اتحاد وعظ کند و مردم را بسوی اخوت اسلامیہ دعوت نمایند. درینجا، میرصاحب جان پادشاه صاحب که خلیفه و ماذون اول آخندزاده صاحب مرحوم است از طرف عموم حاضرین بالوکاله و از طرف خود، بالاصاله بعرض همایونی رسانید که ما همه نفری مشایخ و وکلا برای فدا کردن خود در راه رضای خدا و رسول که رضا و خوشنودی پادشاه موقوف و منوط است بسر و جان و تن و مال حاضریم و ما در هیچوقت و هیچ فرصت از امر و فرمان اولامر خود که حق سبحانه تعالی بر ما فرض گردانیده سرکشی نداریم... آوازهای آمین... (شماره ۱۶- ۱۸ اپریل ۱۹۱۶).

ت - شعر تحت عنوان «کارستان علم و فن» (سال) ششم شماره پنجم ۱۴ اکتبر ۱۹۱۶).

ادبیات

جناب معالی القاب مدیر روشن ضمیر معارف ضمیر جریده وطنیۀ سراج الاخبار افغانیہ کثرالله تعالی امثالکم

بنابر شاگردی که در فن ادبیات به طرز آنجناب درست کرده ام این نخستین اثر منظوم خود را به خدمت ذی شرافت تقدیم کرده چنان امیدوارم که این منظومۀ تلمیذ ناچیزشان پذیرائی یافته درج روزنامه مقدسه شود. فقط امضا: (محرر اداره عبدالرحمن)

(کارستان علم و فن)

از علم و فن میگو سخن در خانقاه و انجمن
 بیهوده نکشایی دهن در وصف گلزار و چمن
 از علم و حکمت بحثها، بنویس و بر خوان برملا
 کن مدح فن را دائما مخروش از سرو و سمن
 زیرا که در میدان بی پرده مضامین هر کسی
 نهاده جز خار و خسی از بهر شعر تو و من

پس چون سخن باشد چنین بر فن قناعت می‌گزین
بر خوان به بیدل آفرین، بگذر ز اشعار کهن
معنای اشعار جدید اینست می‌باید شنید
کز هر چه مقصودت پدید آید، بگو سهل و حسن
در وصف فن بکشا لبت، آغاز کن از مطلب
بنما بعالم مشـریت، کر نیست از چاه ذقن
تاریخ علم و فن، بگو با طرز و اسلوب نکو
و ز هر چه داری هو بهو، از راویان مؤتمن
از عصرها تا عصرها، علم و فن اندر آسیا
می‌بود و کردی حکم‌ها، چون روح و جان اندر بدن
بالخاصه در اسلامیان بنموده بود اخذ مکان
گردیده بر اکناف آن جلوه کنان پرتو فکن
اسلام فن را شرق شد، زیر تجلی غرق شد
با سرعتی چون برق شد، حاضر به اطراف جهن
از کوشش و حسن عمل، املاک اقوام اجل
بگرفت بی‌لبت و لعل، بگشاد شان بی‌لا و لن
و آنگاه در تعلیم حق، بگرفت از جمله سبق
زان پس بدین نظم و نسق شد مالک ملک زمن
در عدل و در محوستم گردید در عالم علم
در تحت ظلش، محتشم هر گبر و ترسا و شمن
اسلام را یک مسلکی بوده کزان خوش هر یکی
بل طفل و خرد و کودکی، کش شست‌شان لب از لبن
در وصف آن رطب‌اللسان، در مدح آن عذب‌البیان
می‌کشت بر پیر و جوان هر راد مردی ذی لسن
با این چنین الطاف خوش، گردید هر جا خصم کش
اما نه با وضع تر، لا کن به احسان و من

اسلام را بُد دایره، از جمله ادیان طاهره
 گردید بلخ و قاهره، علم و تمدن را و کن
 در چار طرفش آنقدر، موجود بد علم و هنر
 کز بهر آن شد منتشر، جمله خلائق از وطن
 تا چند عصر، پیهمی دوری نمی‌جستی دمی
 فی پرسش از بیش و کمی، فی شکوه از حقد و ضغن
 چندی پس اندر اروپا، گردید علم و فن بپا
 بگرفت رخت از آسیا، انداخت آنجا دفعتاً
 زین انتقال ناپسند، شد آسیا خوار و نژند
 ثوب سعادت برفگند، بدید بر تن پیرهن
 یورپ بمقصد گشت، شاد در مکر و فن شد اوستاد
 پس تاج حیلّت بر نهاد، بر سر بسان اهرمن
 یکچند ورنه پیش، ازین بوده همه یورپ زمین
 ماوای بس زشت و حزین ملجای هر زاغ و زغن
 یعنی زادوار فلک دائم حوادث را محک
 خالی ز تعمیر و سرک مملو ز خاشاک و دمن
 علم است و عرفان این زمان، مشهور کرده در جهان
 هم امریک و آلمان، هم پیرس و هم لاندن
 از نشر و توسیع فنون، صد اختراع آمد برون
 هر یک چو ریل و تیلیفون، یا همچو سیر فرامشن
 امروزه روز از هر طرف، گردیده سرها منکشف
 فی ماه مانده، فی کلف فی، اوج و دوری پرن
 اندر رصد که یک بیک، بینی گر اجرام فلک
 یابی همه را چون سمک، اندر شنا در یک لکن
 گر بینی تیلسکوپ را، زان بعد میکروسکوپ را
 وین توپ دشمن کوب را، خواهی بحیرت در شدن

اقوام‌های ما سلف اکثر زدی لاف و سلف
کز تیر ما کشته تلف، اعدای باسیف و مجن
آن قو اگر زنده شود و از حرب جوینده شود
از بسکه شرمنده شود، بر رو کشد از سر کفن
زین پیش گر آداب جنگ، اجرا شدی با چوب و سنگ
امروز با توپ و تفنگ سازند دشمن ممتهن
در بحر جنگ بی‌عدیل، آرد جهاز و تور پیل
آن يك بصورت همچو پیل دیگر بصولت گرگدن
جولان نماید در فضا، می‌ریزد از روی هوا
صد دینه‌میت و بومبه‌ها، هر بابیلان و ژیلن
این هر دو چیز اندر مصاف، بهر خبر باشد شکاف
زانجمله اول تلگراف، جاسوس باشد ثانیاً
زین اختراعات عجیب تا گشته یورپ را نصیب
بگرفته در هر جا صلیب، مأوا و ملجا و سکن
این خاینان از کید و شید، جمله جهان را کرده صید
در کردن هر عمر و و زید، افکنده با حکمت رسن
علم و فن ار آید بحرف، آرد برون از بحر ژرف
صد کوته گوهر بس شگرف، هر دانه چون در عدن
در این زمان از ابلهی، از بس که شد عالم تهی
بنشسته بر تخت شهی، در هر کجا دارای فن
جمله جهان امروزه روز، از علم و فن عالم فروز
گردیده و مانده هنوز، افغانیان و ترکمن
افغانیان، ذی همم، گر متفق گردد بهم
سبقت کند از کسهم، شهرت برد از تهمتن
بهر وطن گر يك دو صد عالم به اصلاحش رسد
بی شبهه این جهل و حسد، را می‌زداید چون سفن

باید مکاتب بی‌شمار گردد معارف بیشتر
تا علم و فن یابد مقرر، در قلب اولاد وطن
اندر وطن از مکتبی، حاصل نگردد مطلبی
کی می‌توان از يك لب، الفاظ شیرین آمدن
صدها مکاتب در بلد، از بهر ملیون‌ها ولد
تا روح حریت دمد در جسم‌شان چون جان بتن
تا اندر اندك وقت و حین بس نوجوانان رزین
هر يك معلم چون بیکن* هر يك مورخ چون کین**
از هر دیار آید برون، گردد وطن را رهنمون
انشا کند دارالفنون، املا کند باب‌الفتن
حاصل کند زان مملکت سود کثیر و منفعت
و ز فیض آن یابد، سعت افزونتر از چین و ختن
در خشکه باشد، محتوی بر جیش و افواج قوی
بر بحر هم باشد ولی، از حد لنکا*** تا یمن
هر ملك کاندل بحر و بر، باشد نفوذش بیشتر
گردد مصون از هر خطر، باید نجات از کید و فن
بی شبهه گردد مستقل، گاهی نگردد منفعل
با هر که بندد عهد وال، آزاد باشد در سخن
بر روی دریا از ورقی، دارد عجب خوش رونقی
خاصه بران يك بیرقی، بروی نشان ز افغانین

* لارد بیکن را انگریزان بعد از ... معلم ثانی ابونصر فارابی بزرگ‌ترین کل حکمای دنیا تصور می‌کنند بلکه بعضی از ایشان معلم ثانی‌اش می‌خوانند.

** کین از اعظم مؤرخین انگلستان است.

*** «لنکا» عبارت از جزیره سیلون یا سرانندیپ است که در جنوب هند در بحر محیط هندی واقعست.

بهر خرید کروازر، لازم بلک‌ها سکه زر
باید خرید از هاوتزر زیرا بود قلعه شکن
ها! کیست تا این چیزها گیرد ز بهر ملک ما
و ز همتش گردد ادا، این جمله مقدار ثمن
شاهی که دایم در پنه، دارد رعایا و سپه
و انجمله را کرده نگه، از ظلم و تکلیف و محن
شاهی که علم و فن ازو، بگرفته رونق چارسو
و ز فیض عدلش روبرو، گردیده گرگ و گوسپن
افزون از تعداد افسرش، زانهم فزونتر عسکرش
در حرب ادنا چا کرش، فتاح چون ناپولین
کل رسم‌های مندرس در دور عهدش منظمس
ز انوار عقدش، مقتبس افکار و ذهن لنکلن*

ث - مراسم دربار معالی: در این مقاله راجع به میوه‌های کوهدامن و کوهستان
معلومات عرضه نموده و سه نوع میوه این سرزمین یعنی انگور کشمشی و سرکه
بهزادی، جوز و توت را به تفصیل توضیح و معرفی نموده است و «تلخان» را که
یک قسم کلی ارزاق اهالی منطقه است، ذکر می‌کند و می‌گوید که تلخان در وقت
محاربه غذای نافع و مفید است... سال ۷ شماره دوم

ج - جشن اتفاق علت فوائد اتفاق اتفاق چیست؟ شماره ۵ - اسد ۱۲۹۴ مقاله
را با این شعر تقویت می‌بخشد:

مورچگان گر بکنند اتفاق
شیر ژیان را بدرانند پوست

چ - چند کار شرف و تقدس رمضان: سال چهارم و شماره (۲۲).

درین مقاله راجع به لفظ رمضان که خود از رمض که معنی آن شدت حرارت است

* از مشاهیر پرزددنت‌های امریکه «ابراهام لنکلن»

گرفته شده ... آداب مخصوصه صوم و بازداشتن از منکرات و فحشا ... را توضیحات داده است.

ح - ادبیات مقدمه: درین مضمون راجع به آغاز نشر مضامین بزبان ملی افغانی نیز یادآورد شده (سال سوم شماره ۲۰).

«لودین» نوشته که نخستین اثری که از یمن توجهات معارف پرورانه ترقی خواهانه اعلیحضرت همایون در عرصه ... وطن خواهی آمد، همانا ایجاد و انشای روزنامه وطنیه سراج الاخبار افغانیه است که در ... کابل بزبان فارسی طبع و نشر می شود ... لهذا سراج الاخبار افغانیه که این شماره و شماره های بعد خود را بزبان ملی افغانی نیز تزئین بدهد. اینست که درین مرتبه بخصوص یک قصیده افتتاحیه از جانب یک جوان بیدار دانشمند هموطن ما جناب صالح محمدخان یکی از مدرسین مکتب حبیبیه می باشند، کامیاب آمده، در ذیل به طبع و نشر آن پرداختیم. مشارالیه در مدح معارف پروری اعلیحضرت بزبان ملی افغانی خود ما «پشتو» آنرا سروده ... قصیده دعائیه «افغان»:

دا څه عجب دوران دی
چه راغلی پر افغان دی

خ - مضمون تحت عنوان «حب وطن»: در سه صفحه در سال سوم، شماره شانزدهم سراج الاخبار افغانیه

د - «اندلس» سال سوم شماره ششم (ص ۸).

ذ - «ترقی بر کدام چیز مبتنی است؟» سال سوم شماره ششم (ص ۵).

۸. علی احمدخان اشیک آقاسی ملکی که با موجودیت وی «طرزی» احساس ناراحتی می کرد. در را پورتهای رسمی و دولتی ارسال اطلاعات رسمی بیانیه های امیر و اراکین دربار، اعلانات، اشتهاوات، خبرهای رسمی، کارهای عمرانی و اجتماعی کمک می کرد و قسمی که قبلاً بدان اشاره شد، بعداً «پیشان» و «لودین» او را تعویض کردند.

۹. ملا عبدالعلی، متخلص به «مستغنی»

الف - چه شد؟

یاران کجاست غیرت اسلام و دین چه شد
آن صدق عزم و سوز دل مسلمین چه شد
یکدل شوید و یک‌جهت ای مسلمین همه
بودن دو دل زیک‌جهت‌ان وای ازین چه شد
اسلامیان برادر دین هم اند و هیچ
با هم برادران نبوند اینچنین چه شد
تاجیک و ترک پیر و یک دین و مذهب باند
با هم چرا کنند چنین کبر و کین چه شد
ایران و روم و ری چه و هند و عرب کدام
گل‌های یک حدیقه بودند آن و این چه شد
(مستغنی) این حدیث و بیان ختم کن دگر
بس کی خموش باش و مگو بعد ازین چه شد

(سال هفتم - شماره نهم)

ب - ادبیات: اثر خامه شاعر شیرین زبان ملا عبدالغنی متخلص به مستغنی در مورد سراج‌الخبار سروده است مجموعاً ۶۵ بیت است و در ۳۰ جدی ۱۲۹۰ نشر گردیده است.

نمونه:

بیا ای سرو قدای لاله رخسار	بیا ای سیم‌بر ای کبک رفتار
.....	
بیا تا بیند آن لب، خصم مُنْگَر	گُند بر معجز حسن تو اقرار
بیا بشنو حدیث ناشنیده	تا که سازم ز اخبارت خبردار
خبرها ازو در هر ولایت	خبر داری خبر داری ز اخبار؟
رسید اول قدم تا کشور هند	هنوز این طفل نو آمد بر رفتار
.....	

گهی از جنگ چین گوید که از روم نپوشد راز آئینه کردار

.....

هم از دشمن سخن راند هم از دوست هم از اغیار می گوید هم از یار

نبود افغان خبر زین مایه هوش نبود این قدم را زین علم اخبار
که کشت این تخم گل در خاک افغان که کرد این بوم و بر را رشک گلزار
بدور این جهان دار جوان بخت* بکابل گشت شایع طرز اخبار

پ - قصیده در کیفیت بغی منگل: در شماره ۲۷ جوزا ۱۲۹۱ ه.ش

نمونه:

سه صد و چند نفر گشت ازان قوم قتیل
خوب دیدند مکافات بد سو عمل

ت - «رمضان»: اشعارش در مورد رمضان در شماره ۲۳ - اسد ۱۲۹۱ چاپ شده

ت - شعر، در سردی زمستان و تعریف پوستین: سال چهارم ۲۷ قوس ۱۲۹۳

نمونه:

وقت گرمی رفت، آمد روزگار پوستین
شد هوا سرد و ترقی کرد کار پوستین

.....

اطلس و کمخواب در کابل به هنگام شتا
قیمت و قدری ندارد در شمار پوستین

* جوان بخت منظور از امیر حبیب الله داشت و طرز منظورش «طرزی» است.

این زمان، کشمیره و ماهوت با گُرک و بَرک
گشته اند از صدق دل خدمتگذار پوستین
جامه‌های پنبه‌دار و پشمی و شال پتو
چون غلامانند پیش شهریار پوستین
اهل کابل در خزان گویند یک با دیگری
موسم گل رفت و آمد نو بهار پوستین
وصل معشوقانه هر شام و سحر دارد بمن

.....

او در آغوش من و من در کنار پوستین
اغنیاگر از سمور و قائم و سنجاب خز
می‌کنند از بهر خود نقش و نگار پوستین
من به جلد گوسفند و بره دارم اکتفا
نیستم در بند زیب و افتخار پوستین
کشور غزنین و کابل خرم و معمور بار
کاین دو شهر آمد به گیتی نامدار پوستین

.....

پوستین دوزا شنو پند مرا و یکدمی
دست و سوزن را مکن خالی از تار پوستین
پوستین نغز را از بهر شیراحمد بدوز
کاندرین سرما شود او کامگار پوستین

ج - ادبیات: تقریظ جناب مستغنی راجع به مطالعه اخبار، شعر سروده است.
سال سوم شماره اول

ای عاقل از برای تو اخبار خواندن نیست
اخبار پیش مردم هوشیار خواندن نیست
اخبار ما که پای سال سوم نهاد
امسال او هر آئینه چون پار خواندن نیست

مگذر پی مطالعه هر بار نسخه اش
گر اوفتد بدست تو هر بار خواند نیست

.....

تقویم کهنه نیست میندازش از نظر
این درس عبرتست به تکرار خواندن نیست
سر تا به پای او همه پند و نصیحتست
این پند نامه ایست که بسیار خواندن نیست
تا با خبر نمایدت از حال شرق و غرب
ای بیخبر برای تو اخبار خواندن نیست

۱۰. قاری عبدالله خان (بعداً (ملک الشعراى افغانستان) از معلمین مدرسه حریه
سراجیه، غزلی در سال، هفتم شماره بیستم دارد.

نمونه:

فتنه پنجه مژگان شوخش خواب داد
جام را دور نگه در کاسه سرآب داد

۱۱. میر غلام حضرت شایق (قبلاً تخلص «انور» داشت): «غزل به لهجه ملی»
در سال هفتم شماره بیستم.

نمونه شعر:

ای کاکلت مشک سیا، امشو مرگفتی بیا آزار میتی ای بلا
تا کی بما جور و جفا

۱۲. مولوی صالح محمد قندهاری مدرس مکتب: حبیبه شخصی که يك پارچه
شعر پشتواش مقامات انگلیسی در هند را ناراحت ساخت و یادداشتی به امیر
حبیب الله در زمینه فرستادند. اشعار و مضامین اش ازین قبیل است»

الف - ادبیات - «قطعه بزبان افغانی» در اطاعت اولی الامر شماره ۱۶- ۱۸ اپریل ۱۹۱۶ مجموعاً ۱۷ بیت است. نمونه

بلی بلی ثابت سوی په قرآن	اطاعت د اولی الامر، فرض عین دی
رعایا د ټول پسونه شه شبان	اوریدلی به دی وی چه خلق وائی
خود بی و خوری دیلی وان او شرم شان	هغه پسه چه اطاعت د شبان نه کی
له رمه وزی لقمه د گرگان	پسه د ځان په خیر و شر نه پوهیږي

ب - «د صندلی غزل بزبان پشتو: در شماره ۲۷ قوس ۱۲۹۳ نمونه:

په کابل کی چه اوسپږې بار به وړی صندلی
که له لوړې هلاکپږې غم به خوری د صندلی

پ - قصیده دعائیه «افغان»: صالح محمد در مورد معارف پروری امیر حبیب الله خان سروده که مجموعاً ۴۷ بیت است و در سال سوم شماره بیستم بچاپ رسیده نمونه:

دا څه عجب دوران دی چه راغلی پر افغان دی
وقت د علم و هنر دی بی قیمت رایگان دی

ت - ترجمه «بلبل گرفتار» بزبان افغانی شکر بار قندهاری. (سال ششم شماره ششم) مسدس:

یو سحرزما تر غوژ سوله بلبله
چه قفس کی به ژړل دا به وبیله
مولوی صالح محمد اشعار فارسی نیز دارد. (در سال سوم، شماره چهاردهم). نمونه:

شوق دین بگذشت و ذوق کام می باشد. کنون
زان سبب اسلامیان نام کام می باشد. کنون

۱۳. عبدالغفور «ندیم» مدرس مکتب بیت‌العلوم حبیبه: یکی از اشعار پرشورش که مجموعاً ۶۱ بیت است. در شماره ۲۸ عقرب ۱۲۹۳ به نشر رسیده است.

نمونه:

ادبیات کلام ندیم: شعر در مذمت بی‌خبری سروده شده است: (در سال سوم شماره هجدهم.) نمونه:

روشن شد، تیره، کون این طارم نیلوفری
رفت اندر حجره شب نو عروس خاوری

.....

میدهی نقد بقای عمر از کف رایگان
وانگهی جنس کفن از دست دشمن می‌خری

.....

خصم اقبال تو پا بگذاشت بر اوج کمال
تو هنوز ای بی‌خبر در چاه غبغب اندری

.....

۱۴. ملاطوطی «کابلی»: مصحح و از همکاران نزدیک سراج‌الخبار افغانیه بود. نوشته‌هایش:

الف - «قصیده راجع به رمضان»: در شماره سوم سال چهارم. ۱۳ میزان (۱۲۹۳)

ب - شعر در وصف انوریگ

فاتح و ناصر و خجسته صفات	حسن اسلامیان و حصن نجات
عزت افزای روم انور بیگ	صانه‌الله عن سر الآفات
او بروم است، مدح او در هند	نام وصفش به بلخ و هم هرات

از سال دوم شماره شانزدهم)

پ - «در مدح قرآن مجید» (سال سوم شماره هجدهم.)

۱۵. میر محمد یوسف سرشته‌دار محکمه اطلاعات و مدرسه حفاظ بوده، راپورها

و گزارشات زیاد دارد، از آنجمله است در مورد سراج الاخبار، سال سوم شماره بیست و یکم.

علاوه بر نویسندگان معروف سابق الذکر و روشنفکران و جوانان افغان يك تعداد نویسندگان و شعرای دیگر افغانی نیز همکاران قلمی سراج الاخبار بودند، چون:

عبدالعزیز متخلص به «بسمل»، میرزا عزیززاده کاتب دارالترجمه، سلطان محمد «کابلی»، غلام حیدر «مذنب»، میرحسین «محوپی»، شیراحمد «مخلص»، عبدالخالق، عبدالرسول محمدزائی، ملا محمدخان «عرض بیگی» میراکبر «صابر» عبدالولی «عاشق»، غلام نقشبند از قاهره، قاضی ابوایوب، علی محمدخان (بعداً وزیر خارجه) بصفت ترجمان انگلیسی، فیض محمد (بعداً وزیر معارف ترجمان انگلیسی)، محمدصادق فانی، عبدالشکور، ملا عبدالجبار صوفی زاده، محمدشریف، محمد ادیب ترجمان عربی، غلام حیدر حاکم بهسود و میر محمدعلی «آزاد».

قابل یادآوری است که يك تعداد دانشمندان، متخصصین، سیاسیون و نویسندگان خارجی نیز با سراج الاخبار افغانیه همکاری داشتند که از این وضع ناراحتی و تشویش فراوان مقامات هند برتانوی در مورد سراج الاخبار افغانیه را هم بوجود آورده بود، از آنجمله بودند:

۱. داکتر منیربیک: سرطیب شفاخانه ملکی و یکی از فعالان ترکی در افغانستان که همکار نزدیک حکومت موقت هند در کابل بود. از جمله مقالات: «يك یادآوری بسیار مهمی درباره صحت عمومی» در اول حمل ۱۲۹۱ نثر شده است.

۲. مولوی برکت الله: مدیر اخبار اخوت اسلامی در توکیو که بعداً اخبار «الاسلام» آن را تعویض کرد. مقالاتی در سراج الاخبار دارد. نام برکت الله بار اول از طریق مقاله مطول مذهبی، سیاسی که از توکیوی جاپان در ۱۹۱۳ فرستاده بود، ذکر شده است. متن مقاله نوشته شده قرار آتی است:

«مقاله دینی، سیاسی، اجتماعی که بامضاء محمد برکت الله از توکیو پایتخت جاپان بما رسیده است:

... پیغمبر را ارشاد شده بود ... (سورة المایده (۷۱) ای پیغمبر هر چه که از پروردگار تو بر تو نازل شده است آن را به خلاق عالم برسان، و اگر این کار خدمت را بجای نمی‌آری از عهده منصب رسالت بدر نمی‌آئی (و از مخالفت معاندین و اذیت منافقین هراسان مشو) زیرا که خدای تعالی ترا از شر اعدا محفوظ دارد. ازینجاست که مدام جناب رسالت مآب بقید حیات بود، از ادای فریضه تبلیغ يك لحظه غافل نبود ... هنگام نهضت اسلام اهل یورپ در حالت تسفل ... و جهالت بودند، برای تحصیل علوم و فنون به بلاد اسلامیة خصوصاً به هسپانیة ... رفته از مدنیت و نورانیت اسلامیان بهرور میگشتند ... اکنون نخستین فرض اسلامیان این است که لوای اشاعت اخلاق محمدی بواسطه جراید و رسایل و خطابه‌ها در بلاد جاپان و چین برافرازند ... و ثانیاً يك مدرسه عالیة دینیة و طبیعیة در توکیو ... بنیاد نهند ... و همچنین يك مدرسه اسلامیة ... در چین بنا کرده سر رشته اخوت ایمانی را رابطه اتحاد مابین دول شرقیه باید نمود. آغاز این امر نخستین، در جاپان و چین باید کرد ... ما را باید که به مقتضای «آهن با آهن توان کرد نرم» در مدافعه بعمل آورده، از شر ایشان ایمن باشیم، برای تهیه مدافعه لازم است که اقل درجه يك صد نوجوان افغان نژاد و نیز پنج پنج نفر جوانان از هر يك قبیله برای تحصیل معارف دینیة و حقایق طبیعیة با تجربه به مدرسه اسلامیة در توکیو اقامت کرده شوند...»*

۱۸-۱۹۱۳ع

محمد برکت‌الله

به عقیده مولوی برکت‌الله، شاگردان مذکور بعد از تحصیل در جاپان به اروپا بروند و سپس به کشور خودشان افغانستان، برگردند. همچنان برکت‌الله از امیر افغانستان تقاضای روابط تجارتي با جاپان را نموده بود.**

* مقاله مولوی برکت‌الله در سال سوم، شماره دوم ۹ میزان ۱۲۹۹ (۲ اکتبر ۱۹۱۳) سراج‌الخبار چاپ شده است.

** پوهاند «هاشمی»، «نقش افغانستان در آزادی هند» (ص ۶۵)

در یکی از مقالات سراج الاخبار تحت عنوان «اخوت هندوستانی‌ها و جاپانی‌ها» در توکیو آمده است:

«در توکیو پایتخت جاپان حالا بسیار هندوستانی‌ها اقامت مستقل اختیار کرده اند و پهلوی حسرت‌انگیز آن اقامت اینست که تعلقات آنها با جاپانی‌ها بسیار خوب معلوم می‌شود ... در توکیو انجمن بنام «اندو جاپانیز اسوسی ایشن» قائم شده است که اغراض و مقاصد آن را در پیش نظر داشته این خیال و اندیشه بیجا نخواهد بود که توکیو عنقریب به یک مرکز بزرگ اخوت ژاپانی و هندوستانی تبدیل خواهند شد...»^{۲۸}

در مورد روابط هند با جاپان یادآور می‌شویم که قبل از تشکیل حکومت موقت اعضای آن جهت آزادی هند در آنجا به فعالیت‌های مشغول بودند. چنانچه مهندرا پراتاب بدین منظور در سال (۱۹۰۷) به جاپان سفر نمود. همچنان مولوی برکت‌الله در سال (۱۹۰۹) به حیث پروفیسور در نیورستی توکیو به حیث استاد دری مقرر شد و در آنجا در سال (۱۹۱۰) بحیث مدیر نشریه‌ای به نام «اخوت اسلامی» فعالیت می‌کرد.

سه سال بعد از مقاله اولی مولوی برکت‌الله در سراج الاخبار، مقاله دیگری نوشت که در شماره هفتم جولای ۱۹۱۶ بچاپ رسیده است. همچنان يك مقاله اش راجع به وعظ سید جلال شاه‌صاحب در آسترالیا (اصلاً از افغانستان و متولد کراچی) راجع به اشاعت و تبلیغ اسلام و همدردی با سلطان خادم‌الحرمین الشریفین و اعلیحضرت سراج‌الملک والدین ... در سال چهارم شماره ۶ چاپ شده است.

۳. **راجا مهندرا پراتاب:** عضو هیأت ترکو جرمن، بعداً رئیس حکومت موقت هند در کابل، زمانیکه عمال انگلیسی، در هند می‌خواستند سوءظن در مورد شمولیت وی در معیت هیأت مذکور بوجود آورند، نوشتند که مهندرا پراتاب خود را در خدمت قیصر آلمان گذاشته است. مهندرا پراتاب درین رابطه مضمونی باین عبارت در سراج الاخبار ارسال نمود:

«يك نهایت ضروری خط: قصر باغ بابر شاه کابل!

دوست عزیز من جناب ایدیتر صاحب (مدیر مسوول جریده) سراج الاخبار!

معاف بفرمایید من شما را قدری تکلیف می‌دهم، من حیران شدم که در چند اخبار هند خواصخواه مرا بدنام می‌کنند. من می‌خواهم که بواسطه شما تردید سخن غلط را بکنم، گفته اند که من خود را یک بزرگ مهاراجه ساخته در ستاف اعلیحضرت قیصر داخل شدم. اینها مرا ناحق تهمت می‌دهند، من هرگز خود را مهاراجه نه، خیر راجه هم نگفته ام و نه هیچ یا در ستاف یا در نوکری دیگر داخل شدم. البته من به خیال دیدن حالت جرمنی در وقت جنگ در آن ملک رفتم آنجا دولت جرمنی بسیار الطاف نمود و مرا موقع داد که من جنگ را از خندق پیش‌ترین و از طیاره (ایروپلین) دیدم بلکه اعلیحضرت قیصر خود مرا دیدند، بعد ازان مسأله هندوستان اشیا را با دولت عالیه جرمنی درست کرده سندهای ضروری را گرفته بطرف شرق حرکت نمودم با خدیو مصر و شهزاده گان و وزرا مشهور و معروف انورپاشا با اعلیحضرت خلیفه مبارك سلطان المعظم ملاقات کردم از دولت عالیه عثمانی هم مسأله هندوستان و شرق را درست کرده ضروری سندها یافتم.

همرای من افسران جرمنی و ترك و مولوی برکت‌الله فرستاده شدند و هنوز همرای من هستند و با وجود خطرهای سخت از مرحمت خدا براه بغداد، اصفهان به افغانستان آمدم. حالا به موجب اعلان بی‌طرفی اعلیحضرت امیرصاحب با احترام مهمان دولت‌شان هستم. باید که دوستان من این را دانسته باشند و اگر ممنون نمی‌شوند هرگز چیزی فضولی نگویند، من دشمن هیچ آدم یا قومی نیستم، من دوست عالم هستم. من فقط این را می‌خواهم که هر کس و هر قوم در خانه یا مملکت خود با آزادی و آرام باشد و جنگ و جدل از دنیا زایل شود. مهندرا پراتاب خادم عالم را قسم هندوستان دوست بوده است»^{۲۹}

۴- محمد فضلی: جوان باهوش و عرفان استانبولی که در فن رسامی، کلیشه سازی و زینگوگرافی مهارت زیاد داشت، مقالاتی راجع به علم و معرفت و کتابخانه‌ها نوشته است.*

* خانم می‌سکنازی (ص ۱۹۷)

مآخذ و منابع فصل اول

- ^۱ محمداعظم سیستانی، سید سعدالدین هاشمی و دیگران «بررسی اوضاع اجتماعی و سیاسی افغانستان» مجموعه مقالات اگامی علوم افغانستان ۱۳۶۸ ه.ش. ص ۵۱.
- ^۲ داکتر عبدالغنی «وضع سیاسی آسیای میانه» بزبان (انگلیس) طبع لاهور ۱۹۲۱، (ص ۸۰)
- A. Review of the political situation in central Asia by."Dr. Adul Ghani
- ^۳ «سراج‌الخبار افغانیه سال ششم، شماره پنجم ۱۴ اکتوبر ۱۹۱۶
- ^۴ سراج‌الخبار. سال ششم، شماره پنجم
- ^۵ پوهاند عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان کابل ۱۳۶۳
- ه.ش (۱۹۸۴) (ص ۱۵۳)
- ^۶ محمداعظم سیستانی، محمود طرزی. مجله آریانا بیرون مرز، سال اول، شماره سوم - نوامبر ۱۹۹۹ (بحواله مقالات محمود طرزی در سراج‌الخبار، توسط داکتر روان فرهادی)
- ^۷ می‌سکنازی، Schiasi May افغانستان در آغاز قرن بیستم. (بزبان انگلیسی). ناپل ۱۹۷۹، (ص ۶۷)
- Afghanistan at the beginning of the twentieth century Naples. "۱۹۷۹
- ^۸ سراج‌الخبار افغانیه سال چهارم، شماره بیستم
- ^۹ پوهاند سید سعدالدین هاشمی «تاریخ نوین افغانستان» پوهنتون کابل ۱۳۶۳ (۱۹۸۴) (ص ۴).
- ^{۱۰} پوهاند سید سعدالدین، هاشمی «افغانستان معاصر» جلد اول پوهنتون کابل ۱۹۸۰ صفحات ۱۱ و ۱۲.
- ^{۱۱} پوهاند هاشمی «تاریخ نوین افغانستان» (بحواله نهضت‌های مردمی در روشن‌گرایی ضد فیودال در افغانستان نوشته حق نظروف (ص ۳۱).
- ^{۱۲} پوهاند «هاشمی» افغانستان معاصر (ص ۱۱۲) (بحواله اسناد آرشیف ملی هند گرانت A.H. Grant، ناظر امور خارجه و سیاسی هند برتانوی، تاریخی ۵ مارچ ۱۹۱۷ همچنان بحواله تاریخ افغانستان تألیف ماسون و رمادین، جلد دوم، (ص ۳۵۱).
- ^{۱۳} سراج‌الخبار، سال ششم، شماره اول
- ^{۱۴} سراج‌الخبار، سال ششم - شماره اول
- ^{۱۵} پوهاند «هاشمی» افغانستان معاصر جلد اول (ص ۱۱۱).
- ^{۱۶} پوهاند «هاشمی» افغانستان معاصر، ص (۱۱۳) (بحواله راپور ۱۲۲۱، جارج روزکیل (چیف کمشر برتانیه در منطقه سرحد شمال غرب ۱۶ اکتوبر ۱۹۱۶).
- ^{۱۷} آرشیف اندیا آفس لندن یادداشت و اسرای هند به امیر حبیب‌الله خان (۲۰ می ۱۹۱۵) L/PS/۸۸/۱۱
- ^{۱۸} از مصاحبه نویسنده اثر با عبدالهادی «داوی» راجع به شعر پشتوی مولوی صالح محمد
- ^{۱۹} اسناد آرشیف (۱۹۱۵). L/PS/۸۸/۱۱
- ^{۲۰} لودویک ادمک، «تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن تا استقلال» ترجمه علی‌محمد «زهما». مطبعة کابل ۱۳۴۹ صفحات ۱۳۵ و ۱۳۶).

- ^{۲۱} از مصاحبه نویسنده کتاب با عبدالهادی «داوی» خوابگاه کابل (چندین مرتبه و از آنجمله) ۳۰ جدی ۱۳۵۳ ه.ش
- ^{۲۲} آرشیف اندیا آفس لندن L/PS/۲۰۳/۱۱۰
- ^{۲۳} آرشیف L/PS/۲۰۳/۱۱۰
- ^{۲۴} سراج الاخبار، سال پنجم شماره بیست و دوم، ۱۶ جولای ۱۹۱۶. (عین مطلب در اسناد محرمانه اندیا آفس، لندن ۲۱ جولای ۱۹۱۶ نیز موجود است.)
- ^{۲۵} پوهاند حبیبی يك ورق گم شده تاریخ جریده مساوات، ۷ قوس ۱۳۴۶.
- ^{۲۶} پوهاند عبدالرسول «رهین» طلیعه مطبوعات در افغانستان، آریانا مرز، سال اول شماره چهارم ۱۳۷۸ (مطابق سال ۲۰۰۰). (بحواله مقالات محمود طرزی نوشته داکتر عبدالغفور روان فراهادی)
- ^{۲۷} نام‌های اخبار و جراید خارجی بیشتر از مصاحبه عبدالهادی «داوی» و بعضاً از سراج الاخبار سال (سوم شماره هفدهم) و نیز يك تعداد آن را از مصاحبه نویسنده کتاب با خانم می سکنازی محقق فرانسوی اخذ شده است.
- ^{۲۸} سراج الاخبار سال چهارم شماره دوم ۱۲۹۳ ه.ش.
- ^{۲۹} پوهاند «هاشمی» نقش افغانستان در آزادی هند، (ص ۸۵) (بحواله سراج الاخبار شماره هفدهم سال ۱۹۱۶).

فصل دوم

جنگ جهانی اول و اثر پذیری آن بر افکار روشنفکران، اصلاح طلبان و آزادی خواهان افغانستان

۱ - آغاز جنگ و بی طرفی افغانستان

نظام سرمایه داری در راه رقابت اقتصادی و مسابقه استعماری صحنه اروپا را به بمب قابل انفلاق تبدیل کرده بود و این احتراق در ۲۸ جولای ۱۹۱۴ بعمل آمد. دول اروپا، مانند گرگان گرسنه و دیوانه بی بجان همدیگر افتادند و در ظرف متجاوز از چهار سال جهان را لگد مال و غرقه در خون ساختند.

شروع جنگ، افغانستان را یکبار دیگر وارد صحنه سیاست بین المللی ساخت و توجه کشورهای بزرگ بدان سمت معطوف گردید و آن روزگاری که امپراطوری های روسیه تزاری و برتانیه بر افغانستان فشار وارد نماید سپری شد و هر دوی این دولت حاضر شدند برای تسکین افغانستان، تا اندازه با امیر حبیب الله مصالحه نمایند، اما این مصالحه را سفر هیأت نیدرمایر بافغانستان، مشکل ساخت و به تجرید افغانستان خاتمه داد.^۱

پس از آنکه خبر درگیری جنگ بین آلمان و اتریش از يك طرف و انگلیس، فرانسه و روسیه از جانب دیگر به کابل رسید و ترکیه تا هنوز در جنگ شامل نشده بود، لاردر هاردنگ Hardinge وایسرای هند از شروع شدن جنگ به امیر حبیب الله خان اطلاع داد (۷ اگست ۱۹۱۴) و امیر را تشویق کرد که بیطرفی مطلق افغانستان را مطابق معاهده افغان و انگلیس نگهداشته و بخصوص احتیاط کند که سرحدات هردو طرف حفظ شود. در ۱۸ اگست ۱۹۱۴ (سنبله ۱۲۹۳ شمسی) امیر حبیب الله جواب داد که بی طرفی افغانستان مطابق نصیحت دوستانه شما حفظ می شود و ازین درك مطمئن باشند.^۲

بدینسان، امیر حبیب‌الله خان دست بسته در انتظار دوستی انگلیس نشست و در طی يك دربار عامی «بیطرفی» افغانستان را اعلام کرد. امیر در این دربار منعقد در قصر ستور (عید رمضان ۱۳۳۲ قمری) با حضور سفیر دولت انگلیس گفت که خط وایسرا صاحب هند (لارد هاردنگ) Hardinge در خصوص اخبار کیفیت حرب عمومی اروپا و داخل بودن دولت معظمه برتانیه در این حرب بحضور ما رسیده و ضمناً بطور شعار دوستانه نوشته اند که: چون دولت علیه افغانستان از زمان اعلیحضرت ضیا المله والدين مرحوم با دولت معظمه بریتانیا عهد دوستی و پیمان مودت داشته و دارد و در مهمات و معظمات امور خارجه پرسیدن رای و استشاره دولت برتانیا از جمله مواد عهدنامه قرار داده شده و تجدید هم شده است، از اینرو، بی‌طرفی دولت علیه افغانستان را در این حرب حاضره مناسب‌تر و موافق‌تر دانسته باشعار دوستانه و اظهار مخالفت کارانه ابتداء ورزیده شد.

بعد ازان امیر اضافه کرد که مال و مفهوم تحریرات دوستانه (!) به جناب وایسرای نوشتیم که واقعاً دولت علیه ما با دولت بهیه شما تا به وقتی که به شرف و حیثیت و استقلال و حریت آن هیچ تعرضی از هیچ طرف به وقوع نیامده باشد و شرایط معهود خلل پذیر نشده باشد، کماکان بر عهد و پیمان دوستی خود پایدار و استوار است و کذالك تا به هنگامی که بر منافع حاکمیت و حقوق ملکیه او از هیچ طرف هیچ تجاوزی به وقوع نیامده باشد، از مسلک بی‌طرفی انحراف نخواهد ورزید.^۳

این اعلان برای متفقین، خصوصاً انگلیس خوشگوار بود. زیرا آنها را از ناحیه سرحد شمال غرب هند که نقطه ضعیف امپراطوری بحساب می‌رفت، آسوده خیال می‌ساخت. همچنان روسیه تزاری نسبت ترکستان که ممکن بود در اثر خصومت افغانستان برای آنها دردسری تولید کند، احساس راحت نمودند.

پادشاه انگلستان، توسط نامه در ماه سپتمبر ۱۹۱۴ از این بابت از امیر حبیب‌الله تشکر نمود و مناسبات افغانستان با دو کشور همسایه بزرگ مثل سابق ادامه یافت.

اندکی بعد ترکان عثمانی به طرفداری از دول محور، در جنگ شرکت نمود (اول

نوامبر ۱۹۱۴) و این امر شکل و قضیه افغانستان را تغییر داد و با اقدامات جنگی انگلیس و یارانش هیاهوی در بین مسلمانان جهان برافراشت. زیرا دولت عثمانی مرکز خلافت و مرکز قدرت مذهبی مسلمانان اماکن مقدسه اسلامی را در دست داشت و سلطان آن خلیفه و امیرالمؤمنین محسوب گردیده، نام وی در هر نماز جمعه یاد می شد و بجز ایران، در کشورهای دیگر اسلامی به عنوان پیشوای مسلمانان تجلیل و احترام می شد. چنانچه سراج الاخبار افغانستانی که بخصوص با آغاز جنگ جهانی، لحن و لهجه آن تغییر فاحش کرده بود، در یکی از شماره های خود چنین نوشت:

«... "بی طرفی" ... مدعای بی طرفی این است که چون دو دولت یا يك چند دولت با هم اعلان جنگ کنند، يك دولت با يك چند دولت دیگر اعلان بی طرفی می کنند و نه باین سو و نه به آنسو هیچ معاونت و مدد رسانی، هیچ ضرر و شرف رسانی اجرا نمی کنند. دولت های محارب نیز این بی طرفی آن دولت را حق ندارند که اخلاص و افشاء نمایند و اگر بکنند ناحق کرده خواهند بود و دولت بی طرف را در آن حال بر حرکات خودش آزاد خواهند گذاشت. ذات... پادشاه با دانش و دین ما، دوست حقیقی و فدائی صمیمی دین خود است، دوستی ملت و وطن شاهانه خودشان را بر همه دوست های جهان مقدم تر و مقدس تر می دانند و ازین بود که در آغاز جنگ اعلان بی طرفی را از هر جهت برای منافع آن مقدسات ناشی دانسته بودند و تا بحال بر همان وضعیت باقیمانده اند...

اما این را هم فراموش نباید کرد که اعلان بی طرفی دولت متبوعه مقدسه ما پیش از داخل شدن ترك در جنگ بوقوع آمده بود و چون دولت معظمه اسلام یعنی دولت عثمانیه بطرف جرمن شد و اجتهادها و اعلان های مقام مشیخت اسلامی در همه اطراف عالم اسلام منتشر گردید، مسئله را سراسر دگرگون ساخت، افکار عموم اسلام در همه اطراف دنیا بطرف دولت عثمانیه که از سال های سال آن را مقام (خلافت) می شناسند دور خورد، این چیزی بود طبیعی.

مردم افغانستان که از جهت هم دینی و هم مذهبی از سال های سال يك حس اخوت و حرمت به آن دولت معظمه دارند و در جوش دینی و مذهبی تمام دنیا افغان را

با لبنان می‌شناسند، هیچ شبهه نیست که بدرجه اعلاى جوش و خروش در افتاده بودند. چنانچه قبل ازین در محاربه طرابلس غرب و بالقان‌ها نیز همین جوش‌ها و خروش‌ها بظهور آمده، علناً بمدهای مال هم پرداخته شده بود ...

... ملت خوش دیانت غیور و جسور ما، هیچ اندیشه و دهشت را بخود راه ندهند و به اطاعت اولی الامر خود ... اعلیحضرت سراج‌الملة والدین که ملهم به الهامات رب العالمین (ج) و مؤید دین مبین ... هستند، پیروی و مطاوعت نمایند و در نظر همه دشمنانی که خیال تجاوز نمودن بر ناموس، دین، دولت، ملت و وطن که مقدسات ماست بنمایند، خود مان را به حقیقت گره آهن نشان بدهیم که ما برای منافع هیچ کسی خود را فدا کردن نیستیم مگر برای همین مقدسات...»^۴

بتاریخ پنجم نوامبر ۱۹۱۴ وایسرای هند به امیر حبیب‌الله اطلاع داد که ترکیه بطرفداری نیروهای مرکزی داخل جنگ گردید. وایسرا تأیید می‌کرد که نباید سخن از «جهاد» در میان باشد. زیرا ترکیه بطرفداری دو قدرت مسیحی علیه برتانیه که «طرفدار بزرگ مسلمان‌ها می‌باشد. و با جهان اسلام همدردی دارد» اعلان جنگ داده است. وایسرای هند در عین زمان از اعلامیه حکومت برتانیه یادآور شده گفت که قرار آن اعلامیه تمام اماکن مقدسه جهان اسلام از حمله برتانیه مصون است... وایسرا ادعا می‌کرد که سران مسلمان‌ها در هند و سرکردگان عرب در عدن و خلیج فارس از برتانیه طرفداری می‌کند و با درنظر داشتن این حقایق و از نگاه اتحاد و دوستی بین حکومت، ما احساس می‌کنیم اعلیحضرت شما از اندیشه بیطرفی تان منصرف نمی‌گردید، زیرا در اثر توصیه من شما ضمانت نموده اید بران موقوف پایدار و ثابت قدم می‌مانید»^۵

امیر حبیب‌الله که بیطرفی خود را در آغاز جنگ اعلان کرده بود، بتاریخ سوم اکتوبر ۱۹۱۴ دوباره آن را تأیید نمود.

* درین مقاله، طرزی دوگانگی و دو رنگی در میان ملت و پادشاه افغانستان را که وایسرای هند به لندن اطلاع داده بود و تذکر رفته بود که شخص امیر در بیطرفی خویش وفادار بود ولی مردم افغانستان از ترکیه جانبداری می‌کنند رد می‌کند.

آزادی خواهان و روشنفکران از جمله عبدالرحمن «لودین» یکی از همکاران دائمی سراج الاخبار افغانستانی شعر پرشور ذیل را در هنگام جنگ اول جهانی به نسبت سیاست منفی، بی طرفی امیر حبیب الله خان و سازش او با دولت انگلیس سرانیده است:

«نعره»^۶

ای ملت از برای خدا زودتر شوید از شر مکر و حيله دشمن خبر شوید
تا از صدای صاعقه اش گنگ و کر شوید وانگه چو رعد نعره زنان دریدر شوید
مانند برق جلوه کنان در نظر شوید
از یکطرف نهنگ و ز دیگر طرف پلنگ هر دو بخون ما دهن خویش کرده رنگ
اکنون که گشته اند بخود مبتلا از جنگ جهدی کنید بهر چه هست اینهمه درنگ
در حفظ راه حق همه تیغ و سپر شوید
این وقت فرصت است نه هنگام جشن و سور هر کس که فوت می کندش می شود کفور
پس در همین خلال و چنین حال و این فتور تیزی و سعی و همتان اینقدر ضرور
تا از برای چشم عدو نیشتر شوید
امروز در تمامی عالم چه شور و شر برپا و ما نشسته از آنجمله بیخبر
نی فکر سود نی سر سود ایمان بسور افسوس بر فلاکت حال چنین بشر
باید ز شرم آب ز پا تا بسر شوید
الله عالم است که این خصم بدسرشت این حب خویش چسان کرده است گشت
تا هیچ فرق کرده نیاید ز خوب و زشت نقشی- چنین بساط بپایست در نوشت
ترسم خدا نخواسته زیر و زیر شوید
خصم بزرگ خویش شناسید انگلیز زان پس عدوی دیگرتان است روس نیز
در این زمانه عهد نیرزد بیک پیشیز دارید ملت و وطن خویشتن عزیز
با اتحاد جمله چو شیر و شکر شوید
حاضر کنید اسلحه کوید طبل و کوس آرید رو بجنگ چو عثمانی و بروس
تا حلق انگلیز فشارید و نای روس در جاغر تفنگ گذارید کارتوس
چون شیر راست سوی مخالف بدر شوید
باری بسیر سوزن ساعت نظر بدوز در لمحها و لحظه و ساعت گذشت روز
همواره در تلف گذرد عمر ما چو یوز افتاده و ز بهر چه استاده گی هنوز
چیزی شوید یا کم و یا بیشتر شوید

ای غافل از زمانه و شاغل به لهو و گلف*
 با دشمن خبیث کسی- کرده است خلف؟
 خود فکر کن عدو نکند چون ز عهد خلف
 باید گریست بر سر این احمق و جلف
 تا چند برای دیدن حق کور و کر شوید

زینسان که در کلاه و فراکوت و بوت نو
 از رشک می-برید یکی از دگر گرو
 ترسید ز انگلیز چو طفل از ببو
 تا کی پس از در یژ نگوئید زیر زو
 یکبار لازم است بعزم سفر شوید

این کرچ راست در کمر و جیغه در کلاه
 بس وضع خوب و فیشن روز است واه واه
 اما چه عیب روشن و بی-همت نیست آه
 کین هر دو محض بهر نمایش شود نگاه
 باید برین حمیت خود نوحه گر شوید

از حال پر تاسف این ملت نجیب
 خواهم بیان کنم بحضور توای ادیب
 تا کی که بشنوی یالله و یا نصیب
 زین داستان نغز چنین قصه عجیب
 بهر شنیدن سخنم گوشی اگر شوید

کردند خائنان جفا کیش بی فروغ
 آقایی زمانه همه بهر خود قروغ
 جهل و نفاق و بیخبری غفلت و دروغ
 انداخته بگردن ما حلقه چو یوغ
 گویند در اطاعت ما گاو و خر شوید

گر مستبدی ز روی جهالت عتاب کرد
 یا غیر حق کدام کسی- را عذاب کرد
 یا بهر نفع خویش جهانی خراب کرد
 ناچارش عقل عالم آدم خطاب کرد
 تا کی بکشف حال چنین خیره سر شوید

هر کجا که جاهلیست پر از جله و ابلهی
 تفتیش در معارف ما می-کند زهی!
 چشمش پر از حرام دلی از خرد تهی
 پسای برادران چو چنین است گمرهی
 بهر خدا از حال وطن با خبر شوید

بر نقد و جنس مالی ما خائنان امین
 در مجلس سیاسی ما جاهلان مگین
 فی فکر وهوش و قلب نه وجدان عقل و دین
 تا بهر انتباه صدائی کشد چنین
 کی غافلان ز خواب تنعم بدر شوید

نظری بر فرمانروائی امیر حبیب الله خان نشان دهنده آنست که درین دوره نفوذ ترکیه در افغانستان گسترش یافت و ترکها در افغانستان بحیث مسلمانان کشور آزاد، مستقل و پیشرفته نسبت بدیگران، بهتر می توانستند کار کنند و بدین علت و علل دیگر مورد قبول مردم افغانستان بودند. سبب گسترش نفوذ ترکیه در افغانستان قسماً به فعالیت های محمود طرزی مربوط بود که سردار نصرالله خان

* امیر حبیب الله خان بازی گلف را دوست داشته و اکثر اوقات در چمن حضوری گلف بازی می نمود

و اعضای دربار نیز او را یاری می‌رساندند.

اسناد آرشیفی نشان دهنده آنست که از سال ۱۹۰۷ به بعد ترکان که شامل طبیبان، صاحب‌منصبان، مطبوعه‌چی‌ها، اداره‌چیان، معلمان و استادان بودند که به افغانستان آمده و رفتند و یک کالونی تُرکی را در کابل تشکیل کردند که اسمای برخی از آنان ازینقرار بود:

کلنل محمود سامی (افسر و مدیر حربیه)، حسن حلمی بیگ (متخصص طباعتی خطاط و حکاک که سر لوحه‌ها سراج‌الخبار را می‌ساخت و نیز عضو انجمن معارف بود.) محمد فضلی (رسم زنگوگراف در سراج‌الخبار و عضو انجمن معارف)، محمد نوری (معاون فضلی در سراج‌الخبار افغانیه)، علی فهمی سابق (ادیتور، «مؤذن»)، دکتور منیر بیگ (آمر شفاخانه ملکی، همکار نزدیک حکومت موقت هند در کابل) علی افندی (زمانی مدیر مکتب حربیه سراجیه، عضو انجمن معارف و استاد حربیه)، میجر حسین بیگ (افسر)، علیرضا (میخانیک)، داکتر ناظم (افسر)، احمدرضاء (افسر)، محمد افندی، محمدحسین بیگ، فضل بیگ، مهدی افندی، قدری بیگ، داکتر عبدالله، محمد حُسنی، محمدحسن (از مصر در جریده سراج‌الخبار افغانیه)، نظیف افندی (استاد تاریخ و جغرافیه مکتب حربیه)، عزت افندی (استاد مکتب حربیه)، نور افندی (نجار ماشین‌خانه)، فخرالدین پاشا (ارکان حرب، استاد مکتب حربیه)، حربیه (خیرالدین افندی) (استاد و زمانی مدیر مکتب حربیه) غالب افندی و یک تعداد دیگر.^۷



محمد نوری افندی

به گفته عبدالهادی «داوی» ترکان اکثراً از پیروان جوانان ترك بودند که از ترکیه فرار و از طریق روسیه وارد کابل شدند و موجودیت و تماس آنها با «جوانان افغان» و روشنفکران و کارمندان دولتی افغان بر افکار نهضت طلبی شان زیاد مؤثر بود. (خصوصاً یکی از گروه های فعال شان که با سراج الاخبار همکاری داشتند.)

در قبال موضوع فوق، شکست ترکیه در جنگ تریپولی (ایتالیه - ترك) در ۱۹۱۱ و جنگ های بالکان انگیزه و عواملی بود که نه تنها در جهان اسلام، آتش احساس مشترک معنوی شان را علیه تعرض امپریالیزم اروپائی و مسیحیت برانداخت و مفکوره پان اسلامیزم سیدجمال الدین افغانی را معنی تازه داده، تجدید نمود. یعنی مفکوره وحدت اسلامی مدرنیزه کردن و استقلال بار دیگر احیا شد.

اخبارهای هندیان اسلامیک، مخصوصاً «الهلل»^{*}، «کامرید»، «زمیندار» «همرد» و «گزت علیگر» که از ترکیه پشتیبانی نموده و وحدت اسلامی را تحریک و تشویق می کرد، افکار افغان ها را تحت تأثیر قرار داده بود. گرچه در جریان جنگ جهانی برتانیه، اخبارهای نشنلستیک و پان اسلامیک هندی فوق الذکر را منع کردند ولی پیام شان از طریق «حبل المتین کلکته» و «مسلم» کرونیکل پخش و نشر می شد.^{*}

سراج الاخبار افغانیه رویدادهای این جنگ را با تمام تفرعات، نشر می نمود و چنان تبلیغات جدی را بطرفداری از ترکان آغاز نمود که دسته روشنفکران و حزب ضد انگلیسی و افغان های دربار را کاملاً به ترکیه متمایل ساخت. بعد از ورود ترکیه در جنگ و اعلان «جهاد» علیه انگلیس و روسیه، يك تعداد اخبارهای دیگر نیز در آسیای میانه موضوع «آسیا برای آسیائیان» را به نشر می سپردند، مانند: بخارای جوان، خیوای جوان و غیره.

^{*} «الهلل کلکته» اخبار سیاسی و رادیکال مذهبی نوشت: «اعلان حرب یعنی در مابین دول عثمانیه و دول متحده ثلاثه در اول نوامبر، اعلان جنگ کرده شد. (انالله و انالیه راجعون)» سراج الاخبار افغانیه سال چهارم شماره هفتم دسمبر ۱۹۱۴
^{*} گریگورین ظهور افغانستان معاصر (ص ۲۱۹).

۲ - ورود هیأت ترکو - جرمن و هند بکابل

با شروع جنگ جهانی اول، هندوستان مستعمره ثروتمند امپراطوری برتانیه که از نگاه ستراتیژیکی، مواد غنی و منابع انسانی ارزش خاص داشت، از نظر آلمان‌ها و یاران آن در جنگ، دور نبود. آنان می‌خواستند که در آن نیم قاره و مخصوصاً در بین مسلمانان آن سرزمین نفوذ کنند و برتانیه را از دارائی با ارزش‌اش محروم سازند. البته این کار از طریق وحدت مذهبی و سیاسی مسلمانان بواسطه خلافت ترکیه عثمانی که متحد جنگ‌شان بود، خوبتر میسر می‌گشت تا که افغان‌ها و قبایل سرحد را به جهاد با انگلیس تحریک کنند و ازین طریق، قیامی را در هند بوجود آورند و قوای برتانیه را در داخل هند مشغول و از کارزار جنگ دور نگهدارند. ازینرو افغانستان باردیگر مرکز فعالیت‌های سیاسی گردید.

باید یادآور شد که جرمنی بخاطر نفوذ در شرق میانه (ترکیه، عراق، فارس) به فعالیت‌ها سیاسی و همچنین اقتصادی اقدام نمود. چنانچه در ۱۸۸۹ امپراطور جرمنی از قسطنطنیه بازدید نمود و این اولین بازدید قیصر جرمنی ازین شهر، مفکوره پلان «پان‌جرمن» را که در آلمان بنام برلین Berlin قسطنطنیه Byzantium، بغداد (B.B.B) یاد شده است، بوجود آورد. بانک آلمان کنترل خط آهن ترکیه اروپایی را که ۱۸۸۳ آغاز شده بود، بعهدہ داشت و در سال‌های بعد برنامه ساختمان خط آهن بغداد که از آسیای صغیر تا بغداد امتداد می‌یافت و در خلیج فارس پایان می‌یافت، رویدست گرفته شد و در ۱۹۰۳ توافق آن صورت گرفت. قرار بود این خط که به قول قیصر آلمان «یک خانه بود که از هامبورگ به خلیج فارس» می‌رسید، توسط عساکر ترکی تحت نظارت افسران جرمنی محافظت می‌شد و اراده بران بود که برتانیه را در آب‌های گرم چلنج بدهد.^۸

قدم دیگر موافقت نامه «پوتسدام» در اگست ۱۹۱۱ بین جرمنی و امپراطوری روسیه بود که مطابق با آن روسیه تعهد کرد که خط آهن بغداد را پشتیبانی کند و مانع ساختمان آن نگردد و در مقابل جرمنی وعده کمک حفظ منافع روسیه در فارس را تضمین کرد.

یکی از موفقیت‌های دیگر قابل تذکر نفوذ جرمنی در شرق میانه، تأسیس کالج در تهران بود که معلمان آن آلمانی بودند. باز شدن يك «بانك آلمانی» در تهران با شعبات آن در تبریز و بوشهر و باز هم مهمتر از همه ارتباط و تماس‌های زیاد و نزدیک سفارت جرمنی، با «دموکرات‌های» فارس بود که با انحلال مجلس توسط شاه در ۱۹۰۸، بسیاری از آنان در برلین در اثنای جنگ اول جهانی مقیم شده بودند و آنان از جمله تنظیم کنندگان بزرگ هیأت جرمنی به فارس و افغانستان بودند. علاوه بر «دموکرات‌ها» نفوذ ترکیه در عراق که از طریق چندین «مجتهد» تبلیغاتی به طرفداری آلمان‌ها براه انداخته و در مورد جرمنی می‌گفتند که تمام آن کشور به اسلام تبدیل شده و قیصر به قصد حج به مکه رفته است و با لباس عربی، بحیث «حاجی ویلهم» شناخته شده است.



هیأت‌های ترکو - جرمن و هندی بحضور داشت حبیب‌الله در صیفیه پغمان: ۱. نیدر مایر ۲. هنتگ - مهنر اپراتاب - Voigt - برکت‌الله - ۶- واگنر ۷ کاظم بیگ

البته در کنار همه مسایل سابق‌الذکر، کانونشن روسیه - انگلیس باعث عدم معروفیت و محبوبیت انگلیس و روس را بار آورده بود.^۹ کانونشن (۱۹۰۷) مذکور ایران باصطلاح بی‌طرف را بدو، نفوذ روسیه و برتانیه تقسیم کرده بود. هر دو قدرت احساس می‌کرد که باید کنترل مصونیت ساحه تحت نفوذ خود را داشته باشند. روسیه در شمال و انگلیس در جنوب شرق. طبق آن، کونسل‌های هردو کشور واحدهای نظامی را استخدام و در هر موقع لازم بکار برده می‌توانستند و فارس تنها با مقاومت منفی عمل کرده می‌توانست.

سراج الاخبار در شماره ۲۲ می ۱۹۱۳ خویش به وحدت اسلامی و آگاهی جهان اسلام متوسل گردیده و این وضع تائراور را در يك نقشه فارس که خرس‌های قطبی در شمال و شیر برتانیه در جنوب شرق و فارس‌ها در حد وسط ترياك opium خود را می‌کشند و علیه یکدیگر می‌جنگیدند، نمایش داد.

در اثنای قبل از آغاز جنگ جهانی اول، اجنت‌های جرمنی نیز در فارس مصروف بودند. از بین آنان نیدرمایر، يك افسر توپچی و جیولوجست در ۱۹۱۳ سفرهای در شمال شرق فارس نمود. در همین زمان زگمایر Zugmayer يك ساینس‌دان در بلوچستان برتانوی نفوذ کرده و اسموس Wussmuss که بنام لارنس جرمنی یاد شده است، یکی از اجنت‌های مخفی و موفق جرمنی بوده در فاس در تنظیم حملات بر قوای انگلیسی در فارس مصروف بود.^{۱۰}

فراریان چندین صد تن از زندانیان جرمنی و آستریا از تاشکند و سهمگیری‌شان در فعالیت‌های ضد متحدین در سرزمین فارس نیز قابل یادآوری است.

در چنین اوضاع و احوال بود که بلافاصله بعد از آغاز جنگ جهانی اول، بر اثر پلان انورپاشا، وزیرجنگ خلیفه عثمانی جهادی از قسطنطنیه، کربلا و نجف اعلان کرد.^{۱۱} و در نظر گرفته شد هیأتی بافغانستان فرستاده، امیر و بزرگان این کشور را به جهاد یعنی عملیات نظامی علیه انگلیس و روسیه تشویق کند.* وی می‌خواست برای وزن ساختن و اهمیت بیشتر هیأت، چند نفر نماینده نیروهای اروپائی را نیز در آن داخل نماید. بدون آنکه خصوصیت پان‌اسلامزم از هیأت وی سلب گردد. طبق پلان وزیرجنگ، يك هیأت ترکیه بسرگردگی «رؤف بیگ» نابغه جنگ ترکو - ایتالیه با یکهزار عسکر و يك تعداد افسران نظامی و متخصص عسکری تهیه شود، و افسران جرمنی در یونیفورم ترکی در آن ضمیمه شوند و جرمن‌ها تمام مصارف هیأت را بدهند. قوای ترکو - جرمنی از طریق فارس بی‌طرف داخل خاک افغانستان شوند و خود را با اختیار امیر قرار دهند و عملیات نظامی علیه هند برتانوی شروع

* در حالیکه امیر حبیب‌الله اصرار کرد که اعلان «جهاد» تا زمانی که در داخل افغانستان توسط لیدرهای مذهبی خود افغان‌ها اعلان نشود، غیرقانونی و غیرمنطقی خواهد بود. دوپری Dupree «افغانستان» (ص ۴۳۵).

شود.^{۱۲**}

تأیید این پروژه توسط مستشرقین و سیاحان جرمنی برای وزارت خارجه اهمیت زیاد داشته و فیصله کرد که یک گروپ متشکل از اشخاص سیاسی را برای انجام این امر مهم انتخاب نمایند.

درباره تشکیل این هیأت خوب فکر نشده بود، زیرا اعضای این هیأت که در کارزارهای مختلف اروپا مصروف خدمت بودند و ازینجا و آنجا فراخوانده شدند، از اثر پیشنهاد ترکیه در ششم ماه سپتمبر ۱۹۱۴ یکدسته ۳۲ نفری جرمنی در زبردست ویلیم واسموس Wassmuss رهسپار قسطنطنیه گردید.

واسموس (معادل لارنس عربی انگلیس) یگانه عضو این هیأت بود که شخصاً با شرق میانه آشنایی داشت. نیدرمایر با یک گروپ دیگر جرمن‌ها، هیأت واسموس را دنبال می‌کند. این دو هیأت در اوایل ماه جنوری ۱۹۱۵ بسوی بغداد حرکت کرد ولی از همان آغاز با پرابلم‌های مواجه گردیدند که بی‌دسپلینی جنگ و پرخاش در رهبری و توطئه علیه یکدیگر از ینگونه پرابلم‌ها بود. و در آنجا درباره هیأت تجدید نظر بعمل آمد. درین فرصت نیدرمایر خودش را در رأس هیأت قراردادده بود. این هیأت جرمنی باید جزء و ضمیمه هیأت ترکی می‌گردید که نخست ریاست آن را «رؤف بیگ» داشت. لیکن درین آوان ترتیبات و آمادگی‌های جرمنی باندازه وسعت پیدا کرده و نیرو گرفته بود که دیگر به آنها اجازه نمی‌داد، هیأت‌شان ضمیمه پروژه ترک‌ها گردند. مصارف هیأت بدوش جرمنی‌ها بود و نیدرمایر - واسموس آرزو نداشتند آله دست سیاست ترک‌ها باشند.

این انکشافات جدید و تصادمات شخصیت و وحدت بین جرمن‌ها و ترک‌ها سبب اصطکاک و باعث شک طرفین گردید. «رؤف بیگ» بتاسی ازین اندیشه که خصوصیت و ماهیت هیأت تغییر کرده، بی‌میل بود بدان پروژه ادامه دهد.

^{**} انورپاشا ادعا می‌کرد که امیر حبیب‌الله آماده است که عملیات جنگی علیه انگلیس و روس را آغاز کند و تماس با افغانستان و مسلمانان هند از طریق افسران نظامی ترکیه در افغانستان صورت می‌گیرد. (ادمک امور خارجه ص ۱۶).

در مارچ ۱۹۱۵ که گروپ نیدرمایر در فارس فعالیت می‌کرد، انکشاف جدید در برلین رخ داد که در نتیجه آن اعضای «کمیته هندوستان در برلین» که در اروپای مرکزی در تلاش فعالیت علیه انگلیس بودند، در برلین به وزارت خارجه جرمنی پیشنهاد کردند تا یک هیأت دیگر تحت قوماندانی جرمنی به افغانستان اعزام گردد تا با انقلابیون هندی روابطی تأسیس نموده و تبلیغات ضد انگلیسی را در آن سامان ادامه دهند. محرك اصلی این نسخه ادویه کابلی Kabul Medicine مهندرا پراتاب بود.^{۱۳} که یکی از فعالان انقلابیون کمیته هندوستان محسوب می‌گردید.

در نتیجه مذاکرات و کنفرانس‌های زیاد و مطول بالاخره مهندرا پراتاب پلان را پی‌ریزی کرد و آن را به دفتر امور خارجه آلمان سپرد. این پلان در يك فرضیه استوار بود که از روی آن پنداشته می‌شود که گویا هند برتانوی در آستانه قیام عمومی قرار دارد، در چنین فرصت حساس و خطرناک اگر حمله بر هند از جانب افغانستان صورت گیرد، خیلی مؤثر و قاطع ثابت خواهد شد. پلان و طرح مهندرا پراتاب مورد قبول واقع شد.^{۱۴}

مهندرا با بعضی کارمندان حکومت جرمنی و ترکیه يك سلسله مصاحباتی نمود و همچنان از قیصر ویلهلم دوم و سلطان محمد غازی پنجم و عباسی حلیمی خدیو مخلوع مصر دیدن نمود. مهندرا پراتاب آرزو داشت از امیر افغانستان که قشون قهرمان آن غالباً نیروهای برتانیه و روسیه را محو و نابود کرده، بپرسد چه نوع اقداماتی را برای آزادی هندوستان توصیه می‌نماید؟ مهندرا در عین زمان آرزو داشت که از جریان اوضاع در اروپا، امیر را مطلع سازد و در حضور امیر ابراز عقیده نماید که عنقریب نیروهای مرکزی جنگ را بمفاد خود خاتمه خواهند داد. هنتگ Hentig موظف بود در راه دیپلوماسی بین طرفین جرمنی و افغانستان مجاهدت نماید و همچنان شهزاده را کمک کند تا وی با انقلابیون هند تماس حاصل نماید»^{۱۵}

در هر حال، هیأت جرمنی شامل پارتی‌های ترکی، آستریائی و هندی علی‌الرغم مساعی کارکنان انگلیس و روس که در هر قدم موانع در راه ایجاد می‌کردند، موفق شدند از طریق شبکه ملاها به کمک ترکان، جرمنی‌ها و اجنت‌های هندی اعلان «جهاد» را انتقال دهند و نشرات ترکیه قیصر آلمان را «حاجی ویلهلم» یاد کردند.^{۱۶}

در ماه مارچ ۱۹۱۵، نائب السلطنه برتانوی هاردینگ Harding بامیر حبیب الله چنین نگاشت:

«ورود هیأت بی جهت و عاجلانه ترکیه در جنگ، در بسیاری ممالک اسلامی موجبات بی انتظامی و ناآرامی و مشکلات زیادی را فراهم کرده است.» و هم تذکر داده بود که متحدین تعهد نموده اند که به مقامات مقدسه اسلامی، زیان و آسیبی نرسانند و هتک حرمت نکنند. او نیز از امیر خواسته بود که تحت تأثیر تبلیغات مأموران مخفی جرمنی نروند.

آنها در تبلیغات خود حتی این را نیز پخش نموده بودند که امپراطور جرمنی به دین اسلام گرائیده است و هاردینگ همان معاهده را که در ۱۹۰۵ بین افغانستان و هند برتانوی منعقد شده بود ... با و خاطر نشان نمود و رسماً آن را خواستار شده تا بیطرفی کامل خود را درین جنگ حفظ کند.

در جواب حبیب الله نامه هاردینگ را تأیید نمود و گفت که در کشورش بکدام سوقیات و آمادگی غیر عادی نظامی، امر نداده است. حکومت هند برتانوی، مطمئن شد که مأمورین ترکیه و جرمنی با این موفق نخواهند شد که سیاست بیطرفانه افغانستان را بسود خود برگردانند. همچنان بتاريخ ۶ جولای ۱۹۱۵، حکومت هند امیر را از مسافرت دسته های جرمنی آستریائی، ترکی و هندی بایران بعزم اینکه داخل افغانستان شوند، اطلاع داد. حکومت هند از امیر خواش کرد که با این دسته بحیث یک قدرت بی طرف معامله نماید.

امیر به پاسخ درخواست وایسرای هند، بطور مجمل وعده داد تا بآن دسته های خارجی که داخل خاک افغانستان می شوند مطابق خواش وایسرا، معامله خواهد کرد. امیر به نایب السلطنه هند، اطمینان داد که وی درین مورد به نائب الحکومه هرات هدایت داده است و او نباید درباره حرکات این دسته، مشوش گردد. برای آنکه آنها در مرحله نخست داخل افغانستان نخواهد شد و با آنها، اگر داخل شوند، بامید خداوند، بیهچ صورت نخواهد توانست در موقف بیطرفی او رخنه کنند و در مقابل آن، وایسرا در نامه های دیگر خویش به لندن پیشنهاد کرد که از

يك ونیم لك به دولك رويپه (حق السكوت) بر مستمری ماهانه امیر بیفزایند.^{۱۷}

در هر حال، هیأت جرمنی بریاست سیاسی «اوتوفن هنتگ»، و آمریت نظامی «نیدرمایر» و هیأت هندی تحت ریاست راجا مهندرا پراتاب و هیأت ترکی بریاست کاظم بیگ افسر نظامی ترک* عازم افغانستان شدند. این هیأت که تعدادشان به ۸۰ نفر می‌رسید، و در آن ۶ نفر جرمنی، از جمله داکتر کارل بیکر Karl Decker (طیب) و داکتر والتر روز Walter Rose تاجر، ترجمان ترکی و فارسی، سه نفر ترك بشمول کاظم بیگ يك نفر از علماء، دو نفر هندی، شش نفر از افغان‌های آفریدی که از زندانیان کمپ جنگ جرمنی بودند، دو نفر افغان بنام‌های عبدالرحمن و سبحان‌خان که از ایالت متحده امریکا آمده بودند، هیأت بتاریخ ۲۴ اگست ۱۹۱۵ از طریق بغداد و فارس وارد هرات شد.

جنرال قونسل برتانیه در مشهد بتاریخ ۴ اگست ۱۹۱۵، اطلاع داد که شصت نفر از اعضای هیأت به هرات رسیده و در باغ شاه برایشان جا داده شده است. با وصول هیأت به هرات، این نکته روشن گردید که خوش‌بینی فراوانی نه تنها در برابر ترکیه مسلمان بلکه در برابر متحد عیسوی اش، آلمان نیز موجود است. این خوش‌بینی علاوه بر اتحاد آلمان و ترکیه از خاطرات تجاوزات انگلیس و روسیه نشأت می‌کرد و در اذهان عوام و خواص چنان نفوذ کرده بود که امیر نتوانست آنها را توقیف کند. بنابراین، امرداد تا بعنوان مهمان بکابل فرستاده شوند.

نائب‌الحکومه هرات محمدرور نام با لباس رسمی از آنها بازدید نمود و آنان را گذاشت که از شهر دیدن کنند. جنرال هیگ Haig اطلاع داد که يك تعداد مردم دست‌های اعضای هیأت را می‌بوسیدند. سپاهیان کابل و قندهار، در حال حاضر از جرمنی‌ها جانبداری می‌نمایند.

* او یکی از ناسیونالیست‌های ترکیه عثمانی در افغانستان ایفاگر نقش‌های خاص در جهت حصول استقلال کامل سیاسی افغانستان و مبارزه بر ضد استعمار بریتانیه بود. او در زمان شاهی و امان‌الله شاه بدربار نزدیک بوده است... و در آسیای میانه برای مقاصد از گونه تاسیس دولت "ترکستان بزرگ" تحریکات ضد انگلیسی و ترغیب شوروی بخاطر کمک بافغانستان و شاید هم مقاصد دیگر ... رزمیده است. (داکتر اکرم عثمان، امید، ۱۳ می ۱۹۹۶)

در ۱۲ سپتمبر ۱۹۱۵ جنرال قونسل اطلاع داد که جرمن‌ها بروز سوم، در دربار نائب‌الحکومه بار داده شدند و آنها اعلامیه «جهاد» را که از طرف سلطان ترکیه صادر شده بود، ارائه نمودند. به همین منوال به جنرال قونسل اطلاع داده شد که جرمن‌ها با افغانستان وعده امداد نظامی داده است و اظهار داشتند که جرمنی آماده است به افغانستان چنان امداد نمایند که ترکستان را تا سمرقند و هند را تا بمبی فتح نمایند.^{۱۸}

قرار گرفته مهندرا پراتاب حین ورود، گورنر از آنان چنان پذیرائی عمل آورد که هیأت احساس کردند که بخانه خود هستند. وسایل ساعت تیری و ضروریات‌شان از قبیل غذا، لباس، ترمیمات و غیره شان فراهم گردیده بود.

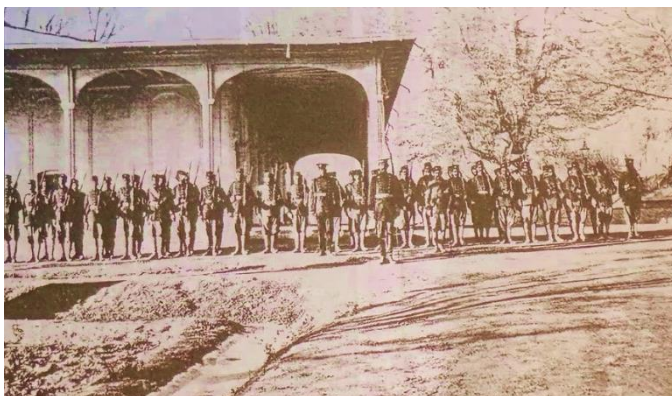
روز جمعه ۲۷ اگست اعضای مسلمان این هیأت در نماز جمعه در مسجد جامع هرات اشتراک ورزیدند. مهماندار هیأت شجاع‌الدوله غوربندی بود که آنان را از هرات به کابل همراهی کرد.

هیأت بعد از دو هفته در ۷ سپتمبر ۱۹۱۵ هرات را از طریق هزاره جات به مقصد کابل ترک و در دوم اکتوبر (اوایل ماه میزان) به کابل رسیدند. در تمام عرض راه هرات - کابل به حکام سر راه هدایت داده شده بود که ضروریات آنان را مرفوع سازند.

به فاصله قریب يك ساعت راه به کابل يك گروپ ده نفری از آنان استقبال کرد. در حوالی شهر يك قطعه عسکر تشریفات افغانستان به قوماندانی «خیری بیگ» قوماندان کابل و مستخدمین ترکی، مورد پذیرائی گرم قرار گرفتند. بعداً مهمانان جانب مهمانخانه مشهور «باغ بابر» رهنمائی شدند و برای هر يك از ایشان اطاق علیحده داده شده به صفت مهمان دولت با آنها معامله شد و احتیاج ایشان از طرف حکومت تهیه می‌شد.

مگر امیر از همان روز اول بر آنها قیود وارد کرد و از مردم تجرید گردیدند. خارجی‌ها از آنجا دور نگهداشته شدند و به آنها اجازه نبود که با برادران و دیگر اعضای خاندان امیر تماس بگیرند و در زمان گشت و گذار پاسبانان آنها را بدرقه می‌کرد.

حافظ سیف‌الله نماینده برتانیه در کابل بدولت خود اطلاع داد که هیأت تحت مراقبت شدید بسر می‌برند.



قطعه تشریفات در پذیرائی از هیأت ترکو، جرمن و هندی در کابل

سراج‌الاخبار مجاز به نشر این خبر عمده سیاسی نبود و قیود زیاد بالای ژورنالستان مذکور وارد شد. عبدالهادی پریشان در مصاحبه اظهار نمود که بعضی کارمندان عمارت وظیفه داشتند درباره حرکات و سکنات هیأت با امیر حبیب‌الله طور سری معلومات و راپور بدهند. یکی ازین کارمندان موظف، صندوق جامه‌دان یکی از اعضای هیأت را در غیاب او پنهانی گشود تا باشد کاغذ عمده را در آن بیابد. صاحب صندوق از روی احتیاط قبلاً چنین ترتیب گرفته بود تا با گشودن جامه‌دان تفنگچه بصدامی آمد و همچنان شد. از حسن تصادف، بازکننده صندوق جامه‌دان زخمی نگردید.^{۱۹}

در اسناد آرشیفی محرم، گفته شده که در باغ بابر در مقر هیأت ترک و جرمن، سرقتی صورت گرفته است. این سرقت توسط يك توطئه مخفی با محافظ افغانی در دروازه باغ بخاطر سرقت اشیاء هیأت که آنان معتقد بودند که هیأت بسیار طلا و نقره با خود دارند، صورت گرفته است. متعرضین به تعداد ده نفر سارق حقیقی و سپاهیان مشکوک گارد زندانی شدند و تحت محاکمه اند. فعلاً آنان مجرم شناخته شدند و توسط امیر امر شده است که در يك جلسه محکمه محاکمه

شوند. آنان بعد از اینکه از معرض تماشای مردم در هر شهر افغانستان به کابل آورده شدند، اعدام گردیدند.^{۲۰}

طوری‌که گفته شد امیر حبیب‌الله نامه‌های متعددی را از وایسرا به دست آورده بود که در آن حکومت هند برتانوی حکومت افغانستان را از پذیرایی این هیأت بر حذر می‌داشت. امیر موصوف مجبور شد با رعایت نظریات برادر خود نصرالله‌خان و فرزندان خود عنایت‌الله و امان‌الله را که شیفتگان افکار محمود طرزی بودند، امر داد تا از هیأت پذیرایی نشود.^{۲۱}

از آنجا که امیر حبیب‌الله و برادرش سردار نصرالله‌خان، از پدر آموخته بودند که با نرمش و سازش، سلاح خشم و پرخاش را هم در دست داشته باشند، بناء سردار نصرالله‌خان را از داخل ارگ شاهی کشید و به قصر صدارت موجود بنام «زین‌العمارت» جا داد تا مردم بتوانند بدون قید نزد او بیایند و هر خان و ملک و روحانی به سهولت باو رسیده بتوانند و تمام امور سرحدات و قبایل را نیز اداره نمایند و در صورت لزوم بتوانند حرکتی را بوجود آورده و اگر بخواهد جهادی را اعلان نمایند و آن را مظهر ارادهٔ مردم افغانستان جلوه دهد. پس همین ترتیب بود که امیر حبیب‌الله تمام معاملات ضد بریتانیه را به سردار نایب‌السلطنه سپرد و خود معاملات به طرفداری انگلیس را بدوش گرفت.

باید تذکر داد که تقریباً در عین وقتی که هیأت مذکور وارد هرات شدند، يك پارتی دوازده نفری آستریایی، سرحد روسیه تزاری و افغانستان را عبور کرده، وارد مزار شریف شدند و حین ورود به کابل برای‌شان خانه و روزانه دو رویه داده می‌شد. بعضی از آنان در کارهای خدمات عامه مانند رنگ مالی و غیره استخدام شدند. ایشان زندانیان جنگ بودند که از کمپ‌های بازداشتی آسیای مرکزی فرار کرده بودند.^{۲۲}

بعد به تعداد صدها نفر از اینگونه محبوسین فراری وارد افغانستان و ایران شدند و نمایندگان قدرت‌های محور در پی آن شدند که ایشان را تنظیم بخشند و به شکل يك قوه نظامی علیه برتانوی‌ها و قزاق‌های روسیه به جنگ بکشانند.

با آمدن هیأت ترك و جرمنی به کابل يك انجنیر انگلیس بنام لینچ Lynch شخصی که امیر حبیب‌الله او را غرض کمک در صنایع صابون سازی، شمع سازی و باروت سازی استخدام کرده بود (۱۹۱۳) کابل را به عزم هند ترك داد و اظهار می‌کرد تا زمانی که جرمن‌ها کابل را ترك نگفته اند، بازگشت نخواهد کرد. از وی پرسیده شد که چرا؟ در جواب گفت که: «زیرا با آنها مانند راجاها رفتار و معامله می‌شود و با ما مانند سگ‌ها معامله می‌کنند.»

او گفت که با وجودی که آنها را غالباً در بازار دیده است، ولی هیچگاه با پارتی ترك و جرمنی سخن نزده است و ما از مقابل هم عبور می‌کردیم و با يك دیگر مانند دو سگ نگاه می‌کردیم. باستثنای امیر هر فرد افغانستان از برتانوی‌ها شدیداً تنفر دارند.^{۲۳}

طوریکه در بالا تذکر دادیم هیأت بعد از ورود به کابل، در «باغ بابر» نگهداشته شد و اجازه نداشتند بجای دیگر بروند. بعد از آنکه هیأت باعتصاب گرسنگی دست زدند، امیر که در عین حال از طرف گروپ ضد انگلیسی، اعم از درباری و مذهبی و روشنفکران افغانی در تحت فشار بود، حاضر شد تا اعضای هیأت را که در بدو امر از ملاقات با ایشان احتراز کرده بود، پذیرفته و با گفتگوی سیاسی با ایشان بنشینند. همان بود که آنها را بدربار بار داد.

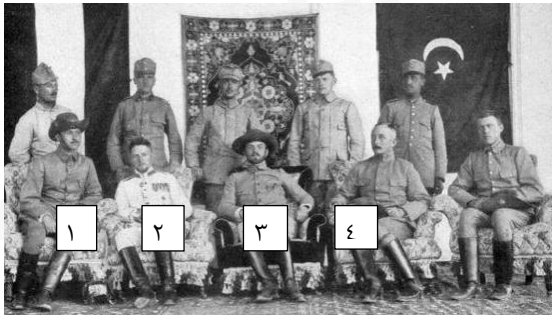
امیر حبیب‌الله خان در اقامتگاه تابستانی خویش در «پغمان»، بیشتر از مدت معینی یعنی تا چارم نوامبر اقامت گزید. برخی این امر را چنان توجیه می‌کردند که امیر آرزو ندارد هیأت خارجی را بپذیرد. لیکن حقیقت امر این بود که امیر می‌خواست هیأت را در اقامتگاه کوهستانی خویش دور از چشم‌های کنجکا و نماینده بریتانیه ملاقات کند.^{۲۴}

بهر صورت بعد از انتظار سه هفته‌ئی شخصیت‌های مهم این هیأت توسط سه عراده موتر Rolls Royces در اواسط اکتوبر ۱۹۱۵، توسط سردار عبدالعزیز در تفرجگاه تابستانی در پغمان برده شدند. امیر بدین منظور، مجلسی تشکیل داده بود که در آن مامورین عالی‌رتبه حکومتی شامل سردار نصراله‌خان، شهزاده

عنایت‌الله، شهزاده امان‌الله، سردار محمدیوسف، سردار محمدآصف، سردار محمدنادر، خوشدل خان لوئتاب و عده دیگر حضور داشتند.

مکتیب ویلهم دوم قیصر آلمان، جرمنی محمد رشاد خامس، سلطان ترکیه و انورپاشا وزیر دفاع ترکیه با تحفه‌ها و هدایای که آورده بودند و در ایران از دست نداده بودند به امیر تقدیم کردند.* بعداً به عرایض آنها گوش داد.

مقصد و مسافرت‌شان را توضیح خواست. به امیر گفته شد که قدرت‌های مرکزی او را به حیث حکمروایی آزاد و مستقل شناخته و از او دعوت بعمل آوردند که از مغلوب ساختن دشمن دیرینه عنعنوی اش با آنها داخل جنگ شده و پاداش و انعام این عمل او در این خواهد بود که علاوه از استقلال قلمروهای باستقامت سرحد و بندر آزاد در کراچی ازان وی خواهد بود. علاوه راجع به کمک‌های اقتصادی و نظامی به افغانستان که هر دوی آن به افغانستان و برای دفاع افغانستان ضروری بود و کرکتر بان‌اسلامیک و مذهبی توسط نیدرمایر، فن هنتگ، مهندرا پراتاب برکت‌الله و کاظم بیگ صحبت شد.



هیأت‌های جرمن و اتریشی در کابل: ۱. Voigt ۲. فن هنتگ ۳. نیدرمایر ۴. واگنر Vagner

* از جمله هدایای بسیار با ارزش آن عبارت بود از پنج قاب ساعت طلائی با زنجیر آنها، دوازده پایه رادیوی ساعت‌دار، قلم‌های خود رنگ طلائی ۱۲ عدد، سه عدد تفنگ مزین با طلا، تفنگ‌های تلسکوپ‌دار سه عدد، شش عدد تفنگچه مَضر Mauser، عطرباب، شش عدد دوربین، کمره عکاسی، دوازده عدد چراغ برقی، کتب و تصاویر و ازین قبیل... (آدمک امور خارجه، صفحات ۲۱ و ۲۲).

امیر پاسخ مشخصی به آنها نداد و در جواب آنها اظهار کرد تا زمانی که مجلس شورا تجاوزی پیشنهادات ترك و جرمن را مطالعه نکند، جواب گفته نمی‌تواند. و در عین زمان امیر حبیب‌الله اعلان کرد که می‌خواهد با هر يك از اعضای هیأت‌های سه گانه هندی، جرمنی و ترکیه بصورت انفرادی ملاقات نماید و بعد ازان قادر خواهد بود که تصمیم خود را اعلان نماید. و در جریان مذاکرات، شخصیت‌های دربار به دو حصه تقسیم شدند: در «حزب جنگ» نصرالله خان، امان‌الله خان، عنایت‌الله خان و محمود طرزی شامل بود که روحانیون عناصر طرفدار ترکیه و اکثریت قبایل ازان پشتیبانی می‌کرد و در گروپ طرفدار انگلیس که در آن سردار محمدیوسف خان، سردار محمدآصف خان پسران سردار محمدیوسف خان در رأس‌شان سردار محمدنادرخان*، لوئتاب خوشدل خان، سردار عبدالعزیز، همدستان بی‌بی حلیمه مادر اندر امیر حبیب‌الله، سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله، يك عده تاجران که با هندوستان تجارت داشتند، برخی از نظامیان و بیروکرات‌ها شامل بودند.

حبیب‌الله خان می‌خواست با «حزب جنگ» بازی سیاسی را با احتیاط انجام دهد و طرفداران انگلیس را حمایت کند.

طبق نوشته فن هنتگ در نخستین ملاقات و بازدیدش با امیر دریافت که سردار نصرالله در موضوع همدردی نشان داد، ولی با پسران سردار محمدیوسف که بسیاری از آنان موقف‌های عالی حکومتی داشتند، بیشتر با قدرت بریتانیا و کمتر جانب خارجیان تمایل داشتند.

ملاقات نخستین با امیر حبیب‌الله که زمینه ملاقات‌های انفرادی را بارآورد بود و امیر با هر يك از پارتی‌های متذکره علیحده صحبت و بازدید کرد تا دسمبر ۱۹۱۵

* آدمک، در امور خارجی، افغانستان (صفحه ۳۴) بحواله را پور فن هنتگ Von Hentig و یادداشت‌های سلیزر Seilers مخفف‌نویس انگلیس موجود در اندیا افس لندن می‌نویسند که پسران سردار محمد یوسف خان که موقف‌ها عالی داشتند از طرفداران و هواخواهان انگلیس بودند. و در صفحه ۲۲ آدمک شخصاً، نام نادرخان و خوشدل خان لوئتاب را جزو هیأت افغانی برای بازدید از هیأت مذکور جرمنی و هند ذکر کرده است.

دوام نمود و منهدرا پرتاب می‌نویسد که بروز ملاقات امیر با هیأت آزادی‌خواهان هندی، موضوع يك پارتی از محصلان هندی را که به منظور کمک با مسلمانان ترکیه از هند فرار کرده بودند، نیز مورد گفتگو قرار داد و امیر به رهایی آنان موافقه کرده به سردار نصرالله صدراعظم امر کرد که در ظرف چند روز زندانیان هندی رها و با آنان به حیث مهمان معامله شود.^{۲۵}

قابل یادآوریست که هیأت در مصاحبه با امیر در پغمان در مرور ماه اکتوبر و در ملاقات‌های بعدی در کابل، امیر را تشویق می‌کردند از اعلان جهاد جانبداری کرده و با نیروهای مرکزی علیه خصم عنعنوی خویش داخل پیکار گردد. چنان اطلاع داده شد که نامه انورپاشاه نکات زیر را در برداشت

۱. جهاد را که سلطان عثمانی اعلان کرده است، از امیر سؤال می‌شود که آیا به صدای سلطان عثمانی لبیک می‌گوید؟
۲. آیا امیر به لشکر عثمانی اجازه می‌دهد که از راه افغانستان به هند برود؟
۳. از افغانستان دعوت شده بود روابط خود را با امیر [؟] قطع کند.
۴. امیر به ملاهای پر نفوذ اجازه دهد جهاد را اعلان کنند

از زبان امیر حبیب‌الله اطلاع دادند که وی در جواب هیأت گفته بود: افغان‌ها مسلمان‌های فداکار اند، اما وسایل جنگ را ندارند. افغان‌ها به عقیده امیر همیشه برای جنگ آماده اند اما مقاومت نتواسته اند، امیر اظهار کرد:

افغان‌ها رقیب و خصم پر قدرت شده می‌توانند و برای دفاع از مملکت خود داوطلبانه قیام می‌نمایند، افغانستان به عقیده امیر استقلال خود را به بهای فقر و ناداری خریده است. افغانستان از کسی مدیون نیست و بر هیچ مملکت خارجی متکی نمی‌باشد.^{۲۶}

امیر خواست مذاکرات را با هیأت سیاسی ترک و جرمی طول دهد تا مقاصد سیاسی خویش را بالای انگلیس از راه مفاهمه بقبولاند، اما نمی‌خواست بر ضد انگلیس برای منظور اعلان جنگ دهد. ولی قسمی که گفتیم یک قسمت بزرگ فامیل امیر حبیب‌الله و درباریان و مامورین افغانستان به رهبری سردار نصرالله

طرفدار اتحاد و شمولیت در جنگ به نفع جرمنی و ترك و علیه انگلیس بودند. چنانچه در اثنای طرح این مسئله در مجلس مشوره (سردار نصرالله مقدم بر همه استاده شده و گفت: با انگلیس جنگ اعلان شود من در قندهار) معین السلطنه در محاذ خیبر اعزام گردیم تا با شمشیر استقلال اراضی از دست رفته افغانستان را مسترد کنیم. امیر صاحب در کابل قوت الظهر باشد.

امیر در جرگه عمومی ۵۴۰ نفری تمام رهبران احتمالی جهاد را در کابل مشغول نگهداشت. مهم ترین اینها از علمای مذهبی بودند: چون پاچای اسلامپور (ماذون ملا نجم الدین هده) ملا محمدجان موسهی پسر فیض محمد صاحب (ماذون آخندزاده هده) میان صاحب برو، میان صاحب حصارک، استاد هده، شمس الحق صاحب، حافظ جی پسر صوفی صاحب، ملا محمد مرید، ملا عبدالغفار، شیخان صاحبان و پسران حضرت مجددی شور بازار و غیره.

در همین وقت بود که رسالات اطاعت اولی الامر توسط مطبعه عنایت کابل چاپ و در تمام مساجد و قشله های نظامی افغانستان منتشر گردید و مقالاتی در این مورد در سراج الاخبار نوشته شد.^{۲۷}

امیر حبیب الله خان سعی بسیار کرد که مردم افغانستان را در داخل کشور و سرحدات آزاد شرقی آن بنام اطاعت پادشاه مسلمان از قیام و مبارزه به ضد انگلیس باز دارد، در حالی که در هند و ایران با ضعف قوت های مبارز مبارزه آزادی خواهی دوام داشت.

با این همه، توده های مردم سخن از جهاد می زدند و ملاها، موضوع حمایت اسلام را به نفع ترك و جرمنی تبلیغ می کردند. خاصه مردم وزیرستان مبارزه مسلحانه خود را علیه انگلیس ادامه می دادند.

امیر حبیب الله خان اعلان جنگ با انگلیس را بنابر دلایل سیاسی (بزعم خودش موجودیت دو قدرت بزرگ انگلیس و روسیه در مجاورت افغانستان) و اقتصادی مسترد کرد و هیأت متذکره را مایوس ساخت. ولی بر اثر فشار افکار عامه محض برای آبرومندی هیأت و در عین زمان خُرسند ساختن «حزب جنگ» يك قرارداد

مشروطی که محض يك تركیه و جرمن فاتح ممکن از عهده تعمیل آن برآمده می‌توانست با هیأت عقد کرد (چارم جنوری ۱۹۱۶)

این معاهده که دارای ده ماده بود با اعلامیه دوستی بین جرمنی و افغانستان آغاز می‌گردید و جرمن و قدرت‌های محور استقلال افغانستان را به رسمیت خواهند شناخت، در حالی که افغانستان موافقت کرد که تجهیز نظامی و سیستم اداری خود را تکمیل نماید. افغانستان روابط سیاسی با مردمان ایران، هند و ترکستان دوستی برقرار نماید. جرمنی بروی عهد يك صد هزار تفنگ، سه صد توپ، ده میلیون پوند سترلینگ را به دسترس افغانستان می‌گذارد، و روابط بین افغانستان و جرمنی تأسیس می‌گردد و فن هنتگ Hentig به حیث نماینده جرمنی در افغانستان شناخته شد و در عین زمان فیصله گردید که یک نماینده افغانستان به ایران مسافرت کند تا با نیروهای محور مذاکره کند. سپس درباره مسایل مختلف در قونسلگری‌ها و تأسیس یک سفارت در کابل بصورت تفصیل سخن گفته شد.^{۲۸}



از راست به چپ واگنر، Verfasser، Voigt در کابل

امیر حبیب‌الله‌خان در بین تمایل عمومی جهاد بدسته‌های مختلف دریاری و خواهش‌های هیأت آلمانی، مانند بازیگر ماهر دست بعمل می‌یازید. در يك طرف مهمانان آلمانی ترکی و هندی را به مذاکرات مستقیم و غیرمستقیم مشغول می‌داشت... ولی از سوی دیگر روزی که باید فردای آن معاهده امضا شود، بتاريخ

۲۵ جنوری ۱۹۱۶، حافظ سیف‌الله نماینده بریتانیا را احضار کرد و در يك مصاحبه خصوصی او را به ادامه سیاست بی‌طرفی اطمینان می‌داد و گفت که علاوه برین در دربار عمومی، دوام این سیاست را اعلان خواهد کرد. ولی سخنان وی برای تسکین احساسات عامه خواهد بود و دولت بریتانیه نباید از کلامش مشوش گردد و این دربار موعود بتاريخ ۲۹ جنوری ۱۹۱۶ یعنی چهار روز بود تشکیل شد و امیر دوام بیطرفی را اعلان داشت.^{۲۹}

در این اجتماع وزیر مالیه (مستوفي الممالك) که از نظر مذهبی از انگلیس‌ها تنفر داشت، گفت که به تنهایی شش لك مرد مجهز تنها در کوه‌دامن و کوهستان کمک کرده می‌تواند. پس باید با ترك‌ها کمک شود. نصرالله و عنایت‌الله نیز آن را تایید کرد. ولی یکی از مصاحبان وی، پدر نادرخان، عدم موافقه خود را ابراز کرد.^{۳۰}

به این ترتیب هیأت مذکور که به خیال تشویق امیر حبیب‌الله مبنی بر اینکه با انگلیس‌ها قطع رابطه نماید و به هند حمله نماید، آمده بودند، چنین نشد که مقاصد خود را حاصل دارند و تمام مذاکراتی را که با هیأت مذکور نموده بود، آن را حرف به حرف وسط قونسل انگلیسی به وایسرای هند ارسال نمود که انگلیس‌ها هم در بدل این خدمت برای امیر پول هنگفتی فرستاد و نیز بر تادیات سالانه او بیافزود.

علاوتاً امیر در پهلوی این مذاکره يك نتیجه دیگر را حاصل کرد که با يك تیر دو شکار نمود، به این معنی که برادر کوچک امیر حبیب‌الله - سردار نصرالله نایب‌سلطنه بود. امیر ظاهراً به وی صلاحیت داد تا با این هیأت مذاکره نماید و از طرف دگر به انگلیس‌ها فهماند که «من حامی شما هستم». البته برادر من به طرف دیگر «خلاف شما» میلان دارد. در حقیقت امیر در این تدبیر خود مطلب دیگر نیز داشت تا ولی‌عهدی را برای پسر بزرگ خود سردار عنایت‌الله (به عوض سردار نصرالله) از انگلیس حاصل نماید.^{۳۱}

«همینکه امیر با قدرت شاهانه خود فیصله سردار نصرالله را رد کرد، اتحاد اعلیحضرت و سردار نایب‌السلطنه را شکست و در افغان‌ها آثار انقلاب ظاهر

گردید.* سردار نصرالله نایب السلطنه متیقن گردید که این کارها فقط برای این است که انگلیس‌ها ولیعهدی ویرا منسوخ نماید، بنا به سازش کاری شروع نمود.

این روش امیر در بین خلق‌های افغانستان و مردمان قبایل هر دو طرف سرحد که منتظر اعلان جهاد بودند، چنان نفرت و انزجار عمیق ایجاد نمود که به سبیل استهزا و تمسخر امیر حبیب‌الله را کافر و بیدین می‌نامیدند^{۳۲}، و مخصوصاً، روشنفکران و آزادی‌خواهان جداً در صدد مخالفت‌ها با وی برآمدند.

فشرده آنکه بعد از مذاکرات طولانی خسته کننده، هیأت بدون اینکه به نتیجه مثمری برسد، در ۲۱ ماه می ۱۹۱۶ افغانستان را ترك نمودند. «نیدرمایر» از طریق ترکستان روس به فارس رفته و از آنجا به قلمرو متصرفه ترکیه داخل شد، و فن هنتگ Von Henting، جانب مشرق حرکت کرده و از طریق واخان، چین و امریکا، واپس به جرمنی رفت.

مهندرا پراتاب» و «مولوی» «برکت‌الله» و ترك‌ها در افغانستان باقی ماندند. زیرا حالات تماماً به ضرر آنها نبود، بلکه آنها از حمایت جدی دسته مخالف انگلیس و بعضی از اعضای فامیل امیر، چون سردار نصرالله‌خان و دیگران برخوردار بودند و تحریکات‌شان در سرحد و هند دوام داشت. درکنار آنان سراج‌الاکبار افغانیه از افکار و اقدامات آنان نیز حمایت می‌کرد. حتی امیر حبیب‌الله به نماینده برتانیه گفت که آنان در کابل باقی می‌مانند و مهمان امیر بوده، دلیلی برای اخراج‌شان نمی‌بیند. هیأت هندی ازین چانس استفاده کرده و يك حکومت آزاد هند در حال تبعید را در کابل تأسیس کردند.

جنگ جهانی اول که موجب ضعف نسبی حکومت و قدرت گرفتن بیشتر عناصر مترقی و روشنفکران گردید و آنان مسئله آزادی و استقلال را به گونه تازه مطرح کردند و آغاز يك عصر جدید در روابط خارجی در افغانستان را بار آورد. پالیسی

* نماینده انگلیس در کابل می‌نویسد که با این حرکت، امیر گروپ ضد بر برتانوی به سرکردگی نایب‌السلطنه نصراله‌خان ضربه شدید خوردند و تنبان‌های‌شان‌تر شد
 Passing urine in the Trousers و برتانیه از امیر تشکر کرد (L/PS/۲۰۳/۱۰ اسناد محرمانه).

حفظ انزوا پسندی امیر عبدالرحمن خان، با آغاز جنگ و متعاقب آن، با آمدن هیأت ترکو - جرمن و هند عناصر متریق و روشنفکر بیشتر تقویه شدند و امکاناتی برای تبلیغاتی اصلاح طلبانه و حصول استقلال کامل سیاسی سرعت یافت.

با پایان یافتن انزوا پسندی، خلای بین روشنفکران و مدرنست‌ها و محافظه کاران و عنعنه پسندان طرفدار آزادی و استقلال پُر گردید. برای اولین بار گروه‌های سیاسی مشخصاً و علناً در فورم تشکیلاتی نوین (حزب) تبارز نمودند. اگر چه «حزب جنگ» همگون و کاملاً متحد نبودند و به گروه‌های دو گانه عنعنه پسندان بریاست سردار نصرالله خان و بسیاری از روحانیون از جمله حاجی عبدالرزاق اندری و لیدرهای قبایل و مجاهدین و مدرنست‌ها، به سرکردگی محمود طرزی و شهزاده امان‌الله تقسیم بودند*، مگر هر دو گروپ را موضوع پان‌اسلامیزم Pan-Islamism و ضدیت با بریتانیا، با هم متحد ساخته بود. در مجموع این حزب بیشتر نماینده بورژوازی روشنفکر یا روشنفکران بورژواآب بود که با تأثیرپذیری از مبارزات منطقه، بخصوص روند مبارزاتی در روسیه، ایران و ترکیه مدافع از نیروهای محور در افغانستان تبلیغ می‌نمودند.

سراج‌الخبار افغانیه همچون ارگان حزب، جنگ و روشنفکران و جوانان بورژواآب انتشار می‌یافت. محور و مقالات این اخبار را ناسیونالیزم آمیخته با پان‌اسلامیزم و مبارزه با استعمار تشکل می‌داد. این اخبار در جریان جنگ جهانی نه تنها در

* این یادداشت نمونه یکی از اسناد مبارزه مشترک محمود طرزی و شهزاده امان‌الله محسوب می‌شود: عبدالهادی داوی طی يك مصاحبه به پرسش نویسنده چنین پاسخ ارائه کرد: گرچه محمود طرزی رسماً عضویت مشروطه خواهان دوم را نداشت، ولی رهبری معنوی مشروطه خواهان و روشنفکران افغانی را بدوش داشت: درین رابطه مراجعه شود باین یادداشت به قلم محمود طرزی: «به ثریا اعتماد داشتم... خواستم رأی او را در پای کشیدن عین‌الدوله درین جریان دریافت کنم... من و ثریا، توافق نمودیم، قرار برین شد که وسیله و جای دیدار مرا با عین‌الدوله ذریعه مذاکره چشم به چشم روبراه کند ... عین‌الدوله در کتابخانه ام با من ملاقات کرد. همدیگر را خوب درک کردیم و با همه احساس و با وجود تباین سن، مانند دو رفیق، توافق حاصل نمودیم و هم‌سوگند راه مشروطه خواهی شدیم...» از «سوگندها در تاریخ افغانستان» ص ۳۴

افغانستان بلکه بعنوان یکی از ارگان‌های مؤثر نشراتی حوزه فارسی زبانان شناخته شد.

در مجموع آیدیالوژی بورژوائی که از خارج بداخل افغانستان نفوذ کرده بود، مورد پذیرش روشنفکران و اصلاح‌طلبان داخلی قرار گرفت. آنان نظرات اصلاحاتی خود را از طریق عناصر فرهنگی و معارف و اخبار تبلیغ پخش می‌کردند.

این وضع امیر حبیب‌الله را ناراحت ساخت و برای حفظ قدرت و خطر زندگی، پالیسی کج‌دار و مریز و مدارا را در پیش گرفت و با فشارها مقابله کرد.

حکومت هند بریتانوی احساس کرد که وسایلی بکار برده شود که مورال و روحیه امیر را در مقابل این همه فشارها قوی بسازد. چنانچه اولین باری بود که يك مکتوب بی‌طرفی از جانب جارج پنجم شاه انگلستان، مستقیماً عنوانی امیر حبیب‌الله‌خان روانه شد. در حالی که معمولاً، همیشه مکاتیب و یادداشت‌ها از طریق وایسرای هند برتانوی به امیر حبیب‌اله، روانه می‌شد. در قبال مکتوب مستقیم معاش مستمری اش که باصطلاح بخاطر کسر بودجه هند، کم ساخته شده بود، افزایش یافت.

در هر حال، اوضاع و شرایط داخلی و خارجی متذکره، پروسه آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی افغان‌ها و ضعف نسبی حکومت حبیب‌الله را يك قدم به پیش به حرکت انداخت و در هندوستان و سرحد شمال غرب زمینه برای قیام علیه انگلیس مساعد گردید و دردسره‌های برای انگلیس فراهم کرد که تا آخر جنگ و بعد ازان ادامه یافت.

کم دادن به اراده و خواست مردم حیثیت و پرستیژ امیر حبیب‌الله‌خان را در انتظار مردم پائین آورد و بدون شک یکی از عوامل مهم قتل وی گردید.

مآخذ فصل دوم

- ^۱ پوهاند سید سعدالدین «هاشمی» نقش افغانستان در آزادی هند، پوهنتون کابل ۱۳۶۰ ش (۱۹۸۱ (میلادی) (ص ۸۵)
- ^۲ اسناد محرمانه اندیا آفس لندن ۱۰/۲۰۳/PS/L (بزبان انگلیسی).
- ^۳ «سراج الاخبار افغانستان» سال چهارم شماره اول، ۱۴ سنبله ۱۲۹۳ (۱۸ گشت ۱۹۱۴).
- ^۴ سراج الاخبار، سال هفتم شماره نهم.
- ^۵ لودویک آدمک تاریخ روابط سیاسی افغانستان در زمان امیر عبدالرحمن تا استقلال. مطبعه کابل ۱۳۴۹ ش. ترجمه علی محمد زهما «(ص ۱۱۳).
- ^۶ میر غلام محمد «غبار» افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول، صفحات ۷۲۱-۷۲۲).
- ^۷ اسناد محرمانه اندیا آفس، لندن و مصاحبه عبدالهادی «داوی» و سراج الاخبار افغانستان
- ^۸ پرسی سایکس Perey Sykes، تاریخ افغانستان - جلد دوم لندن ۱۹۴۰. ص ۲۴۸
- بزبان انگلیسی
- ^۹ پرسی سایکس، جلد دوم (ص ۲۵۱).
- ^{۱۰} پرسی سایکس جلد دوم (۲۵۳۰).
- ^{۱۱} ارنالد فلچر Arnold Flethcher، افغانستان شاهراه فتوحات، کورنل یونیورسیتی Cornell University (۱۹۶۵، ص ۱۷۹)، (بزبان انگلیسی)
- ^{۱۲} آدمک امور خارجی افغانستان در اواسط قرن بیستم.
- ^{۱۳} آدمک، زهما، (صفحات ۱۱۰ و ۱۱۱).
- ^{۱۴} پوهاند «هاشمی» نقش افغانستان در آزادی هند، (ص ۸۵۰).
- ^{۱۵} آدمک، ترجمه «زهما» (ص ۱۱۳).
- ^{۱۶} ارنالد فلچر، (ص ۴۳۴).
- ^{۱۷} آدمک، زهما، (صفحات ۱۱۵ و ۱۱۷).
- ^{۱۸} پوهاند «هاشمی» نقش افغانستان در آزادی، هند صفحات ۸۵ و ۸۶ و آدمک
- ^{۱۹} اسناد محرمانه اندیا آفس لندن. ۱۰/۲۰۳/PS/L.
- ^{۲۰} پوهاند «هاشمی» نقش افغانستان در آزادی هند، (ص ۸۷).
- ^{۲۱} از مصاحبه و گفتگوی نویسنده با عبدالهادی «داوی»، کابل خوابگاه چندین نوبت و از آنجمله
- ^{۳۰} جدی (۱۳۵۳).
- ^{۲۲} پوهاند «هاشمی»، نقش افغانستان در آزادی هند، (صفحات ۸۷/۸۸)
- ^{۲۳} آدمک، امور خارجی، (ص ۲۷).
- ^{۲۴} پوهاند هاشمی نقش افغانستان در آزادی. هند. (صفحات ۸۸ و ۸۹).
- ^{۲۵} آدمک، زهما، (صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹).
- ^{۲۶} غبار جلد اول صفحات (۷۳۹ و ۴۶۰)
- ^{۲۷} اسناد محرمانه اندیا آفس، لندن را پور مخفف نویس بنام سیلر Seiler. و غبار جلد اول ص
- (۷۳۹).
- ^{۲۸} آدمک، زهما، ص (۱۲۴) و پوهاند عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان (ص ۱۳۴).

-
- ۲۹ آدمک، امور خارجی، صفحات (۳۹ و ۴۰).
- ۳۰ پوهاند، هاشمی نقش افغانستان در آزادی هند. (ص. ۹۰).
- ۳۱ پوهاند هاشمی نقش افغانستان در آزادی هند (ص. ۹۲).
- ۳۲ آرشیف ملی هند راپور ماه می ۱۹۱۶

فصل سوم

نگاهی گذرا بر اثرات متقابل فعالیت‌های آزادی‌خواهان و مجاهدین هند و افغان در قرون هجدهم و نهم

پیشینه تاریخی: افغانستان و هند از جمله کانون‌های قدیم تمدن بشری بوده که مردمان آن از گاه باستان با هم روابط گوناگون داشته و این روابط مانند درخت تنومندی ریشه‌های آن از اعصار قدیم استوار بوده است. گرچه از نگاه سیاسی این روابط در طول تاریخ فراز و نشیب‌های داشته است. در هزاره دوم قبل از میلاد آریایی‌ها از افغانستان به هند سرازیر شدند و تمدن و یدی را ادامه دادند. بعداً با نفوذ سیاسی موریایی‌ها دیانت بودائی به افغانستان راه یافت.

از قرن اول تا قرن ششم میلادی باز دوره نفوذ دولت افغانستان (کوشانی‌ها و یفتلی‌ها) در هند است. از قرن دهم نفوذ سومین افغانستان در هند که يك قسمت مهم تاریخ دوره اسلامی هند است، دولت‌های غزنوی، غوری، قطبیه، خلجیه، تغلقیه، سوری و غیره، دیانت اسلامی تمدن و فرهنگ اسلامی افغانستان را در هند منتشر کردند.

از قرن شانزدهم تا قرن هجدهم، دولت بابری جای دولت‌های افغانی را در هند گرفت که از درخشان‌ترین دوره‌های حکومت اسلامی هند محسوب شده اند. رویکار شدن امپراطوری مغول در هند مصادف با آغاز استعمار جوئی اروپا است که سرانجام کمپنی انگلیسی هند شرقی در زمان جلال‌الدین پا به هند گذاشت. هنگامی که کمپنی مذکور خواست از کالبد تجارت در قالب جهانگیری تناسخ نماید، دولت هند فاسد شده بود. جنگ‌های درونی و قیام‌ها امپراطوری مغولان را تجزیه کرده و سرزمین هند را به قلمروهای متعدد از هم تقسیم کرده بود، پنجاب ملتان و کشمیر در تسلط افغانستان، راجپوتانه تحت اداره شهزاده‌گان راجپوت، اوده

Udah تحت فرمان شجاع الدوله و بنگال تحت حکمروائی نواب علی وردی، هند متوسط متعلق دولت بزرگ مرهته و شعب چارگانه آن هند جنوبی، تحت حکمت نظام دکن (حیدرآباد) - دولت میسور و سلطان مشهور آن حیدر علی کرناٹک، بریاست نواب انورالدین افتاده بود. رویهمرفته تمام این، حکومت، هنوز رسماً یا عملاً تابع دولت بابری هندی و مرکز آن دهلی بشمار می‌رفتند.^۱

استعمار ازین وضع نیز استفاده برده، مانند سرطان خطرناک در پیکر عظیم هند به بسط و توسعه و نفوذ ادامه داد. این نفوذ سه مرحله را سپری کرد: مرحله اول متوجه تجارت بود، مرحله دوم با تشکیل نیروهای نظامی بمنظور حمایت از بازرگانی اش جنگ‌های مسلحانه را با رقبای درباری اش شروع کرد و انحصار تجارتي و نفوذ سیاسی را تأسیس نمود و در مرحله سوم که با جنگ پلاسی (۱۷۵۷) شروع شد، تجارت را با فتوحات یکجا ساخت و درین ساحه، کامیابی‌های خلاف آرزوی‌شان حاصل شد. در طی این پیشروی‌ها از یک طرف مسلمانان، توسل به دین، بحیث مؤثرترین راه و خدمت مسلمانان و دفاع از اسلام برآمدند و از طرف دیگر، مردم هند اعم از مسلمان و هندو آرام نه نشسته، در برابر قوای استعماری عکس‌العمل شدید نشان داده، به مبارزه برخاستند، از آنجمله بود:

۱. نهضت اسلامی (حرکت فکری و اصلاحی شاه ولی‌الله دهلوی) ۱۷۶۲-۱۷۰۳:

شاه ولی‌الله* یکی از زمرهٔ احیاگران دینی که آدم زکی و محدث معروف بود، در اعمال روزمرهٔ اسلامی، تأکید برین داشت که احادیث نبوی را باید دوباره بررسی و

* نام کامل او قطب‌الدین احمد الفیاض است و در دهلی متولد شده، تعلیمات ابتدائی را از نزد پدرش شاه عبدالرحیم عمری دهلوی، تکمیل کرد. با مرگ پدر (۱۷۱۸) مقام ریاست دینی و آمریت مدرسه اسلامی دهلوی بنام «مدرسه رحیمیه» را حاصل کرد در ۱۷۳۱ برای سفر حج به مکه و مدینه رفت. با استفاده از فرصت، طی اقامت چارده ماهه اش در آنجا به تحصیل عمیق‌تر حدیث نزد دانشمندان چون ابوطاهر مدنی، عبیداله بصری، تقی‌الدین قلیع پرداخت. در بازگشت از حجاز بدهلی رفت و وقت خود را شغل قدیمی یعنی تدریس و تألیف کتاب و مطالعه وقف کرد. او که از پیشگامان ترجمه قرآن به زبان فارسی در هند بود، چهل و یک کتاب در زبان‌های عربی و فارسی بر جای مانده است. (تاریخ اسلام کمبریج. ص ۷۲) مهم‌ترین اثرش «حجة الله البالغة» نام دارد. او بیشتر روی مباحث قرآنی الهیات، قانون، سیاست، فلسفه، تصوف، عدل و توازن اقتصاد، بویژه

زنده کرد. ترجیح می‌داد که بجای متابعت از حکم آمیخته به تردید يك فقیه، از حدیث موثق پیروی شود. او از اجرای عمومی دین در هند، نیت دادن قدرت الهی باولیا پرستش مقابر و قربانی حیوانات برای ما سوی الله مجدانه انتقاد می‌کرد.^۲ اصول مهم او را بازیابی ساختار راستین اجتماعی - اقتصادی و دینی - اخلاقی قدیم از طریق اصلاحات اجتماعی اقتصادی و جهاد در حفظ حکومت اسلامی تشکیل می‌داد. چنانچه در مقابل اهالی مهاراشترا، اعلان جهاد کرد و احمدشاه ابدالی را در این راه دعوت کرد.^۳

او بویژه در مورد بازگشائی باب «اجتهاد» اصرار می‌ورزید و طرح مسئله اسلام را با عبارات سیاسی و اجتماعی آغاز کرد. او برای برقراری عدالت اجتماعی برمی‌خیزد و دعوت به جهاد بصورت اصلی پایدار در تجدد حیات اسلامی در منطقه درمی‌آید.^۴ او توصیه کرد که قوانین اسلامی بر طبق ضروریات عصر و زمان ترتیب شود* و دورهٔ خلافت زنده گردد. این همه عقایدی بود که تهداب پان‌اسلامیزم سید جمال‌الدین افغانی و یاران و پیروانش شد.^۵

شاه ولی‌الله آروز داشت حکم‌روائی با ثبات اسلامی که در آن علماء رول مهم و عمده داشته باشد، روی صحنه باشد. او طرفدار يك توازن قدرت بین علماء و حکمرانان بود و آن را يك ضرورت می‌دانست. وی رول مهم برای لیدریشی مذهبی

اقتصاد، سیاسی در جامعه صحبت کرده است. کارهای عربی او در مصر و سایر کشورهای عربی بسیار معروف است. چنانچه همین کتاب است که جامع‌الزهر مصر و سودان را جزو کتب درسی و مرجع مهم قرار داده اند. او درین کتاب برانداختن نظام‌های سیاسی غیراسلامی موجود را مطرح ساخته است. (تاریخ اسلام کمبرج. ۱۹۷۰. صفحات (۱۷۲ و ۱۷۳) و نیز نهضت‌های دینی سیاسی معاصر داکتر علی اصغر حلبی. ص. ۱۴۱).

* مسلمانان در اوایل، قرآن و سنت نبوی را منهای زندگی قرار دادند و قراء و محدثان و اصحاب نزدیک پیامبر، حامل این دو مبدا بودند. بعد از رحلت نبوی علاوه بر قرآن و سنت دو مبدا دیگر فقیهی، اجماع و قیاس نیز مدار رجعت شرعی گشت. بخصوص مردم عراق و با جود عقیدت و پیروی از تمام قرآن و سنت آنان در زندگان مدنی و اجتماعی و طرز معشیت خویش بدسائیر مرتب حیات ضرورت داشتند و حوادث خاص اقتصادی، اجتماعی و جنائی که روی می‌داد، مجبور بودند آن اوضاع را با مقیاس شرعی و منصوبات اسلامی وفق دهند. این ضرورت اجتماعی و حیاتی بود که برخی علماء به تدوین کتب «خراج» در فقه پرداختند.

جستجو می‌کرد. به نحوی که در آن خودش حکمران را نصیحت و مشوره دهد و جامعه را رهنمائی کند و میراث روشنفکری را نگاه دارد.^۶

ولی‌الله به علماء کمک کرد تا در هند برای دفاع از اسلام در شرایطی آماده شوند که قدرت مسلمانان در حال از فتن است. او با يك سلسله مکاتیب عنوانی وزراء، امراء، نوابها، حکمرانان و شاهان، از جمله احمدشاه درانی و نجیب‌الدوله را برای نجات اسلام دعوت کرد و سعی کرد تا آنها را منجی بالقوهٔ اسلام در برابر تجاوز مرهته‌ها، جت‌ها و سکه‌ها در هند شناسد.

دعوت‌نامهٔ شاه ولی‌الله منورین هندی، امرای افغانی، راجاهای هند و عالمگیر ثانی برای احمد شاه ابدالی:

«...حکومت مغولیه از تسلط بر اوضاع عاجز است و رعایای مسلم و هندو برعلاوه شیوع فقر و و فاقه که از غارتگری‌های مرهته عاید شده است، با انواع فشار و مظالم روسای مغرور مرهته، دچار و در حال دمار و تباهی گیر آمده اند، اوضاع روز بروز از بد بدتر شده، جانب تباهی می‌رود. چون آینده وطن خود را دگرگون می‌بینیم صدا برای نجات آبرو و بقای موجودیت ملی خویش را ازان، حضرت دادرس و داوری می‌خواهم...»^۷

در يك بخش دیگر مکتوبات سیاسی شاه ولی‌الله گفت شده است که:

«درین زمان، پادشاهی که صاحب اقتدار و شرکت باشد... غیر ملازمان آنحضرت موجود نیست. لاجرم برای حضرت فرض عین است، قصد هندوستان کردن»^۸

مکتوب هفتم بطرف نجیب‌الدوله: «... از فقیر ولی‌الله عفی عنه، ملتمس آنکه اکثر اوقات بجناب عجیب‌الدعو دعا کرده می‌شود که فرق کفار منهزم سازد... چه مسلمانان هندوستان چه دهلی و چه غیر آن چندین صدمات دیده اند و چند بار نهیب و غارت آزموده اند، کارد باستخوان رسیده است جای ترحم است...»^۹

بهر صورت، احمدشاه که در آن وقت از جملهٔ قدرت‌های بزرگ شرق بود، باین سپاه خودش بخاطر سرکوبی مرهته‌ها به هند رفت. در جنگ سوم تاریخی پانی پت

که در واقع يك جنگ مهم سیاسی، مذهبی و اقتصادی بود در ۱۶ جولای ۱۷۶۱ در میدان پانی پت در سی میلی شمال دهلی صورت گرفت، قوای متحده مرهته، راجپوت و جات‌ها در برابر قوای متحده افغانان روهیله، بنگش، ابدالی و غیره به قیادت احمد شاه ابدالی تار و مار شد. بعد ازین فتح که احمد شاه بخیث فاتح و نابغه نظامی در اوج قدرت از آزمون بزرگ بدهلی برگشت و شاهی امپراتوری متزلزل هند را که نشانه سلطه اسلام در هند بود، از انحطاط و انقراض نجات داده به شهزاده نیمه جان بابری بنام «شاه عالم ثانی» سپرد و خود راه افغانستان را در پیش گرفت.

احمدشاه در عین زمان بنابر خواهش شاه عالم ثانی و مادرش «زینت محل» به کلنل کلایو Clive در بنگال و شهزاده‌های مختلفه هند، اطلاع داد و در آن تائید پادشاهی، «شاه عالم ثانی» را نمود.

در جواب این نامه که اولین تماس احمدشاه با کمپنی مذکور و اولین تماس رسمی افغان و انگلیس بحساب می‌رود، هنری وانسیتارت Henry Vansittart گورنر کمپنی که جانشین کلایو Clive بود، نوشت: «... این خدمتگار باوفای اعلیحضرت که بجای هنری کلایو، تعیین گردیده از اوامر شاه عالم اطاعت دارد...»^{۱۰}

مورخان صاحب نظر و محققان داخلی و خارجی، اکثراً در مورد عواقب جنگ معروف پانی پت تحلیل متفق‌الرأی دارند، از آنجمله اند:^{۱۱}

غبار می‌نویسد: «... نتیجه این فتح درخشان در واقع ... برداشتن سنگ بزرگ از دم راه استعمار انگلیس بود ...»

پوهاند ضیمیر صافی تذکر می‌دهد: «... نه تنها افغان‌ها فدای این آرمان بیحاصل گردید... انگلیس‌ها تمام هند را آهسته آهسته در حلقوم خود فرو بردند...»

اصغر حسن بلگرامی می‌گوید: «... جنگ پانی پت زمینه گسترش تسلط انگلیس‌ها را در سرزمین هند مساعد گردانید...»

گنداسنگه بیان داشته است که: «... تأثیر بزرگ آن... زمینه را برای توسعه و نفوذ

بریتانیا در منطقه سرحد شمال غرب بدھلی و همزمان به پنجاب و سرحد آنطرف کوه‌های خیر مهیا کرد ...»

لویی دوپری بیان داشته است که: «... شکست مرهته‌ها، زمینه را مساعد ساخت تا انگلیس‌ها بحیث یک قدرت بزرگ در هند عرض وجود کند. بنابراین تباهی قوای مرهته توسط افغان‌ها، بصورت غیرعمدی، نفوذ برتانیه را بجانب شمال غرب و ظهور ناگهانی سکه‌ها در پنجاب، کمک کرد ...»

دادول ولسلی هیگ اظهار می‌کند که: «جنگ، پانی پت، زمینه مداخله انگلیس‌ها را مساعد ساخت ...»

فریزر تتلر گفته است که: «... بدون شک، شکست پانی پت بعداً زمینه را برای توسعه و نفوذ، برتانیه مساعد ساخت...».

در هر حال، در نامه‌ها، مکاتیب و نوشته‌های شاه ولی‌الله تجاویز عملی برای علاج جامعه مغضوب مسلمان و وضع قدرت غیر مسلمان و تلاش جلب فاتح به افتخار اسلام و استوار داشتن آن نشان داده شده است.

این اندیشه‌های نهضت اصلاحی، شاه ولی‌الله تأثیر و تبلور کامل خود را در کوشش‌های سید احمد بریلوی و شاه اسمعیل نواسه شاه ولی‌الله و برخی از اصلاحات دینی - اجتماعی در قرن نوزدهم در نیم قاره نشان داده است.

۲ - شاه عبد العزیز دهلوی (۱۷۴۶-۱۸۲۴):

پس از فوت شاه ولی‌الله در ۱۷۶۳ پسرش شاه عبدالعزیز رئیس خانواده و مرکز یک حلقه تدریس ریفارمست‌ها در دهلی شد. برادرانش، شاه رفیع‌الدین شاه عبدالقدیر شاه، عبدالغنی همکاران او بودند.

درین دوره نکته تمرکز علماء را تغییرات و شرائط جدید که در متن زندگی اجتماعی و سیاسی بوجود آمده بود، تشکیل کرد. انگلیس‌ها با قدرت نظامی که در هند تسلط پیدا کردند، در ۱۸۰۳ بر دودشمن، هندو و مسلمان بتاختند و بعد از کشتار

بی‌شماری زنجیر ولسلی* را برگردن هر دو انداختند. با این تغییر در شرائط زندگی و فشارها و مضیقه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و عقلانی و شدت یافتن تثبیت قدرت انگلیس در امور عواید اساسی تجارت، شیوه تولید، استخدام دفاتر، تطبیق قوانین و محاکم و ازین قبیل مسایل بر مشکلات مردم، بخصوص در بنگال افزوده بود. چه تا سال ۱۷۹۰ دادرسی‌های جزائی بر طبق معیارهای شریعت که در زمان اورنگ زیب احیا شده بود، اجرا می‌شد. در یکی ازان دستور عمل چنین پیش بینی شده بود که:

در کلیه دعاوی مربوط بارث، مالکیت، ازدواج و دیگر مسایل و دعاوی حقوق احکام قرآن درباره پیروان محمد بدون تسخیر اجرا خواهد شد.^{۱۲} مگر در اواخر قرن هجدهم کمپنی هند شرقی که مسئولیت توافقی‌های دائمی را بر عهده داشت، قوانین وضع کرد تا تغییرات خاصی خود را در باب شواهد، مدارک ... و کیفر آنها را در دادگاه‌های بریتانیا جانشین احکام شریعت سازد. شاه عبدالعزیز که از اجله علمای دهلی بود، باین مداخله رسمی در مفاد اصولی احکام مقدسه اسلام اعتراض کرد و بمنظور ابراز این مخالفت اعلام کرد که آن مناطقی از شمال هند که تحت

* مارکی ولسلی گورنر جنرال هند (۱۷۹۸-۱۸۰۵) سیستمی را بوجود آورد که هندوستان را واژگونه کرده و در معرض هراج گذاشت. درین سیستم، حکومت انگلیس نخست از کشور مورد نظر خود تا جایی که می‌توانست مناطق عمده او را از نظر اقتصادی و سوق‌الجیشی می‌گرفت یا بدیگری می‌داد. آنگاه پادشاه قسمت باقیمانده را از تخت فرود می‌آورد و جایش را بیک از رقبای او یا یکی از خائنین محلی می‌داد. ازان بعد این شخصی را تحت فشار سیاسی و مالی قرار داده به ظلم و ستمگری علیه مردم رهنموی می‌کرد تا مردم بخون او تشنه گردند و گاهی هم ملت بر ضد او تحریک به قیام می‌شدند. پس زمامدار منفور و مخوف برای حفظ خود از انتقام ملت، اطاعت بی‌سرحد از دولت انگلیس را ضامن بقای خود شمرده و از غلام افسانوی بیشتر فرمانبردار او می‌گردید ... در عین زمان قشون انگلیس در خاک این دولت دوست به مصرف او مقیم می‌شد تا حکومت او را از تعرض دشمنان داخلی و خارجی حفظ نماید. اما مصرف این قشون آنقدر سنگین بود که بالاخره دولت دوست را می‌شکست و حکومت را مجبور به تشدید استثمار ملت می‌نمود. اینچنین حکومت اسیر، دیگر نمی‌توانست قدی در راه ترقی اجتماعی و ارتباط با جهان خارجی بردارد و یا در اردوی ملی و آنهم بدون افسران انگلیسی برای دفاع خود تشکل نماید. پس بناچار تا زنده بود مثل بوزینه دست‌آموز در زنجیر دوستی انگلیس می‌رقصید. (غبار، تاریخ جلد اول، صفحات ۴۲۴ و ۴۲۵)

سلطهٔ بریتانیا قرار دارد «دارالحرب» است (۱۸۰۳).^{۱۳} در حالیکه شاه ولی الله هرگز بانگلیس اشاره نمی‌کند.^{۱۴}

فتوای شاه عبدالعزیز نخستین فتوای بود که مردم را بمبارزه و جهاد با انگلیس تحریک و تحریص می‌کرد.^{۱۵} این فتوا امپراطوری گدی گگ مغلی را بحیث «امام» مسلمانان یاد کرده و بریتانیا را متهم ساخته است که مساجد را تخریب می‌کند و آزادی را سلب کرده اند و موضوع اغماض نماز جمعه و عید و کشتارگاه را نیز تذکر داده است. بنا او اعلان کرد که فعلاً «دارالحرب» است.^{۱۶}

متن فتوای ضد سیطرهٔ انگلیس در هند: «کشور اسلامی هندوستان» با تسلط و سیطرهٔ انگلیس‌ها به «دارالحرب» تعدیل یافته، لهذا بر همه مردان و زنان مسلمان واجب است که آنقدر با آنها بجنگند و آنچنان روابط دوستانه خود را با آنها قطع کنند که ناگزیر از هندوستان خارج شوند، زیرا انگلیس‌ها دشمن محارب مسلمانان اند»^{۱۷}

این فتوای شاه عبدالعزیز زمانی صورت می‌گیرد که در جهان حوادث عظیم سیاسی و اجتماعی رخ می‌دهد: انقلاب کبیر فرانسه دنیای قدیم اروپا را تکان داده بود، دولت جدید فرانسه به قیادت ناپلیون قد برافراشته بود، در شرق افغانستان گورنر جدید هند انگلیسی (مارکی ولسلی) برای انهدام دولت‌های هندی و تسخیر هندوستان اردوی بزرگ تشکیل کرده بود، در مجاورت غربی افغانستان کپطان ملکم نمایندهٔ انگلیسی هند، دربار حریص قاجاری ایران را واداشت بر ضد زمان شاه اقدام نمایند. زمان شاه که آدم آهنین و صاحب ارادهٔ قوی بود، در تصمیم خودش یعنی تحکیم مرکزیت دولت در داخل و نجات دادن هندوستان از تسلط استعمار انگلیسی در خارج با دو قوهٔ مخالف داخلی و خارجی مقابل بود. خصوصاً که راجه‌ها و نواب‌های هندوستان از مدافعه در برابر قوای منظم انگلیسی عاجز بودند و چشم امید بجانب افغانستان دوخته بودند و چهار بار از شاه افغانستان دعوت آمدن به هندوستان نموده بودند. چنانچه سر ویلیام جان کی درین مورد چنین می‌نویسد: «تمام دشمنان انگلیس در هند چشم بسوی کابل داشتند...»^{۱۸}

اما فعالیت‌های سری انگلیس در داخل افغانستان، این دروازه هند را که تازه در مجاورت هند برتانوی قرار گرفته بود و در جوار افغانستان بشدت جریان داشت و طرح‌های سیاسی و استعماری شان به کمک حکومت قاجاری و عده از فیودال‌های مقتدر در افغانستان تطبیق گردید که نتیجه آن نجات حکومت انگلیس در هندوستان و برافتادن دولت بزرگ به نفع استعمار در آسیای وسطی بود.

در زمان شاه شجاع که انگلیس‌ها از اتحاد ناپلیون و زار روسیه به مقصد حمله در هند هراسان شده بودند، هیأت‌های سیاسی آنها در پشاور و لاهور و ایران و سند مشغول عقد معاهدات گردیدند. از آنجمله بود که برای اولین بار معاهده رسمی بین افغانستان و انگلیس در ۱۷ جون ۱۸۰۹ توسط الفنستن و شاه شجاع بامضاء رسید. (یعنی همزمان با رقابت‌های امپراتوری‌های سه گانه فرانسه، روسیه و انگلیس در آسیا).

۳. مبارزه پنداری‌ها (تشریک مساعی افغان‌ها با مرهته‌ها علیه انگلیس‌ها):

در اوایل قرن نهم دستجات مبارز بنام پنداری‌ها، تحت قیادت امیرخان افغان و جیتوی هندی، جنگ‌های گوریلائی را بر ضد انگلیس‌ها آغاز کردند (۱۸۱۳-۱۸۲۳). ولی این مبارزه توسط اردوی یکصد و بیست هزاری سرکوب شد.

۴. داکویت‌ها:

با شکست پنداری‌ها، سکوت هند طول نکشید و باز هندی‌ها به تشکیلات سری و ترور رسمی پرداختند، که یکی ازین تشکیلات «داکویت‌ها» بودند.^{۱۹}

داکویت‌ها که در زمان حکومت بنتک، گورنر جنرال هند (۱۸۲۸ - ۱۸۳۵) بوجود آمده بودند، در تاراج مردم هند، شهزاده‌ها و ملاکین و تجار بزرگ هندوستان را شریک انگلیس‌ها می‌دانستند و همه را بیک چشم می‌دیدند. داکویت‌ها، در دسته‌های سی و چهل نفری ملبس بلباس مسافرن شبها در منازل متمولین می‌درآمدند، نه تنها به تاراج دارائی آنها اکتفا نمی‌کردند، بلکه از غیظ بسیار عمارات و کاخ‌های ایشان را آتش می‌زدند.^{۲۰}

۵. تگ‌ها:

آنان اصلاً از افراد طبقه دهقان‌های محروم هندی بوده، در دسته‌های ده - دوازده نفری تقسیم شده، بلباس مسافرین درمی‌آمدند و واردین مشمول هند را در جنگل‌ها کشیده سر می‌بریدند و دارائی‌شان را ضبط می‌کردند.

حکومت انگلیس در برابر ایشان، تماشچی باقی نمانده و هفت سال تمام با شدت کامل کوشید تا پانزده هزار نفر آنان را کشف و دستگیر و اعدام نمود. اما انگلیس‌ها درك نه نمودند که فعالیت محدود این دسته‌جات عاصی هند، طلیعة يك طوفان بزرگی از قیام و هیجان ملی هند بر ضد ظلم و حرص استیلاگران انگلیس بود.^{۲۱} تا اینکه پس از تقریباً بیست سال دیگر، عین این طوفان و هیجان را به چشم سر دیدند. (قیام ۱۸۵۲).

۶. مجاهدات سیداحمد بریلوی (۱۷۸۶-۱۸۳۱):

سیداحمد بریلوی که در خانواده گمنام در منطقه «رای بریلی» در اوده Udha بدنیا آمده بود، در ۱۸۰۴ بدهلی رفت. در دهلی از طرف فامیل شاه ولی‌الله خوش آمدید گفته شد و تحت نظر شاه عبدالقادر برادر شاه عبدالعزیز درس خواند. در ۱۸۱۰ با سرکرده پتان‌ها «امیر افغان» فرمانده پنداری‌ها یکجا شده، تربیه و تجربه کافی در جنگ گوریلائی علیه انگلیس حاصل کرد. بعد از سرکوبی «پنداری‌ها» دوباره بدهلی آمد. تجربه او بحیث يك عسکر و تجارب دیگر وی مورد تقدیر شاه عبدالعزیز قرار گرفت. سید در دهلی یکنوع اصلاحات مذهبی را آغاز کرد و دست به شمشیر و جهاد زد.

شاه اسمعیل پسرش، شاه عبدالغنی و عبدالحی برادرزاده و داماد شاه عبدالعزیز که هردوی‌شان از مشاهیر علمای مذهبی بودند، پیرو سیداحمد شدند و مانند مشن Mission مذهبی با پیروان خود به يك تعداد شهرهای اترپرادیش، بهار و بنگال

سفر کرد و بالاخره به کلکته آمد و برای رفتن به حج بحیث مقدمه جهاد آماده شد.^{*}

پیش از آنکه به حج برود، افکار صوفیانه نوی را تبلیغ می‌کرد که عبارت بود از وساطت اولیا در انجام افعالی که تنها از خداوند برمی‌آید، قصد زیارت اماکن مقدسه هندو، شرکت در مراسم دینی هندو، مشاوره با برهمن‌ها، توسل به طالع‌بین‌ها و پیشگوئی‌ها را مردود می‌دانست و تقبیح می‌کرد.^{۲۲} رفتن به زیارت، حج کردن با لباس خاص، قربانی روشن کردن شمع در مزارات، آب پاشی و غیره را رد می‌کرد.^{۲۳} جنبش وهابی برای احیا مجدد مسلمانان بر افکار او بیشتر تقویه گردید و در ۱۸۲۴ دوباره به هند آمد و مفکوره جهاد را براه انداخت.^{۲۴} جنبش او هم جنبه مذهبی، هم نظامی و هم سیاسی داشت.^{۲۵}

دعوت سیداحمد بریلوی همراه با جهاد یکنوع عقیده مذهبی را از انواع مذهب وهابی مبتنی بر سادگی و قناعت پیشه‌گی صدر اسلام را تبلیغ می‌نمود.^{۲۶} یک تعداد زیاد از سپاهیان منحل شده کمپنی هند شرقی، پتان‌های بدون وظیفه، پیروان «امیرخان افغان» روهیله‌ها و طرفداران حکم‌روای سند به گرمی از او استقبال کردند و جهاد را علیه سکه‌ها که آنان را ملامت به مداخله در زندگی مذهبی مسلمانان می‌دانست، اعلان کرد.^{۲۷} در ۱۸۲۷ لقب «امام» را بخود گرفت و به حکمرانان بخارا و هرات نوشته کرد و فرق بین امام و سلطان را توضیح داد و آنان را تشویق کرد که با وی کمک کنند، بدون آنکه از باختن تخت خود در هراس باشند.^{۲۸}

او که آدم ریفارمست رادیکال بود، تدریس و تعلیم ریفارمستی او در اثری بنام‌های «صراط المستقیم» است که اصلاً بزبان فارسی نوشته شده و بارود ترجمه شده است. اثر دومی‌اش تقویت‌الامام بزبان اردو نشر گردیده است.^{۲۹} بریلوی که عالم

* مسایل جهاد یکی از مسایل بزرگ در مبارزه بر ضد تسلط استعمار انگلیس در هند بحساب می‌رفت. انگلیس‌ها از مفکوره جهاد و مجاهدین سخت بهراس افتادند و تلاش ورزیدند تا فتوای جهاد که نمایانگر روحیه قوی مسلمانان در مبارزه علیه دشمن استعمار بود و مورد تأیید سیداحمد بریلوی قرار گرفته بود، مضر جلوه دهند. (پاکرای حکومت موقت هند ص ۳۸، بحواله غبار.)

مذهبی و دلیری بود از مراجعه به امیران سند و برادران محمدزائی در مراکز ثلاثه قندهار، کابل و پشاور مایوس گردیده به سرحد رفت و «چار سده» را مرکز فعالیت مجاهدین قرار داد.

این جمعیت که در تدرک برای جهاد سه موضوع: نفرت و سازمان جنگی کافی، تعیین لیدر واجد شرائط قوماندانی قوا، و یک سرزمین تحت حکمروائی مسلمان را مهم می‌دانستند، چند سال را به مبارزه پرداختند. آخر الامر سیداحمد بریلوی و شاه اسمعیل در ۱۸۳۱ در جنگ کشته شدند. پیروان‌شان که به «مجاهدین» شهرت داشتند تا مدت‌های دراز یعنی تا تشکیل پاکستان از کوهستان واقع در شمال پشاور، حرکت نیمه مذهبی و نیمه سیاسی‌شان را بدواً علیه سکه‌ها و بعداً در برابر سلطه انگلیس ادامه دادند.^{۳۰}

چنانچه پی. هاردی می‌نویسد: بریتانوی‌ها از طریق عامل سیاسی خود در قلمرو سکه‌ها از همان اوایل مبارزه سیداحمد، علیه سکه‌ها آگاه شده بودند، چنانچه پس از مرگ او بدرستی پی بردند که منظور پیروان وی نه‌ایت‌ه برانداختن حکومت بریتانیای هند است.^{۳۱}

در هر حال این جنبش و حرکت که از زیر بنای اقتصادی، اجتماعی زارعان منشأ می‌گرفت و پایگاه اصلی آنان روستاها بود، نه دربار سلاطین. و از خوانین به نفع علماء استفاده می‌کردند، یک نظام مالیاتی اسلامی را برای تأمین هزینه‌های جنگ برقرار ساختند.^{۳۲} که بعد از مرگ رهبران آن، ضربه شدیدی به آن وارد آمد. سازمان مذکور دارای تنظی می بود که یک شبکه قوی را در هند رویکار آورده بود که نماینده‌های وی مسلمانان را در هند برای جهاد آماده می‌ساختند.

آنان پول و نفر را برای مجاهدین فداکار در مناطق افغان‌های قبائل سرحد می‌فرستادند، هیأت‌ها در حیدرآباد، مدراس بمبی و جاهای دیگر فرستاده می‌شد و در آنجاها دفاتر تأسیس کرده بودند. دفتر مرکزی این جنبش در «پتنه» بود.

بعد از تسلط بریتانیا بر پنجاب، مجاهدین توجه خود را از سکه‌ها، طوری که در سطور بالا نیز بدان اشاره شد، جانب برتانوی‌ها یعنی دشمن اصلی‌شان معطوف

ساختند.

گرچه جنبش مذکور به ناکامی انجامید. ولی آثار و علایم آن، نتایج طولانی ببار آورد. چه جنبش مذکور، در کنار حرکات دیگر، آرزوی آزادی را در بین مسلمانان هند، زنده نگهداشت. شیخ محمودالحسن (پدر هند)، مولانا ابوالکلام آزاد، برادران علی و امثالهم این خطرالسیر را تعقیب کردند و جهت آزادی هند توجه خود را به مناطق افغانستان بیشتر جلب کردند و آنرا مرکز فعالیت‌های خود قرار دادند تا آنکه بروز جنگ جهانی اول باعث گردید که پلان طرد نفوذ برتانیه و آزادی و استقلال افغانستان و نیم قاره، سریعتر و منظم‌تر در دستور روز قرار گیرد.

۷. اثر گذاری تجاوز اول انگلیس بر افغانستان و قیام ۱۸۵۷ مردم هند:

اصلاً تعرض اول انگلیس بر افغانستان از نظر وسیع گزارشات تاریخی، همان حفظ «تاج طلایی» یا «گوشیری» یعنی نیم قاره هند از تعرض قدرت‌های دیگر بود. همین مفکوره که مصادف با تاریک‌ترین دوره تاریخ افغانستان است، محور اساسی خط‌مشی سیاسی و نظامی انگلیس را تشکیل می‌داد. لذا آنان برای اجرای این پلان‌های استعماری خود، روی بهانه‌های که هیچ مورد نداشت، آنرا در اکتوبر ۱۹۳۸ در کلکته نشر کردند. نقشه تهاجم از دو جبهه بر افغانستان که در امارت‌های محلی تقسیم شده بود، طرح ریزی شد. حمله در فبروری ۱۸۳۹ در جبهه اول، از طریق سنده بلوچستان و دره بولان آغاز گردید.

برادران قندهاری که چشم امید به کمک روسیه تزاری دوخته بودند، مایوس شده بدون جنگ و مقابله عقب نشستند و به فارس فرار کردند.

جبهه دوم از طریق جلال‌آباد بر کابل باز شد. دوست محمدخان در کابل، بنابر عدم آمادگی در دو جبهه، دسایس درباری، بغاوت و شورش‌های مردم تگاو، و نجربا دست و پاچه شده، قبل از تصادم و برخورد با دشمن به بخارا فرار کرد. چون از کمک روسیه تزاری مایوس شده بود، با افغانستان برگشت و برکاب قزل ارسلان (مکناتن) بوسه زده تسلیم و به کلکته فرستاده شد.

قشون تجاوزگر به همراهی شاه شجاع با همدستی يك عده از سران و خوانین وطن فروش‌های حرفه‌ئی وارد کابل شدند. شاه شجاع باتکای انگلیس و انگلیس‌ها باتکای شاه شجاع قریب چار سال در افغانستان این «سنگر دفاعی» و مرکز بازی‌های بزرگ ماندند.

چون مفکوره اقامت دائمی افغانستان، این یگانه معبر اجباری مهاجمین در فکرشان خطور کرده بود، قوای خود را در کابل، قندهار، قلات غلزی، غزنی، وردک، چاریکار، بامیان گندمک و جلال‌آباد مستقر ساختند. آنها فکر کردند که ازین بعد دمی براحت خواهند کشید. مگر این گمان‌شان بیهوده بود. چه ظلم و تعدی، لاقیدی، تجاوز، عدم رضایت مردم از تحمیل مصادف اردوی بزرگ بر عوائد قلیل مملکت، تحمیل مالیات اضافی، صعود نرخ‌ها، پائین بودن سطح زندگی و تنفر مردم از آنها و شاه دست نشانده همه عواملی بود که مقدمات یک شورش طغیان و قیام عمومی ملی و مذهبی را آماده ساخت.

اقتشار و طبقات وسیع مردم که اساساً ساخت قبیله‌وی داشتند، اعم از زن و مرد، صفوف فشرده و متحدی را تشکیل دادند و با وجود اختلافات انگیزی میان مردم کشور و ایجاد نزاع‌های مذهبی، منطقه وی و اتخاذ شیوه خائنانه و ضد انسانی و ننگین تجاوزگران غارتگر، مردم ما توانستند موقتاً دشمنی‌ها و کینه‌های دیرینه خود را فراموش کرده و با خاصیت متحد کننده خود، بسیط‌ترین افزار جنگی را به سود انسانیت به کار برند. مردم ما درین عمل دلاورانه برافراشتن درفش عالی‌ترین ایده‌های بشری چون محبت به زاد و بوم، عشق بیکران به آزادی، حیثیت انسان و دفاع از حق همه را بشکل مشتم بسته در آورد و آنان را در صف نخستین جای داد. بالاخره آنان مغرورترین، خودخواه‌ترین، متجاوزترین و حریص‌ترین قدرت جهان را بزانو در آوردند و بخاک نشست و زیونی‌اش در انداختند.^{۳۳}

این تعرض و شکست بزرگ سیاسی نظامی، بر انگلیس‌ها گران تمام شد و بقول خودشان از جمله ۱۶۵۰۰ نفر، محض يك نفر بحالت نیم جان به جلال‌آباد رسیده تا قضیه تباهی و اضمحلال قطعی اردوی سند را بزبان خود به جنرال سیل و انگلیس‌های جلال‌آباد بیان کند.

در مجموع انگلیس‌ها معنا و مادّاتاً زیاد خساره دیدند، پرستیژشان، نه تنها در کوهسار افغانستان بلکه در آسیا، حتی در جهان لطمه دید. کابینه انگلستان عوض شد و انگلیس پالیسی و روش خود درباره افغانستان تغییر دادند و تا چهل سال دیگر کشور را بحال خودش گذاشتند.

در مقابل، افغان‌ها اگر از یکطرف افتخارات بزرگ نصیب‌شان شد و بطلان عقیده قوای شکست ناپذیر باثبات رسیده، ولی خسارات جانی و مالی زیاده بوده شهرها، قصبه‌ها، سخت صدمه دید، سیر عادی افغانستان متوقف گردید، تنفر و بدبینی در مقابل غریبان پیدا شد، بخصوص انگلیسی‌ها و بعداً روس‌ها که نه تنها، کافر خوانده شدند بلکه دشمنانی بودند که استقلال افغانستان را تهدید می‌کردند و این امر سبب انزوا پسندی و بیگانه ماندن افغانستان از تمدن و فرهنگ جدید گردید. در مورد نتایج و اثر گذاری‌های این رخداد تاریخی نویسندگان و صاحب نظران مطالب فراوانی نوشته اند، از آنجمله:

غبار می‌نویسد: «... نه اینکه حیثیت امپراتوری در اروپا صدمه باور نشدنی برداشته بود، بلکه آقائی و جلال او در مستعمره هندوستان متزلزل گردیده و زیر خطر قیام‌های ملی قرار گرفته بود...»^{۳۴}

اکلند در ۱۵ مارچ چنین نوشت: «... از آغاز اشغال کابل اختلال در کشور موجود بود... انقلاب که باعث وقایع اسف انگیز و بالاخره مسبب تباهی و کشتار انگلیس‌ها گردید، فی‌الواقع چنان حادثه ملامت باری است که در تاریخ هندوستان مثال ندارد...»^{۳۵}

جواهر لعل نهرو تذکر می‌دهد: «... هرچند که افغان‌ها ممکن است از بسیاری جهات عقب مانده باشند، آزادی خودشان را بسیار دوست می‌دارند و تا آخرین نفس برای حفظ آن می‌جنگند. باین جهت افغانستان همیشه برای هر ارتش مهاجم خارجی يك (لانه زنبور) بوده است. هرچند که انگلیس‌ها کابل و قسمت‌های دیگری از افغانستان را اشغال کردند؛ اما ناگهان يك شورش عمومی در

همه جا آغاز گشت و انگلیس‌ها بیرون رانده شدند و يك ارتش كامل انگلیسی به کلی نابود گردید...»^{۳۶}

ساورکر Savarkar زعيم ملی هند می‌نویسد: «...بلوای عساکر بومی هند در ۱۸۵۷ میلادی که در حقیقت اولین قیام ملی مردمان هندوستان بمقابل سلطه انگلیس می‌باشد، تأثیر مستقیم شکست انگلیس‌ها بدست افغان‌ها، بوده است...» همین نویسنده این واقعه را درس عبرت و تازیانه تنبیهی مؤثری برای انگلیس‌ها یاد کرده است.^{۳۷}

اصغر بلگرامی می‌نویسد: «... این فصل تأثیرآور در رابطه افغانستان و انگلیس به طراحان امپراطوری انگلیس درس آموزنده و یادگاری داد تا در امور کشورها و سرزمین‌های آزاد تجاوز نکنند. به آنها عبرت داد تا در آینده سیاست عدم مداخله را تعقیب نمایند. انگلیسی‌ها طی برخوردها با افغانان آموختند و آنرا بحیث زیر بنای سیاست‌شان در دهه‌های بعدی قرار دادند. از نگاه بعضی‌ها درسی آموزنده و غم‌انگیزی که افغان‌ها بانگلیس‌ها دادند، زمینه شورش‌ها و اغتشاشات را در هند اساس گذاشت.

نخست آنکه شکست انگلیس‌ها، عقیده شکست ناپذیری آنها را از اذهان هندی‌ها بدر آورد. دوم آنکه درگیری‌های انگلیس‌ها موجبات بلند بردن مالیات در هند گردید و اقتصاد کور را ناتوان ساخت. چنین فکری شد که اگر پول پس انداز برای انکشاف و بهبود مردم هند مصرف می‌شد، این اغتشاشات شدید هم واقع نمی‌شد...»^{۳۸}

فشرده آنکه، شکست تجاوز اول انگلیس بر افغانستان شگرف‌ترین پدیده بود که جهان، منجمله مستعمرات انگلیس را در قاره آسیا و افریقا تکان داد و روحیه آزادی‌خواهی و مقاومت را در دل‌های افسرده و نومید استعمار زده زنده گردانید که از آنجمله بود انقلاب ملی ۱۸۵۷ مردم هند.*

* در مورد مطالب مربوط به انقلاب ۱۸۵۷ مردم هند و تأثیر اندیشه‌های سید جمال‌الدین افغان در مبارزات مردمان افغانستان و هند علیه استعمار انگلیس» اثرگذاری جلوه‌ها و مظاهر تمدن

۸. تجاوز دوم انگلیس بر افغانستان و اثرات آن

استعمارگران انگلیسی که از شکست خود در تجاوز اول بر افغانستان درس نگرفته بودند و هنوز عرق شرمندگی بر جبین‌شان نه خشکیده بود که بار دوم به کشور آزادمردان تجاوز کردند. مگر مردم افغانستان بخاطر دفاع از حاکمیت استقلال و شرافت ملی باز بپا خاستند و به قشون تجاوزگر ضربات کوبنده وارد کردند و شجاعت و غیرت ملت افغان را در تاریخ ملی‌شان یادگار ماندند. آخرین قسمت این قیام مسلحانه، همانا جنگ فاتحانه میوند بود که شیر زنان افغانی نیز در آن شرکت داشتند و پایه‌های نیرومندترین قدرت استعماری جهان را بلرزه در آورد.

همان قسمی که هر واقعه مهم تاریخی افغانستان، علاوه بر خود افغانستان، در منطقه نیز اثری بجا گذاشته است، این پیروزی تاریخی اثرات خود را در خارج از سرحدات افغانستان نیز نمایان ساخت.

به گفته گریگورین بخاطر ضعیف بودن موقعیت سکتور شهری این مبارزه ضد استعمار انگلیسی که اساساً يك جنبش ملی و مذهبی بود، احساسات وطن‌خواهی و نشنلزم افغانی را تقویت کرد.^{۳۹} و در واقع هر دو جنگ کمک فراوانی باگای سیاسی و افغان‌ها و تشکل آیدیالوژی حلقه‌های روشنفکری وارد کرد. اولسن، درین رابطه گفته است که در واقع هر دو تجاوز اول و دوم انگلیس بر افغانستان، علمای مذهبی و مردم افغانستان را در برابر اروپائیان بخصوص برتانوی‌ها، سخت بدبین ساخت، چنانچه برای دشنام دادن شخص، کلمه کافر که بیشتر ارتباط به انگلیس داشت بکار برده می‌شد.^{۴۰}

دومین شکست انگلیس در افغانستان، جنبش‌های آزادی‌خواهی را در قاره‌های آسیا و آفریقا الهام بخشید و آنرا تشدید نمود. بخصوص ملت هند را تازیانه زد و جنبش آزادی‌خواهی را در آن نیم قاره، روح و رمق تازه بخشید. تشکیل حزب

غرب در بروز اندیشه‌های اصلاح طلبانه بورژوازی در افغانستان، رجوع شود به «نخستین کتاب درباره جنبش مشروطه‌خواهی در افغانستان» از پوهاند سید سعدالدین هاشمی، جلد اول چاپ شورای فرهنگی، افغانستان، ستوکهولم سویدن، ۲۰۰۱ (۱۳۸۰ ه.ش)

کنگره در ۱۸۸۵ در هند و نهضت مسلمانان در ربع آخر قرن نوزدهم و تأسیس حزب مسلم لیگ در ۱۹۰۶، گواه این واقعیت است.^{۴۱}

۹. مدرسه دیوبند مبلغ روحیه آزادی خواهی و استقلال طلبی:

سرکوب قیام ۱۸۵۷، علمای ایالت های شمال غربی را پراکنده ساخت، بسیاری کشته شدند، بعضی به حیدرآباد مهاجرت کردند و عده هم مانند حاجی امدادالله هند را ترک کردند و در مکه سکنا گزین شدند.^{۴۲} باقیمانده شان که حامیان جنبش قیام که بازماندگان جنبش بریلوی و غالب علمای دیگر بودند، تلاش بخرج دادند تا از آخرین چانس استفاده کرده، در جهت دستیابی به حفظ قدرت سیاسی توسط مسلمانان هند اقدام نمایند. این گروه که از متفکران مسلمان و طرفدار مبارزه با انگلیس ها بودند، با خود اندیشیدند که دیگر نمی توانند قدرت خود را با اسلحه دفاع نمایند ولی با بذل جان و مال دین خود را پاسداری کرده و از عقیده و مقررات مذهبی خود دفاع نمایند. معتقد بودند که روح دیانت و حس نفرت از استعمارگران را در آنها، بدمند و آنان را از انحلال در شخصیت «غرب» محفوظ بدارند.^{۴۳} پس یگانه وسیله تأمین این منظور، آن بود تا مدارس دینی و کانون های فرهنگی تأسیس شود، مستقل و جدا از دستگاه حکومت، امرا و ثروتمندان.

نخستین و اساسی ترین مدرسه که با الهام ازین طرز تفکر زمینه تازه برای ایجاد نهضت آزادی طلبی و ضد استعماری و فعالیت های آموزشی بوجود آمد، مدرسه دیوبند، بنام دارالعلوم (شبهانه روزی) بود.*

* مولانا محمد قاسم نانوتوی (۱۸۸۰ - ۱۸۳۲) در قریه «نانوتوی» یکی از توابع سهارنپور تولد یافته و بعداً در مدارس دینی «دهلی» به تحصیل پرداخت در ۲۵ سالگی در انقلاب ۱۸۵۷ هند شرکت جست و در سپاهی که علما گرد آورده بودند، منصب فرماندهی کل بدوش او مفوض شد. وقتیکه عملاً شکست خوردند، درین شهر مخفی گشت. هنگامی که دولت انگلیس نسبت به انقلابیون، عفو عمومی صادر کرد، او دوباره در اجتماعات ظاهر شده، مجاهدت خود را از نو آغاز کرد. او شهر دیوبند را مرکز فعالیت های علمی خویش قرار داد. (خامنه ئی. ص ۴۴) کتاب او بنام تصفیة العقیده دارای ارزش خاص برای او بوده و در آن از لوازم پذیرفتن اجتهاد علماء و فقه های اولیه (صحابه، تابعین سلف صلاح) مورد (اجماع) قرار گرفته بحث و استدلال کرده است. همچنان او استعداد خود را برای مجادله و ستیز با مسیحیت، یهودیت و مذهب هندو بخصوص

این مدرسه توسط مولانا محمد قاسم نانوتای Nanatawi و رشید احمد گنگوھی Gangohi و همفکران‌شان در ۱۸۶۷ خارج از موقوفات و سلطهٔ انگلیسی تأسیس گردید.

مدرسهٔ دیوبند به کمک اعانه و مساعدت کنندگان داوطلب از قبیل تحفه‌های نقدی، جنسی و خوراک متکی بود. زیرا موقوفات مساجد و مدارس را انگلیس‌ها از بین برده بودند و بدین ترتیب ضربهٔ بزرگ اقتصادی وارد کردند.^{۴۴} نظام حیدرآباد و بیگم بهوپال، از کمک کنندگان بزرگ بودند.^{۴۵} شاگردان این مدرسه را پسران فقیر و مسلمان خُرده مالکان، مسلمان و فرزندان مغازه داران تشکیل می‌داد که نه تنها، اهل ایالت‌های شمال بلکه اهل پنجاب، بنگال و حتی ایران و افغانستان بودند.^{۴۶}

در سال اول تأسیس مدرسهٔ دیوبند ۷۸ شاگرد، شامل این مدرسه شده بود، ولی بعداً در زمان تدریس محمود الحسن که او خود از دانشجویان مدرسه و وفادار به پان‌اسلامی‌زم بود، در حدود یک‌هزار شاگرد از کابل، قندهار، بلخ، بخارا، مکه، مدینه و یمن تدریس می‌شدند، در ظرف یکصد سال (الی ۱۹۶۷) یکصد و نه (۱۰۹) نفر افغانی درین، مدرسه تربیت یافتند.^{۴۷*}

مدرسه به مقاصد ذیل ساخته شده بود

- آزادی دربارهٔ اعلای کلمهٔ الله
- جد و جهد عموم مسلمانان
- حفاظت و اشاعت مسلک شاه ولی‌الله دهلوی
- خاتمه استبداد بر مسلمانان

در کتاب خودش بنام «تقدیر دلپذیر» بخدمت گرفت. پی. هاردی ص (۲۳۴) مولانا سید گنگوھی از توابع سهارنپور در ۱۸۲۸ تولد یافت. در مدارس دهلی نزد علمای که از خانواده شاه ولی‌الله بودند، به کسب علم اشتغال داشت. در انقلاب بزرگ هند شرکت جست و دستگیر شد. شش سال در زندان ماند پس از آزادی به تأسیس مدرسه دیوبند کمک کرد و در دیوبند به تدریس پرداخت. (خامنه‌پی. ص ۴۴). فتوا داد که آموختن زبان انگلیسی اگر خطری متوجه دین نشود، شرعی است. وام‌گرفتن در بانک و بهره‌پرداختن غیر شرعی است (پی. هاردی ص ۲۳۵)

* علمای صفحات شمال افغانستان تا انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ برای ادامه تحصیل به مدرسه «دیوان بیگی» بخارا می‌رفتند. «آلیور رای» افغانستان و نوکرانی ص

- احیاء علوم دینی
- تربیت صحیح علوم عقلیه^{۴۸}

برنامه درسی کاملاً سنتی بوده و زبان تدریس اردو بود. زبان انگلیسی و علوم جدید بهیچ روی تدریس نمی شد.*

گرچه نفوذ دیوبند بر فضای فکری منورین و روشنفکران افغانستان بسیار قوی بود، ولی شاه امان الله طرفدار نزدیکی و متمایل به کالج مدرنست علیگره که جامعه اسلامی را پسوی غرب گرائی هدایت می کرد، بود. شاه امان الله روابط با دیوبند را محدود ساخت.^{۴۹}

غبار می نویسد که: گرچه این مدرسه، منحصر به علوم دینی بود، ولی مجاهدین بسیاری پرورش نمود که به حکم مذهب، آزادی هندوستان را از استیلای انگلیسی می خواستند.^{۵۰}

در مدرسه دیوبند تا هفتصد نفر طلبه مسلمان مجاناً تدریس می شدند و فارغ التحصیلان آن خواهان آزادی و استقلال و مبلغ این روحیه در هند بشمار می رفتند.

اما انگلیس ها که تأثیر این مدرسه را در اجتماع هند مخالف منافع خود دیدند، برای خنثی کردن آن، اشخاص بسیاری را وارد مدرسه کردند که بعد از تحصیل در زیر نقاب دیوبند مشغول خدمت در راه استعمار انگلیس گردیدند. این ضریب شدید، شهرت نیکوی سابق مدرسه را زخم دار ساخت. حتی در افغانستان نیز این

* مضامین درسی مدرسه عبارت بود از صرف و نحو، ادب، معانی، منطق، فلسفه، فقه، عروض بدیع، حدیث، تفسیر، علم الفرائض، عقائد، علم الاسلام، طب، مناظره، هیئت زبان و ادب فارسی، عربی و ریاضی (دائرة المعارف اسلامی بزبان اردو ص ۶۲۲)
در آغاز شاگردان پروگرام ده ساله را تکمیل می کردند، بعداً به شش سال تقلیل یافت. در ساحات منقولات م (طالع قرآن و حدیث) با دهلی و فقه و قانون منطق و فلسفه با لکنهو و خیرآباد توامیت داشت. در واقع امر بسا تدریس آن ادامه کالج دهلی قدیم بود، حتی سبک تدریس آن به سبک کالج دهلی بود. شاگردان محلی فارسی می خواندند ولی شاگردان عربی ۳/۴ وقت خود را در مطالعه فارسی سپری می نمودند (متکاف صفحات ۱۱۷ و ۱۹۹).

انزجار از مدرسه به میان آمد و جرگه (۱۹۲۸/۱۳۰۳) در پغمان تصویب کرد که بعد ازین، طلبه افغانی در دیوبند تحصیل کرده نمی‌توانند. شاه امان‌الله امر کرد که فارغ التحصیلان سابق دیوبند، در افغانستان آینده نمی‌توانند آزادانه هر جای که بخواهند مسکن گزینند، بلکه در مناطق که دولت تعیین می‌کند، مجبور به اقامت خواهند بود. همچنین، چند نفر ازین تحصیل کردگان دیوبند، چون مولوی محمدابراهیم کامه وی (پدر موسی شفیق) و مولوی فضل‌ربی* و غیره را حکومت محبوس نمود. حتی گفته می‌شد که حاجی عبدالرزاق خان مشهور اندری (شاگرد رشید احمد گنگوهی) که سال‌ها از طرف نائب‌السلطنه، و هم اوایل دولت امانیه در سرحدات آزاد افغانی و مشغول فعالیت‌های سیاسی بود، محض به سببی که خود از فارغ التحصیلان دیوبند بود، از فعالیت‌های سیاسی و اداری باز داشته شد. این مقررات دولت گرچه فرصت عملی شدن نیافت، ولی بر ضدیت و تبلیغات مخالفانه یکدسته علمای مذهبی دلبسته به دیوبند افزود و در تعبیه اغتشاش آینده «سقوی» سهیم گردید.^{۵۱}

در وقت محمدنادرشاه و ظاهرشاه، برای آنکه روابط قدیم قوی نگهداشته شود، در دیوبند وقایع افغانستان جدی تعقیب می‌شد. چنانچه جلوس نادرشاه را جشن گرفتند و در وقت قتلش، تسلیم نامه‌ها به حکومت افغانستان روانه شد. همزمان با آن معاون مدرسه دیوبند، به کابل آمد و به ظاهر شاه تبریکی داد و به صدراعظم وقت سردار محمدهاشم خدمات و کمک‌های دیوبند را در رابطه به تعلیم و تربیت علمای افغانی در آینده عرضه کرد.^{۵۲} و نیز برای تنظیم مجدد دارالعلوم عربیه و نصاب تعلیمی برای مدارس آینده آمادگی خود را به حکومت تقدیم کرد.

* مولوی عبدالحی پنجشیری نیز از فارغان دیوبند بود.

فهرست منابع و مأخذ فصل سوم

- ^۱ میر غلام محمد غبار افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول، کابل مطبعه دولتی ۱۳۴۶. ص ۴۱۶.
- ^۲ پی هاردی Hardy... مسلمانان هند بریتانیا، ترجمه حسن لاهوتی ایران ۱۳۶۹ ص. ۱۴۳.
- ^۳ الیور رای Olivier Roy. . بزبان انگلیسی).
- ^۴ همان، ص. ۸۹
- ^۵ باربرا متکاف Barbara Daily Metal، احیای مجدد اسلام در هند برتانوی Islamic Revival in Britis India چاپ یونیورسیتی پرنسطن Princeton، ۱۹۸۲، ص ۳۵ و ۳۶ بزبان انگلیسی
- ^۶ همان اثر همانجا
- ^۷ غلام حسین سیدالمتاخرین ۱۷۸۰ ص ۹۴۶ (نسخه خطی).
- ^۸ - خلیق احمد نظامی مکتوبات سیاسی شاه ولی الله دهلی، مطبعه جمال، ۱۹۶۹. ص ۴۲۰.
- ^۹ همان اثر، ص (۲۲۰) (بزبان اردو و بعضاً به فارسی)
- ^{۱۰} پوهاند سید سعدالدین هاشمی تحقیق و نگارشی بر اوضاع افغانستان معاصر در دو دهه آغازین. آریانا بیرون مرزی، شماره دوم سال دوم همانجا.
- ^{۱۱} همانجا.
- ^{۱۲} پی هاردی ص ۷۶
- ^{۱۳} پی. ام. هولت M. Holt. تاریخ اسلام The Cambridge History of Islam، در دو جلد کمبریج Cambridge ۱۹۷۰ ص ۷۳ (بزبان انگلیسی)
- ^{۱۴} اولیور رای ص ۸۹
- ^{۱۵} سید علی خامنه‌ئی مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان، انتشارات آسیا. ۱۳۴۷، ص ۳۳۰.
- ^{۱۶} هولت. ص ۷۳.
- ^{۱۷} خامنه‌ئی ص ۱۵۳.
- ^{۱۸} غبار جلد اول. ص ۳۸۱
- ^{۱۹} همان، ص ۴۳۴
- ^{۲۰} همان، همانجا.
- ^{۲۱} همان، همانجا.
- ^{۲۲} پی هاردی ص ۷۸
- ^{۲۳} متکاف. ص ۵۷
- ^{۲۴} هولت ص ۷۴
- ^{۲۵} الیور رای ص ۹۰۰.
- ^{۲۶} میر محمد صدیق فرهنگ. افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، ص ۲۲۹
- ^{۲۷} هولت. ص ۷۵
- ^{۲۸} همان اثر همانجا.
- ^{۲۹} متکاف، ص ۵۷۰.
- ^{۳۰} فرهنگ، جلد اول ص ۲۳۰.

- ۳۱ پی هاردی ص ۲۹
- ۳۲ الیورای ص ۹۰ و ۹۱
- ۳۳ پوهاند سید سعدالدین «هاشمی» نقش افغانستان در آزادی هند، پوهنتون کابل ۱۹۸۱، ص ۵۴ و ۵۵.
- ۳۴ غبار، جلد اول ۵۶۲
- ۳۵ همان اثر. ص ۵۶۵
- ۳۶ جواهر لعل نهرو نگاهی به تاریخ جهان. ترجمه محمود تفضلی تهران انتشارات امیرکبیر، ۱۳۲۱. ص ۸۵۷.
- ۳۷ ساورکر Savarkar آزادی هندوستان، جنگ سکنه هند در سال ۱۸۵۷، (بزبان انگلیسی).
- ۳۸ میر محمد شریف، پاکرای حکومت موقت هند در کابل (۱۹۱۵-۱۹۲۲)، کابل مرکز تحقیقات علوم اسلامی ۱۳۶۸، ص ۴۸، (بحواله اصغر بلگرامی افغانستان و هند برتانوی ص ۱۲۴).
- ۳۹ وارتان گریگوریان Vartan Gregorian، ظهور افغانستان معاصر، طبع یونیورسیتی سننفورد Stanford ۱۹۶۴، ص ۱۲۶ بزبان انگلیسی)
- ۴۰ استا اولیسن Asta Oleson، اسلام و سیاست در افغانستان، مطبعه کرزن ۱۹۹۵ ص ۸۱ بزبان انگلیسی
- ۴۱ سید سعدالدین «هاشمی»، افغانستان معاصر، جلد اول - پوهنتون کابل ۱۹۸۰ (۱۳۵۴ ه. ش.).
- ۴۲ پی هاردی ص ۲۳۳
- ۴۳ خامنه پی. ص ۴۲
- ۴۴ متکاف. ص ۱۱.
- ۴۵ سید محمد، میان تحریک شیخ الهند، لاهور، ۱۹۷۵، ص ۱۹۷ (بزبان اردو).
- ۴۶ پی هاردی ص ۲۳۳
- ۴۷ متکاف. ص ۱۱۱.
- ۴۸ دائرة المعارف، اردو. ص ۶۲۲
- ۴۹ اولیسن، ص ۱۸۸.
- ۵۰ غبار، جلد اول ص ۴۴۱.
- ۵۱ هما اثر همانجا.
- ۵۲ اولیسن ص ۱۸۸ -

فصل چهارم

کابل بحیث یکی از کانون‌های عمده فعالیت‌ها و مبارزات

آزادی‌خواهان هند

مردم افغانستان و هند مدت‌های طولانی تماس‌ها و روابط نزدیکی با هم داشته‌اند. این روابط، مخصوصاً در دوره استعمار انگلیسی در هند متضمن همکاری‌های بیشتر بوده است. بخصوص در سال‌های جنگ اول جهانی که افغانستان بحیث پناگاه مبارزان هندی، بخاطر تلاش آزادی‌خواهان آنان بر ضد استعمار انگلیسی قرار گرفت. مبارزان و آزادی‌خواهان هندی نه تنها از پشتیبانی سیاسی دست‌چپ حکومت افغانستان برخوردار بودند، بلکه کمک‌های پولی، مالی و نظامی نیز به آنها عرضه می‌گردید.

البته این نخستین دسته‌های نبودند که به افغانستان آمدند، بلکه از آغاز قرن نهم تا تقسیم نیم قاره به هند و پاکستان، در هر دوره از دولت‌های افغانی دسته‌های مختلفه مسلمان هندو و سکه بمنظور اخذ کمک و همکاری و پیشبرد فعالیت‌ها و مبارزات‌شان به افغانستان آمده‌اند که در بعضی موارد، شناسایی انقلابیون حقیقی هندی با اشخاص بی‌طرف و یا منفی به گفته غبار، چون موی مجعد در هم پیچیده است، چه در بین آنها، دسته در داخل و خارج از افغانستان و سرحدات آزاد به فعالیت‌های سیاسی دست زدند، دسته دیگر آنانی بودند که در ظاهر سنگ آزادی‌خواهی هند را به سینه می‌کوفتند، مگر جز خدمت به انگلیس و رخنه کردن در بین مردم افغانستان و آزادی‌خواهان هندی، کاری نداشتند.* یعنی

* مولوی محمد حسین پنجابی، مولوی ظفر حسن (نویسنده خاطرات ظفر حسن آبیک)، داکترالله جویا، داکتر فقیرمحمد بیطار، سید عبدالله شاه جی و الله نواز معروف که بخصوص در دوره زد و بندهای دوره نادرخان در خدمت سپه سالار مذکور قرار داشتند.

که نه تنها برخلاف منافع افغانستان بلکه بر ضد آزادی هند هم عمل می‌کردند. دسته سوم، آن عده هندیانی بودند که در امور علمی، فرهنگی، اداری، تجارتی و فنی در دولت افغانستان مصروف بودند.

کابل که بخصوص در سال‌های جنگ جهانی اول و سال‌های بعد آن، مرکز فعالیت‌های آزادی‌خواهان هندی قرار گرفته بود، اگر از یکطرف درین رخداد مهم یعنی حکومت موقت هند حزب «جنوداله» و جمعیت مجاهدین هندی که در همینجا با تأیید نایب‌السلطنه به میان آمد.^۱ و این رخداد در افکار و اذهان محافل و قشر روشنفکران و اصلاح‌طلبان افغانی اثر گذاشت، از طرف دیگر، خود این حوادث نیز متقابلاً از افکار آنان تأثیر پذیرفته است.

گرچه قبل از تشکیل حکومت موقت، دسته‌های مختلف هندیان وارد کابل شده بودند، ولی با تأسیس حکومت موقت، ایجاب می‌نمود تا میان دسته‌های مذکور که آراسته با افکار و اندیشه‌های گوناگون بودند، اتحاد و هم بستگی ایجاد شود. در مجموع پی‌ریزی این فعالیت‌های مختلف و هندیان را می‌توان تحت عناوین ذیل مطالعه کرد:

۱. جنبش خلافت و فلسفه سیاسی آن:

اگر چه بعد از خلفای راشده، در زمان اموی‌های خلافت جای خود را به شاهی میراثی خالی کرد، مگر در زمان عباسیان و ترکان عثمانی خلافت بحیث دوباره نیرو دادن در جمعیت‌های اسلامی باقیماند و بحیث سمبول سیاسی - مذهبی وحدت و اتحاد المسلمین قرار گرفت.

طبق عنعنه، خلافت عباسی توسط متوکل آخرین خلیفه عباسی مصر که ادعای امیرالمومنین را داشت، توسط «السلیم» در مصر برافکنده شده و رسماً به سلطان سلیم عثمانی و جانشینان او انتقال کرد (۱۵۱۷).

سلطان سلیم اول که با فعالیت‌های نظامی اش باعث تصرف کشورهای عربی، شهرهای مقدس مسلمانان و مصر گردیده بود و نظارت بر قدیمی‌ترین مکان‌ها و

تمدن محل تلاقی تجارت بین‌المللی بین شرق و غرب و اماکن مقدسه را داشت، عنوان «خلافت» بخود داد که مقام ریاست بر قاطبه مسلمانان بود.

ازین تاریخ به بعد تنها سلاطین عثمانی، قدرت آنرا داشتند که خلفانی جهان اسلام باشند. ابوالکلام آزاد می‌نویسد که سلاطین دهلی پیش از فاجعه مغول، خلیفه بغداد را برسمیت می‌شناختند.^۲

در هر حال، وقتی که سلطان احمد ثالث معاهده با شاه ایران (شاه اشرف هوتکی) در ۱۷۲۷ امضا کرد، خود را خلیفه تمام مسلمانان خواند. در ۱۷۷۴ در معاهده با روسیه که در مورد آزادی خانات کریمیا از ترکیه عثمانی صورت گرفت، سلطان عثمانی این حق خود را دانست که نام خود را بحیث خلیفه مسلمین حفظ کند.^۳

امپراطوران عثمانی که خود را حافظ مسلمانان می‌دانستند، ادعا می‌کردند که وارث پیغمبر بوده، بهترین غازی‌ها در جنگ‌های مقدس می‌باشند. سلطان سلیم و جانشینان او باین لقب فشار می‌آوردند و این لقب برای چندین قرن در مورد سلاطین ترکان عثمانی برده شد. آنان در جامعه بیشتر بالای چهار نکته و مطلب اتکاء می‌کردند و آنرا حق خلیفه می‌دانستند:

وحدت جمعیت بدرخواست «خلیفه»، تبعیت و مطیع بودن، «هجرت» از سرزمین تحت حکم‌روائی غیرمسلم و «جهاد» مسالمت‌آمیز، قهرآمیز و مسلحانه تا زمانی که حکومت‌های بالفعل اسلامی در ایران عصر صفوی و هندوستان دوران مغول (اکبر و جانشینانش که خود را امام می‌دانستند) وجود داشت، برای اجرای احکام شریعت، ضروری نبود که ارتباط آشکار و رسمی میان این کشورها و مرکز خلافت عثمانی وجود داشته باشد، اما به محض اینکه امپراطور مغل بر اثر کفایتی جنگ‌های داخلی، حملات خارجی، تولید خصومت و نفاق و دشمنی بین مردم از لحاظ نژادی، زبانی، مذهبی، منطقه‌ای، تحریک استعمارگران انگلیسی، سلطه خود را در هند از دست دادند، تعهد مسلمانان هند نسبت به خلیفه عثمانی که بحیث سرکرده حکومت بر قدرت مسلمانان بر هند، مسکوت گذاشته شده بود، بار دیگر زنده شد.

این امر به هنگام سقوط حکومت (۱۸۵۷) پیش آمد و در سال‌های قبل از (۱۸۷۸) نام سلطان ترکیه در خطبه در مساجد هندی بنام سلطان ترکیه خوانده می‌شد.^۴

مفکوره پان‌اسلامیزم سید جمال‌الدین افغانی* که به نظر بلشویک‌ها یک جنبش و نیروی قوی ضد استعمار انگلیسی بود^۵ در نیمه دوم قرن بیستم، بخصوص در سال‌های جنگ اول که در صحنه سیاست بین‌الملل تغییراتی روی می‌داد و طغیان‌های که عامل اصلی آنها استبداد، فشار اداری، ناخشنودی‌های اقتصادی، اجتماعی با عقده‌های ملی و دینی و تحریک کشورهای اروپائی مسیحی، درهم آمیخته بود و ترکیه را ضعیف ساخته بود، این امر بیشتر اوج گرفت.

با جنگ‌های ترکو - ایتالیه (۱۹۱۱-۱۹۱۲) که لیبیا و مجمع‌الجزائر دودکانس را از ترکیه گرفتند، مسلمانان هند سخت به هیجان آمدند. این امر بیشتر با جنگ‌های بالکان (۱۹۱۲ - ۱۹۱۳) تشدید شد. در دو محاربه پی در پی، تقریباً، تمام اراضی اروپای عثمانی بدست بلغارستان، صربستان، یونان و البانی افتاد.

در همین زمان است که مدرسه دیوبند مسدود شد، پول گزاف مواد و ادویه طبی، اعانه به ترکیه روانه کردند و یک هیأت طبی تحت ریاست داکتر انصاری فرستاده شد. در همین فرصت است که ایتالیا اختاریه حمله هوائی بر مقامات مقدسه مکه مدینه و یورشلم صادر کرد. با این عمل محافظت مقامات مورد نظر مورد

* پان‌اسلامیزم معاصر که توسط سید جمال‌الدین افغانی این احیاء دینی و اصلاح‌طلب سیاسی و یارانش، فورمول‌بندی و پایه گذاری شده بود، با اندیشه‌های بورژواآبانه و مترقی که در آن نهفته بود، موفق شد تأثیر نسبتاً عمیق در بین افشار روشن فکر و تحصیل کرده کشورهای اسلامی بجا گذارد و بعضی جنبش‌های اصلاحی را با خصلت تحریک کننده از بالا براه اندازد. مگر نتوانست مانند نهضت‌های بورژوائی مذهبی اروپا (مثلاً کالونیزم پروتستانزم) توده‌ها را متشکل کرده به انقلاب بکشاند و ضربه قاطعی بر فیودالیزم وارد آورد و این به علتی بود که در کشورهای اسلامی بورژوازی صنعتی قوی مانند اروپا، شکل نگرفته بود و محض در حدود روشنفکری خود باقیمانده بود.

توجه جدی و احساس شدید مسلمانان قرار گرفت.

تخریب دهلیز مسجد کانپور، در اول جولای ۱۹۱۳ بخاطر اصلاح سرک و نام گذاری آن بنام لفتننت گورنر، احساسات مسلمانان را زیاده تر برافروخت. موضوع «دارالحرب» برای هند بمیان آمد. اخبارهای پاناسلامیک درین مورد، تبصره‌ها کردند. سراج‌الاکبار افغانیه نیز این رویداد را نشر کرد و در آن از استحکام آسیا در مقابل استعمار طلبی، سخن زد و هردو روسیه تزاری و بریتانیا را علیه ترکیه این مرکز سیاسی جهان اسلام آن وقت یاد کرد و قتل مسلمانان توسط ایتالوی‌ها، یونانی‌ها، و بلغاریایی‌ها را مورد حمله و انتقاد قرار داد. این احساس آزادی‌خواهان و اصلاح‌طلبان و گروپ ضد انگلیسی افغانی را زیاد تحت تأثیر قرار داد.^۶

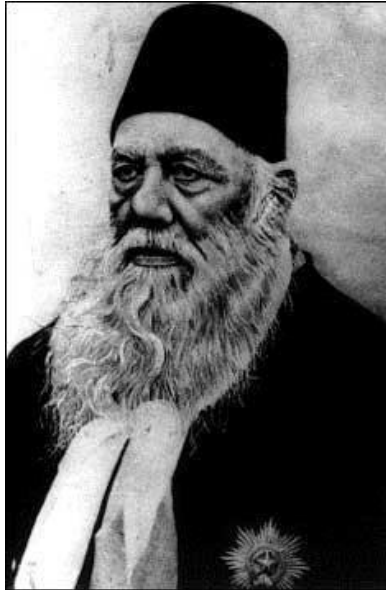
قابل یادآوری است که نظرات سر سید احمدخان این تجددطلب غرب گرا، با اکثریت پیروان مدرسه دیوبند، در مورد خلافت از هم متفاوت بود.* سر سیداحمد می‌گفت که: در تاریخ سه خلافت همزمان را می‌شناختند: عباسیان در بغداد، فاطمیان در مصر که توسط صلاح‌الدین ایوبی از بین برده شد و امویان در هسپانیه (دولت قرطبه). او ادعا می‌کرد که هیچ نص قرانی یا حدیثی وجود ندارد که خلافت جهانی را مقرر داشته باشد.

پیروان مدرسه دیوبند بخاطر جلب مسلمانان هند و تأثیر گذاری بر اذهانشان علیه برتانیه در جریان سال‌های بحرانی مورد نظر، به فعالیت‌های عمده دست زده و انجمن‌ها و جمعیت‌های ذیل را تأسیس کردند.^۷

- در ۱۹۰۹ «جمعیت الانصار» که می‌توان آن را طلبه قدیم دیوبند نامید و در کلکته و سائر نقاط تأسیس شده بود. در حلقه داخلی این جمعیت ابو محمد احمد، عبیداله سندی، مولوی حمدالله، مولوی محمدمیان، مولوی انیس احمد،

* برادران علی (محمدعلی و شوکت علی) که خود از فارغان کالج علیگر بودند، با سر سید احمد، موافق نبودند. آنان از رهبران فعال جنبش خلافت و ضد برتانیه بودند. یکی دیگر از فارغان کالج علیگر داکتر عبدالحفیظ بود که در رشته کیمیا در ترکیه تحصیل کرده بود و در آنجا فعالیت داشت. اولیسون ص ۱۰۰).

مولوی خواجه عبدالحی، مولوی مرتضی و مولوی ظهور محمد قرار داشتند.



سر سیداحمد

- در ۱۹۱۲ «جمعیت حزب‌الله» باراده ابوالکلام آزاد، در کلکته بمیان آمد و آن بخاطر کارهای اصلاحی و تبلیغاتی مسلمانان در جنگ بالکان این جمعیت در حدود یکهزار عضو داشت.

- در ۱۹۱۳ «نظارت المعارف قرآنی» در دهلی توسط عبیدالله سندی، قایم گردید. از همکاران: او ابوالکلام آزاد، قاضی ضیال‌الدین، مولوی احمد چکوالی، حسرت موهانی، محمدعلی، کامرید شوکت علی، مولوی عبدالرحمن معروف به مولوی بشیر، مولوی غلام‌محمد، عبدالقادر بهاولپوری شیخ عبدالرحیم حیدرآبادی و غیره.

- نوامبر ۱۹۱۴ ترکیه علیه بریتانیا، داخل جنگ شد.

- در ۱۵ فروری ۱۹۱۵ محصلان کالج‌های لاهور به کمک و همکاری عبدالله سندی سرحد را عبور کردند و در مارچ ۱۹۱۵ به جلال‌آباد در افغانستان رسیدند.
- در جون ۱۹۱۵، شیخ محمودالحسن «دارالارشاد» را در کلکته بمیان آورد.
- در اگست ۱۹۱۵، عبدالله سندی از هند به منطقه سرحد آزاد آمد.
- در ۱۹۱۵، میهن مهندرا پراتاب بکابل رسید.
- در ۱۸ دسمبر ۱۹۱۵، محمودالحسن هند را به قصد حجاز ترک کرد.
- در ۱۰ جولای ۱۹۱۶، عبدالله سندی و محمدمیان، «نامه‌های ابریشمی» را عنوانی محمودالحسن نوشت.
- «خدام کعبه» رئیس این انجمن مولوی عبدالباری از لکنهو یکی از پان‌اسلامت‌های مهم بود که مدت زیاد درین پست کار می‌کرد و زمانی هم پان‌اسلامت معروف دیگر شوکت‌علی سکرتریت این انجمن را به عهده داشت.
- در مارچ ۱۹۱۴، برتانیه نشریه پخش کرد که در آن انجمن خدام کعبه را موسسه خطرناک و متعرض پان‌اسلامیک دانست.
- انجمن خدام کعبه که مرکز آن دهلی بود، باین خیال قایم شده بود که در مسلمانان اتحاد بوجود آید... مقصد بزرگ و مهم انجمن مذکور این بود که اعضای آن رفته رفته به لك‌ها نفر برسد و در همه وقت و در همه زمان، بجان و مال حاضر و آماده باشند...^۸
- جنگ جهانی اول، اعلان «جهاد» توسط خلیفه عثمانی، احساسات پان‌اسلامیک و ضدیت بریتانیه را تشدید نمود.^۹
- یکی از رهبران علمای متعلق به مدرسه دیوبند بنام محمودالحسن «شیخ‌الاسلام» از پیروان سید احمد بریلوی و شاه اسمعیل بدفاع از خلافت عثمانی، امید بسیاری به افغانستان بست و فیصله کرد که باید که انگلیس بواسطه اسلحه از هند اخراج گردد. برای حصول این مقصد از یکسو بخاطر کمک و مشوره در ۱۹۱۵ عازم

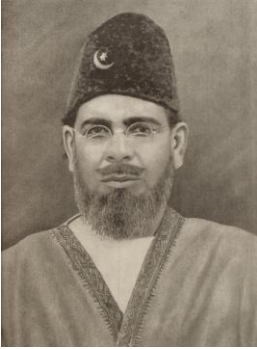
حجاز شد تا با ترکها پیمان بندد. او پس از ملاقات با انورپاشا و جمال‌پاشا و فتوای جهاد «غالب نامه» بدست افراد شریف حسین و پسرانش شخصی که انگلیس‌ها با وی سر و سری داشت و سخنگوی کشور عربی و واقعاً آقای شهرها و نگهبان اماکن مقدسه بود، توقیف و به بریتانیا تسلیم داده شد. این خانواده به همدستی انگلیس‌ها به کمک جاسوس مشهور «لارنس عربی» با نشنلست‌های دیگر عرب تماس شده علیه ترک‌ها قیام کرده بود، پادگان ترکیه را از مکه برون رانده و سپس در ۱۹۱۶ خود را پادشاه عربستان اعلام کرد. انگلیس‌ها شیخ‌الاسلام را از (۱۹۱۷-۱۹۲۰) در مالتا نگه داشتند. یکی از یاران نزدیک و فعال او عبیدالله سندی با تی چند بافغانستان آمدند و با عوامل، ترک زمینه تهیج و برانگیختن قبایل مرز شمال غربی را علیه برتانیه به فعالیت پرداختند. از همین جا است که مردم افغانستان ایالات سرحد شمال غرب نقش با اهمیتی برای علمای دیوبند ایفا کرد نشانه‌های تفوق جوئی متفقین و بخصوص مقاصد بریتانیا به شکست دادن و تحت فشار قرار دادن ترکیه عثمانی تقریباً افکار عمومی کلیه بخش‌های مسلمانان هند را به خشم آورد.



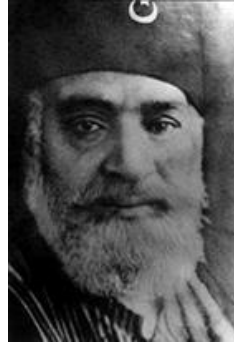
حسرت موهانی



مولانا ابوالکلام آزاد



مولانا محمدعلی



شوکت علی

قبلاً در دسمبر ۱۹۱۸ علمای رهبر، از جمله عبدالباری (۱۸۷۸-۱۹۲۶) از فرنگی محل در مجمع سالیانه «مسلم لیگ سراسری هندی» حضور یافتند. در نوامبر ۱۹۱۹ کنفرانس بنام خلافت منعقد شد که بعداً به تولد «کمیته خلافت سراسری هند» انجامید. کمیته هم صدا با «کانگرس ملی» اعلامیه صادر کرد و بر جوانان مسلمان هند صدا زد که بخاطر نجات خلافت ترکیه با قوای مصطفی کمال بر ضد امپریالیزم بریتانیا یکجا شوید. «کمیته کنفرانس خلافت» شامل مسلمانان محافظه کار «حزب جوانان مسلمانان» و اعضای طبقات مذهبی، مثلاً عمر حیات خان توانا از اهل پنجاب، نواب ذوالفقار علی خان، فضل الحق اهل بنگال، عبدالعزیز انصاری، مولانا حسرت موهانی (۱۸۷۸-۱۹۵۱) و عبدالباری بودند.

ابوالکلام آزاد، مولانا محمدعلی و برادرش شوکت علی به محض اینکه از توقیف رهایی یافتند، در نوامبر ۱۹۱۹ اهل دیوبند و فرنگی محل «جمعیت العلماء هند» را بنیاد نهادند که نخستین جلسه خود را در نوامبر همین سال در امرتسر، تشکیل دادند.^{۱۰}

مهاتما گاندی که مشتاق بود مسلمانان را در نهضت هند مستقل داخل کند، در کنفرانس مشترکی رهبران مسلمان و هند درباره خلافت در نوامبر ۱۹۱۹، در دهلی

برگزار شد، حضور یافت. مراجعه مذهبی «جنبش خلافت» و «عدم همکاری» توده‌ها را بحرکت آورد.^{۱۱}

در جولای ۱۹۲۱، کنفرانس خلافت سراسری هند در کراچی بریاست مولانا محمدعلی قطعنانه را تصویب کرد مبنی براینکه که ادامه خدمت مسلمانان در ارتش بریتانیا، خلاف شرع است و اگر بریتانیا به ترکیه عثمانی حمله کند، مسلمانان هند، هندوستان را جمهوری مستقل اعلام خواهند کرد.^{۱۲}

«جمعیت‌العلماء هند» که در تقویت و احیاء خلافت، یعنی موضوع که به شکل عنعنوی سمبول وحدت اسلامی در آمده بود و عدم موجودیت آن جنبش پان‌اسلامیزم را بر هم میزد، چنین پیشنهاد کرد: تا زمان آزادی خلیفه عثمانی، اجرای احکام شریعت، بدوش فردی بعنوان «امیر هند» محول شود. زمانی که خلیفه از قیمومیت رهایی می‌یابد، با مشورت «جمعیت‌العلماء هند» قدرت انتصاب و عزل «امیر هند» را دارا خواهد بود.^{۱۳}

پان‌اسلامیست‌های افغانستان که اکثراً تحصیل کرده مدرسه دیوبند بودند، از نگاه نظامی با مدرنست‌ها در ضدیت با برتانیه یکجا شدند و پالیسی پان‌اسلامیتی امان‌الله خان را تقویه و پشتیبانی کردند. آنان تحت تأثیر افکار مسلمانان هند و «جنبش خلافت»^{*} کوشیدند تا شکلی از اتحاد هندو - مسلمان را علیه بریتانیا،

* مفکوره اینکه مسلمانان از سرزمین تحت حکمرانی برتانوی کافر «دارالحرب» فرار کرده، بسرزمین پادشاهی افغانستان «دارالاسلام» مهاجرت کنند، در تابستان ۱۹۲۰ توسط «جنبش خلافت» به میان آمد، جایی که بآنان گفته شده بود که زمین‌های حاصلخیز در انتظارشان هست. این فتوای مهاجرت توسط مولانا عبدالباری و ابوالکلام صادر و تقویه شد. امان‌الله خان در همدردی با مسلمانان هند در يك سخنرانی خود گفت که افغانستان با همه وسعت خود آماده است که مهاجرین هندی را پناه بدهد. (خاطرات ظفر حسن آبیگ، ص ۱۹۷). با صدور فتوای هجرت، هزاران نفر که تعدادشان بین ۲۰ تا ۵۰ هزار نفر تخمین شده است، زن مرد و اطفال به مهاجرت آغاز کردند (می ۱۹۲۰).

در آغاز امان‌الله خان از آمدن مهاجرین خوش بود، چه او در نظر داشت که از مغز و مفکوره اکثر آنان در مدرنیزه کردن رشته‌های مختلفه کشور استفاده شود، ولی بعداً معلوم شد که آنان نه سرمایه دارند و نه توان و استعداد مدرنیزه کردن را دارند، بلکه اکثر ایشان کشاورزان بی‌سواد بودند

وجود آورند. چنانچه را پور داده شده است که سران مذهبی در افغانستان اعلامیه به نشر رسانیده و در آن از کشتن گاو، بجایش از کشتن بز، بخاطر احساس هندوها استفاده شود و این مفکوره توسط فرمان شاه امان الله صادر شد.^{۱۴}

شاه امان الله در سال های اول سلطنت خود، یک مبارزه پان اسلامیتی را تعقیب کرد. چنانچه متصل جلوس اش کوشید که روابط با کشور همسایه خود، بخارا را بهتر بسازد. درین رابطه، مادر امان الله خان، يك مکتوبی عنوانی سید عالم شاه امیر بخارا فرستاد و در آن تجدید استحکام اسلامی مردم افغانستان و بخارا همچنانکه جهان متباقی اسلام را مورد بحث قرار داد. درین رابطه، افغانستان صمیمیت خود را نشان داد و نوشت که امان الله امضاء معاهده افغانستان با شوروی را مشروط به استقلال بخارا دانست.^{۱۵}

هدف از پشتیبانی افغانستان از بخارا و خیه آن بود تا بر حکومت شوروی فشار آورد تا طبق تعهد خود، به آزادی و استقلال این دولت های اسلامی احترام بگذارد.^{۱۶}

که از مطالبات سود خواران فیودالان و حکومت هند به تنگ آمده بودند و درین قافله شریک شده بودند.

انگريزه که از ناتوانی مالی افغانستان و پیرو سامانی این نهضت آگاهی کامل داشتند، نه تنها برای ناکام ساختن آن از هیچگونه عمل فرو گذاشت نکردند، بلکه جاسوسانی نیز در بین شان شامل ساختند. در هر حال قافله های مهاجرین از جلال آباد به کابل وارد و در آغاز برای شان در خیمه های که در چمن حضوری کابل، نصب شده بود جا داده شدند .

(در عین جائیکه مهاجرین برگشته افغانستان بعد از سقوط طالبان از ایران و پاکستان در در زیر خیمه ها و در میان مخروبه های چمن حضوری کابل در مقابل حکومت عبوری حکومت کرزی دست باعتراض زدند) وقتی که تعداد مهاجرین زیاد شد، به مناطق دیگری چون پنجشیر، قطغن، بدخشان و ترکستان اعزام گردیدند (خاطرات ظفر حسن ص ۲۰۰) دولت از یکطرف برای جابجا کردن مهاجرین و واری از امور آنان، اصولنامه مهاجرین را ساخت، از سوی دیگر، نظر به تقاضای کمیته مهاجرین هندی در کابل بنابر مشکلات اقتصادی امر قطع مهاجرت بافغانستان را داد (۹ اگست ۱۹۲۰)

از بین این مهاجرین يك تعدادشان به ترکستان روس و ترکیه رفتند. آنانی که بروسیه رفتند، عده در رشته هوایی، برخی در عسکری شامل شدند، برخی به «باکو» برای فرا گرفتن کورس های کمونیزم رفتند. (آتش در افغانستان ستیوارت، ص ۱۴۰).

شاه امان‌الله در خطابه سالگرد قتل پدرش گفت که يك سايه بسيار تاريخ و خطرناك فضاي جهان اسلام را احتوا کرده است، قدرت‌های اروپائی تلاش دارند که خلافت را بحیث يك موسسه نابود کنند. او خوش است از اینکه مسلمانان هند همکاری و پشتیبانی هندوها را حاصل کرده اند. در صورتی که موضوع خلافت مطابق میل مسلمانان حل نگردد، جنگ و شورش را براه اندازند یا از هند مهاجرت کنند. او علاوه‌اُ گفت که به بریتانیا و آنها را مطلع ساخته است که: هیچ مسلمان مداخله در امور خلافت را اغماض کرده نمی‌تواند. (عین مطلب در کنفرانس میسوری بالا شد. انگلیس‌ها بخاطر امنیت احتیاطی در کنفرانس منصوری کوشیدند که اگر بتوانند طرزی را نگذارند که سوال ترکیه را در آجنده داخل سازد. ولی محمود طرزی موضوع خلافت و اماکن مقدسه اسلامی خود را مانند مکه و مدینه را که تحت اداره عثمان بود، در کنفرانس مذکور بالا کرد).

شاه امان‌الله، ایالات متحده و فرانسه را ازینکه از سیاست ضدیت برتانیه با خلافت دوری کرده اند، تمجید کرد و پالیسی که روسیه شوروی در برابر مسلمانان در پیش گرفته بود به گرمی قدر کرد. او اراده خود را بخاطر پشتیبانی از خلافت ابراز کرده و اظهار نمود: حاضر است بخاطر رضای خداوند خود را قربان کند. او در عین زمان مسلمانان را دعوت کرد و به آنان گفت که ترقی و مدرنیزم یگانه وسیله است که جهان اسلام را از تباهی نجات می‌دهد.^{۱۷}

شاه امان‌الله بخاطر آنکه با قدرسای خود در بین مسلمانان هند، بخارا و ترکستان شوروی و سائر مسلمان جهان بحیث چامپیون پان‌اسلامیزم کربدت بگیرد، کوشید حداقل از نگاه تکتیکی توافق روسیه شوروی را در مورد استقلال بخارا و خیوه حاصل کند.

در اکتوبر ۱۹۱۹ در جوابیه مراجعه امیر بخارا، نفرات و مواد افغانی به امارت بخارا در مبارزه علیه قوای سرخ فرستاده شد و بخاطر ازدیاد نفوذ سیاسی و حفظ موقعیت امیر بخارا، شاه امان‌الله يك رابطه دیپلماتیکی با حکم‌روایی بخارا برقرار کرد. همچنان او بالیدرهای مذهبی - ملی جنبش باسমে چی ضد روسی در ترکستان

تماس گرفت و آنها را با امکانات سلاح و نفر کمک کرد.^{۱۸*} پالیسی افغانستان در آسیای میانه بیش از استحکام محض پاناسلامیتی به پیشرفت.

افغانستان می‌توانست با پشتیبانی و حمایت از بخارا يك نکته چانه زدن در روابط با بریتانیا و استعمار و تهدید سرخ به هند، استفاده کند. اگر موقعیت و وضع ترکستان یک واقعیت دائمی بخود می‌گرفت، بخارا می‌توانست يك نقطه بس مهمی برای نفوذ افغانستان، کانفدریشن آسیای میانه باشد.^{۱۹**}

* در بهار ۱۹۲۰ بین افغانستان و شوروی درزی پیدا شد، در فروردین همین سال خبوه تحت کنترل شوروی آمد و پادشاه خبوه سید عبدالله به تاشکند فرستاده شد. در ماه می نفوذ افغان‌ها در پنجه پایان یافت و خط سرحدی بین افغانستان و شوروی به خط سرحدی قبل از انقلاب برگردانده شد. ازین به بعد شوروی‌ها در حال تعرض بودند. در می ۱۹۲۱ سید عالم شاه به کابل پناهنده شد. این آخرین مجادله برای نفوذ آسیای میانه اسلامی نبود، مرحله دوم آن زمانی است که در دسمبر ۱۹۲۰ راپور داده شد که طلعت پاشا، جمال پاشا و انور پاشا که در برلین بودند از آنجا به غرض همکاری با شوروی در ضدیت با برتانیه به مسکو آمدند. حکومت شوروی، انور پاشا را به ترکستان فرستاد تا با سرکرده شورشیان مذکره کند. آخرالامر انور پاشا بسرکردگی «قوای بخارای قدیم» علیه روسیه شوروی اقدام کرد. در همین مرحله است که امان‌الله خان ایجاد کانفدریشن دولت اسلامی را مشاهده کرد. حکمرمای افغان خواهان همکاری درین زمینه شد و از همفریز تقاضا شد (۶مارچ ۱۹۲۲) که بریتانیا علناً استقلال بخارا و خبوه را برسمیت بشناسد، تا این کار وسیله شود که افغانستان از شوروی تقاضا کند که قوای خود را از آنجا خارج سازد، و نیز از دولت بریتانیا تقاضا بعمل آمد تا تهیه سلاح و مهمات را از طریق افغانستان تهیه کنند. مگر بریتانیا، نه تنها ازین امر شانه خالی کرد، بلکه با شوروی به يك مصالحه موقتی رسیدند و موافقت‌نامه تجارتی انگلو - روسیه را در مارچ ۱۹۲۱ بامضاء رسانیدند. با این همه، امان‌الله خان آماده عمل شد. مگر اختاریه روسیه شوروی با افغانستان موجب شد که دولت قوای افغانی را در ظرف بیست روز از آنجا خارج سازد. (آدمک ص ۷۱)

** نزد شوروی، همکاری افغان - بخارا و افغان - باسمة چی، هر دو در واقع تهدید سیاسی و نظامی در غلبه و استحکام بخشیدن کنترل روسیه شوروی در ترکستان بود. شوروی‌ها همواره از تجدید روابط انگلیس - افغان و امکانات تمایلات کمک سیاسی و مالی بریتانیا، بخاطر تلاش به یک کانفدریشن ضد شوروی ملی و پاناسلامیک در هراس و تشویش بودند.

بعد از جنگ سوم افغان و انگلیس تروتسکی به کمیته مرکزی حزب کمونیست نوشت: «(۲۰ سپتمبر ۱۹۱۹) که آتش بس بین افغانستان و بریتانیا، شاید منتج به آن گردد که تمام فعالیت‌ها بدور ما گردش کند. انگلستان تلاش دارد که فارس، بخارا، خبوه و افغانستان را علیه ترکستان شوروی متحد کند.» (گریگورین ص ۴۷۴، به حواله اوراق ۱۹۱۷-۱۹۲۲، تروتسکی لندن ۱۹۶۴، ص ۶۷۶) آقاباکوف می‌نویسد ... ما علاقه فراوان به واری و کسب خبر از روابط موجود بین

در اوایل برقراری روابط افغان - شوروی، لنین حتی شاه امان‌الله را تشویق کرد که پان‌اسلامیزم را بحیث یک هدف ادامه بدهد.^{۲۰*}

همچنان لنین در ۲۷ نوامبر ۱۹۱۹ طی مکتوبی عنوانی حکم‌روای افغانستان نوشت که: «افغانستان یگانه کشور مستقل مسلمان در جهان است، مردم آن وظیفه بزرگ تاریخی دارند تا متحداً در آزاد ساختن مسلمانان کار کند و آنان را به شاهراه آزادی و استقلال رهنموی نمایند.»^{۲۱}

شاه امان‌الله که بصورت شفاهی تقویت خلافت علیه تهدید اروپائی‌ها را پشتیبانی می‌کرد، با هم پاشیدن خلافت عثمانی، کوشید قلوب مسلمانان هند و ترکستان را بیشتر بدست آرد. از نگاه مادی امیر بخارا و باسمه چی را علیه بلشویک‌ها کمک کرد. شاه مذکور در روز تعزیه داری مولانا محمودالحسن «شیخ‌الهند» در کابل ابراز تسلیت کرد و گفت کاری را که محمودالحسن آغاز کرده بود، انجام خواهیم داد.^{۲۲}

افغانستان و شورشیان باسمه چی داشتیم و چون مسلم می‌دانستم که دولت افغانستان درین کار دخالت و روابط کنسول افغانستان در تاشکند با این افراد غیرقابل انکار بود، لذا «خوبانچو» مترجم تاجکی مأموریت داشت تا ماهیت قضیه را روشن کند. کنسول را برای صرف نهار دعوت کردیم. داروی خواب آوری در گیل‌اساش ریخت و او را بخواب عمیق بُرد، ما کلید صندوق کنسولگری را برداشتیم و تمام اسناد را عکس گرفتیم و سپس کلید را دوباره بجایش گذاشتیم... (خاطرات آقاباکوف ص ۵۸).

همچنان در مورد ... افشای روابط امان‌الله خان با امیر بخارا و تماس زیاد بین «باسمه چی‌ها و افغان‌ها» مراجعه شود به افغانستان Reysner (صفحات ۲۰۵ و ۲۰۷) مطالعات اخیر ادمک (صفحات ۱۶۱-۱۶۲) نشان می‌دهد که برخی نگرانی‌ها و تشویش‌ها وجود داشته و بر مشروط براینکه بنیاد همین نگرانی‌ها، امان‌الله آماده بود که با روسیه شوروی قطع رابطه کند. بریتانیا، تقاضاهای سیاسی، اقتصادی و نظامی افغانستان را جواب مثبت بدهد، ۴۰ لک روپیه ۲۰ هزار تفنگ، ۲۰۰ توپ، دو عدد بطری ۱۸ پونده، کار طوس، شش فروند طیاره، مواد مورد ضرورت تلگراف بین کابل قندهار و هرات و پشتیبانی بریتانیا، در صورتی که افغانستان مورد تعرض و تجاوز شوروی قرار گیرد. گریگورین ص (۷۷۴)

* طبق نوشته M.N.Roy، لنین فکر می‌کرد که جنبش آزادی بخش مستعمرات برهبری بورژوازی ملی از نگاه تاریخی نیروی مترقی انقلابی است. درین رابطه پان‌اسلام ریزم بحیث جنبش انقلابی توسط جنبش جهان کمونیستی پشتیبانی می‌شد. یادداشت‌های رای Roy دهلی جدید ۱۹۶۴ (ص ۳۹-۴۱ و ۵۳۸)

پاناسلامیزم نه تنها در داخل افغانستان بلکه در جهان اسلام نیز پرستیژ او را بلند برد. چنانچه از جمله کسانی که نام آنها به عنوان خلیفه اسلام سر زبان‌ها بود، یکی هم شاه امان‌الله بود. دو نفر دیگر عبارت بودند از شاه فواد از مصر و شریف حسین از مکه.

در ۱۹۲۰ بریتانیا زیاد تلاش کرد که مانع این کار شود، چه انتخاب شاه امان‌الله باین عهده، بریتانیا را ناراحت می‌ساخت و او بحیث نابغه در بین مسلمانان هند شناخته می‌شد.^{۲۳}

انقلابیون هندی که با مسکو تماس داشتند، نامزدی امان‌الله را تأیید می‌کردند. این موضوع تا جای پیشرفت که در بعضی از مساجد هندوستان خطبه بنام «امیرالمومنین امیر امان‌الله غازی» خوانده شد. و این مسئله انگلیس‌ها را بقدری وحشت زده ساخت که اجباراً، رضایت به رسمیت شناختن پادشاهی افغانستان دادند.^{۲۴}

انورپاشا که امان‌الله شاه او را کمک کرد، نیز از حامیان این فکر بود. مولوی برکت‌الله صدراعظم حکومت موقت هند در کابل، می‌نویسد که انتخاب شاه فواد از مصر، شاه امان‌الله از افغانستان به پست خلیفه مانند موضوع شریف حسین بکدام مانع مواجه نمی‌شود، چه موقف این دو کشور در زمان قبل از جنگ ناپایدار بود و در همین اواخر است که آنها شناخت بین‌المللی حاصل کرده اند.^{۲۵}

در ۱۹ نوامبر ۱۹۲۰، شمس‌المشایخ فضل‌محمد (شاه‌آغا) در روز جمعه در مسجدی در کابل در منبر در خطابه اعلان کرد که امان‌الله خان یگانه حکم‌روای آزاد مسلمانان است و باید مسلمانان خطبه را بنام وی در هر مسجد بخوانند. چار روز بعد یعنی در ۲۳ نوامبر ۱۹۲۰، بعد از آنکه شاه‌آغا مجددی به امان‌الله خان پیشنهاد کرد که او خلیفه باشد. امان‌الله خان در یک دربار عام اعلان کرد که پمفلتی که درین مورد نوشته شده، خواهش می‌کند که بیش ازین درین باره هیچ چیزی گفته نشود، او اراده ندارد در توطئه علیه بریتانیا که منجر به سقوط افغانستان گردد، شامل شود.^{۲۶}

در ۱۹۲۲، شاه امان‌الله، مجبور ساخته شد که شیوه مبارزات خود را عوض کند. چه ملاحظات سیاسی و اقتصادی ایجاب می‌کرد که سیاست نارمل با انگلیس را در پیش گیرد و پالیسی مداخله در امور آسیای مرکزی شوروی را ترك کند.^{۲۷}

طوری‌که در سطور بالا تذکر یافت، بلشویک‌ها پان‌اسلامیزم را بخاطر رهنمایی کردن آن با دشمنی با بریتانیا تشویق می‌کردند، مگر با اشغال حکومت‌های بخارا و خیوه در سپتمبر ۱۹۲۰ که امان‌الله باین سلوک بلشویک‌ها پروتست نمود، صحنه تعویض شد.^{۲۸} گریگورین می‌نویسد که موفقیت شوروی در آسیای میانه و سقوط امیر بخارا موجب شده باشد که امان‌الله و مشاورانش را در تشویش انداخته باشد که جنبش انقلابی تحت حمایت شوروی در بین اقلیت‌های شمال افغانستان در داخل کشورشان رخنه کرده باشد. چه در ۱۹۱۹ کمترین کوشش‌های انجام داد که در کشور نفوذ کند و يك کشور انقلابی بوجود آرد.^{۲۹}

چنانچه علاوه بر پروپاگندهای عمومی که کمترین از جرمنی انجام می‌داد پمفلت‌های چاپی که بزبان‌های محلی تهیه شده بود، در بین کشورهای شرقی در نقاط مختلفه توزیع گردیده بود و در آن حمایت از جنبش آزادی اجتماعی و طغیان و شورش حمایت بعمل آمده بود. چنانچه یک نماینده افغانی در East communist central committee در برلین (در دسمبر ۱۹۱۹) اشتراك ورزیده بود، همچنان افغان‌ها در کمترین که توسط کانگرس مردم شرق، در باکو «کنگره ملل شرق باکو» در سپتمبر ۱۹۲۰ دائر شده بود حصه گرفته بودند.^{۳۰} چنانچه قره تاجیوف Kara Tajiev در پرزیدیوم کانگرس موجود بود. داکتر اکرم عثمان نماینده افغانی را بنام عظیم آقازاده یاد کرده است.

مطالعات و تحقیقات اخیر شوروی‌ها نشان می‌دهد که نمایندگان افغانی، در بازگشت بوطن‌شان آزادی و افکار انقلابی اکتوبر را به مردم انتقال دادند.^{۳۱}

بعضی را پورها نشان دهنده آنست که يك تعداد محدود اجنت‌ها (توطئه‌گران) بلشویک در اوایل ۱۹۲۰ در هرات فعال بودند.^{۳۲} از مراکز دیگر، شهر مزار شریف

بود که توسط کمیته اجرایی در ۱۹۲۴، بحیث مرکز پروپاگندی، انتخاب شده بود.

۲. جمعیت محصلان کالج‌های لاهور:

طوری‌که قبلاً اشاره شد، جنگ‌های بالکان و بعداً آغاز جنگ اول جهانی و شمولیت ترکیه درین جنگ، هیجانی را در بین مسلمانان هند و آزادی خواهان و اصلاح طلبان افغانستان تولید کرد که البته محصلان هندی ازان مستثنی مانده نمی توانستند، آنان در مورد اخبار مربوط به جنگ، همیشه به بحث و مباحثه می پرداختند و با ترکیه اظهار همدردی و غم شریکی می کردند. در نشو و نماي این افکار ضد برتانوی بیشتر هفته نامه های کامرید مولانا محمد علی از فارغان کالج علیگره بزبان انگلیسی و الهلال و «البلاغ» مولانا ابوالکلام آزاد و «جمعیت مجاهدین» تأثیر فراوان داشت.

بعد از آنکه ترکیه وارد جنگ شد و فتوای «جهاد» را صادر کرد، در یکی از شماره های جریده انگلیسی زبان بنام گرافیک، یک کارتون شیخ الاسلام ترکیه به نشر رسیده و او را در حالتی نشان می داد که فتوای جهاد را برای مسلمانان تبلیغ و نشر می کرد. در پائین تصویر بر سبیل استهزا و تمسخر این الفاظ تحریر شده بود: الله اکبر، قیصر رسول الله.^{۳۳} این نشریه، خشم بزرگ تولید کرد و آن را یک عمل توهین آمیز بریتانیا بر ضد اسلام دانستند.

درین دو گروپ مسلمانان هندوستان که از مدت ها باین طرف برضد انگلیزها فعالیت ها زیرزمینی داشتند، در میان این دو گروپ مهمتر از همه جماعت مجاهدین بود که مرکزشان دهکده اسمس Asmas* در علاقه بنیر بود.

* سماس یا سماسیه Samasia به معنی غار است. مرکز Headquarter مجاهدین بود. مجاهد شخصی که «جهاد» یا جنگ مقدس می کند و «مجاهدین» نامی است که توسط اعضای کالونی بنیاد گراهای وهابی از هند گذاشته شده است. این کالونی در منطقه آزاد یوسف زایی ها توسط سید احمد شاه بریلوی تأسیس شد و اعضای آن ازان تاریخ ذهنیت ضد برتانوی را با خود نگهداشته اند و با اعضای وهابی های هند ارتباط نزدیک داشته اند. آنان اکثر اصطلاحات «فتوا»، «هجرت»، «مهاجر» «مهاجرت»، «جهاد» و «مجاهدین» را بکار برده اند (اسناد سری) ۱۰/۶۳۳ (L/PS)

بنیان‌گذاران، جماعت مولانا ولایت‌علی و برادرش مولوی عنایت‌علی از شاگردان مولانا شاه اسمعیل (۱۸۳۲) بودند که هدف اصلی‌شان آزادی هندوستان بود.

نماینده جماعت مجاهدین (پیروان شاه اسمعیل و سید احمد بریلوی) در پنجاب مولوی فضل‌الهی و زیرآبادی بود که شخص رابط او در لاهور مولوی عبدالرحیم معروف به مولوی بشیر بود. «جماعت مجاهدین» بوسیله همین شخصی از افکار دانشجویان مسلمان اطلاع حاصل کرد و نقل فتوای جهاد خلیفه المسلمین را برای محصلان فرستاد و موضوع جهاد بر ضد انگریز اوج گرفت.^{۳۴}

محصلان که عبدالمجید و الله‌نواز ملتانی* از فعالان آن بودند، تشکیل جلسه داده و روی موضوع صحبت و مباحثه کردند. در نتیجه این جلسات که اکثراً در

* غبار می‌نویسد که خاندان «نواز» سابقه طولانی در خدمت حکومت انگلیس داشتند، هندوستانی‌های وابسته بانگلیس در حکومت افغانستان مقام مهم داشتند. چنانچه الله‌نواز ملتانی از جمله محصلان کالج‌های لاهور که سال‌های بعد خانه‌اش مرکز اقتدار هندوستانی‌ها در افغانستان بوده، او بحیث وزیردربار سلطنتی، متعاقباً به صفت یاور اول نادرشاه مقرر شد. در زمان ظاهرشاه در خاتمه جنگ دوم جهانی، وزیرمختار در برلین بود و غلام‌صدیق خان چرخي را در آلمان تعقیب می‌کرد.

پوهاند حبیبی، نوشته که الله‌نواز در دوره امانی شخصیت مشکوک بود و از معارف اخراج گردید و در کابینه محمدهاشم‌خان وزارت و سفارت رسید. در جنگ دوم بعنوان سفیر افغانستان در برلین در کنار هتلر نشسته بود.

به گفته فرهنگ نادرخان تمام امور، خصوصاً مسایل مربوط به امنیت، سیاست خارجی و تبلیغات را عمدتاً بوسیله دو نفر از همکاران مورد اعتمادش الله‌نوازخان یاور و محمد نوروزخان سرمنشی اجرا می‌کرد.

طبق نوشته ادملک الله‌نواز از هندیان ملتان، آدم خطرناکی است... او خدمات ارزشمندی برای نادرشاه در رابطه به قبایل سرحد انجام داد. وزارت خارجه جرمنی الله‌نواز را جاسوس انگلیس می‌داند. سفیر ایتالیا در کابل عین اشتباه را بر او دارد.

در اسناد سری آمده است که الله‌نواز ملتانی، محصل کالج لاهور بود، با یک گروپ محصلان بافغانستان مهاجرت کرد. چند زمانی بحیث معاون ادیتور اخبار اتحاد مشرقی کار می‌کرد (۱۹۲۰)... خدمات ارزشمندی برای نادرخان در قبال سرحد انجام داد. در ۱۹۳۱ حکومت بریتانیا بالای افریدها در پیشاور حمله کرد. افریدها طالب کمک افغانستان شدند، ولی نادرشاه، الله‌نواز و محمدگل مهمند مانع کمک شدند (اسنادی ۴۸ / ۱۲ / R) سری الله‌نواز در برلین آمد تا موضوع جزای قاتل سردار محمدعزیز را بحث و گفتگو کند و در همانجا بود که با مشکل بحیث سفیر قبول شد (NAI ۲۲۴F..). مولوی الله‌نواز و شاه جی هر دوی‌شان از هواخواهان جدی و سرسخت نادر

اطاق الله نواز صورت می گرفت، فیصله کردند که اولاً با افغانستان رفته و از آنجا به کمک حکومت افغانستان به ترکیه بروند و در جهاد شامل شوند.



الله نواز ملتانی بنام مستعار (محمد عمر)



غلام صدیق چرخي

این گروه که همه شان به رازداری و اشتراک در جهاد به قرآن سوگند یاد کرده و در پای آن امضا نموده بودند به قافله سالاری عبدالمجید نماینده محصلان و ریاست يك نفر مولوی باسم فضل ری از وزیرستان در لباس سرحدی بسمت مرکز

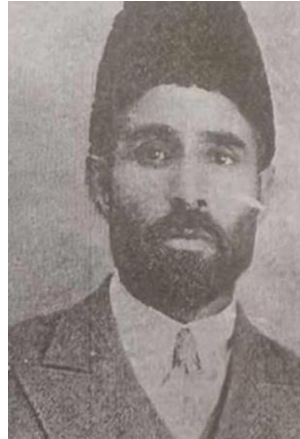
شاه اند (R/۴۹/۱۲). در اوایل سلطنت نادرشاه الله نواز به غزنی فرستاده می شود که شیرآغا مجددی را تحت تعقیب داشته باشد. زیرا حکومت وقت، بر شیرآغا مجددی چندان اعتماد نداشت (R/۳۴/۱۲).

الله نواز از طریق يك تجار بلند مقام جرمني به اجنت بلشویکی معروف شده بود، نام این تجار ابرن Ebner و در کابل بود. الله نواز ترجمان انگلیس این تجار بوده و از طریق او به بلشویک ها خود را نزدیک و آشنا کرده بود. بعداً با جلوس نادرشاه، این عمل خود را ترک کرد (R/۴۹/۱۲). الله نواز در وقت پادشاهی محمدنادرخان از راه هند به آزادی تام، باروفا رفت. به گمان غالب در پاداش انگریز پرستی پدرش، این سهولت ها برای او و برادرش مهیا شده بود. (خاطرات ظفر حسن آبیك ص ۱۱۴) در حادثه مجروح يك عسکر افغانی زندانی شد، در محکمه سپهسالار به عرض حمایت از سپاهی خویش از او جانبداری کرد. (خاطرات ظفر حسن ص ۱۲۵). تمام مطالب مربوط به الله نواز ملتانی از مقاله هاشمی: شماره، اول سال، چارم مجله آریانا بیرون مرزی گرفته شده.

مجاهدین در «اسمس» براه افتادند و در عرض راه هر يك از آنان که لست شان در ذیل معرفی شده نام‌های مستعار برای خود انتخاب کردند:^{۳۵}



ظفر حسن بنام مستعار (الیاس)



محمد حسن بنام مستعار (یعقوب)

۱. شیخ عبدالقادر پنجابی (بنام مستعار اسمعیل) از گورنمنت کالج لاهور
۲. ظفر حسن پسر حافظ عظیم‌الدین از کرنال (بنام مستعار اسرائیل) محصل سال چارم گورنمنت کالج لاهور.*
۳. عبدالرشید، پسر حافظ عبدالطیف، از لاهور، محصل سال چارم کالج دولتی لاهور (بنام مستعار یوسف)
۴. عبدالمجید، بی ای B.A بنام مستعار (ابراهیم) از کالج دولتی لاهور، او حیثیت رئیس محصلان را داشت بعداً در ۱۹ اپریل ۱۹۱۵، در افغانستان فوت کرد.
۵. عبدالله بی ای B.A (بنام مستعار صادق)، از گورنمنت کالج لاهور.

* ظفر حسن در خاطرات خود نام مستعارش را «الیاس» ذکر کرده است. ص ۴۵.

۶. الله نواز ملتانی پی ای B.A (بنام مستعار، محمد عمر) از کالج دولتی لاهور.
۷. محمد حسن (بنام مستعار یعقوب) محصل سال چارم اسلامی کالج لاهور*.
۸. شیخ خوشی محمد پسر جان محمد از جلندر (بنام مستعار اسحق) محصل سال دوم مدیکل کالج لاهور.
۹. شجاع الله پسر شیخ حبیب الله از لاهور (بنام مستعار محمدیونس) محصل سال دوم مدیکل کالج لاهور.
۱۰. - عبدالحمید، پسر محمد حسین از ناحیه لودیانه (بنام مستعار یحیی) محصل سال دوم مدیکل کالج لاهور.
۱۱. رحمت علی، پسر کرم الهی از لاهور (بنام مستعار زکریا) محصل سال دوم مدیکل کالج لاهور.
۱۲. شاه نواز، برادر الله نواز (بنام مستعار، محمود) که شخص بی سواد بود.
۱۳. شیخ عبدالحق جدیدالاسلام (بنام مستعار الیاس).
۱۴. عبدالباری (بنام مستعار صادق) از گورنمنت کالج لاهور
۱۵. محمد حسین (نام مستعار) است.

در ۵ فبروری ۱۹۱۵ یک گروپ پانزده نفری محصلان، مخفیانه بسوی سرحد حرکت کردند و در ۸ فبروری به پایگاه جمعیت مجاهدین، در «اسمس» رسیدند. به تعقیب آنان دیگران منفردانه و یا در گروپ های کوچک، آنان را تعقیب کردند.

* او در کابل، شامل جماعت مجاهدین شده، نخست به چمرکند و بعداً به وزیرستان رفت. در وقت امان الله خان از وزیرستان آمد و در دربار شاهی بحیث ترجمان ایفای وظیفه می کرد. در زمان نادرخان نیز همین وظیفه را پیشبرد، و اخبار و روزنامه های انگلیس و هندی را برای نادرشاه ترجمه می نمود. (خاطرات ظفر حسن ص ۳۴۰) او بعداً بنام یعقوب حسن قریشی معروف، و در معارف تدریس مضمون تاریخ را بدوش داشت و در سال های اخیر در جوار شهر ارا با سر می برد. نویسنده با وی در همین منزل اش راجع به محصلان کالج های لاهور و فعالیت های شان در سرحد و همکاری با نصرالله خان مصاحبه ها و گفتگوهای انجام دادم که مطالب مبسوط دست اول عرضه کرد. پسرش احمد حسن، قریشی فعلاً در ایالات متحده امریکا است

از جمله گروپ محصلان کوهات، از راه وارد افغانستان شدند. فقیرشاه، متعلم مکتب کوهات، عبدالطیف از کوهات محصل اسلامیه کالج، عبدالمجید کمشیری از پولیس کوهات و، پیر، بخش محصل مکتب کوهات.^{۳۶}

با ورود محصلان، مولوی عبدالکریم رئیس جمعیت مجاهدین فوت کرد و برادر زاده اش مولوی نعمت‌الله جانشین او شد.

ظفر حسن آبیك می‌نویسد: سرزمین اسمس که منطقه منزوی بوده، ساحه زراعتی محدود داشت و مشکلات اقتصادی زیاد در آنجا موجب شد تا آنان زودتر جانب کابل حرکت کنند. با ورود به شهر، نزد کوتوال کابل که بزبان اردو صحبت می‌کرد، برده شدند و در نزدیکی دفتر کوتوال، خانه‌ی بعنوان «مهمان‌خانه شاهی» اختیارشان گذاشته شد. برای معشیت روزانه يك روپیه کابلی برایشان مقرر شد و بعداً بامر سردار نصرالله‌خان به دو افغانی افزوده شد.

در کابل بمرور معلوم شد که در شفاخانه ملکی، داکتر منیر بیگ، روزانه يك یا دو اخبار را ترجمه کرده آنرا به کمپودران هندی می‌شنواند. ما به بهانه بیماری، هفته یکبار یا دوبار به شفاخانه می‌رفتیم و باین ترتیب روابط خود را با داکتر منیر بیگ نزدیک ساخته، او سپاهیانی را که با ما می‌آمدند در دروازه شفاخانه توقف می‌داد، و ما در داخل شفاخانه به بسیار آرامی با کمپودران شفاخانه صحبت می‌کردیم و اخبار را مطالعه می‌کردیم و اکثراً «خوشی‌محمد» بعد از برگشت خلاصه آن را به باقی دوستان می‌شنواند.^{۳۷}

در هر حال مهاجرت محصلان که در عقب آن عبیدالله سندی قرار داشت، با آمدنشان بکابل، مبارزه‌شان جان تازه گرفت و با فعالیت‌های حکومت موقت هم آهنگ شدند:

۳. تأسیس حکومت موقت هند با حمایت افغان‌ها در کابل و فعالیت‌های آن:

تنظیم و هم آهنگ ساختن فعالیت‌های مختلفه آزادی‌خواهان ایجاب می‌کرد تا يك پلان وسیع و گسترده روی دست گرفته، در داخل و خارج آن را عملی نمایند.

این پلان با تأسیس حکومت موقت هند در کابل (با حمایت افغان‌ها، جرمن‌ها، و ترک‌ها) آغاز گردید.

«حکومت موقت هند» در شام اول دسمبر ۱۹۱۵ که مصادف با سالروز تولدی، راجا مهندرا پراتاب بود، بصورت رسمی تشکیل شد.^{۳۸}

درین محفل يك تعداد هندی‌ها، ترک‌ها و جرمن‌ها، منجمله کپتان نیدرمایر فن هنتگ، کپتان کاظم بیگ، داکتر منیر بیگ سرطیب شفاخانه ملکی کابل که تعدادشان به ده نفر می‌رسید، حضور داشتند.

درین محفل که سر آغاز حکومت موقت در کابل بود، در آن مهندرا پراتاب، بحیث رئیس مادم العمر (تا زمانیکه حکومت منظم و دائمی توسط هندیان در هند تأسیس شود) حکومت موقت مولوی برکت‌الله، بحیث صدراعظم و عبیدالله سندی که هنگام ورود هیأت ترک و جرمن از هند بکابل آمده بود، بصفت وزیرداخله انتخاب شدند.

این حکومت که به حمایت افغان‌ها، جرمن‌ها و ترک‌ها بوجود آمده بود، در ابتدا از همین سه نفر فوق تشکیل شده بود. بعداً به تعداد فعالان آن افزوده شده رفت. چنانچه مولوی عبدالرحیم (بنام مستعار محمد بشیر) بصفت وزیر دفاع، چام پاکرامن پلانی Cham Pakraman Pillani بحیث وزیرخارجه، محمدعلی (بحیث وزیر مختار) شمشیر سنگه میترا (سنگه Mathura) بحیث وزیرمختار،* خدابخش (وزیرمختار)، عبدالباری، عبدالعزیز رحمت، علی زکریا،^{۳۹} ظفر حسن، الله‌نواز، گنجر سنگه Gnjar Singh بنام مستعار (کالا سنگه) هرنام سنگه Harnam Singh و يك تعداد دیگر بوظایف مختلفه و خاص گماشته شدند. علاوه بر هندیان عده‌ای از ترکان و آلمانی‌ها نیز در آن شامل شدند. فعالیت‌های عمده این حکومت را می‌توان تحت عناوین ذیل مطالعه کرد:

* میترا سنگه که زمانی عضو حزب «غدر» در امریکا بود به هندوستان رفته و از آنجا باافغانستان آمده بود.

الف - روابط با روسیه تزاری (نامه طلایی):

نخستین بار حکومت موقت، بمنظور کشاندن توجه دولت روسیه بوضع مبارزات ضد برتانوی و تشویق آن دولت، غرض استمداد و اخذ کمک‌های لازم ازان دولت برای ادامه حکومت موقت، بار اول تصمیم گرفت تا هیأتی را به روسیه تزاری اعزام دارد. درین تجویز و مشوره سردار نصرالله‌خان و حاجی عبدالرزاق اندری شریک بودند. فیصله مذکور در منزل حاجی عبدالرزاق، شخصی که مشاور و مورد اعتماد خاص نصرالله‌خان بود، صورت گرفت.^{۴۰}

گرچه در آغاز در ترکیب هیأت اختلافاتی بوجود آمده بود، ولی این بار با تجویز سردار نصرالله‌خان مشکل حل گردید و تصمیم بران شد که یک نفر هندو و یک نفر مسلمان در آن شامل گردد. داکتر میترا سنگه (بنام مستعار شمشیر سنگه) که زمانی عضو حزب «غدر» در امریکا بود و شیخ خوشی محمد (بنام مستعار محمدعلی میرزا) توظیف گردیدند.

هیأت با رسیدن به ترکستان روسی، بحضور گورنر روس در تاشکند باریاب گردیدند و نامه حکومت موقت را که به عنوان نیکلای دوم امپراطور روسیه و جلب همکاری او برای آزادی هند در طلا نقر شده بود، باو تسلیم داشتند. گورنر موصوف به نوبه خود آنها را به پایتخت روسیه در سن پترزبورگ فرستاد و هیأت در انتظار پاسخ در تاشکند اقامت گزیدند.

درین مکتوب یا نامه طلایی از نیکلای دوم تزاری تعریف و توصیف زیاد بعمل آمده بود و مهندرا پراتاب از فعالیت‌های خود برای برقراری روابط بین روسیه و جرمنی، صحبت کرده بود و نیز تذکر داده شده بود که اگر افغانستان بطرفداری جرمنی شامل جنگ شود، روسیه مداخله نکنند. درین نامه علاوه شده بود که این مکتوب باید توسط سکرترجنرال روسیه به تزار برسد.^{۴۱} برعلاوه پلیت‌طلایی، خطوط دیگری نیز با مضاء برکت‌الله صدراعظم و عبیدالله سندی وزیرداخله حکومت موقت بنام گورنرجنرال تاشکند و صدراعظم روسیه نیز با هیأت بود. هیأت با

مأموران رسمی بطور خیلی جدی و فصیح و صمیمی صحبت کردند و به مقامات روسی گفتند که افغانستان در جنگ جهاد، بهیچ وجه بی‌علاقه مانده نمی‌تواند.

وقتی که باین هیأت گفته شد که روسیه نمی‌خواهد با جرمنی متحد شود، زیرا چانس موفقیت آنان به نظر نمی‌رسد. آنان در جواب گفتند که در مبارزه هندیان علیه بریتانیا اطمینان دارند که آنها در هند چندان تسلط ندارند و شکست خواهند خورد.^{۴۲}

درین، وقت انگلیس‌ها، مطالبات زیادی از حکومت تزاری بعمل آورده و هیأت مذکور را جعلی قلمداد کردند. گرچه تزار روسیه، روی خوشی به هیأت نشان نداد، و نامه را به انگریزها نشان داد، ولی ورود هیأت، بی‌اثر نبود. چه در بین اتحاد بین روسیه تزاری و انگلیس مشکلات ایجاد شد.

به گفته غبار: این نامه‌طلائی هم مثل نامه ابریشمن، بدست انگلیس‌ها رسید و تصویر آن در هند دیده شد. یکبار در راپور ۱۹۱۸ در کلکته و بعداً هم در مجله «پشتون» پشاور در فبروری ۱۹۴۷ شرحی در آن مورد نشر شد.

وقتی که هیأت واپس بکابل عودت کردند، کیفیت سفر را به نائب‌السلطنه شرح دادند.

در خزان سال ۱۹۱۶، پراتاب بار دیگر تلاش کرد که کمک روسیه تزاری را جلب کند و بدین منظور عزم رفتن به آنجا را نمود. پراتاب در مزار شریف، مهمان سردار سلیمان نائب‌الحکومه مزار شریف گردیده و گوجر سنگه (کالا سنگه) را به آنطرف سرحد روان کرد تا با جنرال اکو Akko و خانم انگلیسی اش صحبت کند. مگر نماینده مذکور در بازگشت خود به مزارشریف پیامی با خود آورد که در آن تذکر داده شده بود که رفتن مهندرا پراتاب به قلمرو روس‌های تزاری خطرناک است.

به تعقیب آن در بهار ۱۹۱۷ باتفاق چارده نفر محافظین افغانی، عازم پامیر بزرگ شدند. بعد از بازگشت سفر پامیر، در خان‌آباد، يك هیأت را به نیپال روانه کرد. گوجر سنگه به رهنمائی يك نفر دیگر به نیپال رفته، نامه پراتاب را به شاه نیپال رسانید و يك تعداد مکاتیب دیگر را عنوانی شهزاده‌های هندی با خود برده بود.

با تغییراتی که در روسیه بوجود آمد، رژیم تزاری سرنگون شد و حکومت جدید بریاست کرنسکی رویکار شد، پراتاب باز هم تلاش کرد که با مأمورین روسیه در ترمذ، تماس بگیرد. ولی در موردش همان پالیسی قدیم عملی شد و اجازه ورود بروسیه برایش داده نشد.

ب - روابط حکومت موقت با جرمنی

آزادی‌خواهان نه تنها در داخل هند و افغانستان مبارزه علیه استعمار برتانیه را آغاز کردند، بلکه شبکه‌های‌شان در کشورهای خارجی نیز تأسیس گردید و از آنجمله بود: در توکیو جاپان که مولوی برکت‌الله (بعداً صدراعظم حکومت موقت هند در کابل یکی از فعالان آن بود، فعالیت‌ها و پروپاگندهای ضد انگلیسی را براه انداخت و مقالات زیاد نشر کرد و حتی در سراج‌الخبار افغانستان در نوشتن مضامین همکاری می‌کرد. او سپس به سانفرانسسکو رفت. در ایالت متحده امریکا سازمان پان آرین Pan Aryan Association، در نیویارک و حزب غدر Party Ghadr در سانفرانسسکو سازمان‌های فعال آزادی‌خواهان هند بودند.^{۴۳}

پارتی «غدر» که از پنجاب تا کابل، رنگون و سنگاپور توسعه پیدا کرده بود، موسس آن هر دیال Har Dayal* مسکونهٔ دهلی و از فارغان یونیورسیتی اکسفورد انگلستان بود. در ۱۹۱۳ یک نشریه در سانفرانسسکو بچاپ رسانید، و در آن کوشید که هندیان ساحل پسیفیک کانادا و ایالات متحده را تنویر سیاسی کند و اجتماعی را در یونیورسیتی «برکلی Berkeley» واقع در ایالت کلیفورنیا، براه اندازد. او زمانی، استاد یونیورسیتی «ستنفورد» بود، ولی بخاطر فعالیت‌های سیاسی اش از آنجا مرخص گردید. در ۱۹۱۴، حکومت امریکا او را منحیت یک خارجی نامطلوب زندانی

* هاردیال در جرمنی با اتهام جاسوسی بدشمن، زندانی شده بود. وقتی که جرمنی تسلیم شد، او به استکهلم در سویدن فرار کرد و در آنجا کتابی نوشت و تجارب خود در جرمنی را در آن درج کرد. او طرفدار آن بود که هند موقف دومینون را در عوض آزادی، حاصل کند. چیزی نوشت که نباید یک انقلابی هندی نشنلست آنرا طرح می‌کرد ... و نیز اعلان کرد که اگر هند، مادر سیاست باشد، برتانیای مادرکلان سیاست می‌باشد. این بذات خود توهینی به تمام نشنلست‌های هندی بود (رای Roy ص ۴۷۹)

ساخت و بعداً به جنیوا Jeneva در سوئیس رفت.^{۴۴}

در برلین عده زیادی از هندی‌ها زندگی می‌کردند که در دوران جنگ اول دورهم جمع شده بودند و سازمانی بوجود آورده بودند. وقتی که جنگ شروع شد، امواج جنون ناسیونالیزم و تعصبات ملی که در سراسر آلمان بحرکت آمده بود، تا اندازه‌ای در آنها نیز اثر بخشید. آنها بیشتر ضد برتانوی بودند تا هواداران آلمان. کمی پس از اعلان جنگ، بعضی از عناصر انقلابی نیز از مرز سوئیس گذشتند و با ایشان محلق شدند. آنها کمیته تشکیل دادند و بدنبال «هردیال» فرستادند که در آن زمان در ساحل غرب امریکا بود.

چند ماه بعد هردیال آمد و تا آن وقت کمیته مزبور اعتباری کسب کرده بود. دولت آلمان خواست ازین اهمیت و اعتبار، برای منظوره‌ای ضد انگلیسی خود در جنگ بهره برداری کند. هندی‌ها هم به سهم خود می‌خواستند از موقعیت بین‌المللی به نفع منظوره‌ای ملی خود استفاده کنند. آنها با توجه به اهمیتی که آلمان‌ها برای‌شان قایل می‌شد و امکاناتی که ازین جهت برای چانه زدن پیدا می‌کردند، اصرار می‌ورزیدند که تصمیماتی درباره استقلال هند بدست آورند. ظاهراً وزارت خارجه آلمان با آنها پیمانی درین باره منعقد ساخت و متعهد گردید که در صورت پیروزی، استقلال هند را برسمیت بشناسند. کمیته مزبور هم در مقابل این تعهد و شرائط دیگری وعده داد که در دوران جنگ با آلمان کمک و همراهی کند و ازین جهت مورد احترام و افتخارات فراوان قرار گرفت و با نمایندگان آن تقریباً مانند سفرای دولت‌های خارجی رفتار می‌شد.^{۴۵}*

* شاملان کمیته برلین Indain National Party و رندرانات چتو پادهیا chattopadhyaya Virendranath، هاردیال Har Dayal، مولوی برکت‌الله، داکتر محمدحسن منصور، مهندرا پراتاب، داکتر عبدالحفیظ، چاپا کرمان پلاپی بهو پندرانات دوتو Bhu Pendranath Dutta و رندرانات دس گوپتا Virendranath DAs Gupta و دیگران بودند.

کمیته که اصلاً در زوریخ تحت ریاست چاپا کرمان پلاپی Pillai تشکیل شده بود چند مقاله در مطبوعات سوئیس و جرمنی بر ضد برتانیه به نشر رسانید (۱۹۱۳). اوتلاین جنبش انقلابیون هندی به قونسل جرمنی در زوریخ سپرده شد و قونسل مذکور وعده داد که از حکومت‌اش اجازه نشر مقالات ضد برتانوی را حاصل کند. این تجویز مورد قبول واقع شد و در اکتوبر ۱۹۱۴ پلاپی از

همین کمیته آزادی‌خواهان هندی برلین بود که تصمیم گرفت که مهندرا پراتاب و مولوی برکت‌الله در هیأتی بافغانستان فرستاده شوند.^{۴۶}

مهندرا پراتاب باساس رابطه قبلی دیرینه که در آلمان داشت و نیز در هیأت ترکو - جرمنی در رهبری اعضای هندی در افغانستان قرار گرفته بود، بعد از تأسیس حکومت موقت، باز هم توجه خود را بطرف آلمان‌ها معطوف نمود و مکرراً هیأتی سفارت به جرمنی فرستاد. او نیز خود تصمیم گرفت تا جهت اخذ کمک به آلمان سفری بنماید، با کمیته برلین در تماس شده تا از آلمان اسلحه آورد و آنرا از طریق مناطق قبایل برای آزادی هندی استفاده کند. مگر روسیه تزاری و بعداً حکومت کرنسی اجازه گذاشتن از خاک روسیه را نداد تا اینکه با انقلاب اکتوبر، بلشویک‌ها حاضر به همکاری با موقت هند در کابل شدند و مغلوبیت جرمنی در جنگ (نوامبر ۱۹۱۸) طرح و پلان حکومت موقت هند نقش بر آب شد.^{۴۷}

حکومت موقت برای پیشبرد اهداف سیاسی خویش با دولت آلمان بیشتر از طریق اعضای جرمنی شامل حکومت موقت و سایر آلمان‌های که باین منظور وارد سرحد افغانستان می‌شدند، تماس داشت. این تنها نبود، بلکه دولت خود نیز باساس این ارتباط نفرها و جواسیس خود را جهت اخذ معلومات از وضع جنگ در هند و یا تماس‌های لازم با حکومت موقت عندالزوم اعزام می‌نمودند، چنانچه جریده سراج‌الخبار، پرده از روی اینگونه فعالیت‌ها برداشته است: «... رویتر در یک مقاله مطبوعه اخبار تایمز ظاهر می‌کند که سازش‌های جرمنی در هندوستان بکدام حد رسیده بود و می‌نویسد که کاغذ نظارت خارجه و دفترهای خبررسانی و تفتیش جرایم هندوستان در کاروایی‌های جاسوسان جرمنی مملو هستند و بلاخوف و تردید گفته می‌شود که در ضمن خسارات، ۱۹۱۷، دست سازش‌های جرمنی هم میان‌شان بود ... در سرحد شمال غرب هندوستان هم از اداره‌های جرمنی متعهد بانکشاف شده است...».^{۴۸}

زوریخ به برلین رفت و در آنجا تحت نظر وزارت خارجه جرمنی بکار خود دوام داد. از ۱۹۱۴ به بعد کمیته بنام «جمعیت هندی برلین» شناخته شد. (هاشمی نقش افغانستان در آزادی هند ص ۸۴)

در جای دیگر تحت عنوان: جرمن‌ها تا کجا می‌روند، می‌نویسد: «... گرفتاری دو نفر جاسوسان جرمنی، بهمین روزها خبر وصول شده که از کوهستان کشمیر دو جرمنی جاسوس گرفتار شدند، کیفیت چنین است که این هر دو تا علاقه چترال رسیده، راه غلط کردند و یک شخص چترالی را پنجم صد روپیه داده، و عهد کردند که هر دو را راه کابل نشان بدهد، لکن شخص مذکور به بهانه اینکه من کالای خود را از خانه می‌آورم، در ده خود رفته، سرکرده قریه را خبر کرد و سرکرده مذکور به پولیتکل ایجنت اطلاع رساند. پولیتکل هم امر کرد که این هر دو گرفتار کرده شده را زیر حراست رسانند. ازین دو نفر یکی جرنیل است. هر دو لباس مردم چترال را پوشیده بودند...»^{۴۹}

از اتوبیوگرافی مهندرا پراتاب معلوم می‌شود که انقلابیون هندی که با پول و سلاح کمک می‌شدند، بعد از سقوط قیصر، نیز کمک دریافت می‌کردند.^{۵۰}

پ - نامه‌های ابریشمین

نامه‌های ابریشمین، در واقع گزارشات سیاسی بود که بدور محور فعالیت‌های حکومت موقت می‌چرخید و توسط عبیدالله سندی نوشته شده بود. عبیدالله سندی کوشید که ارتباط خود را با رفیق و همکار خود محمودالحسن (شیخ الهند) که در حجاز بود، قایم سازد. همان بود که یک نامه مطولی به ضمیمه نامه‌های دیگری تهیه کرد. این نوشته‌ها با اسم مکاتیب سه‌گانه ابریشمین یاد شده است. با ابریشم زرد روی پارچه‌ها که ظاهراً دیده نمی‌شد بزبان اردو نوشته شده بود. نامه بامضاء مولانا عبیدالله سندی، بنام شیخ عبدالرحیم (برادر کلان اجاریه کرپلانی که نو مسلمان شده بود و یکی از فعالان آزادی‌خواهان هندی بود) و مولانا محمداسحق آدرس گردیده بود. نامه را عبیدالله سند به عبدالحق سپرد تا او آنها را به محمدمیان انصاری در سهارنپور برساند و او به نوبه خود، آنرا به حیدرآباد سند به شیخ عبدالرحیم بفرستد. شیخ آخرین نفری بود که نامه‌ها را با کمال مهارت ذریعه کدام نفر به حاجی مولانا محمودالحسن در مدینه تسلیم دهد. البته مکتوب اولی (۶×۵) انچ نامه توضیحی برای شیخ عبدالرحیم بود. درین نامه تذکر رفته بود که به مولانا محمودالحسن تحریری و شفاهی خبر داده شود که به کابل

بیايد و نیز شیخ عبدالرحیم کوشش کند که خود را بکابل برساند و با عبدالله سندی ملاقات نماید.^{۵۱}

طبق تذکرات عبدالحق که قریب سی و پنج صفحه را احتوا می‌کند، در محتوی مکاتیب دو گانه باقیمانده (نامه دومی ۸×۱۰، انج، و نامه سومی ۱۰×۱۵ انج) محمودالحسن را از اهداف و پروگرام‌های حکومت موقت هند، فعالیت‌های عبدالله در عربستان، هند، منطقه قبایل و افغانستان و جنودالله (لشکر خداوندی (Moslem Salvation Army) معلومات داده بود.

درین نامه‌ها معلومات داده شده بود که هیات جرمنی بازگشت کردند و ترک‌ها هنوز موجود اند، ولی بدون آنکه کاری را انجام دهند. محصلان مهاجر از هند فرار کرده اند و آتش طغیان را در علاقه سنده باجور، سوات و مناطق دیگر سرحدی برافروخته اند.

توزیع «غالب نامه»^{*} درین مناطق تأثیر بارز نموده است.

نقل فرمان غالب پاشا، گورنر (حجاز شریف)^{۵۲}

پوشیده نیست که قریب یکسال قبل جنگ علیه حکومت اسلامی ترکیه اعلان شده و دشمنان اسلام مانند روسیه، انگلیس و فرانسه بر امپراطوری ترکیه حمله کردند در زمین و بحر بنا در نظر داشت موضوع فوق خلیفه «جهاد» مقدس را اعلان کرده است و امیرالمومنین سلطان ترکیه معتقد است به کمک خدا و رسول...

جهاد مقدس The Holy Jihad

* غالب «نامه لفظاً بمعنی نوشته توسط غالب است. غالب پاشا، گورنر عسکری ترکیه در حجاز بود، زمانیکه شیخ‌الهند به عربستان رفت با ترک‌ها داخل مذاکره بود، اعلان جهادی بنام مسلمانان آزادی‌خواه بر ضد استعمار اروپایی با مضامین غالب پاشا، ترکی نشر کرد و یک تعداد آنرا بدست مولوی محمدمیان (مولوی منصور انصاری) از شاگردان فداکار شیخ‌الهند که زبان‌های دری و پشتو را نیز می‌فهمید و با مردم سرحد محصور بود و مولوی سیف الرحمن به هند، سرحدات آزاد و کابل رسید

مسلمانان آسیا، اروپا و افریقا خود را آرایش کنید. با تمام سلاح و بکوشید به عجله در جهاد در راه خدا یکجا شوید. تشکر از خداوند توانا که عسکر ترکیه و مجاهدین بر دشمنان اسلام غلبه کردند و قدرت آنرا از نگاه مواد و روحاً ضعیف ساخته است. يك تعداد زیاد قوای روسیه در ناحیه قفقاز، ضربه دیدند و یکصد هزار و از قوای بریتانیا و فرانسوی و کشتی‌های جنگی شان در دانیل و دیگر جاها تباه شده است، ترک‌ها، جرمن‌ها و آستریائی‌ها، روس‌ها را در شرق و فرانسوی‌ها و بلجیمی‌ها را در غرب دستگیر و اشغال کردند ۱/۳ قلمرو روسیه و فرانسه و تمام بلجیم با میلیون‌ها اسیر، تفنگ توپ و دیگر مهمات جنگی بدست آوردند. فعلاً بلغاریه نیز بطرفداری قوای محور در جنگ شامل شده است و در صربیا، نفوذ و رخنه کرده اند و آنرا مغلوب ساختند. بناءً این را بدرقه می‌کنم... به تمام مسلمانان آنانی که تحت بندگی خودها اند که آنها (حکمرانان آنان) تماماً مغلوب شدند و ضعیف گشته اند. قوتی که نزد آنان (تبعهٔ مسلمان) بودند، بیگانه تصور می‌شدند.

ای مسلمانان! این روز نجات شما است نباید خشنود باشید، بدون شك فتح و نصرت و خوشی به کمک شما می‌رسد، بناءً بیدار شوید و متحد شوید. تشکلاتان را تکمیل کنید، خود را مجهز با ضروریات خود که کافی برای حمله بر حکومتات که تحت آن طوق غلامی را از گردن دور انداخته مذهب‌تان را قوی می‌سازید و شما بدار زندگی و آزادی خود می‌باشید. البته فتح و پیروزی ... و نیز باید بفهمید که مولوی محمودالحسن افندی (سابق در مدرسه دیوبند هند) نزد ما آمده، و مشوره ما را می‌خواهد. ما با او موافقه کردیم. درین ساحه هدايات لازم و رهنمودها برای او دادیم شما باید باو معتقد باشید، اگر او نزد شما می‌آید او را با تعداد نفر پول و سائر ضروریات لازم کمک کنید.

Sd/Ghalib

گورنر حجاز

ذی حج ۱۳۳۲

عکس‌العمل علما و خوانین یاغستان را در مورد «غالب نامه» می‌توان از دو قطعه عرض حالیکه آنان عرضه و تقدیم نموده اند، بخوبی دریافت.

عرض داشت علما و خوانین یاغستان

بسم الله الرحمن الرحيم

یکم رمضان ۱۳۳۵

بتوسط غازین فی سبیل الله سر حلقه اهل الله، تاج الاصفیاء، سلطان العلماء، حضرت مولانا محمود حسن صاحب علم ...

بملاحظه عالی خدام سلطان.....

خلیفه رسول رب العالمین، سلطان بن سلطان اعلیحضرت سلطان محمدخان خامس خلدالله ملکه و سلطنته

بعد از اداب مسنونه قابل دربار شاهانه. معروض آنکه ما مسلمانان یاغستان علاقه مهمند، باجور تا علاقه آلائی حسب هدایات خدام حضرت سلطان العلماء مولانا محمود الحسن صاحب هندی درین جنگ حاضره قوت خود را به مقابله انگریز بر حدود پشاور و غیره (هند) صرف نموده یک قوت عظیمه را از مقابله افواج قاهره آن حضور اقدس باز داشته ایم و تا اختتام جنگ بعونه عالی خواهیم داشت. علاوه ازین دیگر برادران ما در علاقه جات تیرا، افریدی و وزیرستان و مسعود هم درین زمانه در جهاد معروف هستند. چونکه مایان خدام دربار خلافت دشمنی انگریز را ظاهر نموده بفرض حمایت دین متین خود انگریز را به جنگ و ذاکجات بسیار تکلیف داده ایم بدین وجه انگریز بعد از ختم جنگ ضرور است که قوه کامله خود را در محو کردن ما صرف نماید. و ما هرگز قوه مقابله با قوه کامله اش نداریم، لهذا با کمال ادب و امید گزارش است که حسب وعده قائم مقام خود حضرت غالب پاشاه والی و قائد صوبه حجاز شریف روی در عهدنامه دولتی صورت حفاظت کل باغستان نموده شود و بعد از آن ملک ما را بذریعه خدام خویش ترقی داده شود. باقی احوال از عریضه جناب مولانا صاحب انصاری ابویوبی منکشف خواهد شد. حق تعالی ملک ما را در زیر سایه سریر خلافت عثمانیه سرسبز و شاداب کند. آمین فقط.

عریضه: مُهر صاحب زاده فضل قادر صاحب بنوری پیرخانه خوانین علاقه چار سنگ و نواب و صوات، مهر غازی مشهور و معروف جناب ملاصاحب بابره،* مهر فضل‌ربی صاحب مهاجر، محمودخان چارسنگ خورد، مدارخان چارسنگ، زورآورخان، محمد ایوب‌خان.^{۵۳}

عرض حال و درخواست علما و خان‌های یاغستان به سلطان

بجواب غالب نامه غالب پاشا والی حجاز

«... امیرصاحب کابل طبعاً دوست انگریزان است. بوی اسلام و غیرت در آن نمانده، وقف عیاشی شده است. اما نائب‌السلطنه مسلمان پر غیرت است. شوق جهاد دارد. وقتی که سفارت رسید، نائب‌السلطنه در موافق کردن معین‌السلطنه عنایت الله‌خان کامیاب شده پسر دیگر امیرصاحب مخاطب به عین‌الدوله از روز اول موافق نائب‌السلطنه است.

بدینصورت امیر در رأی خود تنها مانده... و نائب‌السلطنه غالب شده، در عام رعایا جوش پیدا نمود، لیکن امیر کار را در تعویق انداخته بنای يك جرگه علماء و مشایخ و اکابر سلطنت ساخت. درین فرصت بذریعه حضرت چارباغ یعنی معصوم ضیاء،** معین‌السلطنه را از نائب‌السلطنه جدا نموده، جنبه‌اش را ضعیف نمود. باز آهسته آهسته جوش رعایا را فرو ساخت و يك نامه بنام اطاعت امیر از جانب يك ملا و دستخط قاضی‌القضات سعدالدین خان شایع گردیده بر رعایا امر کرد که حرکت خلاف امیر خلاف اسلام است.

در باب حضرت چارباغ کسی نوشته که به يك باغی، هزاران فتنه خیزد، چه می‌باشد. چو باشد چارباغی آخر الامر امیر غالب شده کار را از دست نایب‌السلطنه گرفته است و در جوش یاغستان هم بذریعه خادم خاصی پیر فرتوت، مستوفی‌الممالک،

* آدم با نفوذ در صافی، سالار، زو، جندول، ملوزائی، دیر معروف است.

** در يك متن فارسی به مهر مولوی فضل ربی چنین آمده است که «... حضرت معصوم ضیاء چارباغی جلال آبادی بسیار آدم مخرب... و هر چه سستی در اعلان جنگ انداخته او انداخته است...» - اسناد سری (۱۰/۶۳۳/LPS).

فتور انداخته است. سفر ... حضرت کاظم بیگ و مولانا برکت‌الله يك ترك ملازم افغانستان خیرالدین نامی و يك عرب احمد افندی را فرار بجانب تیرا «افریدی» کرده، يك تحریک قوی قائم نموده بودند و نائب السلطنه بطور مخفی ثابت نموده که بایمء دولت افغانستان هم آمده اند، علت‌شان را در آنجا، قیام کرده بود. مگر مستوفی این راز را فاش نموده ایشان را سبک و تحریک را ضعیف ساخت و مهمند و باجور هم از رویهٔ دوستانه امیر با کفار سستی نمودار شده است. مگر از مساعی علما و مبارزان اینجا و حسن نیت بابرا ملاصاحب کلی خرابی نشده است. بعد از غلبه خود امیر اراکین سفارت را هم از کابل کشید ...»^{۵۴}

ت - جنود ربانیه یا لشکر خداوندی یا عسکر نجات هند

Muslem Saluution Army or Fauj Islam

در ۱۹۱۶، حکومت موقت هند در کابل، برای آزادی هند از چنگال استعمار برتانیه، پلان دیگری را نیز طرح کرد و نام آنرا جنودالله عسکر نجات هند گذاشتند.

به گفته ظفر حسن آیبک مولانا عبیداله سندی در ایامی که در کوچه حضرت شوریازار زنده گی می‌کرد، سازمانی را بنام جنودالله، پایه گذاری کرد. هدف مولانا این بود تا رهبران و مبارزان مسلمان بسان ارتش آزادی‌بخش مسیحی در يك سیستم شبه نظامی منسجم شده، برای بهبودی جهان اسلام بدون مزد به مشابه رضاکاران مشغول خدمت گردند.^{۵۵}

تهداب این نهضت را محصلان مهاجر هندی تشکیل می‌دادند. چنانچه هر يك از آنان وظائف بزرگ را حاصل کردند. مرکز اصلی و عمومی این سازمان مدینه و قائد بزرگ آن محمودالحسن (شیخ‌الهند) تعیین شد. مراکز ثانوی آن قسطنطنیه، تهران و کابل تعیین گردید. مولانا عبیداله سندی، قوماندان قایم مقام جنرال را در کابل دارا بود و مراکز درجه سوم که مقام لفتننت جنرال را دارا بود، در سائر دولت‌های اسلامی تحت اثر، کفار تعیین گردید.

در جدول که مجموعاً ۲۲۲ نفر لست شده،* سه نفر حامی (سلطان ترکیه، سلطان احمد قاجار و امیر حبیب‌الله) تعیین گردیده بود، دوازده نفر فیلدمارشال که با بعضی از آنان حتی مشوره هم نشده بود. عباس حلمی، پاشا شریف مکه، سردار نصرالله، سردار عنایت‌الله، نظام حیدرآباد، والی بهوپال، نواب رام پور، نظام بهاولپور، رئیس مجاهدین ولیعهد عثمانی، صدراعظم دولت عثمانی، دو نفر جنرال (مولانا) محمودالحسن و مولانا عبیدالله سندی)^{۵۶}

لفتننت جنرال‌ها عبارت بودند: از مولانا عبدالرحیم، مولانا حسین احمد مدنی، مولوی حمدالله، حاجی ترنگزائی، داکتر انصاری، ملاصاحب بابرا، ملا کوهستانی، مولوی عبدالباری، ابولکلام آزاد، مولانا محمدعلی، مولانا شوکت علی، حسرت موهانی، مولوی عبدالقادر قصوری ...

نظری به جدول فوق نشان می‌دهد که از تعداد تورن‌ها، تعداد جنرال‌ها اضافه‌تر به نظر می‌رسد و غالباً هدف آن بوده باشد که رتب پائین را به افسران و مأمورین جدیدالورود واگذاشته باشند.

بهرکیف، اعلان بی‌طرفی امیر حبیب‌الله تطبیق و پیشرفت این پلان را خنثی ساخت

* رتب و درجات جنود ریانه بدینقرار بود

۱. حامی ۳ نفر
۲. فیلد مارشال ۱۲ نفر
۳. سالار عمومی ۱ نفر
۴. سالار کابل ۱ نفر
۵. نائب سالار - لفتننت جنرال - ۳۰ نفر
۶. مجر جنرال = ۱۶ نفر
۷. کلنل
۸. لفتننت کلنل ۱۰ نفر
۹. مجر = ۰ نفر
۱۰. کپتان ۲ نفر
۱۱. - لفتننت ۱ نفر

از اسناد مخفی ۱۰/۶۳۳/PS/L).

و مانند این بود که آب بر آتش هیجانات ریخته شده باشد.^{۵۷}



مولینا حاجی عبد الرزاق



مستوفی الممالک محمد حسین
(وزیرمالیه)

با همه تلاش‌ها، سلسله مکاتیب ابریشمی از هم گسیخت و به ناکامی مواجه شد. زیرا شیخ عبدالحق که قبلاً همراه با محصلان پنجابی، بکابل آمده بود و همکار الله‌نواز و برادرش بود، خیانت کرد و بعوض آنکه این مکاتیب سری و خصوصی را به‌هدف اصلی اش برساند، بدست خان‌بهادر رب‌نواز ملتانی، پدر الله‌نواز داد. نامه‌ها توسط رب‌نواز به کمشنر ملتان و از این‌طریق به مایکل ادوایر گورنر جنرال پنجاب، سپرده شد. گورنر مذکور پی‌برد که نامه‌ها واجد اهمیت فراوان است، لذا آنرا توسط تا مکنز Tomkins از CID، پنجاب ترجمه کرده و عبدالحق آن را چک کرد و به سمله فرستاد. دفتر جرایم ضبط و احوالات پی‌برد که یک توطئه و پلان عظیم در جریان است. لذا در پی خنثی کردن آن برآمد.

بدین ترتیب، اسرار تحریک شیخ‌الهند و مولانا عبیدالله سندی افشا شد، و پولیس با دریافت آن دست با اقدامات زد و در حدود پنجاه نفر بازداشت و زندانی شد.

محمود الحسن، قبل از آنکه به سرحد آزاد برسد، با چهار نفر از همکارانش منجمله حسین احمد مدنی در محل دستگیر شدند، نخست به مصر و بعداً به مالتا بحیث مجرمین جنگ فرستاده شدند.

برتانوی‌ها، در حجاز، شریف مکی را بر ضد خلیفه در استانبول تحریک نمود و بدین ترتیب نهضت اسلامی ضعیف شد. گرچه سلسله مکاتیب ابریشمی از هم گسیخت، ولی انگلیس‌ها برای خنثی کردن پلان‌های آزادی‌خواهان اقدام جدی‌تر کردند و بر حکومت افغانستان و حکومت موقت هند احتجاج نمودند.

ث - فعالیت‌ها و تحریکات در مناطق قبایل سرحدی

در صفحات قبل اشاره شد که در قرن نوزدهم، دسته‌های مبارز هندوستانی به منظور آزادی هند به مردم و حکومت‌های وقت افغانستان و مناطق سرحدی این آشیانه مجاهدین مراجعه کردند، با آغاز قرن بیستم، بخصوص با آغاز جنگ اول جهانی، زمینه چنان مساعد شد که مراجعه دومی آزادی‌خواهان، مورد پذیرش ملت و حکومت افغانستان و مردم قبایل سرحد، صورت گرفت و فعالیت‌های سیاسی و نظامی ضد انگلیس، مشتعل گردید.

رهبر آزادی‌خواهان مولانا محمودالحسن (شیخ الهند) و هم‌زمانش، فیصله کردند که انگلیس‌ها را بزور اسلحه از هند خارج سازند، و روحیه جهاد را تحریک و قوی نگه‌دارند.

ورود هیأت ترکو - جرمنی علاوه بر آنکه بحران و ناآرامی را در افغانستان خلق کرد، بلکه موجب ناآرامی‌ها و اضطراب در مناطق سرحدی نیز گردید. سردار نصرالله خان که شخص با نفوذی بود و دست چپ حکومت را رهبری می‌کرد، برخلاف تصمیم امیر حبیب‌الله، امور قبایل را رهنمونی می‌کرد، ضد برتانیه به فعالیت ادامه دادند و اعضای هیأت ترکو - جرمنی نیز که با زبان‌های محلی آشنائی داشتند و بدان وسیله می‌توانستند با مردم تماس بگیرند، بصورت مؤثر در بین قبایل سرحد اعمال نفوذ کردند.^{۵۸}

شرایط موجود آنوقت، چنان زمینه را مساعد ساخت که فعالیت‌های مختلفه حکومت چپ افغانستان هیأت‌های ترکو - جرمن، حکومت موقت هند، مردم مناطق سرحدی و آزادی‌خواهان تقریباً در یک صف قرار گرفتند و هر یک پلان‌های خود را براه انداختند. انواع کمک‌ها و امداد مالی از طرف دست چپ حکومت به

سرحد فرستاده می‌شد. چنانچه يك بار مقداری طلا و هفتاد هزار روپیه برای مصارف مبارزین سرحد توسط پاچا صاحب‌کُتر و استاد هده فرستاده شد.

نائب‌السلطنه در امور سرحدی بدستیاری ناظر صفرخان، امین‌الاطلاعات شخص مورد اعتمادش رسیدگی می‌کرد. پسرش محمدآختر، وظیفه CID نائب‌السلطنه را بدوش داشت.

حاجی عبدالرزاق خان «اندري» یکی از معتمدان دیگر نصرالله‌خان که در امور سیاسی و روابط با قبایل مصروف بود، مستقیماً تحت نظر سردار مذکور کار می‌کرد. طبق اسناد آرشیفی حاجی عبدالرزاق در رابطه به مصرف ۲۷ لك روپیه کابلی برای مردم قبایل در جنگ اول جهانی مورد لت و کوب امیر حبیب‌الله قرار گرفت و کارهای مهم سیاسی امور قبایل و تادیبه پول به مستوفی‌الممالك تفویض شد.^{۵۹}

راپور دیگری می‌رساند که: در اکتوبر ۱۹۱۵، به تحريك شيخ‌الهند مولوی عبدالرحیم از لاهور بکابل آمد و در بکسی بزرگ که گفته می‌شد ده هزار کارطوس و سی هزار روپیه در آن گذشته شده بود، بصفت تحفه از طرف نصرالله‌خان برای مجاهدین داده شده است.^{۶۰}

طبق اظهار مولوی احمد، يك نوبت دیگر، سردار نصرالله‌خان سی هزار کارطوس را برای اشخاص ذیل توزیع کرد: برای مجاهدین اسمس (۵۰۰) و برای بابرا ملا (۵۰۰) حاجی ترنگزائی (۵۰۰) و برای ملاهای دیگر هر کدام (۵۰۰) پول امدادی که از سردار نصرالله‌خان بدست می‌آمد، بعضاً در خرید اسلحه از قبیل تفنگ، تفنگچه، شمشیر ساخت سرحد آزاد، ساخت کارخانه کابل و ساخت اروپا و بخصوص تفنگ‌های مارتینی از دکان‌های اسلحه فروشی کابل مصرف می‌شد.^{۶۱}

در قبال مبالغ هنگفتی که سالانه به سرحدی‌ها داده می‌شد، خوانین و متنفذین قبایل از دولت افغانستان معاش می‌گرفتند. گرچه امیر حبیب‌الله سعی می‌کرد، در بدل آن پول مردم سرحد را معتقد سازد که جهاد آنها در برابر انگلیس، بدون اجازه امیرالمومنین (خودش) شرعاً نارواست، اما مردم آزادی‌خواه، زیر این بار نرفتند.

چنانچه یکبار مردم لوگر، کوهستان و کابل هم طبق فتوای ملا نجم‌الدین صاحب یکی از رهبران سرحد آزاد برای امداد آنها حاضر شدند. همین فرصت است که امیر حبیب‌الله متغیر شده، ناظر صفر را معزول و محبوس و ملا محمدخان آخندزاده موسهی، در کابل نظر بند شد و ریش حاجی عبدالرزاق را امر کرد بکنند.

بر طبق اسناد آرشیفی، سردار نصرالله بعضی پالیس‌های مخفی را در مورد سرحدات انجام می‌داد و سردار عنایت‌الله می‌خواست ازان واقف شود. قریب سه مرتبه سردار عنایت‌الله به پدرش مراجعه کرده و يك سلسله شکایات از کاکایش نصرالله‌خان نمود و آن در رابطه به پذیرش نمایندگان و فرستادن پیام‌ها و پول و مبلغین به قبایل سرحد، تا علیه بریتانیا پرابلم ایجاد کنند. این شکایات تا اندازه مؤثر بود که امیر حبیب‌الله برادر خود نصرالله‌خان را بحضور خواست و يك کنفرانس طولانی با وی نمود (۳ فبروری ۱۹۱۷) بعد از همین واقعه بود که حاجی عبدالرزاق زندانی شد.^{۶۲}

در طول سرحدات، روحانیون، مجاهدین، منتقدین و مبارزان و آزادی‌خواهان شامل مهاجرین و انصار بزرگی داخل فعالیت بودند، چون حاجی ترنگزانی (مهاجر)، مولوی سیف‌الرحمن، مولوی فضل ربی (مهاجر)، ملای بابرا (انصار) مولوی فضل محمود*، مولوی عبدالرحیم بنام مستعار محمد بشیر از لاهور پنجاب در غیاب

* حاجی فضل واحد «ترنگزانی» رئیس جمعیت حزب‌الله یاغستان بود. نفوذ زیادی در مناطق صافی و مهمند داشت. او به تجویز محمودالحسن از پشاور مهاجرت کرد و بعداً در بونیر به جهاد پرداخت و مصدر مبارزات طولانی بر ضد استعمار انگلیس در سرحد بود و رفقای خون‌گرمی داشت. در جون ۱۹۱۵ در منطقه آزاد با مولوی سیف‌الرحمن یکجا شد و ازان تاریخ در مهمند بونیر و سائر قبایل سخت فعال بود و جهاد را تبلیغ می‌کرد.

مهندرا پراتاب رئیس حکومت موقت هند از حاجی ترنگزانی به نیکی یاد می‌کند و تذکر می‌دهد که دوستان قبایل ما، همدردی زیاد به جنبش آزادی هند نشان می‌دهند (پراتاب، ص ۱۶۸).

مولوی سیف‌الرحمن پسر غلام‌خان از متورا Mathura، تحصیل کرده علیگره و بعداً استاد و آمر مسجد فتح پوری دهلی بود. در چون ۱۹۱۵ به هدایت عبیداله، سندی دفعتاً ناپدید و در منطقه شمال غرب نمودار گردید و با حاجی ترنگزانی یکجا شده بحیث سکرتر او بود. بعداً معلوم شد که

عبدالکریم وکیل رئیس مجاهدین بود مولوی محمد منصور (محمد میان از سهارنپور از شاگردان شیخ‌الهند یعقوب حسن، نعمت‌الله عبدالرشید، شهنواز، محمدعلی هر نام، سنگه داکتر میترا سنگه، امیر حسین سنگه و داکتر صدرالدین با تقریباً هشتاد نفر هندی دیگر در با جور و تیرا و وزیرستان و سائر مناطق سرحدی اعزام شدند.^{۶۳} البته در طول چند سال تعداد آنها به چندین صد نفر رسید.

مهاجرین هندی در علاقه سرحد، مطبعه برای چاپ اوراق تأسیس کردند. هرنام سنگه و داکتر میترا سنگه که هر دو اعضای حکومت موقت بودند، مشترکاً مقالات انقلابی برای جریده «گایدز مردان» که مدیر آن ارچن سنگه بود می‌نوشتند.^{۶۴}

به گفته ظفر حسن آبیگ، چندی بعد مهاجرین به کمک یعقوب حسن توسط ماشین ابتدائی چاپ (سایکلو ستیل) نشریه ماهانه را بر ضد انگریزها بچاپ

او جز بارتی عبیدالله سندی بوده با مجاهدین دیگر طغیان را شعله ور ساخت. او در کابل با سردار نصرالله ملاقات داشت. زمانی بحیث مهمان در خانه مستوفی‌الممالک نگهداشته شد. به گفته عبیدالله سندی او يك عده هندیان مهاجر را مواظب و زیر نظر داشت و نمی‌خواست آنان از احوال روز با خبر شوند و نیز زمانی در سرای نرنجن داس با عبیدالله سندی زندگی می‌کرد. او يك نوبت هم بحیث عضو نمایندگان فوق‌العاده افغانستان باتحاد شوروی رفت.

مولوی فضل ربی بعضی از مجاهدین را از بونیر آورده به چمر کند جا داد که یکی از آنان مولوی عبدالرحیم (بنام مستعار مولوی بشیرلاهوری) بود. او از جمعیت حزب‌الله یاغستان بود. او بجواب «غالب‌نامه» حتی يك عرض حال گفته است که: حضرت معصوم ضیاء چاریاگی جلال‌آباد آدم بسیار مخرب ... و هر چه سستی در اعلان جنگ انداخته او انداخته است. او معین‌السلطنه را از نائب‌السلطنه جدا نموده و جنبه‌اش را ضعیف ساخته است. باز آهسته آهسته يك نامه تحت عنوان اطاعت امیر از جانب يك ملا و دستخط قاضی‌القضات سعدالدین‌خان شایع گردیده و بر رعایا امر کرده که حرکت خلاف امیر، خلاف سلام است...

ملا احمدجان مشهور به ملا بابرا پسر عبدالرحمن سالارزی از اعضای حزب‌الله یاغستان از همکاران و رفقای حاجی ترنگزائی بود، آدم با نفوذ در صافی، سالارزو، جندول، ملوزانی دیر ... به غازی معروف بود. در لست جنرال‌های جنود ربانیه نامش درج بود.

می‌رساند.^{۶۵} جریده دیگر بنام «المجاهد» در چمرکند توسط مولوی بشیر چاپ می‌شد.

این تنها نبود، خیرالدین بیگ پاشای ارکان حرب ترکی، مستخدم افغانستان در مکتب حربی کابل و «احمد افندی» در سرحدات آزاد در تیرا، پایگاه جنبش را در آن منطقه ساختند و به سلسله فعالیت‌های او در شنوار، تا سوات و بنیر، تحریکات شروع شد.

با این همه فعالیت‌های که در سرحدات آزاد بمنظور آزادی هند در مناطق یاغستان براه انداخته شد، چه نتایجی را با خود داشت، بجواب این سوال در کتاب هفت سال در کابل از زبان عبیداله‌سندی مطالبی نوشته شده است که آنرا اشتباه‌آمیز یاد کرده است و از تأثیر جادوی پول بالای قبایل مطالبی نوشته است.^{۶۶}

فهرست منابع و مآخذ فصل چهارم

- ^۱ میر غلام‌محمد غبار افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، ص ۴۶۱
- ^۲ پی. هاردی Hardy ... مسلمانان هند بریتانیا، ترجمه حسن لاهوتی ایران ۱۳۶۹ ص ۲۵۴
- ^۳ (بزبان انگلیسی) پیام هولت Holt تاریخ اسلام کمبریج Cambridge ۱۹۷۰ ص ۳۲۰
- ^۴ ارنالد فلچر Arnold Fletcher، افغانستان شاهراه فتوحات نیویارک. ۱۹۶۵ ص ۱۷۸
- ^۵ الیور رای livier Roy ص ۴۳۹
- ^۶ استا اولیسن Asta Oleson اسلام و سیاست در افغانستان، مطبعه، کرزن، ۱۹۹۵ ص ۱۰۰ (بزبان انگلیسی)
- ^۷ اسناد، سری اندیا آفس لندن، ۱۰/۶۳۳/PS/L.
- ^۸ پی هاردی ص ۲۵۱.
- ^۹ الیور رای. ص ۴۱۲.
- ^{۱۰} پی هاردی. ص ۲۵۱ و ۲۵۲.
- ^{۱۱} سراج‌الاکخبار افغانیه، شماره پنجم، سال سوم.
- ^{۱۲} اولیسن، ص ۱۰۰.
- ^{۱۳} پی هاردی ص ۲۵۵
- ^{۱۴} اولیسن، ص ۱۱۵.
- ^{۱۵} وارتن گریگوریان، Gregorian ظهور افغانستان معاصر، طبع یونیورسیتی ستفورد، ۱۹۶۴، ص ۲۳۴ (بزبان انگلیسی) (بحواله The Manchester Qa;urdian مانچستر گاردین شماره تاریخی ۵- اگست ۱۹۲۱ مقاله ارتر پنسن (Panson))
- ^{۱۶} لودویک ادمک، سیاست خارجی افغانستان تا اواسط قرن بیستم، یونیورسیتی اریزونا، ۱۹۷۴ ص ۶۹.
- ^{۱۷} گریگورین، ص ۲۳۵
- ^{۱۸} همان اثر و همانجا.
- ^{۱۹} همان اثر ص ۲۳۲ (بحواله M.N. Roy).
- ^{۲۰} همان اثر و همانجا.
- ^{۲۱} همان اثر و همانجا.
- ^{۲۲} اولیسن. ص ۱۱۵.
- ^{۲۳} ستوارت ریا تالی Stewart, heatalley آتش در افغانستان، نیویارک ۱۹۷۳ ص ۱۳۶ (بزبان انگلیسی).
- ^{۲۴} ژرژ سرگی بویچ آقا، بکف خاطرات آقا بکف ترجمه دکتر حسین ابوترابیان تهران انتشارات پیام ۱۳۵۷ ص ۷۵
- ^{۲۵} مولوی محمد برکت‌الله خلافت لندن ص ۵۸ بزبان انگلیسی
- ^{۲۶} ستوارت ص ۱۴۳.
- ^{۲۷} گریگورین ص ۲۳۷
- ^{۲۸} گریگورین. ۲۳۷

- ۲۹ همان اثر همانجا.
- ۳۰ همان اثر همانجا
- ۳۱ همان اثر همانجا.
- ۳۲ آقا بکف، ص ۴۷ و ۴۹.
- ۳۳ پوهاند سید سعدالدین هاشمی نقش افغانستان در آزادی هند. پوهنتون کابل ۱۹۸۱ ص ۱۱۹.
- بحواله اسناد مخفی IOR. L/PS/۶۳۳/۱۰ و مصاحبه نویسنده اثر با مولوی یعقوب حسن
- ۳۴ ظفر حسن آیبک (خاطرات)، افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار محمد هاشم خان ترجمه فضل الرحمن، دهلی، ۲۰۰۱ میلادی، ص ۳۹ و ۴۱.
- ۳۵ اسناد سری در آرشیف اندیا آفس لندن IOR. L/PS/۶۳۳/۱۰ و مصاحبه و گفتگوی نویسنده این اثر با یعقوب حسن یکی از محصلان کالج های لاهور در کابل
- ۳۶ هاشمی نقش افغانستان... ص ۱۲۰.
- ۳۷ ظفر حسن آیبک (خاطرات). ص ۹۵
- ۳۸ هاشمی نقش افغانستان... ص ۹۳.
- ۳۹ همان اثر، ص ۱۱۳.
- ۴۰ همان اثر ص ۶۴
- ۴۱ همان اثر ص ۶۴
- ۴۲ همان اثر ص ۹۵
- ۴۳ آدمک، سیاست خارجی ... ص ۱۹.
- ۴۴ گریگورین ص ۲۲۱
- ۴۵ جواهر لعل نهرو زندگی من، ص ۲۶۲
- ۴۶ آدمک. ص ۱۹.
- ۴۷ هاشمی نقش افغانستان... ص ۱۰۰.
- ۴۸ سراج الاخبار افغانیه شماره ۱۱، سال ششم
- ۴۹ همان شماره ۱۶.
- ۵۰ اسناد جنبش حزب کمونیست در هند جلد اول (۱۹۲۸ - ۱۹۱۷) کلکته ص ۲۹، بزبان انگلیسی).
- ۵۱ هاشمی، نقش افغانستان... ص ۱۲۳.
- ۵۲ اسناد سری IOR. L/PS/۶۳۳/۱۰.
- ۵۳ همان.
- ۵۴ همان.
- ۵۵ ظفر حسن آیبک. ص ۱۱۶.
- ۵۶ اسناد سری IOR. L/PS/۶۳۳/۱۰.
- ۵۷ همان.
- ۵۸ هاشمی نقش افغانستان ... ص ۱۲۸
- ۵۹ اسناد، سری در آرشیف اندیا آفس لندن راپور فروری ۱۹۱۷ سرحد شمال غرب).
- ۶۰ اسناد سری IOR. L/PS/۲۰۳/۱۰.
- ۶۱ هاشمی نقش افغانستان... ص ۱۳۴ و ۱۳۵.
- ۶۲ اسناد سری IOR. L/PS/۶۳۳/۱۰.

^{۶۳} غبار، جلد اول ۴۶۲

^{۶۴} هاشمی نقش افغانستان... ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

^{۶۵} ظفر حسن آیبک. ص ۱۱۳.

^{۶۶} پاکرای ص ۱۱۸، ۱۲۰ و ۱۲۱ (بحواله) محمد سرور کاتب هفت سال در کابل ص ۱۴، ۱۶ و ۱۷.

فصل پنجم

انقلاب اکتوبر و اثرات آن بر افکار و اندیشه‌های آزادی‌خواهان

منطقه و خاور

روسیه من‌حیث يك كشور زراعتی، مدت طولانی از عقب مانده‌ترین و ارتجاعی‌ترین ممالک اروپا محسوب می‌شد و کامل‌ترین شکل حکومت مطلقه و استبدادی، در آنجا موجود بود، و نظریهٔ «حق الهی سلطنت» در مورد تزارهای روسیه اعتبار داشت.

معرفی فرهنگ موجود و صنایع جدید، ولو به پیمانه محدود، باعث شد تا افکار تازه و انقلابی غربی در میان طبقه با سواد و تضیقات حکومت تزاری جامعه روسیه راه یابد. در دورهٔ نیکلای دوم، اصلاح‌طلبان و انقلابیون که افکارشان از ترکیب نامتعادل جامعه و اختلاف عمیق طبقاتی ناشی می‌شد، تحت فشار و شکنجه به فعالیت‌های زیرزمینی متوسل شدند.

شکست روسیه تزاری در جنگ با جاپان، عجز و بی‌کافی‌تی حکومت تزاری را نمایان ساخت. انزجار تنفر توده‌ها بیشتر گردید و نهضت‌های سری و مخفی علناً به فعالیت‌های خود ادامه دادند. بر مبنای تجارب همین انقلاب بورژوا دموکراتیک به ظاهر ناکام خلق (۱۹۰۵-۱۹۰۷) بود که بعداً حزب کمونیست روسیه امکانات پیروزی انقلاب اکتوبر را در مرحله تدارك دید. اول آن انقلاب دموکراتیک فبروری ۱۹۱۷ و دومی آن انقلاب سوسیالیستی اکتوبر (۷ نوامبر ۱۹۱۷) بود.*

در جریان جنگ در اواخر ۱۹۱۶ بود که در ارتش، علاوه بر عوامل و نارضایتی

* طبق تقویم قیصری که تا ۱۹۱۸ در روسیه متداول بود این انقلاب با انقلاب اکتوبر نیز شهرت دارد، زیرا حوادث مذکور در ماه اکتوبر رخ داد.

داخلی عناصری نفوذ کردند که با انتشار اخبار و شایعات و تحریک افسران و سربازان زمینه را برای تمرد و طغیان نیروهای مسلح فراهم نمودند. تبلیغات ضد دولتی در بین مردم زیاد بود و این فکر در میان مردم قوت می گرفت که اگر دولت نمی تواند غذای مردم را تأمین کند، بهر قیمتی شود ولو با دادن امتیازاتی بدشمن بجنگ خاتمه دهد.^۱

بدون شك دخالت منورالفکران انقلابی نیز آن را مبدل به شورش های سیاسی نمود. بحران و نابسامانی اوضاع، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی افزایش می یافت، همه کس ناراضی بوده، صحبت از يك انقلاب در داخل دربار یعنی تغییر اجباری تزار در میان بود.

با اینهمه از یکطرف گوش دولت باین اخطارها و هشدارها، بدهکار نبود و از سوی دیگر، قبل از آنکه ارتش از هم بپاشد، دولت از هم پاشیده بود. ترکیب حکومت که تزار خود فرمانده عالی ارتش و همه کاره بود، در آخرین سال سلطنت رومانوف ها، واقعاً رقت انگیز بود. وزرای کابینه عبارت بودند از يك تعداد مردان فاسد، مختلس، فرصت طلب، پشت هم انداز، مردهای فرتوت، بیکاره و نالایق بحران نابسامانی ها و نارضایتی، مردم باعث شد تا مردم سر به شورش و طغیان زنند و امپراطور در برابر قوای بری و بحری، روسیه اجبار باستعفا گردید.^۲

به موجب قراری که میان سوویت پتروگراد یا شورای کارگران و کمیته دوما گذاشته شد، حکومت موقت زیر نظر پرنس لووف LVOV تشکیل گردید و لبرال های دوما برای آنکه گذشتی نسبت به شورای کارگران کنند، يك نفر سوسیالیست را به عضویت دولت جدید پذیرفتند و با استعفای نیکلای دوم تزار روسیه، حکومت موقت که کرنسکی چهره برجسته آن بود، تشکیل شد. «شورای کارگران و سربازان» عملاً در پتروگراد قدرت را بدست گرفته و حکومت موقت را برسمیت شناخت.*

سراج الاخبار افغانستانیه اخبار مربوط بروسیه که پیهم از ذرایع سانسور هندوستان

* در واقع اکنون در پتروگراد، دو مقام حکومتی جدید انجام وظیفه می کرد، یکی کمیته دوما که مرکب از افراد میانه رو و مشروطه و دیگری «شورای کارگران» بود که اختیار را بطرف چپ سوق می داد.

می‌رسید، نوشت:

افسانه تزار روس: نیکلای دوم امپراطور مخلوع روس:

يك مشاهد برای العین چنین می‌نویسد: شخصاً برای العین مشاهده کردم ... من هیچوقت درصدد خیانت کردن به ملت خویش نبودم، بعد از ادای این بیانات اشک حسرت و ندامت از دیده‌های تزار روس سرازیر شد و پس از مدتی سکوت: گفت: ایکاش به زن و فرزندانم از دست این مردان شریر، نانجیب صدمه و آسیبی نرسیده باشد... روزنامه جدا)^۳... مطابق اطلاعات رسمی، حکومت موقت در یکی از جلسات اخیر خود تصمیم نمود که امپراطور مخلوع و ملکه سابق از نعمت آزادی محروم و ممنوع باشند.

علت ادامه انقلاب روس، ضدیتی است که میان عدهٔ قلیل از مشمولین با میلیون‌ها اهالی فقیر حکمفرما می‌باشد...

زار روس را همراه متعلقین‌اش بطرف سائیریا، ملک شمال شرقی روانه نمودند که در آنجا محبوس و محفوظ نگاهداشته خواهد شد.^۴

نخستین اقدام دولت موقت، اعلام عفو عمومی، آزادی کلیه زندانیان سیاسی و تبعیدی‌ها بود که مانند مور و ملخ به پایتخت سرازیر شدند.

در اپریل ۱۹۱۷ دولت آلمان تقبل نمود تا لنین و يك تعداد دیگر بلشویک‌ها را از سویس از طریق آلمان بسلامت به مرز روسیه در پترزبورگ روانه کند.

انتخابات مجلس موسسان برای نوع حکومت آینده و جایگزین شدن پولیس با یک نیروی مسلح غیر نظامی (میلشیا) در برنامه کار دولت موقت قرار گرفت.

با آنکه دولت موقت بیشتر از عناصر بورژوالبرال، تشکیل شده بود، ناچار بود به تصمیمات «شورای کارگران» و سربازان گردن نهند.

کرنسکی وزیرجنگ دولت موقت در ۲۹ جون ۱۹۱۷، طرح حمله بزرگی را در جبهه جنوب غربی تهیه نمود و در اول جولای بر آلمان حمله کرد. مگر حمله کرنسکی از ابتدا در میان ملوانان پتروگراد و «کرونشتاد»^۵ با مقاومت و عدم رضایت روبرو

شد. و «شورای کارگران و سربازان پطروگراد» در مقام مخالفت با حکومت موقت فوراً تقاضای ختم جنگ را نمود. لنین و کرنسکی در برابر هم قرار گرفتند و نیروهای انقلابی روسیه بیش از پیش نمایان گردید.

کمیته مرکزی حزب بلشویک، زمینه را برای آغاز حرکت تازه مناسب دیده، کوشید برای بدست گرفتن قدرت، رهبری تظاهرات را به عهده گیرد. حکومت موقت شرکت سربازان و ملوانان را درین تظاهرات اطلاع یافته برای مقابله برخاست روز ۲۱ جولای پرنس «له وف» که توسط دوماي حکومت موقت برباست انتخاب شده بود، از ریاست موقت استعفا داد و کرنسکی بجایش برگزیده شد.^{*} لنین از مخفیگاه اش تغییر قیافه کرده از روسیه عازم هلسنکی در فنلند شد.^۱ درین گیرودار بود که «کورنیلوف» فرمانده کل نیروهای روسیه در برابر کرنسکی بمقابله، برخاست. ولی کرنسکی شخصاً فرماندهی کل قوای روسیه را بعهده گرفت و «کورنیلوف» را بازداشت کرد و در ۱۴ سپتمبر ۱۹۱۷ رسماً استقرار رژیم جمهوری در روسیه اعلام گردید. ماجرای «کورنیلوف» بانتقام جوئی‌ها و کشتارهای فجیع افسران ارتش روسیه در بعضی شهرها انجامیده و ضربه مهلکی برای ارتش روسیه وارد آورد و توانائی مقابله با خطرات داخلی و خارجی را از میان برد.

رقابت و کشاکش بین کرنسکی و لنین بالاخره منتج به سقوط کرنسکی و رویکار آمدن حکومت بلشویکی برهبری لنین گردید. (۷ نوامبر ۱۹۱۷، ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷) اعضای نخستین حکومت بلشویکی شورای کمیسارهای خلق در ۸ نوامبر در کنگره شوراها به تصویب رسید و لنین بصفت رئیس شورای کمیسارهای خلق انتخاب شد.

از آنجا که بلشویک‌ها احتیاج مبرم به جلب پشتیبانی سربازان زارعان و کارگران داشتند، شعار «صلح، زمین و نان» را عرضه کردند و بهمین علت، لنین پس از بدست گرفتن حکومت و تشکیل دولت دربارهٔ مهم‌ترین مسئله روز روسیه، یعنی

* کرنسکی در سیاست بین‌المللی همان پالیسی دولت تزاری را تعقیب کرد و منجمله در صدد تماس با افغانستان و حکومت موقت هند نشد.

موضوع جنگ راساً وارد عمل شد. با این عمل خواست از يك طرف پشتیبانی عامه مردم روسیه را جلب کند و از سوی دیگر خواست منازعه طرفین (امپریالیست و کاپیتالیست) باعث انهدام طرفین گردد که نفع غائی آن نصیب سوسیالیزم شود.

بهمین لحاظ در نخستین اقدام حکومت درباره جنگ، صدور فرمان خطاب به نیروهای روسیه در جبهه‌ها بود که سعی کند با نیروهای آلمانی، روابط دوستانه برقرار سازند و با اعزام نمایندگان برای مذاکره با آنها عملاً يك حالت ترك مخاصمه بوجود آورند.^۷

«کرلنکوف» که بعوض «دوخونین» که بخاطر قطع عملیات نظامی و عدم اطاعت ازین امر، از طرف گاردهای سرخ، بطور فجیعی کشته شده بود، بحیث فرمانده نیروها تعیین شد و نمایندگان را برای شروع مذاکرات مقدماتی صلح و ترك مخاصمه بمركز فرماندهی نیروهای آلمان فرستاد. روز ۲۷، نوامبر فرماندهی کل نیروهای آلمان با شروع مذاکرات صلح در «برست لیتوفسک» موافقت کرد.^۸

لنین، قبل از عزیمت هیأت نمایندگی بریاست مشترك «تروتسکی» و «جوفی» به «برست لیتوفسک» دستور داده بود که به هر قیمتی شود، با آلمان‌ها به توافق برسند.^۹ روز ۲۷ دسمبر ۱۹۱۷، روزنامه‌های پتروگراد متن اعلامیه هیأت نمایندگی روسیه در مذاکرات صلح را منتشر ساختند.^{۱۰}

آلمان شرائط سنگینی به روسیه عرضه کرده بود، کمیته مرکزی حزب بلشویک در ۱۷ فبروری ۱۹۱۸ برای اتخاذ تصمیم درباره این اولیتماتوم آلمان تشکیل جلسه داد. پنج نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب (لنین، ستالین، سوردلف، سوکولینکف، اسمیلکا) با قبول شرائط آلمان و امضای فوری قرارداد صلح موافق بودند. شش نفر دیگر (بوخارین، تروتسکی، لوموف، اوریتسکی، جوفی کرسستینسکی) علیه قبول شرائط آلمان رای دادند.^{۱۱}

لنین در جلسه کمیته مرکزی حزب بلشویک با عصبانیت گفت: «... ما باید قرارداد صلح را بیدرنگ امضا کنیم و اگر بیش ازین درین کار تعلل شود، من هم از ریاست دولت و هم از عضویت کمیته مرکزی حزب استعفا خواهم داد.»^{۱۲}

لنین خواستار پذیرش صلح با آلمان شد و کسانی را که اصولاً با انعقاد قرار داد با کشورهای سرمایه داری را نفی می کردند، بباد مسخره گرفت. واقعیت عینی دولت شوروی را وادار می کرد تا قرارداد صلح را امضا کند.^{۱۳}

ایام مذکور یکی از دشوارترین دوره حیات دولت شوروی و حزب بلشویک بود. کمیته مرکزی حزب و شورای کمیسارهای خلق و کمیته اجرائی مرکزی سراسر روسیه برغم مخالفت بوخارین، تروتسکی و دیگران تصمیم به پذیرش شرائط صلح آلمان گرفت.

آلمان با استفاده از مشکلات جمهوری شوروی، درخواست های خود را برای که بالغ بر شش میلیارد روبل می شد، بر کشور تحمیل کرد.^{۱۴} با پشتیبانی آلمان گرفتن سرزمین های دور ناحیه بالتیک، قفقاز و غیره افزایش داد و غرامات سنگین بموجب این عهدنامه، بلشویک ها «استقلال» لهستان، اوکراین، فنلند، استونی لاتوی و لیتوانی را برسمیت شناختند و لااقل اذعان کردند که این اراضی از روسیه جدا شده است.

گرچه شرائط معاهده مذکور برای شوروی بسیار دشوار بود، با آنهم، معاهده فرصتی برای نفس کشیدن شوروی داد.

برغم دشواری های عظیم حکومت شوروی، صلح موعودی را که مردم روس مدت ها انتظارش بودند، فراهم آورد. رهبران ایالات متحده، انگلستان و فرانسه نتوانستند مانع انعقاد و امضاء معاهده صلح شوند.

این معاهده از اهمیت بین المللی عظیمی برخوردار بود و شوروی برای نبرد بخاطر صلح بصورت نمونه درآمد.^{۱۵}

«...قابل یادآوری است که حکومت شوروی در مذاکرات صلح برست لیتوفسک، اقداماتی کرده بود که به ظاهر جانبداری آن کشور را از حق حاکمیت و استقلال افغانستان می رساند، اما در واقع کوششی در جهت تحکیم مواضع خود آن دولت در آسیای میانه بود ...»

یکی از راهای که می‌توانست مورد استفاده مخالفان بین‌المللی روس‌ها در کار مساعدت به باسماچی‌ها قرار بگیرد، راه افغانستان بود. بنابراین دیگر نوبت دولت شوروی بود تا افغانستان را بمثابة بوفر سنت (Bufer State و کشور حایل بکار گیرد و دست دیگران را در پشت مرزهای جنوبی آسیای میانه ببندد. همان بود که در مذاکرات صلح برست لیتوفسک، به کوشش دولت شوروی ماده قید گردیده بود که بموجب آن طرفین متعهد شدند، باستقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی افغانستان احترام بگذارند و در شکل، این نخستین سند بین‌المللی و حقوقی درباره شناسائی حق حاکمیت افغانستان می‌باشد...»^{۱۶}

گرچه از متن نوشته بالا برمی‌آید که کریدت اصلی، کاملاً بدولت شوروی داده شود ولی از خلال متن نوشته «سراج‌الاکبار» افغانیه برمی‌آید که جرمن‌ها، ترک‌های عثمانی، آستریا (هنگری) و شوروی‌ها استقلال سیاسی و اقتصادی و حاکمیت و ملکیت تامه افغانستان را تصدیق نمودند.

گریگورین، در حالیکه مطلب سراج‌الاکبار را تأیید می‌کند، بوضوح علاوه می‌دارد که: معاهده برست لیتوفسک نخستین شناسائی استقلال افغانستان و يك سمبول استحکام عثمانی - افغانی می‌باشد.^{۱۷}

سراج‌الاکبار افغانیه در مورد این معاهده می‌نویسد:

فصل هفتم - از مواد عهدنامه که در سوم سراج مارچ ۱۹۱۸ در بین دول معظمه و محتشمه و غالب و منصور با دولت روسیه در شهر «برست لیتوفسک» عقد و امضاء گردیده است:

«نص فقره فصل مذکوره دولت‌های ایران و افغانستان، هر دو مستقل اند. ضمیمه هیچ دولت دیگری نمی‌شوند و دول امضاکنندگان صلح موظفند که استقلال سیاسی و اقتصادی ایران و افغانستان را محترم شمارند.»^{۱۸}

سراج‌الاکبار افغانیه:

«چون این فقره عهدنامه دول معظمه را از مسایل هستی و حیاتی دولت متبوعه

مقدسهٔ ما، افغانستان شمرده می‌شود (سراج‌الخبار افغانیه) نقل و ثبت، فقره هفتم را با ایفای مراسم تشکر و امتنان از لوازمات حقوق شناسی می‌داند و بصورت وثیقه مهمه ثبت صحایف یادگار حیات خود می‌سازد:

ای ملت غیور و جسور افغانیه! دولت‌های معظمهٔ غالبه دنیا مانند دولت‌ها معظمه قوی الشکمیة آلمان، و دولت بزرگ آستریا و مجارستان و مقام خلافت یعنی دولت علیه آل عثمان و دولت تازه جوان بلغارستان، در عهدنامه که با دولت روسیه امضا نموده اند، استقلال دولت متبوعه مقدسه ما، افغانستان را به فصل هفتم آن عهدنامه داخل شرایط صلح و دولت روسیه هم آن را قبول و امضاء نموده است... و نیز چون این نخستین بار است که از طرف دولت‌های بزرگ دنیا استقلال سیاسی اقتصادی و حاکمیت و ملکیت تامهٔ افغانستان تصدیق و قبول و محترم شناخته شده است. ذکر این نعمت عظمای غیبی ربانی را وظیفهٔ بنده گی دانسته، بدولت‌های معظمه که محض از راه حق‌بینی و حق‌شناسی این حق صریح طبیعی ما را شناخته و تصدیق فرموده اند ابراز منت‌داری و امتنان را از لوازم تربیهٔ انسانیت می‌شناسیم»^{۱۹}

با وجودیکه راپورهای انقلاب فبروری ۱۹۱۷، از طریق نشرات سانسور شده هندی، بصورت محدود و مغشوش کننده، بافغانستان می‌رسید، ولی دو نکتهٔ اساسی ازان استخراج می‌شد که خانوادهٔ رومانوف در روسیه، سقوط کرده است و هدف انقلاب، آشکارا صلح طلبی و ضدیت با امپریالیزم است.

طوریکه در آغاز بخش نیز بدان اشاره شد، حکومت موقت کلیه امتیازان طبقاتی و محدودیت‌های ملی و مذهبی را ملغی و حق ارادیت را اعلان کرد و طرح‌های امپریالیستی در شرق را تقبیح نمود.^{۲۰}

نشلس‌ت‌های افغانی که اخبار انقلاب را با شور و شفع استقبال می‌کردند، معتقد بودند که این وضع دورنمای مسلمانان را توسعه می‌بخشد و آروز داشتند که مسلمانان روسیه ازین موقع مناسب سیاسی به نفع آینده خود استفاده مطلوب نمایند. چنانچه در همین رابطه بود که سراج‌الخبار افغانیه متن تلگرام کمیته ملی

هند عنوانی مسلمانان روسیه (۲۲ اگست) ۱۹۱۷ را نشر کرد.

درین تلگرام، از مسلمانان روسیه، بخاطر پشتیبانی‌شان از آزادی مسلمانان در قاره‌های آسیا و افریقا تشکر نموده و اقدامات حکومت موقت کرنسکی را درباره آزادی کشورهای تحت ستم و موضوع آزادی استثمار شدگان ۳۱۵ میلیون هندی‌های که توسط استعمارچیان برتانوی صورت گرفته است، ستوده است.^{۲۱}

گرچه در مجموع جنگ اول جهانی فروپاشی امپراطوری روسیه تزاری انقلاب فبروری ۱۹۱۷ انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷، و اعلامیه چارگانه ویدرو ویلسن (بخصوص مفکوره خودارایت) کشورها همه اندیشه‌زا بوده، اثرات بزرگی بر نسلست‌ها، روشنفکران و آزادی‌خواهان افغانستان داشت. ولی اثر گذاری انقلاب اکتوبر در تحرك پروسه استقلال‌طلبی افغانستان یکی از عوامل مهم و عمده محسوب می‌شود. چه، همزمان و متصل با امضاء معاهده «برست لیتوفسک» مقاله پرمحتوا و آزادی‌خواهانه آنان تحت عنوان «استقلال دولت علیه مستقله افغانستان» در سراج‌الخبار افغانیه که حیثیت ارگان نشراتی مشروطه‌خواهان را داشت به نشر رسید.

درین مقاله به جهانیان اعلام کردند که «افغانستان دولت با استقلال آزاد بوده و هست و خواهد بود»^{۲۲} همچنان شکست روسیه در جنگ اول جهانی، نزد افغان‌ها، از بین رفتن کانونشن ۱۹۰۷ (بین برتانیه و روسیه) و رفع خطر از شمال آن کشور بود. چه حکومت ضعیف شوروی مواجه با ضد انقلاب و حملات خارجی تلقی شد و خوش بود دوستانی پیدا کرد و حداقل قسمتی از سرحدات وسیع آن شناخته شد و افغانستان دانست در مبارزات سیاسی و نظامی خویش در مقابل انگلیس از خطرات پشت جبهه (شمال) بکلی مأمون و مطمئن است.

برای جرمی، شکست روسیه معنی آن را داشت که راه افغانستان بار دیگر باز شد و امکانات حمله بر هند بار دیگر میسر شد. جرمی‌ها امیدوار بودند که در صورت غلبه در جنگ، نفوذ خود را در افغانستان بحیث تقویت کننده با بریتانیا، استفاده کند. و یکبار دیگر فن هنتگ و نیدرمایر تجویز گرفتند که هیأت جدید با افغانستان

فرستاده شود.^{۲۳} در اپریل ۱۹۱۸، پراتاب که به برلین آمده بود، نظریه خود را درین مورد ابراز کرد که ریاست هیأت را يك نفر آسیائی (منظور خودش) بدوش داشته باشد.

بهر صورت بالاخره یک هیأت بسرکردگی يك پروفیسور جرمنی بنام Tafel که قبلاً در قونسلگری تبریز خدمت می کرد، انتخاب شد. مگر پلان های فرستادن هیأت رسمی بافغانستان، دفعتاً با امضاء موافقت آتش بس اکتوبر و نوامبر ۱۹۱۸ پایان یافت.^{۲۴}

بی مورد نخواهد بود که یادآور شد که: لنین بنیانگذار سیاست رشد و انکشاف مناسبات دوستانه بین افغانستان و روسیه شوروی حتی پیش از انقلاب اکتوبر و حصول استقلال کامل سیاسی افغانستان، به سرنوشت تاریخی مردم افغانستان توجه داشت. این علاقمندی را می توان از خلال مطلب آتی بخوبی درک کرد:

لنن ضمن تشریح وضع بین المللی افغانستان که حق حاکمیت خود را در نتیجه تجاوز انگلیس به آن کشور در سال های ۱۸۷۸ - ۱۸۸۰، از دست داده بود، جنبه فاجعه آمیز سرنوشت تاریخی افغانستان را در شرایط پیکار شدید دول امپریالیستی برای تقسیم و تقسیم مجدد خاطر نشان ساخت. زیرا که در قرن نهم، انگلستان چندین بار به تجاوز مسلحانه برعلیه افغانستان دست زده بود ...^{۲۵}

در جای دیگر آمده است که: چنانچه، میدانم قرارداد سال ۱۹۰۷، انگلیس و روس درباره منطقه نفوذ در خاورمیانه، نقش مهمی را در راه کشاندن افغانستان جزو منطقه نفوذ دربست انگلستان محسوب گردید. لنن این قرارداد را به مشابه يك سند سیاست استعماری که ارتباط مستقیم با تمایلات امپریالیستی و تضادهای انگلستان و روسیه و همچنین آلمان داشت، ارزیابی کرد ...^{۲۶}

در بخشی دیگر تذکر یافته است که ... حزب لنینی بلشویک ها در کنفرانس خود در پراگ که در سال ۱۹۱۲ تشکیل شده بود، حتی قطعنامه خصلت امپریالیستی اتحاد دولت روسیه با دولت انگلیس را که بر ضد ملل اسیر آسیا معطوف بود افشاء ساخت...

لنین ضمن ارزیابی جدول تصرفات و جنگ‌های استعماری دقیقاً سیر تکامل تاریخی مبارزه مردم افغانستان بر ضد استعمارگران انگلیس را توصیف می‌کرد.^{۲۷}

در سال ۱۹۱۸ پیشنهادی درباره برقراری مناسبات دوستانه از ترکستان شوروی بکابل رسید. خبر مربوط باین پیشنهاد، بسرعت در افغانستان پخش گردید و شوق شعف عظیمی در میان محافل اجتماعی افغانستان بوجود آورد ... میهن پرستان افغانی بحق معتقد بودند که دوستی و همکاری با روسیه شوروی، شرط واقعی برای این است که میهن‌شان باستقلال نایل آید.^{۲۸}

همچنان در مارچ ۱۹۱۹، حکومت شوروی شرائط انعقاد پیمان صلح با روسیه شوروی را که توسط ولادیمیر لنین تنظیم شده بود، طی نامه به کنفرانس صلح ورسای پاریس ارسال داشت که در ماده اول آن تصریح شده بود: «تمام دولت‌ها متقابلاً تعهد می‌کند که از توسل به قوه قهریه برای سرنگون ساختن حکومت افغانستان خودداری ورزند.»^{۲۹}

در هر حال حکومت شوروی، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اکتوبر، «شورای کمیسارهای خلق» ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷، بیانیه خطاب به تمام زحمت کشان مسلمانان روسیه و «شرق» را تصویب کرد و در آن موکداً اعلام داشت که ازین پس اعتقادات و آداب و سنن و نهادهای ملی و فرهنگی این خلق‌ها، آزاد و مصون از تعرض است و آمده بود که شوراها با تمام قوا از حقوق خلق‌های روسیه، دفاع و حمایت می‌کند. درین فراخوان (خطاب) همچنین آمده بود که دولت شوروی، تمامی معاهدات سری را که توسط حکومت تزاری تنظیم و حکومت موقت آن را به تصویب رسانده از جمله تصرف قسطنطنیه و تقسیم ایران و ترکیه را ملغی می‌کند و از خلق‌های شرق می‌خواهد که با امپریالیزم مبارزه کند و خود سرنوشت آینده خویش را در دست بگیرند.^{۳۰}

بر اساس این سند، هویت ملی خلق‌های تحت ستم را به آنان بازگرداند. درین رابطه بازهم سراج‌الخبار افغانیه، مطالب میسوطی تحت عنوان «بیداری مسلمانان روس» چنین نوشت: «مسلمانان، روس خود را بصورت يك کانگرس

(جمعیت) متحد متفق کردن می‌خواستند. مگر حکومت زار درین تصمیم‌شان مزاحمت آمد. ولی انقلاب حاضره آنها را مثل دیگر اقوام تیار و مستعد یافت ... تاتاری‌ها الحال از انقلاب استفاده کرده، روح ملی را تقویت دادن می‌خواهند... در ... در اضلاع ترکستان، اثر جماعت انقلاب بدرجۀ عنایت احساس کرده می‌شود ... در سمرقند و دیگر اضلاع، مسلمانان ممتاز و نمایان ترقی کردند. در آنجا بر طبقه از روح تازه متاثر گشته است.

علاوه برین یکدیگر، تحریک هم نشو و نما می‌یابد، این زیردست تحریک بر مقاصد بیان «اتحاد اسلام» مشتمل است، مقصدش این است که شایستگی و تهذیب اسلام تمام آسیا را استیلا نماید... تمنای‌شان این است که تاتاری‌های مسلمان روس را بطور متحدالجیشی سیاسی بیداری شرق ببینند، چون آنها نسبت بدیگر مسلم اقوام آسیا زیاده منضبط زندگی می‌باشند. لذا آنها برای تولید کردن دارایی روح ملی و جمهوریت نو، در آسیا ذریعه بهترین ثابت خواهد شد.»^{۳۱}

در جای دیگر تحت عنوان «مسلمانان روسیه» آمده است که حکومت روسیه بعد از انقلاب موجوده فیصله کرده است که هر شخص بالغ در معاملات ملک، رای دادن و انتخاب را حق دارد.

این فیصله برای مسلمانان که در روس بودوباش دارند، بغایت درجه مفید خواهد شد. اندازه کرده می‌شود که در وقت حاضر تعداد نفوس مسلمانان در روستایک کرور و هفتاد لک می‌باشد.»^{۳۲}

اثرات انقلاب روسی در ایران را از خلال این نوشته سراج‌الخبار می‌توان بخوبی درک کرد: «میرزا فیروزخان در مجله نیو ایست New East لندن می‌نویسد: انعکاس صدای انقلاب روس در ایران به شدت تمام رسیده است. نتیجۀ اولین آن، آزادی زبان و قلم اهالی است به ظاهر ایران مرده بود. ولی در اصل بخواب عمیق غوطه خورد بود. امروز که دست دهشت سلطنت قدیم روس، آنها را نمی‌ترساند، باز بحرکت آمده و حس حریت‌شان بیدار شده است ...»^{۳۳}

در یکی از شماره‌های سراج‌الخبار آمده است که «... اکنون که بساط تزاریزم منحوس تا ابد از میان برچیده شد، افکار عمومی روسیه از تحت قیمومیت خارج شده... این خدمت بزرگ را احزاب سوسیالیست بجا آورده و لذا منزلت ایشان در پیشگاه تاریخ بسیار است...»^{۳۴}

در تحت عنوان «در ملك روس چها می‌شود؟» بیان شده است که... نشه استقلال و آزادی همه اقوام زنجیر بند روس را سرمست داشته است. جراید قفقاز هم آزادانه قلم می‌رانند...»^{۳۵}

در مورد هند، بیان شده: است «... با پس کشیدن روس از جنگ به سبب انقلاب و اختلال داخلی و روز بروز پیدا شدن يك استعداد و قابلیت طبیعی و خلقتی برای مردم هندوستان در آزادی و غیره بوجود آمده»^{۳۶} در نطق طلعت‌پاشا راجع بروسیه که در سراج‌الخبار نشر شده است، چنین آمده که:

«... رئیس الوزراء در هنگام که محور روزنامه «طنین» را بحضور پذیرفت، در موضوع انقلاب روسیه چنین اظهار کرد: تسلط و نفوذ امپراطوری روسیه که از نتایج انقلاب کبیر حریت سقوط یافت بیش از هر جای در ترکیه با مسرت و نشاط تلقی می‌گردد. معهذا بدین نقطه نظر انقلاب آزادی روسیه را به حسن توجه پیش و از نمودیم...»^{۳۷}

انقلاب کبیر سوسیالیستی، اکتوبر خلق‌های ستم‌دیده خاور را در مبارزه مصممانه ضد امپریالیستی خود در راه استقلال الهام بخشید... درین میان، استعمارستیزی بشردوستانه و دموکراتیک، اهمیت خود را هیچ وقت از دست نداد. سخنان نویسندگان پر آوازه چون: جورج برناردشاه، تولستوی، اناتول فرانس، و رومن رولان، با تأیید وسیع مردم روبرو شد و بر افکار عمومی تأثیر فوق‌العاده بخشید...^{۳۸}

این انقلاب، تمایل نیرومندی در انقلابیون و آزادی‌خواهان بوجود آورد تا از تجربه روسیه در حل مسائل مربوط به تأمین رهایی امپریالیزم و فیودالیزم مستقیماً درس بگیرند و آن را سرمشق خود سازند. جالب اینجاست که حتی عناصر انقلابی ملی در هند دوردست، نیز علاقه زیادی به شوراها نشان داد و بطور علنی از انقلاب

روسیه و رهبری سخن گفت، در سال ۱۹۱۸ رهبر انقلابی برجسته جنبش ملی «تیلک» در روزنامه «کساری» مقاله برای نخستین بار بطور علنی از انقلاب روسیه و رهبری سخن گفت. نویسنده دیگر بنگالی، بنام «راماند چا ترچی» در آغاز همین سال، مقاله نویسندگان مختلف را دربارهٔ انقلاب اکتوبر و حکومت شوروی در نشریه «مدرن ریویو Modern Review» انتشار داد. این نشریه در فبروری ۱۹۱۹ نتیجه گیری اش را درباره فعالیت‌های کمونیست شوروی به شرح زیر ارائه کرد: «بلشویک‌ها، می‌کوشند تا روسیه را بهتر و والاتر از گذشته بسازند.»^{۳۹}

همچنان انقلابیون ملی هند، بعد از انقلاب اکتوبر در ۱۹۱۸ سفرهای را که قبلاً در زمان نیکلای دوم تزار روسی و حکومت موقت کرنسکی، رد شده بود، به مسکو آغاز کردند و صدها هندی در ۱۹۲۰ راهی روسیه شدند. نخستین گروه سیاسی متشکل که با فدراسیون روسیه (RSFSR) تماس برقرار کرد، حکومت موقت هند، بریاست راجا مهندرا پراتاب در کابل بود. به تعقیب آنان جمعیت انقلابی هند در تاشکند تأسیس شد که کسب استقلال ملی کامل برای هند در رأس برنامه‌های هر دو گروپ فوق‌الذکر قرار داشت. این تماس‌ها آگاهی سیاسی آنان را توسعه داد و بسا چیزها آموختند.

همچنان نویسندگان و روشنفکران مترقی چین، حتی در سال ۱۹۱۹ بوضع روسیه شوروی علاقه نشان دادند و يك تعداد آنان بهمین منظور سفرهای به مسکو ترتیب دادند که در نیمه سال‌های ۱۹۲۰ بصورت منظم در آمد. آنان رویدادهای انقلاب روسیه را در اختیار افکار عمومی قرار دادند.

همزمان با بروز این وقایع، در مجموع دفاتر موظف کارهای آموزش سیاسی ترکستان در بین هندی‌ها، ایرانیان، ترک‌ها، افغان‌ها، چینی‌ها و ایغورها صورت می‌گرفت و کار سازماندهی انتشار ادبیات سیاسی بزبان‌های فارسی، ترکی، اوزبکی، اردو و انگلیسی به نشر می‌رسید.^{۴۰}

در مجموع ملل آسیائی هرگز از وضعی که بر اثر توسعه نفوذ دول بزرگ اروپائی برای آنها پیش آمده بود، خشنود نبودند. انقلاب روسیه، عامل جدیدی بود که

بر ناراحتی موجود در آسیا افزود. بلشویک‌ها شیوه سرمایه‌داری و امپریالیزم هر دو را با یک چوی می‌راندند.

باین نحو بود که ناسیونالیزم ملل آسیائی یا بعبارت دیگر که برای استقلال یا برای تساوی حقوق بشری با غربیان پدید آمده بود، بدون اشکال در عقائد سوسیالیزم و تقبیح کاپیتالیزم ادغام گردید. بلشویک‌ها، بلادرنگ مزایای را که این اوضاع از برای آنها داشت، درک نمودند. هر قدر آشکارتر شد که طبق انتظار لنین انقلاب جهانی باین زودی‌ها در اروپا بوقوع نخواهد پیوست، کمونست‌های روسیه، مسیر توجه خود را با آسیا معطوف داشتند. زیرا آسیا را میدانی می‌دیدند که در آن ممکن بود از جناحین به هجوم عظیمی بر کاپیتالیزم جهانی اقدام نمایند. در سپتمبر ۱۹۲۰ کنگره ملل ستمدیده مشرق زمین در شهر باکو در ساحل بحر خزر تشکیل گردید. درین کنگره رئیس کمونست بین‌المللی از عموم ملل شرق زمین دعوت کرد که «با جانوران درنده کاپیتالیزم انگلیس بجنگ پردازند.» عده‌ای از انقلابیون افراطیون کشورهای آسیایی در سنوات بعد، مقیم مسکو گردیدند و از نارضایتی‌های مردم آسیا استفاده کرده آنان را تهیج نمودند. باین نحو، دوران پس از جنگ در آسیا بی‌اندازه متغییر بود. «افرادی که خود هم کمونست نبود، آن مرام را ثنا گفتند و عامل مؤثری در آزادی ملل شمرندند...»^{۴۱}

در کتاب خاطرات آقاباکف، آمده است که: «... در سال ۱۹۱۷ که بلشویک‌ها، قدرت را در روسیه گرفتند، برنامه سخاوتمندانه را در یک سطح وسیع عرضه نمودند. آنها به ملل استعمارزده شرق اعلام داشتند که تمام قراردادهای غاصبانه دولت‌های تزاری را ملغی نموده و تمام امتیازات و منافی را که تزارها، بزور از آنها گرفته اند، بخودشان مسترد می‌دارند. آنها، حق کاپیتولاسیون روسیه در ممالک شرق را نیز از بین برده و تمام دیون کشورهای ایران و چین نسبت به روسیه را بخشیدند که برنامه واقعاً ارزنده و انقلابی بود. ولی این سیاست دیری نپائید و بمرور ایام دگرگون شد تا جائی که در سال ۱۹۲۵، شوروی قسمتی از افغانستان را بصورت جزیره در «آمو دریا» تصرف کرد و در ۱۹۲۷ نیز از تحویل قسمتی از تأسیسات بندر پهلوی به ایران خودداری نمود. و در سال ۱۹۲۹ برای حفظ منافع

و امتیازاتی که در چین از دست داده بود، با فرستادن ارتش رخ به چین قسمتی از خاک این کشور را تصاحب کرد و تمام نواحی متفرقه را تاراج نمود...»^{۴۲}

وقایع و حوادث زیرین، نظر آقا باکف را درباره تغییر سیاست شوروی تأیید می‌کند: اولین تماس بین افغانستان و دولت شوروی توسط پیام امان‌الله شاه خطاب به و.ا. لنین و رهبر آن کشور در ۷ اپریل ۱۹۱۹ (حمل ۱۲۹۸) برقرار شد که در آن آمده است:

«... پادشاه دولت افغانستان امیر امان‌الله سلام دوستانه و احترامات تعظیم کارانه می‌رساند و به خبر دادن از تاج پوشی و تخت نشینی خودم که تاریخ ۲۱ ماه فبروری سنه ۱۹۱۹ ... بوقوع آمده است اظهار بیگانگی ... عهد می‌کنم... دولت افغانستان که خلقت و طبیعت آن را از اساس و بنیادش با حریت و مساوات عالم انسان‌ها شریک ساخته بوده است تا بحال بنابر بعضی عوارض از شرف مخابرات و مکالمات و مناسبات با دولت‌های معظمه و ملت‌های مکرمه ممنوع خود برکنار مانده بود ... بنأ علیه، این نخستین دفعه است که بنام ملت مستعد با تکامل افغان از طرف دولت مستقل و آزاد، افغانستان بارسال این نامه و دادیه خودم را بختیار می‌شمارم...»^{۴۳}

پیام و.ا. لنین و م.ا. کالنین عنوان امان‌الله خان پادشاه افغانستان

مورخ ۲۲ می ۱۹۱۹ مطابق ثور ۱۲۹۸.

خدمت جناب جلال‌التماب اعلیحضرت امان‌الله خان امیر مملکت افغانستان نخستین نامه از طرف ملت مستقلة افغان که مشتمل بر درود دوستانه به ملت روس خبر دهنده از جلوس آن اعلیحضرت بر اورنگ تاجداری مملکت افغانستان بود، بما رسید در جواب آن طرف حکومت کارگران و کشاورزان و از طرف عموم اهالی روسیه بفرستادن این نامه که مشتمل بر سلام دوستانه است به ملت آزاد و مستقل افغان که آزادی خود را با کمال دلآوری از تسلط جبین خارجه مدافعت کرده است مبادرت می‌نمائیم و آن اعلیحضرت را از جلوس اورنگ تاجداری

افغانستان که در تاریخ بیست و یکم ماه فورال ۱۹۱۹... واقع گردیده است عرض تبریک می‌گوئیم...»^{۴۴}

هرچند درین وقت، بیش از يك سال از برقراری نظام جدید در روسیه سپری می‌شد، اما دولت بلشویك هنوز بر سرزمین‌های امپراطوری تزارها تسلط کامل نداشت و یک تعداد از افسران وابسته برژیم گذشته با آن در پیکار بودند. اینان از کشورهای غربی خصوصاً انگلیس و فرانسه کمک دریافت می‌کردند. اما این اقدامات که دولت شوروی از آن بعنوان مداخله خارجی استفاده تبلیغاتی می‌کرد، به آن پیمانۀ نبود که به سقوط دولت مذکور بینجامد. روسیه که کامیابی در داخل را منوط به کامیابی در خارج و عبارت واضح‌تر به گسترش انقلاب کمونیستی در سایر کشورها می‌شمرد، برای این منظور، رهبران آن در مرحله اول، آلمان را در نظر داشتند. اما چون قیام کارگری در آن کشور به مقصد نرسید، کشورهای زیر استعمار، بخصوص کشورهای اسلامی را مورد توجه قرار دادند و تبلیغات گسترده در بین‌شان علیه دول استعماری غرب رویدست گرفتند. چون افغانستان در جنگ استقلال با بریتانیه درگیر شد.^{۴۵} مردم افغانستان در سایه مبارزه و رشادت ملی، دولت بزرگ و فاتح جنگ جهانی، یعنی انگلیس را در هم شکستند و در سراسر مشرق زمین، نعره آزادی‌خواهی و مبارزه علیه استعمار فرنگ را بلند کردند.

با حصول استقلال کامل سیاسی، افغانستان توانست با کشورهای مختلف جهان مناسبات سیاسی، بازرگانی و فرهنگی قائم نموده، دروازه کشور را بروی افکار اندیشه‌ها و فرهنگ جدید باز نماید. بعد از اعلان استقلال یک هیأت سیاسی به شوروی و سایر دول اروپائی غرض برقراری مناسبات سیاسی و عقد معاهدات فرستاده شد.

روز ۱۸ اکتوبر رادیو مسکو ملاقات نیم ساعته هیأت افغانی را با لنین اطلاع داد* و تبصره کرد که «...آنها امیدوارند که به کمک شوروی تمام مشرق، از تسلط

* از یادداشت تحت عنوان «چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان» توسط «سرخا» سازمان رهایی بخش خلق‌های افغانستان، ۱۳۶۰.

امپریالیزم نجات داده شود...»

در آغاز کار که روابط افغانستان و شوروی دوستانه و صمیمی بود، بامضای معاهده دوستی و مودت ۲۸ فبروری ۱۹۲۱ دولتین گردید و شوروی حاضر به کمک و امدادهای برای افغانستان گردید. ولی زمانی که پایه‌های قدرت دولت، شوروی، آهسته آهسته در منطقه استحکام یافت، در پالیسی آنان تغییراتی بعمل آمده و با استفاده از فرصت يك گام به پیش تا تخطی‌ها و بدعهدی‌های در تعهدات‌شان به مشاهده می‌رسد. مراجعه به مواد، هفتم هشتم و نهم معاهده فبروری ۱۹۲۱، این موضوع را بخوبی روشن می‌سازد:

«فقره هفتم - طرفین عالین معاهدین آزادی ملل شرق را باساس خود مختاری و به موافق خواهش عمومی هر ملت از ملل آن قبول می‌کنند.

فقره هشتم - بنابر اثبات فقره هفتم معاهده هذا طرفین عالین معاهدین استقلال و آزادی حقیقی دولت بخارا و خیوه را بهر طرز حکومتی که به موافق خواهش ملل آنها باشد قبول می‌کند

فقره نهم - برای اجرا کردن وعده حکومت جمهوری شوروی فدراتیف سوسیالیستی روسیه به توسط رئیس آن جناب لنین بجانب وزیر مختار دولت علیه افغانستان داده شده است. دولت روسیه قبول می‌کند که زمین‌های واقع در منطقه سرحدی که در قرن گذشته متعلق به افغانستان بوده است به افغانستان تسلیم کند. با مراعات اساس عدل و انصاف و خواهش آزادانه ملل که در آن زمین‌ها سکنی دارند. ترتیب اظهار رضا و تعین آرائی اکثریت اهالی دائمی آنجا به موافقه جداگانه بین دولتین بتوسط و کلان طرفین قرار داده می‌شود.»^{۴۶}

ولی با وجود این عهدنامه، سرزمین‌های بخارا، خیوه و پنجه در جمهوریت‌های آسیای مرکزی اتحاد جماهیر شوروی مدغم گردید. و ده ملیون روبل طلای موعود به تعویق افتاد. در دوره محمدظاهر شاه، در زمان صدارت سردار شاه‌محمود، بر اثر پروتوکول موافقت‌نامه مسایل سرحدی ۱۳ جون ۱۹۴۶ (جوزای ۱۳۲۵) بین افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی فقره نهم و دهم معاهده ۱۹۲۱

راجع به پنجاه و امداد شوروی چنین تعدیل آمد: «بر اثر امضای موافقت‌نامه بین افغانستان و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در مسایل سرحدی مورخه تاریخ هذا، طرفین متعاهدین تصدیق می‌نمایند که ماده نهم و دهم معاهده فیما بین افغانستان و جمهوریت اشتراکیه شورائیه روسیه مورخه ۲۸ فبروری ۱۹۲۱ خاتمه یافته لذا از اعتبار ساقط شناخته می‌شود.»^{۴۷}

بدعهدی دومی پشتیبانی از مفکوره پان‌اسلامیزم و موضوع خلافت در منطقه بود. لنین، حتی شاه امان‌الله را تشویق کرد که پان‌اسلامیزم را بحیث یک هدف ادامه بدهد. در حالیکه از یک طرف ادعا می‌شد که پان‌اسلامیزم بنابر خصلت ضدیت‌اش با امپریالیزم یک جنبش انقلابی و کمک‌کننده جنبش کمونیستی نامیده می‌شد، از سوی دیگر طرز تلقی آنان چنین بود: «... شما باید این موضوع را مدنظر قرار بدهید که برای ما بعضی تمایل محافل افغانی خطرناک می‌باشد. و آنها می‌خواهند یک اتحادیه رجائی دول اسلامی در تحت رهبری افغانستان بوجود بیاورند... ما از طرف خودها مجاز هستیم و حق داریم به انگلستان بگوئیم که دولت بریتانیا در امر اجرات بعضی محافل افغانی که نظریات پان‌اسلامیزم و آن را جواسیس بریتانیه معاونت می‌نماید، بحالت موجوده آسیای میانه اتحاد شوروی خطرناک محسوب می‌گردد، خودداری بنمایند...»^{۴۸}

مثال و نمونه دیگری از تغییر سیاست شوروی و تخطی‌ها و تجاوز آن کشور بر جزیره «درقد» در دریای آمو است. چنانچه شماره فوق‌العاده امان افغان (۲۷ قوس) نوشت: «... شنیده شده است که دوائر سیاسی و حربی ما در کابل درین روزهای اخیر در مقابل یک امر واقع مانده است که آنهم تجاوز یک قطعه عسکر اتحاد جماهیر شوروی بر خاک مقدس ما در نقطه (درقد) واقع حکومتی کلان بدخشان و قتل یک نفر تهبانه دار افغانی است، تشویش و غیضی که خبر این حمله ناگهانی در تمام مردم افکنده است نهایت مدهش است...»^{۴۹}

امان افغان مبلغ آینده‌های «جوانان افغان» بار دیگر در شماره فوق‌العاده ۲۹ قوس در صفحه اول سال هفتم خویش تحت عنوان «قضیه تجاوز روسیه» مطالبی درین رابطه نوشت.

آقا باکف در خاطرات اش بیان می‌کند: «... در سال ۱۹۲۵ شوروی قسمتی از افغانستان را بصورت جزیره در «آمو دریا» تصرف کرد ... من پیش‌بینی می‌کردم که در کابل بر اثر ماجرای اشغال جزیره وضع ناگواری در پیش خواهم داشت و پس از ورود علناً متوجه شدم که پیش‌بینی من زیاد دور هم از حقیقت نبود. الحاق جزیره فوق‌الذکر بخاک شوروی چنان افکار عمومی افغانستان را علیه ما برانگیخته و قوای نظامی کشور با ما بطور علنی بنای دشمنی را گذارده بودند که هیچکدام از اعضای هیأت سیاسی شوروی جرأت ظاهر شدن در خیابان‌ها را نداشتند. من که کلیه تماس‌های خود را با مأمورین سابق اطلاعاتی از دست داده بودم، سرگردان مانده و «ستارک» هم چون از موقع مسکو خبردار شده بود، از فرصت استفاده کرده حتی از ملاقات با من نیز طفره می‌رفت...»^{۵۰}

در اسناد محرمانه آمده است که «... امان افغان در شماره ۱۹ دسمبر ۱۹۲۵ خود خبری را نشر کرد و در آن گفته است که روس‌ها بر مادر وطن مقدس ما، در جزیره «درقد» در ولایت بدخشان حمله کردند و یک تعداد محافظین و قوماندان آنجا را کشته اند... و طبق همین سند، خبر این واقعه در حلقات سیاسی و نظامی کابل نارامی را بار آورده است، عسکر و مهمات و سلاح از کابل جانب بدخشان روانه شد. امور پرسونل قوای هوائی روسیه موقتاً به تعویق افتاد و کار پرسونل شوروی که قرار بود راه سالنگ - هیبک - مزار را سروی، کند نیز به تعویق افتاد. کابینه افغانستان هنوز هم اکثراً بوقفه‌ها مجلس می‌کنند. ولی وحدت پالیسی در بین مشاوران امان‌الله وجود ندارد و نظریات‌شان به سه پارتی تقسیم می‌شود: گروه اول طرفدار آنند که ببیند و انتظار بکشند که چه می‌شود؟ تا قدم معین بجانب آن اقدام صورت گیرد. گروه دوم در صورت لزوم طرفدار جنگ و اعلان بودند. گروه سوم طرفدار کمک دیپلماتیکی برتانیه در زمینه بودند.

در بین این نظرات امیر امان‌الله تا هنوز تصمیم قاطع نگرفته است. با وجودی که سفیر روسیه را بحضور پذیرفته و صحبت طولانی با وی داشته است. در ۲۰ دسمبر ۱۹۲۵، محمود طرزی صحبت طولانی باستارک داشت....

بروز جمعه ۲۵ دسمبر، امان‌الله در وقت نماز، در مسجد گفت که روس‌ها جزیره

مذکور حمله کرده اند و افغان‌ها حاضر است خون خود را بریزند. بهتر است که در مجادله کشته شویم تا آنکه مانند لقمه قرط شویم ... در ۲۹ دسمبر ۱۹۲۰ اتاشه نظامی نمایندگی بریتانیا، بوزارت دفاع افغانستان رفته و در صحبت که با وی بعمل آمد، افغانستان از وی امکانات تهیه سلاح و مهمات گردید... طرزی به سفیر بریتانیا در کابل گفت که اگر روسیه با شغال خود دوام بدهد، جنگ بین‌شان حتمی است، پس در آنصورت حکومت بریتانیا حاضر به کمک است، سفیر مذکور وانمود کرد که باید محتاط باشید و از برخورداری کنید. جنگ با روسیه انتحار است ما حاضریم کمک دیپلوماتیک کنم. ... قوای افغانی از کابل به هرات از قندهار به هرات از کابل به بدخشان و از کابل به مزار توسط یابو، اشتر و لاری‌ها انتقال داده اند.

درین اواخر امان‌الله قوای عسکری را در کابل معاینه و آنان را به آمادگی برای قربانی تشویق کرد، و در ضمن امان‌الله به فابریکه حربی امر کرد که فوراً میلیون‌ها متر تکه برای عسکر تهیه کرد. ...

تا جائی که ما می‌دانیم، امیر امان‌الله بدون آنکه پرستیژ خود را از دست بدهد، راه حلی پیدا خواهد کرد. چیزی که امان‌الله می‌خواهد تلافی خساره، معذرت خواستن و تخلیه روس‌ها ازان جزیره است.

جزیره مذکور، موقعیت سوق‌الجیشی دارد و در نقطه شمالی افغانستان قرار دارد. به نظر همفریز جزیره مذکور قدمی یا تخته برای جذب افغانستان شمالی است، البته این جذب جذب سیاسی است. ...

خبرنگار «رپورتر» از پاریس خبر داد که بتاريخ ۳۰ جنوری ۱۹۲۶ روسیه موافقت کرد که قوای خود را از جزیره خارج سازد. ...

در همین تاریخ «طرزی» در گفتگوی با سفیر بریتانیا تذکر داد که طرفین افغانستان و شوروی به مطالب آتی بموافقه رسیده اند
۱- روسیه فوراً جزیره را تخلیه می‌کند.

۲ - قوای افغانی که تعداد آن پنجاه نفر باشد، جزیره را اشغال می کنند.

۳ - کمیسیون مختلط، مسؤولیت حادثه دسمبر و ملکیت جزیره را تعیین می کند...

۴ - کمیسیون کار خود را در ظرف شش ماه را پور می دهند. ...

امان افغان در شماره ۴ فبروری ۱۹۲۶ خود راجع به حل حادثه خبری نشر کرد و در آن تذکر داد که جزیره تخلیه شد و سوالات مربوط به آن توسط کمیسیون مشترك حل می شود...»^{۵۱}

گرچه روسیه با تخلیه جزیره مذکور یکبار دیگر آرزویش را در حفظ مناسبات دوستانه با افغانستان ظاهر ساخت و برای جلوگیری از تکرار چنین حوادثی معاهده بیطرفی و عدم تعرض ۳۱ اگست ۱۹۲۶ در بین دو کشور عقد شد. معذالک نمی توان گفت که ذهن حکومت افغانستان بخاطر سیاست های دو پهلوی شوروی و نیت آن بکلی آسوده بود. این مطلب را شاه امان الله در ملاقات محرمانه با همفریز وزیر مختار بریتانیا، اندکی پس از امضای معاهده فوق ابراز داشته چنین نتیجه گیری کرد که: مقصد من بهر نحوی که در ظاهر تعبیر گردد، در واقع این است که اگر انگلستان موقع بدهد، قدم به قدم به آن نزدیک شوم و تنها مناسبات حسن همجواری را با روسیه حفظ نمایم.»

به گفته فرهنگ بر مبنای سیاست حکومت افغانستان از اصرار بر مسئله اعاده «پنجده» که در معاهده ۱۹۲۱ پیش بینی شده بود خودداری نمود.

فهرست منابع و مآخذ فصل پنجم

- ^۱ دیوید شوب David Shub تاریخ سازان لنین بدون نقاب انتشارات هفته چاپ سوم ص ۹۵۰.
- ^۲ همان اثر و همانجا.
- ^۳ سراج‌الاکبار، افغانیه شماره ۴، سال ۷
- ^۴ همان اثر و همانجا.
- ^۵ دیوید شوب. ص ۱۳۰.
- ^۶ همان اثر ص ۱۵۴.
- ^۷ همان اثر ص ۱۵۵
- ^۸ همان اثر ص ۱۵۵ و ۱۷۲.
- ^۹ همان اثر ص ۱۷۲
- ^{۱۰} همان اثر و همانجا.
- ^{۱۱} همان اثر ص ۱۷۳
- ^{۱۲} ح. کامرانی، تاریخ، روسیه جلد اول (ترجمه). چاپ و نشر ۱۳۶۱ ص ۵۱۶.
- ^{۱۳} همان اثر ص ۵۱۸.
- ^{۱۴} دیوید شوب ص ۱۷۴.
- ^{۱۵} داکتر پاکزاد کابلی داکتر محمد اکرم عثمان (ما و آسیای میانه) در پرتو کتاب «قیام باسماچیان» و دیگر منابع، مجله امید. شماره ۲۱۱.
- ^{۱۶} وارتن، گریگورین ظهور افغانستان معاصر بزبان انگلیس). ص ۱۲۵
- ^{۱۷} سراج‌الاکبار، افغانیه شماره ۲۳، سال ۷
- ^{۱۸} همان اثر و همانجا.
- ^{۱۹} وارتن گریگورین ص ۲۲۴
- ^{۲۰} همان اثر ص ۲۲۳
- ^{۲۱} سراج‌الاکبار افغانیه شماره ۱۳، سال ۷
- ^{۲۲} ادمک، ص ۵۴.
- ^{۲۳} همان اثر ص ۶۰.
- ^{۲۴} اخراموویچ، لنین و مناسبات شوروی و افغانستان نووستی ۱۹۷۰ ص ۴.
- ^{۲۵} همان اثر ص ۵.
- ^{۲۶} همان اثر و همانجا.
- ^{۲۷} همان اثر ص ۷.
- ^{۲۸} یوری ولکوف، راه دوستی و همکاری، نووستی ۱۴۶۸، ص ۱۲.
- ^{۲۹} همان اثر و همانجا.
- ^{۳۰} سراج‌الاکبار افغانیه شماره ۱۸، سال ۷
- ^{۳۱} همان اثر شماره ۵ سال ۷
- ^{۳۲} همان اثر شماره ۸ سال ۷
- ^{۳۳} همان اثر، شماره ۲۰، سال ۷

- ۳۴ همان اثر، شماره ۲۰، سال ۶
- ۳۵ همان اثر، شماره ۲۳، سال ۶
- ۳۶ همان اثر همانجا.
- ۳۷ اولیانوفسکی کمترین و خاور، ترجمه جلال علوی نیا، تهران ۱۳۶۰ ص ۷۸
- ۳۸ همان اثر، همانجا.
- ۳۹ همان اثر، ص ۸۹
- ۴۰ رابرت روزول، پالمر تاریخ جهان، نو جلد دوم ترجمه ابوالقاسم طاهری، موسسه انتشارات امیرکبیر ۱۹۵۶، ص ۴۷۴ ..
- ۴۱ آقا باکوف، ص ۲۲۰.
- ۴۲ وزارت امور خارجه افغانستان وزارت خارجه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مناسبات افغانستان و اتحاد شوروی در سالهای ۱۹۱۹-۱۹۶۹ مطبوعه دولتی ص ۲.
- ۴۳ همان اثر ص ۴ و ۵.
- ۴۴ فرهنگ، جلد دوم ص ۵۱۶
- ۴۵ وزارت امور خارجه افغانستان و وزارت خارجه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ص ۱۶. ۱۷.
- ۴۶ همان اثر، ص ۶۷.
- ۴۷ همان اثر، ص ۲۲.
- ۴۸ شماره فوق العاده امان افغان سال ۷، ۲۷ قوس
- ۴۹ آقاباکوف، ص ۹۷.
- ۵۰ اسناد محرم اندیا آفس لندن R/۱۳/۱۲
- ۵۱ فرهنگ جلد دوم ص ۵۲۳ بحوالله ستیوارت، ص (۳۱۲).

فصل ششم

فعالیت‌های انقلابیون و آزادی‌خواهان بین کابل - مسکو

درین بخش سعی بعمل آمده تا فعالیت‌های عمده يك تعداد چهره‌ها و شخصیت‌های کلیدی انقلابی و آزادی‌خواه را که در حوادث و رخدادهاى مورد مطالعه ما اثر گذاشته اند، به بررسی و مطالعه قرار دهیم تا باشد جایگاه رفیع و مواضع سیاسی این سیمایا در پویة فعالیت‌های سیاسی‌شان درین منطقه روشن شود.

۱. راجا مهندرا پراتاب

حکومت موقت هند در کابل، روی یک هدف مشترك مبارزه علیه استعمار انگلیسی و آزادی کشورشان تأسیس شد، برای رسیدن باین هدف اکثر اعضای حکومت موقت بالخاصه بنیان‌گذاران آن باوقات مختلف در کشورهای مختلف در شرایط مختلف و به شیوه‌های مختلف سیاسی پرداختند. از آنجمله بود مهندرا پراتاب.*

* پراتاب می‌نویسد که «... فامیل ما همیشه طرفدار اسلام بود ... لقب راج بهادر Bahadur Raj اصلاً توسط امپراطورهای مغولی به خاندان ما در مرسان علیگره Mursan داده شده بود. پدر ما راجا گهنشام سنگه بهادر Raj Ghanshams Singh Bahadur نام داشت.»

پراتاب (متولد اول دسمبر ۱۸۸۶) از تحصیل‌کردگان کالج علیگره است. (پراتاب ص ۳۲۲) پراتاب چون ذوق سیاحت داشت با خانمش سفر نمود. سفر چار ماهه‌اش بدور دور جهان چار ماه را در برگرفت (۱۹۰۷). در ۱۹۱۱ سفری باروفا کرد و موسسات تخنیکي را مطالعه نمود. درین سفر از لندن، برمنگهم، لیدز، شفیلد، مانچستر، ادنبره، گلاسکو، پاریس، برلین و زوریخ بازدید کرد. در ۱۹۱۳ ترکیه را دید و در جنگ بالکان به هندوان در ترکیه کمک کرد. در دسمبر ۱۹۱۴، بصفت تبعید افتخاری ترك کرد. ازان به بعد سفرهای به جرمنی آستریا، ترکیه، روسیه، افغانستان، فارس، فرانسه، ایتالیه، سوئیس، امریکا، مکسیکو، چین و جاپان نموده است. (اسناد محرم ۱۰/۸۹۸)

پیروزی انقلاب اکتوبر که شعار ضد استعمار و ضد استثمار را با خود آورده بود و طرفداری خود را از رهایی خلق‌های تحت ستم اعلان نمود، نه تنها از طریق اخبار بلکه شفاهی نیز برای مردم هند رسید و تأثیر خود را بر مبارزات پیگیر هند بجا گذاشت و در چنین شرائطی بود که زمینه فعالیت‌های حکومت موقت هند در روسیه مساعدتر شد.

دولت شوراهای از دولت موقت هند در کابل دعوت بعمل آورد تا به ترکستان روس سفر نماید. قراری که مهندرا پراتاب می‌نویسد در آن فرصت، روسیه شوروی احتیاج زیاد به غله افغانستان داشت و در مقابل پترول خود را عرضه می‌نمود و درین مورد از من کمک خواستند. هیأت هندی بریاست او از تاشکند توسط قطار آهن به پتروگراد رفتند و با تروتسکی کمیسار جنگ ملاقات کرد (اول مارچ ۱۹۱۸).

مهندرا پراتاب، بصورت فشرده و مختصر هدف سفرش را به کشور شوراهای بیان داشت: «روسیه آزاد، باید ضرور با جرمی همکاری نماید... افکار عامه در هند، تماماً بر ضد بریتانیا است.» او تقاضا کرد که دولت شوراهای در تطبیق و تعمیل پلانی که توسط وی پی ریزی شده بود، کمک کند. البته درین پلان، همکاری جرمی در آزادی هند، آرزو برده شده بود. طرح بدین منوال بود که: یک سپاه بین‌المللی سوسیالیستی که شامل آستریائی‌ها، بلغاری‌ها، جرمی‌ها، ترک‌ها و سوسیالیست‌های کشور شوراهای باشد، ترتیب و تهیه گردد. این سپاه از جنوب سرزمین روسیه شوروی عبور کرده، هند را آزاد نماید.

باین ارتباط، مهندرا پراتاب از شوروی آرزو نمود که وسایل و لوازم ترانزیتی این سپاه را تهیه بدارد. حکومت شوروی، بدو دلیل به تقاضای او جواب مثبت داد: نخست آنکه به گفته پراتاب شوروی بر سر قدرت است و آنان غله افغانی را در مقابل پترول خریدار بودند...، دوم اینکه پلان مهندرا پراتاب به یک طبقه انقلابی ارتباط داشت.^۱ مولانا عبیداله می‌گوید: «... در ابتدای حکومت شاه امان‌الله،

PS/L/ در امریکا به ملاقات «هردیال» و اعضای جمعیت آزادی‌خواهان هند رسید و با افکار انقلابی گروید، بالاخره به برلین آمد و در «اندین سوسیستی» شامل شد.

مناسبات حکومت موقت با اتحاد شوروی با جازه و مصلحت امیر امان‌الله، ایجاد گردید که در آن راجا مهندرا پراتاب تجویز نمود تا جوانان ما بروسیه رفت و آمد نمایند. وقتی که در مسکو جماعت اشتراکی هندوستانی تأسیس گردید، یک مرکز آن در تاشکند بود که رهبر آن مهندرا پراتاب تعیین گردید که چند سال آن را اداره می‌نمود.^۲ در آغاز این مناسبات پیهم تقویه می‌گردید و مخصوصاً از لحاظ اینکه خلافت اسلامی ترکیه در ۱۹۱۸، از دست انگلیس‌ها شکست یافته بود و حکومت باین نتیجه رسیده بود که برای آزادی هندوستان و عالم اسلام از چنگال آهنین استعمار بریتانیا، غیر از آنکه با اتحاد شوروی مناسبات قایم و تقویه گردد، راه دیگری وجود ندارد که درین صورت از اتحاد شوروی امکان هر نوع کمکی درین راه بدست آمده می‌توانست. بناءً اعضای برجسته و فعال حکومت موقت، بمنظور آزادی هند، سمت فعالیت‌های خود را بیشتر متوجه اتحاد شوروی ساختند.

«مهندرا پراتاب که از زمان شاه امان‌الله در صفحه جدید از فعالیت‌ها خویش با اتحاد شوروی، پرداخته بود، در ۷ می ۱۹۱۹ همراه با پنج تن از اعضای برجسته اش (برکت‌الله، اچاریا دلیپ سنگه و ...) که از برلین به مسکو آمده بودند، با لنین ملاقات کردند»^۳

پراتاب نقل می‌کند که لنین در آغاز گفتگو بزبان انگلیسی از آنان پرسید که چه زبانی را ترجیح می‌دهند: آلمانی، انگلیسی، فرانسوی یا روسی؟

گفتگوها بزبان انگلیسی انجام گرفت. پراتاب کتاب خودش بنام «مذهب عاشقان» را به لنین هدیه کرد. از قضاء لنین این کتاب را خوانده بود و اعتقاد داشت که کتاب «تولستوی گرایی» را تبلیغ می‌کند.^۴

به گفته رای Roy «... این ملاقات حیرت آور بود. من راپور دست اول از خود لنین در زمینه دارم. معلوم می‌شد که پرتاب از جوانی با اشغال ذهنی مواجه بوده، معتقد بود که او پیامبر است. در کابل او يك رساله نوشته بود که آن را «Religion of Love» یاد کرده است. يك کاپی آن را به لنین عرضه کرد و تبصره کرد: اگر لنین رژیم جدید را در روسیه شوروی مطابق اساسات فورمول شده

رهنمائی کند، انقلاب ناکام نخواهد شد. لنین وعده کرد که آن را مطالعه می کند و مولف این رساله را دوباره می بیند و نظر خود را باو می دهد. او در صحبت دومی خود به پراتاب توصیه کرد که به انگلیند برود و این Gospel یعنی کتاب مقدس خود را در آنجا تبلیغ کند. او علاوه کرد که بلشویک ها، بخدا معتقد نیستند...»^۵

«این شخصیت اجتماعی و سیاسی هند ملاقات با لنین را در سال ۱۹۱۹ بزرگترین رویداد زندگی خود می داند. او در مقالات خود با رئیس حکومت شوروی، آرزو برد تا شناسائی حکومت موقت هند در کابل را بروسیه قبولاند و کمکی در زمینه بدست آورد. مگر حکومت شوروی، بالاخره فیصله کرد که مهندرا پراتاب شخصی نیست که بالای او حساب شود. چه برای این کار باید یک نفر انقلابی خون گرم با مفکوره های مترقی و از همه مهمتر به یک سازمان انقلابی مستحکم هند، ارتباط داشته باشد تا تائید خلق های انقلابی را حاصل نماید.

بنابراین، یگانه نتیجه این ملاقات آن بود که از مهندرا پراتاب خواهش بعمل آمد که سفیر شوروی سورتز را تا کابل همراهی کند. پراتاب همراه با سفیر شوروی از طریق هرات وارد کابل شد و متبای اعضای هندی در کشور شوراها ماندند تا کار سازماندهی را بین هندیان و آسیای مرکزی را انجام دهند...»^۶

مهندرا پراتاب می نویسد که در نوبت اول سفرش به کابل، نفر درجه اول هیأت ترکو جرمن از هرات به کابل بود، در حالیکه درین سفر، بعد از دیپلومات شوروی، سورتز نفر دوم بحساب می آمد. او همچنان علاوه می کند که او بود که هیأت شوروی را به نحو شایسته با شاه امان الله معرفی کرد. چه از وی چنین کاری آرزو برده شده بود. درین، نوبت مهندرا پراتاب مهمان شخصی پادشاه بود، در قصر سردار نصرالله بودوباش می کرد.^۷

باز هم یکبار دیگر، مهندرا پراتاب با دو نفر از اعضای هندی خودش، از تاشکند به مسکو رفتند و در آنجا میرزامحمد یفتلی سفیر افغانستان، در نمایندگی افغانستان محل رهایش برایشان تهیه دید. البته این فرصتی است که «رای M.N. ROY» در شوروی در پی طرح پلان تشکیل قوای نظامی غرض حمله بر هند از

طریق افغانستان بود. مهندرا پراتاب زمینه ملاقات سفیر افغانستان و رای Roy را در سفارت افغانستان در حالیکه خودش نیز حاضر بود، فراهم ساخت.^۸ پراتاب می‌گوید که: رای Roy در یکی از صحبت‌هایش بمن توصیه کرد که باید به هند بروم، در حالیکه درین فرصت مولانا برکت‌الله پیشنهاد کرد و اصرار ورزید که نباید به هندوستان اسیر برگردم»^۹

سال‌های اول عصر شاه امان‌الله، زمینه خوبی برای فعالیت‌های اعضای حکومت موقت هند برای دورا دور، دنیا مساعد ساخته بود. چنانچه امان‌الله‌خان در بهار ۱۹۲۰، مهندرا پراتاب را بحضور خود در وزارت خارجه طلب کرد و هفت قطعه مکتوب را که عنوانی حکمرانان تبت، چین، جاپان، سیام، ایالات متحده، جرمنی و ترکیه نوشته بود، باو سپرد.

پراتاب می‌نویسد که: مشاهده کردم مکاتیب مذکور در ابریشم و چرم پیچانید شده است. متعجب شدم، زیرا قبلاً چانس‌لر جرمنی به عین شکل مکاتیب خود را که عنوان شهزادگان هندی در ۱۹۱۵ بمن داده بود، من از موضوع به شاه، گفتم شاه تبسم کرد و گفت چیزی که جرمنی انجام داده می‌تواند، افغانستان نیز باجرای آن قادر است.^{۱۰}

هیأت بریاست مهندرا پراتاب که تعدادشان به بیست نفر می‌رسید و از آنجمله کلنل عبدالکریم نیز آنان را همراهی می‌کرد، از طریق پامیر داخل ترکستان چین شدند و مکتوب امان‌الله خان عنوانی رئیس جمهور چین را بمأموران سرحدی چین سپردند و در مقابل سندی از آنها حاصل کردند. ولی مأموران چینی بایشان اجازه نداد که ازان طریق به پایتخت بروند، بلکه تجویز کردند که از دروازه‌های شرقی داخل آن کشور شوند.

هیأت به تاشکند رفت و در قونس‌لگری افغانستان بسر می‌بردند تا اینکه مکتوبی از محمود طرزی وزیرخارجه افغانستان را حاصل نمودند که در آن صلح افغانستان با بریتانیا تذکر داده شده بود و علاوه شده بود چون کار هیأت به پایان رسیده تلقی می‌شد، لذا مکاتیب فوق را واپس بوزیرخارجه محمود طرزی مسترد نمایند. از جمله

مکتوب عنوانی رئیس دولت چین قبلاً به مأمورین مربوطه چین تقدیم گردیده بود. کلنل عبدالکریم بکابل خواسته شد و به مهندرا پراتاب گفته شد که آزاد است که بکابل می‌آید و یا در روسیه شوروی می‌باشد.^{۱۱}

مهندرا پراتاب در اوایل ۱۹۲۲ با پاسپورت افغانی، از شوروی به برلین رفت. او در آنجا به کمک محمدولی‌خان چندی در نمایندگی افغانستان اقامت گزید. محمدولی‌خان همراه با غلام صدیق‌خان چرخي به ایتالیه و سویس رفتند، پراتاب را نیز با خود همراه بردند.*

پراتاب با استفاده از موقع، با وزارت خارجه ایتالیه و سفرای چین و سیام، صحبت کرد. پراتاب به کمک محمدولی‌خان به جاپان سفر کرد و در آنجا «بوش» آزادی‌خواه بزرگ و معروف هندی را ملاقات نمود.

او چندین بار به جاپان سفر نمود و در هر نوبت يك سلسله مقالات بخصوص در مورد افغانستان تسلط و نفوذ استعماری بریتانیه در نیم قاره هند، وحدت هندو و مسلمان و «وحدت آسیائی»، به نشر رسانید و يك تعداد اخبارهای جهان نیز از فعالیت‌های وی گزارش داده اند و بران تبصره نموده اند.**

* درین، وقت سردار شیراحمدخان سفیر افغانستان در روم بود، و به گفته مهندرا پراتاب، سردار مذکور از طرفداران و هواخواهان معروف پالیسی انگلیس در افغانستان بود (پراتاب ص ۷۵).

** از اسناد مخفی، بریتانیا معلومات آتی بدست می‌آید:

۱. در اخبار، ادور تایزر جاپان Japan Advertiser تاریخی ۲۶ اکتوبر ۱۹۲۲ آمده است که «افغانستان یک هیأت را روانه خواهد کرد و راجا مهندرا پراتاب آمده تا زمینه را برای نمایندگان افغانی تهیه کند.

Afghanistan will send mission here. Raja Mehendra pratap arrives to prepare way for delegation

درین مقاله، راجع بحصول استقلال کامل سیاسی افغانستان و نمایندگی محمدولی‌خان باروفا و ایالات متحده صحبت شده است...

۲- در یکی از مقالات دیگر تاریخی ۱۷ دسمبر ۱۹۲۲ مهندرا پراتاب راجع بروابط افغانستان و جاپان تبصره نموده و جاپان را تشویق کرده که با افغانستان که آزادی خود را در ۱۹۱۹ از انگلیس‌ها

بی‌مورد نخواهد بود که متذکر شد که مهندرا پراتاب مقالات زیادی در سراج‌الخبار افغانستانیه امان افغان*، زمیندار لاهور، Milap، سراج لاهور، اکالی امرتسر،

استعماری بدست آورده و انکشافاتی در ساحه مکتب، کالج، صنعت، شفاخانه... بعمل آورده، باید روابط هر دو کشور قوی و استحکام یابد.

۳- اخبار کوکومن Kokumin در شماره ۱۳ نوامبر خود نوشته است که انجمن محصلان در یونیورسیتی امپریال توکیو Imperial محفلی دائر کردند و مهندرا را در آنجا خوش آمدید گفته اند. او بنام نماینده افغانستان در جاپان راجه به وضع فیزیکی افغانستان و مسایل دیگر آن کشور، لکچر داد. او تقاضا کرد که جاپان بحیث یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای جهان است که باید رهبری کشورهای آسیای را بعهده بگیرد. در ختم محفل، مهندرا پراتاب يك فوتوی امضاء شده امیر امان‌الله شاه افغانستان را به یونیورسیتی مذکور اهدا کرد. او در کالج اقتصاد آن یونیورسیتی، نیز کنفرانسی ایراد نمود.

۴- جاپان تایمز تاریخی ۱۶ نوامبر ۱۹۲۲ از زیان پرتاب نوشته است که من حاضر شدم که در اوقات سه ماهه در جاپان زبان فارسی و زبان‌های هندی را در کرکتر عربی و سانسکریت مجانی تدریس کنم.

* امان افغان در یکی از شماره‌های خویش تحت عنوان «ورود راجه مهندرا پراتاب» نوشت: «...راجه مهندرا پراتاب که یکی از ملیون کشور هند است و دو سال قبل نیز وارد کابل شده بود، بعد از گذراندن مدتی از راه چین عازم جاپان شد، درین مدت باطراف دنیا سیاحت کرده، مجدداً وارد کابل گردید...» ص ۱۴، سال ۴، شماره ۱۸. و نیز در یکی از شماره‌ها بعدی این اخبار، نوشته مهندرا پراتاب که باداره امان افغان سپرده شده بود، بچاپ رسید:

مکتوب از باغ بابر کابل - ۲۴ سیمتمبر ۱۹۲۳ ع

جناب محترم مدیر صاحب (امان افغان) محبت عرض!

هرکس که به عالم اخبار و جراید سیر و سیاحت می‌کند، می‌داند که در مملکت هندوستان، درین روزها بین مسلمانان و هندوها چیزی کش مکش گفته می‌شود. من درین باب چندین مقاله‌ها به جراید مختلفه هند ارسال داشته ام و می‌خواهم که يك خلاصه همان تحریرات را باخبار عالی شما هم تقدیم بنمایم تا دوستان و عزیزان درین ملک هم ازان افکار واقف باشند. این است که چند سطر ذیل را نگاشته ارسال داشتم والسلام يك رفیق نادیده تان (مهندرا پراتاب)

اختلافات ملی در هند:

بلی گفته می‌شود که بین دو برادر هندی: بین دو عضو ملت هندوستان، بین هندو و مسلمان چیزی کش مکش رو نموده، این سخنان را بعضی اخبارهای هندی آنقدر طولانی می‌دهند که سیاح عالم اخبار همه دیگر نقاط دنیای حقایق را فراموش نموده به يك هیجان آمده... این همه حکایت‌های بدگمانی‌ها بین هندوها و مسلمانان حقیقت ندارند ... باید دانست که این قضیه را که نسبت به آن جراید می‌نویسند، مردم‌هایی می‌کنند که نه مسلمان هستند و نه هندو، و به عقیده من اسلام پک و دین هندو، دو راهی است بخداوند که ذات یگانه نظر به اوقات و اماکن مختلف برای خیر بنی آدم و نوع انسان بخشیده. این‌ها اکثر غلام شیطان اند و محض برای منفعت شخصی خود و باشاره دیگران باسم دین، جنگ و جدائی را شیوه خود می‌سازند اما به فضل خداوند در ملک

Bandematram «تحفه هند» در بنجوره، آگره، سیاست لاهور، هندی پراتاب لاهور The Himalayan در امریکا، جاپان تایمز، کرونیکل جاپان، همدم لکهنو، Kasar بنارس Hindustan Ghadir چاپ رسانیده است.

مهندرا پراتاب در سفر اول خود از جاپان وارد پیکن شد و پس از آن، از طریق مغلستان به شوروی آمد و از آنجا بکابل رسید. شاه امان‌الله او را بحضور پذیرفت و در حالیکه محمدولی‌خان نیز حاضر بود، گزارشات سفر جاپان ویرا شنیده و آنرا بدیده قدر نگرست.

شاه امان‌الله، در فکر فرستادن يك هیأت به جاپان شد. مهندرا پراتاب از موقف خود بحیث نماینده رسمی انکار کرد و موافقه شد که او غیررسمی به جاپان برود. قرار شد که سردار علی‌احمدخان به گفته پرتاب از هواخواهان انگلیس، بحیث رئیس هیأت به جاپان برود، ولی شورش ملای لنگ موضوع را به تعویق انداخت. با از بین رفتن و سرکوبی شورش، زمینه برای روانه کردن هیأت باز هم بریاست مهندرا پراتاب مهیا گردید.* شاه امان‌الله در وقت عزیمت پراتاب برایش گفت: «فعلاً وقت وحدت اسلامی نیست ما باید برای وحدت آسیا کار کنیم»^{۱۲}

از اسناد محرمانه برتانوی برمی‌آید که: پراتاب بحیث افغان در کنفرانس «پان آسیاتیک» حصه گرفته بود. او راجع به کنفرانس مذکور، بادیتور «امان افغان» نوشته بود که کوشش بعمل آمد تا کنفرانس سومین «پان آسیاتیک Pan-Asiatic» در کابل دائر شود ... خواهش من آنست که تبت و نیپال را دوست هند و چین بسازم. ... و نیز معتقدم که اگر افغانستان و چین خواهش داشته باشند که هند آزاد باشد، انگلیس‌ها، هیچگاه آنان را در قید اسارت و غلامی نگاه کرده نمی‌توانند ... نباید فراموش کرد که در حال حاضر روسیه شوروی، چین، جاپان،

هندوستان صدها دیندار حقیقی مثل جناب مولانا محمدعلی و شوکت‌علی صاحب و داکتر کچلو، جناب موتی لال و لاجبیت رای صاحب، و شری راج گوپال و غیره موجود اند که برای خیر عمومی کوشان هستند... (مهند را پرتاب . ترجمه صفحات ۴ و ۵، شماره ۲۱ امان افغان)
 * در اسناد محرم آمده است که عزیمت او از کابل اجرای تعهدی است که توسط امان‌الله به نمایندگی بریتانیا داده است راپور (اکتوبر ۱۹۲۴)

ترکیه و فارس هیچگاه مطلقیت و استبداد جدید را در هند اغماض کرده نمی‌توانند ... مهندرا پراتاب آرزو داشت نپال، تبت، چین، جاپان، هند و افغانستان را با هم نزدیک سازد ... اعلامیه که توسط اعضای سرشناس «لیگ پان - آسیاتیک» نشر شده، در آن برتانیه متهم شده، که توطئه شان در افغانستان، به‌هدف محروم ساختن امان‌الله از تخت بوده است. این اعلامیه در اخبار جاپان، تایمز به نشر رسیده است...

«اعلامیه لیگ پان - آسیاتیک»: «... بخاطر آورده می‌شود که در سال ۱۹۲۸، زمانی که شاه امان‌الله از افغانستان با همراهانشان غرض بازدید از انگلستان و دیگر کشورهای اروپائی بخاطر مطالعه مراحل مختلفه تمدن معاصر و معرفی آن به افغانستان آمد..

When the cats are away, mice will play

یعنی زمانیکه پشک‌ها از نظر دورند، موش‌ها به فعالیت آغاز کرده می‌رقصند. ... وقتی که شاه امان‌الله و ملکه او، در انگلند پذیرائی می‌شدند، اجنت‌های برتانوی در هند پلان محروم ساختن امان‌الله را از تخت روی دست داشتند. بناءً ما دایرکتورهای لیگ پان آسیاتیک به تمام مردم آسیای اعلان می‌کنیم که به هر مذهب، رنگ سیاسی و اختلافات اجتماعی که هستید، با هم متحد شوید و برای خنثی ساختن توطئه برتانیه، با تمام وسایل معقول و منطقی امان‌الله را کمک کنید تا او دوباره بر تخت جلوس نماید ... و مردم افغانستان تحت رهنمائی او از نگاه سیاسی، اقتصادی و نظامی قوی گردیده، مقام خود را در قطار خانواده بزرگ کشورهای جهان حاصل کند»^{۱۳}

مهندرا پراتاب بحث نماینده افغانی در کنفرانس آینده پان آسیاتیک، بخاطری که پاسپورت نداشت در اوساکا تحت نظارت پولیس قرار گرفت. او گفته بود که پاسپورت اش در قطار آهن بین HanKow و پیکن مفقود شده است... لذا به تیانسین Tiensin فرستاده شد و پاسپورت چینی بدست آورد...^{۱۴}

آقا باکف می‌گوید که در خزان ۱۹۲۴ امیر امن‌الله خان او را از راه روسیه شوروی

باروپا و امریکا فرستاد تا فکر جدید «اتحاد آسیایی» را که برهبری امیر عنوان شده و خود را بعنوان خلیفه مسلمین قلمداد می کرد، اشاعه دهد.

به نظر می رسد که این فکر در شوروی مورد استقبال قرار گیرد، ولی معلوم نیست اشکال در کجای کار بود که راجا پراتاب پس از ورود به شوروی دستگیر شد و مورد بازپرسی چکا قرار گرفت. آیا آنها نمی دانستند که او دوست سفیر شوروی در کابل و دشمن قسم خورده انگلیس هاست؟ ولی پس از چندی با کوشش فراوان وزارت خارجه شوروی از بند رهایی یافت و با اجازه خروج از خاک شوروی داده شد. ...

ولی عجیب اینجاست که او با وجود ناراحتی های که در شوروی برایش ایجاد شد، بهیچوجه، کینه از ما بدل نگرفت و در سفرهای چین و جاپان هر کجا که توانست سعی کرد با عوامل «گ.پ.او» رابطه برقرار نماید. با این حال، سازمان «گ.پ.او» همه جا مواظب او بود و نسبت بروابط اش با جاپانی ها و انگلیس ها با دیده تردید می نگریست. ...

همین نویسنده در يك جای دیگر کتاب خود می گوید .. کمک های مارهوف در بدو شروع کار برای من فوق العاده ذی قیمت بود. چون بدلیل دست نبود عوامل افغانی، او می توانست بعنوان همکاری در «کمترن» با کمونست های محلی رابطه برقرار نماید و از وجود آنها برای کسب خبر استفاده کند.

روابط بسیار صمیمانه او با «راجا پراتاب» نیز باعث می شد که گزارش های دقیقی از جریان مذاکرات لویه جرگه «بدست آورد...

«پراتاب» ... شخص کنجکاو و دقیقی بود که خود را خدمتگزار بشریت می نامید و نزد امیر امان الله خان از احترام خاصی برخوردار بود ...

باز هم در جای دیگر می گوید ... «مارهوف». * در کارش کم کم توانست تمام عوامل تشکیلاتی «بین الملل سوم» را که با گروه «سیکه ها» ارتباط نزدیک داشتند، در

* در بین مأمورین «مارهوف» يك نفر هندی مسلمان بنام «چیت زارا که از هواداران سرسخت نادرخان بود» در یکی از املاک نادرخان زندگی می کرد. «مارهوف» می بایستی برای دیدن او هر بار

اختیار بگیرد این عده بصورت نمایندگان از طرف «سیکه‌های» هندی در افغانستان بسر می‌بردند و درین کشور يك کارخانه کاغذسازی را در «سرپل» اداره می‌کردند و بوسیله همین عده بود که ما توانستیم ارتباط بسیار محکمی بین گروهی از افراد مبارز و سفارتخانه خودمان برقرار نمائیم...»^{۱۵}

در ختم سفرش، پراتاب بعد از توقف بیست روزه در مسکو، بتاريخ ۱۷ اکتوبر ۱۹۲۶ وارد کابل شد. درین نوبت، نیز شاه امان‌الله او را بحضور پذیرفت و موضوع فوتوی در حال انتقالش توسط پولیس اوساکای Osaka جاپان که در جراید بریتانیا، از آنجمله Daily Mirror تاریخی ۲۱ سپتمبر ۱۹۲۶ نشر شده و سفیر انگلیس در کابل آنرا به امان‌الله خان نشان داده بود، مورد بحث قرار گرفت. در پائین این فوتو، نوشته شده بود:

«راجای افغان اجباراً اخراج گردید: راجا مهندرا پراتاب از افغانستان توسط پولیس جاپانی در اوساکا، اخراج گردید و آن بخاطری که بدون پاسپورت داخل شده بود و در خارج شدن ازان کشور اصرار می‌ورزید. او در کنفرانس پان - آسیاتیک در ناگاسی اشتراک کرده بود.»^{۱۶}

به محل اقامتش برود و چون این شخص با بیشتر عشایر خود مختار مروادت گسترده داشت، لذا تماس‌های ما باعث گردید که با اغلب روسای اینگونه عشایر آشنا شویم. بوسیله «چیت زارا» ما با رهبران درجه دوم عشایر مختلف نیز رابطه برقرار کردیم و توانستیم اغلب آنها را بصورت عوامل خود در بیاوریم که البته طی قراردادی متعهد شدیم تا در ازای دریافت اطلاعات مختلف از عملیات عشایر مبلغ پنجصد پوند استرلینگ به آنها پرداخت نمائیم و آنها نیز در عوض قبول کردند که در بین افراد خود به تبلیغ مرام کمونست بپردازند.

«مارهوف» يك نفر هندی دیگر نیز در بین عوامل خود داشت که بصورت رابط در بین هندی‌های مقیم افغانستان رول مهمی را برای ما بازی می‌کرد و اطلاعات بسیار مفیدی و دقیقی از هم‌زمان خود برای ما می‌آورد. او موقعیت استثنائی دیگری هم داشت که برای ما فوق‌العاده با ارزش بود، وی بعنوان معلم زبان فارسی ایبنر Ibner رئیس دستگاه تجارت آلمان و افغانستان نیز انجام وظیفه می‌کرد... (آقابکوف ص. ۸۰)



راجا مهندرا پراتاب، رئیس حکومت موقت هند در کابل، در حال اخراجش از جاپان

در ۱۹۲۱، در ضمن مذاکرات طولانی که با جزروندهای پراز نشیبها و فرازهای چند ماهه، دولتین افغانستان و دولت هند برتانوی، انگلیسها که از فعالیت‌های ترکان و آزادی‌خواهان هندی در افغانستان و مناطق سرحدی و نیز مذاکرات افغانستان و روسیه شوروی در اندیشه بودند، تلاش کردند تا افغانستان را مانع شوند. در مقابل حاضر شدند تا علاوه بر تصدیق استقلال کامل سیاسی افغانستان، امداد مالی و تخنیکی بیشتر از سابق با افغانستان بدهند. در جلوگیری از انعقاد معاهده با شوروی از همان اول مرحله، باین کار توفیق نیافتند و به مسایل دیگر آن پرداختند. بالاخره محمود طرزی پس از چندی در زیر تأثیر حوادث بخارا و تسلط روسها بران سرزمین و سائر نقاط ترکستان، به انعقاد معاهده اتحاد با انگلستان راضی گردید و سرانجام در ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ بامضای معاهده منجر گردید. هرچند عنوان آن عهدنامه دوستی و مناسبات تجاری است، اما در واقع فقط معاهده تصدیق استقلال افغانستان و برقراری مناسبات، از جمله روابط تجاری می‌باشد.^{۱۷}

در ۹ فبروری ۱۹۲۴ از زبان همفریز، سفیر بریتانیا در کابل آمده است که: «...وزیر خارجهٔ افغان بمن وعده داده است که بزودی ممکنه، مهندرا پراتاب را از افغانستان اخراج می‌کند. او بمن گفت اراده ندارم او را اجازه دهیم که در کابل فعالیتی نماید که موجب مشکلات در روابط دولتی گردد.»^{۱۸}

طبق نوشته رای Roy: «... عبدالله راپور داده است که امان‌الله بعد از مباحثه بسیار طولانی با انگلیس‌ها بیک تفاهم رسیده است. باساس تقاضای انگلیس بخاطر خوشنودی آنان، او از انقلابیون هندی خواهش کرد که افغانستان را ترك گویند. راپور عبدالله مورد تائید سفیر شوروی در کابل، نیز قرار گرفته است. همچنان حکومت افغانستان از سفیر مذکور تقاضا بعمل آورده که افغانستان را ترك کند. این یک انکشاف غیرعادی بنظر می‌خورد، زیرا امان‌الله شاه همیشه وانمود می‌کرد که با حکومت شوروی بسیار دوست است و حکومت اخیرالذکر به هر وسیله ممکن با او کمک کرد. ...

تغییر شیوه و مسلک شاه امان‌الله و تجدید نفوذ بریتانیا در قلمرو او هر فرد شوروی، بجز لنین را متحیر ساخت. چه لنین انکشاف را پیش بینی کرده بود ... لنین تعجب می‌کرد که برتانیه چطور موقعیت ستراتیژی خود را در حالیکه دوباره بدست نیارد، از دست می‌دهد. ... لنین گفت که آنها، ارگ امان‌الله را با گلوله‌های نقره و طلا بمبارد خواهد کرد. ...»^{۱۹}

بدین ترتیب به گفتهٔ گریگورین، افغانستان بیش ازین، جنت انقلابیون ضد برتانوی نبود و اخبار «اتحاد مشرقی» در شماره ۱۷ جون ۱۹۲۲ خود نوشت که: افغانستان می‌کوشد تا تمام کشورهای جهان روابط دوستانه داشته باشد.^{۲۰}

فشرده کلام آنکه، بعد از مسدود شدن و منع فعالیت‌های سیاسی انقلابیون هندی توسط حکومت افغانستان (اواخر ۱۹۲۲) مهندرا پراتاب رفت و آمدهای خود را با افغانستان و جهان خارج کماکان ادامه می‌داد و این وضع تا اواخر سلطنت نادرشاه نیز ادامه داشت.

مهندرا پراتاب در وقت محاکمه مصنوعی و کذائی محمدولی‌خان، شخصی که برای

استحکام استقلال کشور خدمات سیاسی شایسته انجام داده بود، رئیس مجلس گفت: «اگر چه من يك نفر خارجی و درین مجلس سامع هستم و حق سخن زدن را ندارم معهذا شما را متوجه می سازم که محمدولی خان از رجال بزرگ و بین المللی افغانستان است که برای معرفی کردن استقلال آن در ممالك خارجه خدمات قیمت داری انجام داده است باید شما در رفتار و قضاوت نسبت باو محتاط باشید و شخصیت اش را در نظر بگیرید تا اکنون از طرف بسا آزادی خواهان (مطلب اش از مبارزین هندوستان بود) تلگراف های متعددی راجع باین شخصیت حمایت ازو رسیده است...»^{۲۱}

در یک مصاحبه و گفتگوی محمدصدیق طرزی با نویسنده این اثر گفت که متصل محاکمه محمدولی خان، مهندرا پراتاب و غلام محی الدین آرتی در عین طیاره که صدیق طرزی میخانیک آن بود، کابل را ترك کردند. و این آخرین سفر وی بافغانستان بود تا اینکه در زمان ظاهر شاه یکی دو مرتبه برای چند روزی بکابل آمد.

مهندرا پراتاب از جمله مبارزان و انقلابیون هندی بود که ثمرات مبارزات شان را برای حصول آزادی هند بچشم سر دید. او بعد از اعلان آزادی هند در ۱۹۴۷ (باوجودیکه نهرو ازو به نیکی یاد نکرده است) در زمان حکومت جواهر لعل نهرو به هند دعوت شد. او مدتی عضویت مجلس اعیان هند را داشت تا که در اپریل ۱۹۷۹ در دهلی جدید وفات کرد. سال وفات وی، مصادف است با سال مداخله و تجاوز شوروی بافغانستان (۲۵ دسمبر ۱۹۷۹) تجاوزی که خلاف همه معیارهای دوستی همسایگی نیک و با تخلف از مواد منشور ملل متحد، صورت گرفت و نتیجه آن هم سرافکنندگی، انفجار سیاسی و فروپاشی اتحاد شوروی و ضعف و زوال کمونیزم بود. مردمی شدن تفکرات سیاسی و دگرگونی شدن لایه های اجتماعی در افغانستان یکی از نتایج عمده آن محسوب شده می تواند. این تجاوز نوشته زکی و لیدی طوغان را بخاطره ها می آورد که گفته بود «... عدم صمیمیت بلشویک ها و دروغین بودن سیاست ملایمت آنان، در همان آغاز سال ۱۹۲۰ به حقیقت پیوسته بود ... همه احساس کرده بودند که فریب خورده اند و مبهوت مانده

بودند. درین هنگام مهندرا پراتاب هندی، برکت‌الله و کاظم بیگ نیز که پس از تماس‌های فراوان در مسکو به تاشکند برگشته بودند، پی بردن که کاملاً گول خورده اند...»^{۲۲} این تجربه تلخ بحال رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز صدق کرد.

۲ - مولوی برکت‌الله:

محمد برکت‌الله، صدراعظم حکومت موقت هند در کابل و یکی از چهره‌های سرشناس آزادی‌خواهان سرشناس آزادی‌خواهان هندی بود که در جریان مبارزات خود، بخصوص در روابط افغانستان و روسیه شوروی و مردم آسیای میانه ایفاگر نقش‌های بعضاً کلیدی داشت.*

در اواخر ۱۹۱۷، که کمیساریت خارجه ترکستان شوروی به امیر حبیب‌الله پیغام تحکیم روابط دوستانه داد، برکت‌الله به معیت کاظم بیگ به جمهوریت ترکستان شوروی برای مذاکره فرستاده شد.^{۲۳} و هم به گفته پاکزاد کابلی از یادداشت‌های برکت‌الله برمی‌آید که افسران ترك (کاظم بیگ) و برکت‌الله قبل از استقرار حکومت جوانان افغان در جهت تامین استقلال کامل سیاسی افغانستان فعالیت‌های داشته اند و در صدد برانگیختن ذهنیت مردم آسیای میانه برضد انگلیس بودند. ...

* محمد برکت‌الله، فرزند منشی قدرت‌الله بهوپالی بوده، در ۱۸۹۷، در لندن در جلسه وطنپرستان «مسلمان» شرکت ورزید. زمانی که سردار نصرالله‌خان به لندن آمد، او بحیث خبرنگار سردار نصرالله‌خان استخدام شد. در ۱۹۰۳ با آمریکا سفر کرد و در ۱۹۰۶ در نیویارک يك سلسله تبلیغات ضد برتانوی به نفع آزادی هند انجام داد. حینکه به جاپان رفت بحیث پروفیسور زبان اردو، در یونیورسیتی توکیو پذیرفته شد و مدیر اخبار اخوت اسلامی نیز بود. اکثراً مقالات دینی، سیاسی و اجتماعی نشر می‌کرد و حتی با سراج‌الخبار افغانیه در نوشتن مضامین دینی و تبلیغی جهاد همکاری داشت. بعد از برطرف شدن از وظیفه در جاپان، به سانفرانسکو رفت و در پارٹی «غدر» شامل شد. حزب غدر کوشید نشریه در سانفرانسکو بچاپ رساند و در آن هندیان ساحل پسفیک کانادا و ایالات متحده. امریکا را تنویر سیاسی کند. در ۱۹۱۴، برکت‌الله و رفقاییش در ایالات متحده اعلان کردند که هندیان بخانه برگردید تا برای انقلاب بجنگید. هندیان را تشویق کردند تا به برادران دیگر خود ابلاغ کنند که وقت انقلاب رسیده است... (هاشمی نقش افغانستان در آزادی هند ص ۱۰۸) در اوایل جنگ جهانی اول «کمیته آزادی‌خواهان ملی هند در برلین» در جرمنی با هم پیوستند و تصمیم گرفتند که مهندرا پراتاب و مولوی برکت‌الله را با هیأت ترکو - جرمن کابل بفرستند.



مولوی برکت‌الله، صدراعظم
حکومت موقت هند در کابل



محمودلی‌خان دروازی وکیل مقام
سلطنت در عهد امیر امان‌الله‌خان

از نوشته‌های «خائفیس» محقق روسی، باستناد آرشیفی دولت ترکستان روسی برمی‌آید که برکت‌الله قبل از رسیدن محمودلی‌خان به مسکو، وظائفی را در قالب هیأت غیررسمی از سوی شاه افغانستان التزام کرده و در پی جستجو و جلب طرفدارانی برای افغانستان بوده است که در آن روزگار، این اقدامات در لفاف مخالفت با دشمن مشترك، انگلیس عنوان می‌شد. ...

از فحوای خاطرات کاظم بیگ و نیز طرح لنین که به تصحیح برکت‌الله وزکی ولیدی طوغان رسیده است، برمی‌آید که این هر سه نفر فردیت و شخصیت مستقلی که بهیچ صورت با دنباله‌روی از شوروی‌ها مشخص نمی‌شد. در متن برنامه آنها مقاصدی چون تأسیس دولت ترکستان بزرگ و مستقل و احتمالاً احیای مجدد خلافت اسلامی بسرکردگی امان‌الله شاه رهبر معنوی مسلمانان هند و ملل مسلمان آسیای میانه و احیاناً دیگر کشورهای سنی مذهب وجود داشت که رفته رفته سوءظن مسکو را برانگیخت و مابین دولت شوروی و افسران رادیکال ترك مستقر در آسیای میانه و آزادی‌خواهان هندی شکاف ایجاد کرد ...»^{۲۴}

مولوی برکت‌الله که بحیث نماینده افغانستان در راس يك هیأت غیررسمی به مسکو آمده بود (ماه می) بتاريخ ۷ می ۱۹۱۹ طی مصاحبه با راپورتر ازوستیا اعلان کرد که او نه يك کمونیست است و نه يك سوسیالیست، بلکه يك وطنپرست و

نشلس‌ت آسیایی است که می‌خواهد برتانیه از آسیا خارج ساخته شود و اظهار کرد که روس‌ها و نشلس‌ت‌های آسیائی با هم متحدین طبیعی می‌باشیم.

در همین شماره ازوستیا نوشت که او بحیث یکی از اشخاصی بسیار مورد اعتماد امیر جدید بمنظور استقرار مناسبات دائمی با روسیه شوروی، بحیث سفر فوق‌العاده به مسکو فرستاده شده است.^{۲۵}

برکت‌الله در یادداشت‌های خود، خاطر نشان می‌کند که هیأت او در مسکو با مقام کمیسارهای ملی امور خارجه جمهوری فدرالی روسیه روابط برقرار کرده و در ۷ می ۱۹۱۹ در مذاکراتی با لنین موضوعات مورد علاقه جانبین را بحث و گفتگو کرد.

برکت‌الله در برابر وظائف و فعالیت‌هایش که با اهمیت موضوع افغانستان زیاد قابل بود، می‌خواست که فعالیت‌های آسیای میانه را با جنبش ترقی‌خواهی و ضد استعماری افغانستان مرتبط سازد. او باستاند همین مدارک در ۱۹ می ۱۹۱۹ توسط شعبه شرقی کمیساری ملی امور خارجه شوروی طی نامه به لنین نوشت: همپنکه بکابل برسم موافقت‌نامه همکاری و تساوی بین جمهوری روسیه و دولت افغانستان بامضاء خواهد رسید.^{۲۶} و فعالیت‌های این هیأت زمانی معطل می‌شود که هیأت رسمی افغانستان بریاست محمدولی‌خان به روسیه شوروی در مسکو اعزام می‌شود و درین هیأت سیاسی، مولوی برکت‌الله و کاظم بیگ هر دو شرکت می‌داشته باشند (۱۰ اکتوبر ۱۹۱۹)

«در کنگره هشتم حزب کمونس‌ت که در ماه مارچ ۱۹۱۹ برگزار شده بود، درباره ملیت و مسائل شرق، مسکو تصمیم باتخاذ سیاست «نوازش شرقی‌ها» گرفت. لذا کمیته مرکزی مسکو در ۱۲ جولای درباره اصلاح اداره شورا تصمیماتی گرفت. درین پیام دستور رعایت مسأله جلب مردم بومی ترکستان به نهادهای حکومتی در حد امکان و حسن رفتار با اهالی صادر و اعلام شده بود ... چون در اوایل جولای، هنگامی که به مسکو آمده بودم، لنین مرا به کرم‌لین دعوت کرد و طرحی را نشانم داد که شیخ برکت‌الله هندی درباره اصلاحات اداری ترکستان، پیشنهاد کرده بود.

آنگاه از من خواست که آنرا بخوانم و برایش توضیح بدهم و چنانچه درباره امور ترکستان پیشنهادی دارم، بنویسم و بدهم.

مولوی برکت‌الله در طرح خود، بیشتر به مسایل دینی و اموال و املاک مصادره شده پرداخته بود ... چون مشاهده می‌شد که رجال شوروی برای خواسته‌های مردم ترکستان و یا تقاضای کسانی که به مسکو آمده، خواسته‌های خود را مطرح می‌کردند، اهمیت قائلند، روابط هر چه صمیمانه‌تر بین مسکو و آسیای میانه در حال پا گرفتن بود.

کمونست‌ها از وجود انگلیس‌ها که در آن روزها در ناحیه ماورای خزر، حکمرانی داشتند و جنرال‌های روس‌های سفید و افراد متعصب مسلمان چون حاکم بخارا و عناصر مرتجع و فیودال‌های قرون وسطائی را بخدمت گرفته بودند و همچنین از وجود انقلابیون هندی چون برکت‌الله و مهندرا پراتاب که درین هنگام از طریق افغانستان به ترکستان آمده بودند و نیز از صاحب منصبان ضد انگلیس (کاظم بیگ) و روشنفکران کمونست ولگا، تاتار، به سود خود بهره برداری کردند.

در ماه‌های مارچ و اپریل همین سال، کاظم بیگ در نواحی بخارا، تاشکند، خیوه و عشق آباد، و برکت‌الله در میان روشنفکران قازان و باشقر به تبلیغات دامنه داری به سود کمونست‌ها دست زدند ...

درین اثناء وضع افغانستان، به زیان انگلستان تغییر کرد و امیر امان‌الله، امیر جدید افغانستان هیأت بزرگی بروسیه شوروی گسیل داشت. همچنین کاظم بیگ بعنوان نماینده ترکیه در تاشکند بود. این پیام به مثابه شناختن تمامی حقوق ترکستان از ناحیه مسکو تلقی شد و برای آن جشن‌ها برپا کردند. محمدولی‌خان نیز در تاشکند ضیافت‌ها بزرگی داد ... این وقایع که افکار عامه را بزبان انگلستان بر می‌انگیخت، شکل تبلیغ به سود بلشویک‌ها را بخود گرفت»^{۲۷}

برکت‌الله که در جولای ۱۹۱۹ لنین را بار دیگر ملاقات کرده بود، در اواخر ۱۹۱۹ و اوایل ۱۹۲۰ یک سفر تبلیغاتی دراز مدتی در شهرهای ولگا انجام داد. او از دیگر شهرهای شوروی نیز دیدن نمود و در نیمه سال ۱۹۲۰ به سفر تبلیغاتی دیگری به

ناحیه کسپین ترکستان (آسیای میانه) پرداخت او در رساله بنام بلشویزم و اسلام که همراه کاظم بیگ بنابر تقاضای چیچرین وزیر خارجه شوروی بزبان دری نوشت و آن را بین مردم آسیای میانه توزیع کرد. در آن سوسیالیزم مارکسیستی را يك نوع بازگشت به تصور بیت‌المال در اسلام خواند که خزانه است عمومی و متعلق به تمام جامعه. او تذکر داد که اسلام و بلشویزم هر دو نقاط مشترک دارند و از آنجمله، آزادی و برادری در هر دو موجود است. او تأکید می‌کرد که امپریالیزم هنوز امیدوار است که خلق‌های مشرق زمین را در بردگی جاودانه نگهدارد. ما باید به صلح اتکا کنیم و جهان را از بی‌عدالتی نجات دهیم.^{۲۸}

عبدالرب و اچاریا که درین سفر با وی همراه بودند، آنها را تشویق کرد که در بین مسلمانان هند در آسیای میانه کار کنند.

مولوی برکت‌الله زمانی که هنوز در مسکو بود، مکتوبی عنوانی، حاجی عبدالرزاق، مبارز و مجاهد بزرگ به شرح ذیل نوشت:

ماسکو ۴ جون ۱۹۲۲ ع، ۱۷ شوال ۱۳۴۰ هـ.

فضائل مآب... حضرت مولینا عبدالرزاق المجاهد فی سبیل‌الله ...

تقدیر، باز رخت مرا بافغانستان کشیده بود، یکسال در آن مرز و بوم مألوف به معیت جمال‌پاشا در ناز و نعمت و شادمانی و راحت گذرانیدم... با پشای موصوف نه ماه پیش به ملک روس عودت نمودم. درین مدت هفت سال گذشته فرصت‌های عظیمه به عالم اسلام چند بار رخ نمود، اما از جهت عدم قابلیت استفاده اسلامیان، هر بار محروم ماندند. اما ملت‌هایی که ماده قابل‌ه حاصل کرده بودند، از ضعیفی ذلت باوج عزت رسیدند. حقا کمی نالیم که از ماست که بر ما است.

نخستین گام بمیدان زندگی برای مسلمانان، آغاز تعلیم نمودن جمیع افراد هر ملت اسلامی هر کجا که باشند، خواهد بود... قرآن کریم يك رمز لطیف دیگر القا می‌فرماید:

... (و هر که يك جان انسانی را زنده ماند، گویا او همه افراد بشر را زنده ماند). ... بنابراین، تربیت و تکمیل و يك نفس ناطقه موجود در يك فرد عملاً به مشابه تربیت و تکمیل نفس ناطقه موجوده در جمیع افراد نوع اجر محسوب می شود ...

رسول کریم (ص) در ... برای زنده داشتن جماعت اسلامی اساس مادی اولاً بواسطه مواخات، میان مهاجرین و انصار و ثانیاً باقامه بیت المال از زکوة و اساس معنوی بذریعه تعلیم و اشاعت معارف تشکیل فرموده بود. ...

آن فضیلت مآب، داد جهاد فی سبیل الله هر آنقدر که ظروف مساعد کرده دادید و نتیجه خاطرخواه هم بظهور پیوست. یعنی حکومت هند، مسلک خود را در باب قبایل حدودیه عموماً و وزیرستان و مسعودیان خصوصاً مجبوراً تبدیل کردند. اول خواسته بودند که با لشکر نظامی وزیرستان را اشغال نمایند، مگر ضایعات مالی ایشان را مجبور کرد که بجای نظامی، لشکر خاصه دار از خود و وزیران و مسعودیان را برای اقامت امن مقرر کنند و دولت افغانستان هم با بریتانیا، معاهده صلح منعقد کرد.

اکنون از ذات عالی مامول است با جمعیت های خلافت در هند، تعلقات پیدا کرده بر اعانت علمی ایشان در میان قبایل مدارس دینی و علوم جدید اقامت فرمایند... از فنون حدیثه در میان قبایل رواج دادن گویا ایشان را غذا روحانی دادن است، زیرا که بواسطه این علوم هم سر رشته معاشرت مادی و هم ترقیات معنوی ایشان درست خواهد شد

هر گاه درجه تعقل و تعامل این قبایل با ملل متمدنه برابر خواهد شد، ایشان در آسیای وسطی، دست و بازوی اقوام ترقیه خواهند گردید. پس از حرب عمومی طیاره ها در هوا و تحت البحری ها در بحر، و مخبره بواسطه قوت برقی بلاسیم، از ضروریات معاشرت بشری محسوب می شود.

آمد بخوابم جان من آشفته دل اندك سخن
گفتم چرائی پر حزن گفتا ز احوال ز من

گفتم نبینی این جهان	گشته چو روضات جنان
از علم و حکمت ببین چسان	اسرار فطرت شد عیان
این گوی گیتی را ببین	از امریکا تا حد چین
از تار برقی بر زمین	با حس جان شد چون بدن

.....

.....

از قطب و خط استوا	از ناروی تا کسپین
این براعظم را نگر	این بر اعظم را نگر
بکشا قدم بکشا نظر	این عالم غربی نگر

.....

.....

قوت علم و معرفت را در عملیات محمدعلی و شوکت‌علی و گاندی ملاحظه می‌فرمائید که ارکان سلطنت برتانیه را در شرق به تزلزل در انداختند. انگلیس مجبور خواهد شد که هند را مانند که آسترالیا و کانادا مستقل گرداند، همچنین مصطفی کمال پاشا به قوت علم با قلت اسباب، وطن را از تسلط یونان و تصرف اروپا محفوظ داشت.

شمشیر محض آله دفاع است اما قلم فاتح زمین و زمان... (ز بر محمد برکت الله)^{۲۹}

حوادث و رخداد‌های مهم و تقریباً همزمان، چون موضع بدل نمودن و چهره پشت پرده سیاست روسیه شوروی، نقش برآب شدن امیدها به شوروی، معاهده افغان و انگلیس و منع فعالیت‌های سیاسی حکومت موقت و تقاضای حکومت افغانستان از انقلابیون هندی که افغانستان را ترک نمایند، قتل انورپاشا و جمال‌پاشا همه مسایل بود که به موجب آن برکت‌الله، این مبارز و آزادی‌خواه بزرگ از روسیه رهسپار جرمنی گردید و از آنجا به سویس اقامت گزین شد و بالاخره بامریکا رفت.

جواهر لعل نهرو در مورد برکت الله می نویسد: ... برکت الله را بار اول در برلین دیدم، او پیرمردی بسیار پرحرارت و بسیار دوست داشتنی به نظر می رسید. مردی ساده دل بود. خیلی باهوش نبود، اما سعی می کرد که با افکار تازه آشنا شود و اوضاع جدید دنیای امروز را درک کند. در سال ۱۹۲۸ در موقعی که ما در سویس بودیم او در سانفرانسکو (بر اثر مریضی شکر) درگذشت و من از خبر مرگش بسیار متأسف شدم.^{۲۰}

۳. مولانا عبیدالله سندی

عبیدالله سندی، وزیرداخله حکومت موقت که با عناصر ملی افغان زیاد محشور بود، یکی از مهره های اساسی آن حکومت در کابل و ایفاگر نقش در روابط بین آزادی خواهان هند، افغانستان، سرحد آزاد و یک تعداد کشورهای اسلامی، محسوب می شد.*

عبیدالله سندی این بزرگ مرد، قریب به هفت سال با تلاش فراوان در کابل به یاری روشنفکران، مشروطه خواهان و آزادی خواهان افغانی به فعالیت ها و مبارزات بسنده آزادی خواهی ادامه داد که تحلیل تفصیلی آن در صفحات گذشته بیان شد.

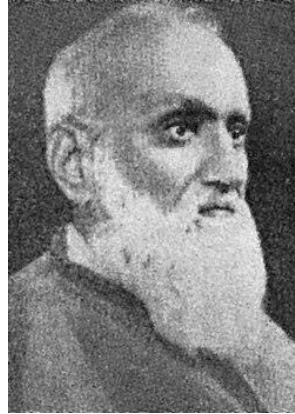
* عبیدالله در کودکی بنام بوتاسنگه شهرت داشت و چون مسلمان شد، عبیدالله نامیده شد و در دیوبند، علوم اسلامی خواند و در اکتوبر ۱۹۱۵ بکابل رسید و از سران مبارز ملی بشما می رفت. این شخصیت فعال و سرسخت انقلابی از شارحان دانای فلسفه شاه ولی الله دهلی و عالم متبحر علوم اسلامی و مرد پویا و کوشا و فکور آزاد مشربی بود که علاوه بر سیرت آزادی خواهی و کارنامه ها سیاسی و عضویت در ارکان حکومت موقت هند و تأسیس جماعت خدام خلق (جنودالله) آثار برگزیده بزبان اردو و عربی تألیف کرده که ازان جمله کتاب التمهید (عربی) و تحریک سیاسی شاه ولی الله بزبان اردو و هفت سال در کابل (اردو) است. وی تا اوایل عصر امانی، هفت سال در کابل ماند و در آنجا اجازه تأسیس يك درسگاه هندی گرفت که به مداخله سفارت بریتانیا افتتاح نشد و در ۱۹۲۳، از راه تاشکند به ماسکو و استانبول رفت و با انقلابیون شوروی و لنین ملاقات ها کرد و تجارب انقلابی اندوخت و در ترکیه، مصطفی کمال را دید و از آنجا به مکه معظمه اقامت گزید و دست به تألیف و تحریر افکار دینی و انقلابی خود برد.

چون هند آزاد گردید در ۱۹۴۹ زمینه عودتش میسر شده به هند بازگشت و بنام «هندساگر اکادمی» موسسه علمی را تأسیس کرده و آخرین عمرش را در نشر و تبلیغ فلسفه شاه ولی الله گذراند و در قصبه امروت شکارپور سند نزدیک مرقد مولانا تاج محمود سندهی می زیست تا که در آنجا فوت و دفن شد. (پوهاند حبیبی جنبش مشروطیت در افغانستان ۱۳۷۳)

اکنون مرحله دوم فعالیت‌ها و مبارزات او را بعد از ترك كابل بخصوص در روسیه شوروی مورد مطالعه ارزیابی قرار می‌دهم:



عزیز احمد خواهرزاده مولانا
عبداللہ سندی



مولانا عبداللہ سندی وزیر داخله
حکومت موقت هند در کابل

مولانا عبداللہ نقش‌های خاص در مبارزه بر ضد استعمار برتانوی، تحریکات ضد انگلیسی در افغانستان سرحدات آزاد قبایلی هندوستان و برخی از کشورهای اسلامی و حصول استقلال کامل سیاسی، افغانستان داشته است.*

* امان‌الله خان از یک طرف آمادگی‌های رزمی را آغاز کرد و از طرف دیگر، مولانا صاحب را اجازت داد تا اهالی هندوستان را از حمله ارتش افغانی خبر دهد و آنان را برای خیر مقدم گفتن رزمجویان افغان آماده سازد... او به مطبعه ماشین‌خانه کابل رفت و خطاب به هندوستانیان یادداشت ذیل را به ارود و انگلیس چاپ کرد که ترجمه متن آن را تقدیم می‌دارم:

حکومت موقت هند - نظارت داخله: شما خبر تأسیس حکومت موقت هند را در راپور کمیته رولت سدیشن مطالعه کردید. این حکومت بخاطر تأسیس شده است تا بجای حکومت ظالم غدار و غاصب موجود در هند بهترین حکومت را برپا دارد. حکومت موقت شما از چهار سال بدینسو مسلسل جد و جهد می‌نماید آن زمانی که شما اراده کردید تا قانون ظالمانه را نه پذیرید در عین وقت حکومت موقت هم در بدست آوردن کمک کامیاب گردید. نیروهای حمله‌آور با حکومت موقت هند پیمان داشته است تا در برابر آن صف آرائی کند و فواید حقیقی اش را از دست ندهد. انگلیس‌ها را بهر ذریعۀ ممکن بقتل برسانید آنان را با پول و نفر همکاری نکنید. خط ریل و لین‌های

رای M.N.Roy در یادداشت‌هایش در چندین مورد راجع به عبدالله اشارات نیکویی کرده و از آنجمله می‌گوید: عبدالله يك عالم جيد دینی مورد احترام در هند غربی در تماس با کمیتهٔ خلافت ارتباط داشت و سال‌ها فعالیت‌های تبلیغاتی و پروپاگنده‌های ضد برتانوی را در سرحدات انجام داده است.^{۳۱}

بعد از آنکه فعالیت‌های سیاسی حکومت موقت، در افغانستان ممنوع شد تلاش‌های هفت ساله عبدالله پایان پذیرفت و باوجودی که بخاطر ترك افغانستان اندوهگین بود، تصمیم گرفت از طریق شوروی به ترکیه برود.

او بنابر علاقمندی و محبت که با افغانستان داشت چنین ابراز کرد: اگر آینده رفیق‌های جوان من در مقابل من نمی‌بود و برخی از فعالیت‌های حکومت باعث شکست من نمی‌گردید، شاید من راضی نمی‌شدم از حدود سلطنت اعلیحضرت بیرون بروم.^{۳۲}

بهر حال کاروان مولانا عبیداله سندی، شامل محمدعلی (خوشی‌محمد) داکتر نورمحمد، اقبال شیدائی (ترجمان دفتر جمال پاشا)، ظفر مسعود، عبدالرشید (ترجمان دفتر جمال پاشا) عبدالعزیز، سیتنا بینارجی (معلم مکتب حبیبه) و عزیز (احمد برادرزاده مولانا) با پاسپورت‌های افغانی به سواری اسپ و قاطر کابل را ترك کردند (۱۵ اکتوبر ۱۹۲۲) این کاروان از طریق مزارشریف به ترمز در خاک روسیه شوروی داخل شدند. (۲۳ اکتوبر) و ازینجاست که يك مرحله دیگر از زندگی سیاسی آنان آغاز می‌گردد.

تلگراف را خراب کنید. به اثر ارتش حمله‌آور آرامش بدست آورید و به آنان غله و وسایل کمک کنید و سند افتخاری را نصیب شوید.

ارتش حمله‌آور به هر هندوستانی بدون در نظر داشت نژاد و آئین آرامش را به ارمان می‌آورد، جان مال و عزت هر هندوستانی محفوظ است. تنها کسی به قتل خواهد رسید که بی‌غیرت باشد و به مقابله برخیزد. خداوند همه برادران ما را به سیر در صراط مستقیم توفیق نصیب کند

عبدالله - وزیر حکومت موقت هند

ظفر حسن - سکرتر حکومت موقت هند

در اعلان اردو و انگلیسی نام افغانستان نوشته نه شده بود زیرا تا آن زمان حکومت افغانی طور رسمی برخلاف انگریز اعلان جنگ نداده بود.

برخی از اعضای کاروان در بخارا و تاشکند جدا شدند. متباقی، در راس آن مولانا عبیدالله وارد مسکو شده، بحیث مهمانان حکومت روسیه پذیرفته شدند و در هتل لکس مسکو (Hotel Lux) که مقرر کمونست‌های خارجی بود) برای‌شان جا داده شد.

این گروه که آنان را انقلابیون هندوستانی خطاب می‌کردند، مورد استقبال قرار گرفتند و هندیان، بخصوص کمونست‌های هندی بدیدن‌شان می‌آمدند. به گفته ظفر حسن «يك هفته بعد از ورود به مسکو، مقامات روسی و رای Roy پیشنهاد کردند که نوجوانان جدیدالورود، در پوهنتون شرقی مسکو شامل گردند. درین پوهنتون امریکائی‌ها، چینائی‌ها، منگولیائی‌ها، ترک‌ها، هندی‌ها، ایرانی‌ها شاگردانی از ساحات شرقی روسیه و ترکستان درس می‌خواندند. برنامه‌های تعلیمی این یونیورسیتی را مارکسیزم - لنینزم، تشکیل می‌داد.

ظفر حسن ادامه داده می‌نویسد که «... من هر روز شامگاهان، بعد از پایان درس‌های پوهنتون به هتل رفته، فشرده درس‌های را که فرا گرفته بودم به مولانا صاحب می‌شنواندم. مولانا صاحب آهسته، آهسته در مورد آیدیالوژی کمونست‌ها، بنیاد حکومت و کمونزم، جنبش کارگری، کمونزم بین‌المللی یا بین‌الملل سوم ... معلومات حاصل کرد. این معلومات برای مولانا صاحب که می‌خواست برنامه‌های برای آزادی هندوستان تدوین نماید و در آن نقشه حکومت هندوستان را بشکل رساله بچاپ رساند، مفید ثابت گردید.

در سلسله این درس‌ها، آن‌بخش از تعلیمات کمونزم که مخالف احکام و عقائد اسلامی بود، برای مولانا صاحب واضح شد....

کمونست‌های اروپا دربارهٔ دین مقوله مشهوری دارند که آن را از تعلیمات مارکس اخذ کرده اند. روس‌ها این مقوله را در محل نمایان در میدان سرخ حك کرده اند و آن اینکه «دین تریاک مردم است».

هدف‌شان از جمله یاد شده آنست که عقائد مذهبی مردم را طوری تخریب می‌کند که نمی‌تواند حقوق حقه‌شان را از غاصبان تقاضا نمایند، دین ملکیت شخصی را

جایز می‌داند و باین ترتیب مطابق تیوری مارکس دین از ثروتمندان حمایت می‌کند و مستمندان را مانع می‌شود تا بر ثروت آنها دست درازی نمایند و باین ترتیب، دین مانعی است در برابر آنانی که خواهان حق خویشی‌شان اند.

مولانا صاحب این تیوری زهراآگین را رد نموده گفت: قانون اسلامی وراثت مانع جمع شدن ثروت در دست چند فرد محدود می‌گردد. زکات تکسی است بر ثروتمندان که در نتیجه برای مستمندان جامعه مدد صورت می‌گیرد.

در پوهنتون برای ما درس داده شد که ملکیت شخصی را که دین جواز می‌دهد، در حقیقت يك نظریه ارتجاعی و عقب‌گرایانه است. زیرا دین باین وسیله مستمندان را برده ثروتمندان می‌گرداند و آنان را استثمار می‌نماید. از همین رو بایست دین را قلع و قمع کرد.

پایان سال تعلیمی یونیورسیتی شرقی مسکو در هفته اخیر اپریل ۱۹۲۳ همه را جهت سیر علمی به لنینگراد بردند. مولانا صاحب نیز با ما همراه بود ...

وزارت خارجه روسیه بوسیله ریسر Reisner عضو دیپارتمنت شرقی در وزارت خارجه به مولانا اطلاع داد که ایشان در لنینگراد، عوض مهمانخانه رسمی، در خانه رهبر مذهبی مسلمانان روسیه، موسی جاراالله يك هفته مهمان می‌باشد.*

در برگشت از لنینگراد، رحمت علی به مولانا صاحب گفت همان کتابی که رویداد موضوعات مربوط به حکومت موقت هند در آن نگاشته شده بود و مولانا صاحب از کابل به مسکو آورده بود، در سفر لنینگراد او را نزد رحمت علی گذاشته بود، از هوتل لکس از بکس او دزدیده شده است. این کتاب سند نهایت مهم و تاریخی بود و باین ترتیب روس‌ها از فعالیت‌های پنهانی مولانا صاحب معلومات حاصل کردند...»^{۳۳}

* شخصیت علمی از بخارا منسوب به قوم تاجک از طریق چاه‌آب قطغن با يك خورجین پر از کتاب به کابل و از آنجا به جاپان رفت و در ۱۹۳۰ در موسم حج با مولانا عبیدالله در حجاز ملاقات کرد (بحواله جهاد ملت بخارا و حوادث لقی). بعد به ترکیه رفت و از آنجا عازم مصر شد و در آنجا در گذشت.

ملاقات مولانا عبیدالله سندی با چیچرین

مولانا عبیدالله در مدت اقامت اش در سرزمین شوروی توانست چندین نوبت با وزیر خارجه شوروی در مورد امکانات کمک شوروی برای آزادی هند ملاقات‌ها و صحبت‌ها نماید. ظفر حسن که اکثراً شاهد صحنه بود، درین رابطه می‌نویسد که: ... من با ریسر Reisner سابق سکرتر سفارت روس در کابل معرفت و آشنایی داشتم و در مسکو زبان اردو را باو تدریس می‌کردم، روزی باو راجع به مولانا صاحب گفتم که او در بین هندیان و افغانستان صاحب رسوخ است، با رهبران بزرگ هند، روابط دوستانه و شخصی دارد، بر ضد انگلیس می‌تواند کارهای مهمی انجام دهد....

حرف‌ها بالاخره به چیچرین انتقال داده شد و زمینه ملاقات با چیچرین فراهم شد. در اوایل جون ۱۹۲۳ ملاقات تنظیم شد. حرف‌های چیچرین را از روسی به انگلیسی، ریسر ترجمه می‌کرد و من از انگلیسی به اردو ترجمه می‌کردم. ملاقات چهل و پنج دقیقه را در برگرفت که خلاصه آن چنین است

... مولانا صاحب به چیچرین یادآور شده گفت که او برای قلع و قمع حکومت انگریزی از هندوستان، آماده است تا با روس همکاری کند ... چون اخراج انگریزها از هندوستان به نفع حکومت روسیه است با در نظر داشت این هدف حکومت روسیه بایست با حزب کانگرس هند به توافقی دست یابد. چیچرین با در نظر داشت منافع کشورش ... آماده شد تا طرح مولانا را به کابینه روسیه تقدیم کند.

در ملاقات دوم، چیچرین به مولانا صاحب یادآور شد که حکومت روسیه آماده کمک به نهضت ملی هندوستان است، اما از مولانا پرسید که این کمک نقدی باشد یا اینکه اسلحه فراهم گردیده به هندوستان بفرستیم.

مولانا گفت که از اصول حزب کانگرس ملی هند، عدم تشدد است و در همین رو مسئله اسلحه هرگز مطرح نمی‌گردد، مدد بصورت نقدی صورت بگیرد. فعلاً مبلغ ده میلیون روپیه به کانگرس ملی هند پرداخته شود ... همراه با این مدد، ضروری است تا افغانستان نیز درین رابطه با روسیه همکاری کند، زیرا ایجاد روابط روسیه

با هندوستان محفوظ‌ترین و بهترین، راه افغانستان است. ... بایست ده ملیون روپیه بافغانستان نیز پرداخته شود.

چیچرین بر بخش اول این طرح یعنی پرداخت ده ملیون روپیه طور قرضه جهت مدد رساندن در راه آزادی هند اعتراض نداشته، اما در مورد مدد ایشان بافغانستان پرسید چه ضمانتی وجود دارد که افغانستان بعد از مدد روسیه بار دیگر با انگلیس‌ها از در سازش پیش نیاید... مولانا گفت ضامن این امر سپه‌سالار سردار محمدنادرخان خواهد بود ...

در ملاقات سومی، چیچرین به آگاهی مولانا رساند که حکومت شوروی همه تجاویز را پذیرفته است و روسیه هندوستان را در نهضت ملی‌اش مدد مالی می‌رساند و همراه با آن آماده است تا بافغانستان نیز کمک مالی کند. اما سوال اینجاست که این مدد مالی را بافغانستان و هندوستان چگونه برسانیم؟

مولانا در جواب گفت که من به ترکیه می‌روم و در آنجا يك تن از رهبران کانگرس یا شخصی مورد اعتمادی را فرامی‌خوانم و به آنها پیام خواهم رساند که ... پس از رساندن این پیام میان حزب کانگرس ملی هند و حکومت روسیه معاهده را با مضاء می‌رسانم. کمک بعد از عقد معاهده پرداخته می‌شود.

در ملاقات چارمی، چیچرین گفت که حکومت روسیه تجویز را پذیرفته است. مولانا گفت که روابط خود را با افغانستان سر از نو قایم می‌سازم ... او برای برپائی روابط با هندوستان در نیمه ماه جولای ۱۹۲۳ روسیه شوروی را به عزم ترکیه ترک کرد تا آمادگی‌های لازم و عمل پیاده کردن پلان را آغاز کند.^{۳۴}

مولانا عبیدالله سندی، از ترکیه مصمم به رفتن به مکه گردید. چه این همان فرصتی بود که کانگرس مسلمان‌های کشورهای اسلامی در مکه دائر می‌گردید. مولانا عبیدالله اندیشید که ازین فرصت استفاده نموده از تجارب مسلمانان دیگر بیاموزد و نیز از تجارب و نظریات خود دیگران را واقف سازد. باید یاد آورد شد که ترك او از شوروی و ورود به ترکیه طور مخفی صورت گرفته بود تا انگلیس‌ها ازان

آگاهی حاصل نکند. مگر این راز افشا شد و او از طریق ایتالیه عازم مکه شد.* ولی انگلیس‌ها او را تعقیب و چنان موانعی برایش خلق کردند که او نتوانست بوقت معینه در جلسات موتمر اسلامی مکه حضور یابد. باآنها حین ورودش به مکه، توانست با برخی از لیدرهای مسلمانان هند که تا هنوز در آنجا باقیمانده بودند، بازدید نماید و از احوال آنان بخوبی آگاهی یابد و برنامه‌ها و پیام‌های حزب خویش را به هند و دوستان اش برساند.

مولانا عبیدالله سندی یکی از بنیان‌گذاران و پیشتازان حکومت موقت، بالاخره مصمم شد که تحریکات اسلامی و مذهبی خود را در هند و آنهم در کانگرس ملی هند داخل سازد. همان بود که عزم رفتن به هند نمود. او مانند مهندرا پراتاب و عده دیگر به آرزوی خود که آزادی هند بود، رسید و آن را به چشم سردید.

۴- ام. ان. رای Roy:

انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ روسیه، همان قسمی که انقلابیون سراسر جهان را الهام بخشید، انقلابیون هندی نیز از آن تأثیر پذیر شدند. چنانچه متصل آن انقلاب، آهسته آهسته مبارزان و انقلابیون هندی، از سراسر جهان روانه مسکو شدند و

* در همین فرصت بود که جواهر لعل نهرو او را در ایتالیه ملاقات می‌کند و در موردش چنین می‌گوید: مولوی عبیدالله که او را مدت کوتاهی در ایتالیا ملاقات کردم، بنظر می‌رسید که او مردی باهوش و زرنک است، اما زرنگی و ذکاوت در مفهوم کهنه و قدیمی سیاست که بمعنای پشت هم اندازی و دسیسه بازی‌های سیاسی می‌باشد. بهیچوجه با افکار و مفاهیم جدید آشنا نبود. طرحی برای تشکیل «دولت‌های متحده هند» یا «جمهوری‌های متحده هند» تهیه کرده بود که از نظر حل مسئله فرقه‌های مذهبی بی‌ارزش نبود. درباره فعالیت‌های گذشته اش در استانبول ... برایم مطالبی گفت که چون هیچ به نظر مهم نمی‌آمد همه را فراموش کرده‌ام. چند ماه بعد با «لالالچیت رای» ملاقات کرد و گویا تمام آن داستان‌ها را برای او هم نقل و تکرار کرده بود. «لالاچی» ظاهراً تحت تأثیر شدید او و داستان‌های او واقع شده بود و با استنباط‌های نادرست و استنتاج‌های حیرت انگیز در انتخابات شوراهای هند در آن سال نقش مهمی بازی کرد. (زندگی من نهرو، ص ۲۶۰).

نهرو در اتوبیوگرافی خود را چنین توصیف می‌کند: او یک انقلابی هندی است که بیشتر وقت خود (۲۴) سال را در تبعید بسر برده و در مراجعت به هند عضو کانگرس ملی هند گردید و بار دیگر به فعالیت‌های سیاسی شروع کرد و به نوشتن کتب، مقالات و خطابه‌ها پرداخت... (هاشمی نقش افغانستان ص ۱۱۸).

به فعالیت‌های کمونستی پرداختند. یکی از فعالان و مبارزان پُر شور و معروف آنان که در لنین نفوذ زیاد کرده بود، رای Roy نام داشت.* او آدم عمل، تفکر و اندیشه بوده، تجربه جهانی سه قاره را با خود داشت.

انقلابیون ملی هند که قبل از جنگ اول جهانی بوجود آمده بودند، در آغاز ۱۹۲۰، عده‌ای از آنان به کمونست تبدیل شدند. دو عامل عمده درین امر دخیل بود:

* او در يك قریهٔ بنگال در Urbalia در يك فامیل مذهبی بدینا آمده بود (۱۸۸۷). نام اولی اش نرنندارا بهاتا چاریا Narendra Bhatta Charya بود. در ایالات متحده بود که نام مهابندراناث برای Mahabenra Nath Roy را بخود گرفت.

او زمانی که هنوز ۱۴ ساله و متعلم مکتب بود، در جنبش انقلابی بنگالی ضد انگلیس حصه گرفت و بحیث يك جوان شجاع و با جوش و خروش انقلابی، حتی همراه با همفکرانش به سرقت بانک‌های دست زد، تا هدف خویش را از نگاه مالی تمویل کند و بهمین جرم زندانی هم گردید. او رساله بنام ندای مادر بزبان بنگالی نوشته به نشر رسانید. او با همفکرانش بم سازی را فراگرفت و در ۱۹۰۸ خودش، بمبی را در مظفرپور منفجر کرد. رای Roy در آغاز مبارزات سیاسی اش به سوسیالیزم باور کامل پیدا نموده بود و می‌خواست با بهره‌گیری از همین اندیشه، انقلاب مردمی را در هند یا در بخش‌های از هند پیاده کند. یکی از آرزوهای او دست یافتن به اسلحه بود تا بر ضد سلطه بریتانیا، انقلاب مسلح را براه اندازد و بهمین آرزو بود که در آغاز جنگ اول جهانی هند را ترک کرد و به چین، مکزیکو و جاوا سفر کرد. او با هندوستانی‌های انقلابی مقیم امریکا، برما، اندونزی، بنکاک، سنگاپور، جاپان، فلپین و هانکانگ تماس برقرار نمود و در تلاش سرمایه بود تا اسلحه خریداری کند. با شمولیت امریکا در جنگ، وضع تغییر کرد و در ایالات متحده زندانی شد. او از زندان گریخت و به مکزیکو رفت. در مکزیکو از نشنلزم مبارز قطع علاقه کرد و به مارکسیزم گرائید. در مکزیکو بود که حزب کمونست مکزیکو را بنیان گذاری کرد و نخستین پارتی کمونست در خارج از شوروی را تشکیل نمود و بحیث منشی آن حزب انتخاب شد. او در مکزیکو با میخائیل بوردین Borodin ملاقات کرد و بزودی توسط لنین به شوروی دعوت شد.

او در زمان کانگرس دوم بین‌الملل کمونست به مکزیکو رسیده بود، مورد اعتماد لنین قرار گرفته بود. در ۱۹۱۹ مکزیکو را از طریق برلین به قصد مسکو ترك گفت و در اپریل ۱۹۲۰ به مسکو رسید و با لنین و تروسکی ملاقات کرد و در اکتوبر ۱۹۲۰، حزب کمونست هندوستانی‌ها را در تاشکند تأسیس کرد. در ایام اقامت در مسکو کتابی بنام «هندوستان در حالت انتقال» را بزبان انگلیسی نگاشت که تحلیلی مارکستی از وضع هند بود.

در اوایل ۱۹۲۷ بحیث نماینده کمترین به چین اعزام شد. ولی با کمترین اختلاف نظر پیدا کرد و روابط اش را با آن قطع کرد. در ۱۹۳۰ واپس به هند آمد و زندانی شد و در نوامبر ۱۹۳۶ رها شد و در اواخر عمر از کمونزم دوری جست و سرانجام در ۲۵ جنوری ۱۹۵۴ وفات یافت (خاطرات ظفر حسن ۲۶۵ و خاطرات Roy ۹).

اول - تجربه مجادله و مبارزه در داخل جنبش ملی بین لیدرهای معتدلين و انقلابيون که تقريباً قبل از جنگ اول جهانی آغاز شده بود.



مهندرانات رای ROY



رای ROY در کنگره سوم جهانی (۱۹۲۲)

دوم - انقلاب اکتوبر که با بروز آن عده‌ای از انقلابیون هندی از چندین کشور اروپائی، ایالات متحده، کانادا و امثالهم بسرزمین انقلاب جهانی آمدند، برخی از آنان، ابتکاراتی را بدست گرفتند و در تاشکند حزب کمونست هند Communist Party of India را تأسیس نمودند. گرچه این حزب در خارج هند تشکیل و ایجاد شده بود، ولی بسا هواخواهان هندی را در داخل هند تربیه کرد. از آنجا که يك بخش کمونست‌های هندی چون این سازمان را که در خارج هند

تشکیل شده بود، آن را بنیاد حزب کمونست نمی دانستند، لذا آنان با تشکیل يك كنفرانس در کانپور «حزب واقعی هند» را تأسیس کردند.

در کانگرس دوم کمترین که از ۱۹ جولای تا ۷ اگست ۱۹۲۰ در مسکو دائر شده بود در آن رای Roy و (شخصی که لنین او را سمبول انقلاب شرقی یاد کرده است به نمایندگی کمونست های مکسیکو) ابانی موکرجی (بحیث نماینده کمونست های هند)، اچاریا و شفیق شرکت کردند.

اسناد تازه یاب آرشیفی، مطالب آتی را در مورد تشکیل «حزب کمونست هند در تاشکند» ارائه می کند:

«تشکیل حزب کمونست هندیان در تاشکند (C.P.I) در ۱۷ اکتوبر ۱۹۲۰ با اعضای آن:

۱. ام. آن رای Roy
۲. ایولینا ترنت رای Eveline Trent Roy*
۳. ا. موکرجی Mukerjee
۴. روزا فتنگوف** Rosa Fitingof
۵. محمدعلی (احمد حسن)
۶. محمدشفیق صدیقی
۷. اچاریا Acharya M. Prativadi Bayankar

دوره آزمایشی کاندیدهای عضویت، سه ماه می باشد.

محمد شفیق، بحیث سکرتر حزب انتخاب شد.

حزب کمونست، هندیان توسط انترنشنل سوم اساساتی را اعلام می دارد و یک پروگرامی را زیر کار می گیرد که بوضع هندیان مطابقت کند.

* نفر شماره دوم خانم امریکائی Roy

** نفر چارم، خانم روسی آیانی موکرجی بود

رئیس: ام. اچاریا

سرکتری: ام. ان. رای Roy

علاوتاً در آرشیف حزب آمده است که: در جلسه بعدی که در ۱۵ دسمبر ۱۹۲۰ صورت گرفت نوشته شده است که شمولیت عبدالقادر صحرایی، مسعود علی، شاه قاضی، اکبرشاه، بحیث اعضاء پذیرفته شد و کمیته اجراییه متشکل از Roy شفیق و اچاریا، انتخاب شد...

در یک کاغذ دیگر بامضاء Roy بزبان روسی برنگ سرخ نوشته شده که این مطلب توضیح می‌کند که حزب کمونست هند، درینجا تشکیل شده است. این حزب با هم‌نوایی اصول‌های انترنشنل سوم، تحت رهنمائی سیاسی دفتر ترکستان کمترین فعالیت می‌کند. ...»^{۳۵}

به گفته Roy، زمانیکه یک تعداد مهاجرین از افغانستان به ترکستان آمدند، او به آنها مشوره داد که از سرگردانی صرف نظر کنند و در آسیای مرکزی متوطن شوند تا تربیه سیاسی همچنان که تربیه نظامی حاصل کنند و برای فعالیت‌های انقلابی در آینده هند آماده شوند. مفکوره سیاسی در مورد اکثر آنان صدق نمی‌کرد. آنان همه ضد امپریالیست‌ها بودند. ولی تربیه نظامی بیشتر مورد علاقمندی‌شان قرار گرفت. بایشان وعده داده شد که تربیه نظامی در تاشکند برایشان مهیا می‌گردد و از گروپ هفتاد نفری آنان، پنجاه تن آنان حاضر شدند که به تاشکند بروند. اکثر آنان که نیمه تعلیم دیده بودند، در نظر گرفته شد که حداقل باصطلاح الفبای تربیه سیاسی را بدانند، پیش از آنکه مسلح شوند. پلان آن نبود که آنان کمونست ساخته شوند، بلکه حداقل آگاهی سیاسی را حاصل کنند. آسان بود که بعوض شعار «خلافت زنده باد» شعار «انقلاب زنده باد» را یاد بگیرند. در نظر بود که اولاً آنها عساکر وفادار انقلاب گردند، بعداً راجع به انقلاب دموکراتیک ملی با آنها صحبت شود.

در هر حال بعد از تربیت مقدماتی مکتب نظامی مورد نظر، در تاشکند تأسیس شد و یک امریکائی بنام John Wobbly قوماندان این مکتب تعیین شد. او می‌گفت: ما

نمی‌خواهیم عسکر انقلابی تربیه کنیم، بلکه يك لشکر خداوندی
The Army of god تربیه می‌کنیم.^{۳۶}

تصمیم بران شد که حزب کمونست باید در بین مردم و توده‌ها کار کند. چون هند بسیار دور بود، فیصله شد که اولاً در روسیه در بین مهاجرین کارهای عمومی سیاسی صورت گیرد.

ولی از آنجا که در ۶ مارچ ۱۹۲۱، معاهده اقتصادی بین روسیه شوروی و بریتانیا، بامضاء رسید، بر اثر آن مکتب نظامی تاشکند زیاد دوام نکرد* و آرزوی آنکه شاملان مکتب نظامی، بعد از فراغت مجهز با تربیت نظامی و مشق و تمرین سلاح‌های مختلف به هند رفته به کمک انقلابیون دیگر و حصول سلاح به عملیات و فعالیت‌های انقلابی آغاز کند، نقش بر آب شد. چه انگلیس‌ها موضوع را جدی گرفتند. و بعد از آن که لاردر کرزن وزیر خارجه بریتانیا، طی نامه اخطاریه به چچرین وزیر خارجه شوروی سپرد، با حصول این نامه وزیر خارجه روسیه شوروی، توصیه کرد که مرکز تبلیغاتی انقلابی در شرق باید در يك محل مطمئن انتقال یابد. او با

* در اثنای تأسیس رسمی مکتب نظامی در تاشکند، مباحثات دیپلماتیکی بین حکومت شوروی و بریتانیا دربارهٔ آغاز مجدد روابط تجاری صورت گرفت که منتج بامضاء معاهده تجاری بین آن دو کشور گردید و بر اثر آن محاصره اقتصادی جمهوریت شوروی پایان یافت. روابط مجدد اقتصادی هر دو کشور بمفاد طرفین معامله بود. چوب چارتراش روسیه به صنایع معدن بریتانیا مفید بود، گذشته از آن، موادی از روسیه صادر می‌شد که ضرورت شدید صنعت جنگ دیدهٔ بریتانیا ازان می‌توانست استفاده نماید. در مقابل بازسازی اقتصادی کشور وسیع روسیه، شوروی مارکیتی برای فروش اموال صنعتی بریتانیا محسوب می‌شد. گذشته از آن، اگر تبادل کالا صورت نمی‌گرفت تادیه آن به طلا صورت می‌گرفت که این بذات خود ثبات پوند انگلیسی را کمک می‌کرد. در معاهدهٔ مذکور موادی درج بود که مطابق به آن پروپاگند علیه یکدیگر را منع کرده بود و لو که جاسوسی متقابل همدیگر را ممنوع نساخته بود.

چون حکومت بریتانیا، مکتب نظامی تاشکند را شاهد صریح ضد برتانیه و مرکز پروپاگند شرق وانمود کرده بود و عدم تطبیق معاهده تجاری بیشتر به ساختمان مجدد روسیه شوروی ضربه می‌زد، لذا این وضع موجب مسدود شدن مکتب نظامی گردید.

بعد از کانگرس سوم، دفتر کمترین در ترکستان نیز مسدود شد و در عوض آن بخش شعبه شرقی در مسکو، عهده‌دار کار آن شد. (خاطرات رای Roy. ص ۴۶۸ و ۴۶۹)

رای Roy موافقه کرد که یک مرکزی برای تربیت انقلابی جوانان کشورهای آسیایی در مسکو تأسیس گردد.

در نتیجه پوهنتون بنام «یونیورسیتی کمونیستی رنجبران شرق»

Communist Universtiy for The Toilers of The East

تأسیس گردید. (۲۱ اپریل ۱۹۲۱) محصلان آن، منجمله يك تعداد مهاجرین هندی در افغانستان بودند که افکار کمونیستی را با خود به خارج از روسیه انتقال دادند.

گرچه آزادی‌خواهان هندی اعم از کمونست و غیرکمونست، ضدیت با امپریالیزم داشتند و در مبارزه مردم مستعمرات برای آزادی اظهار همدردی نشان می‌دادند، ولی رای Roy فکر می‌کرد که حکومت موقت هند نتوانست که در وقایع داخل هند در توده‌ها نفوذ کند و اثر بگذارد. رای Roy باین مطلب موافق نبود که پان اسلامیزم يك نیروی انقلابی است و باید ازان استقبال کرد و بحیث متحد انقلاب پرولتاریای جهانی پذیرفت. او نیز معتقد بود، که آزادی که توده‌های مردم هند می‌خواهد و باید آنرا داشته باشند، توسط نشنلزم ارتودوکسی کهنه تنگ نظر و منزوی محض يك هوس و آرزو است و اینکه جنبش آزادی بخش مستعمرات برهبری بورژوازی ملی، از نگاه تاریخی یک نیرو انقلابی است، آن را در ردیف همان متن پان اسلامیزم، میدانست.

به نظر او، بورژوازی ملی، انقلاب دموکراتیک را در کشورهای مستعمره رهبری نمی‌کند. بورژوازی نمی‌تواند جنبش دهقانی و پرولتاریایی را رهبری کند. به نظر او، استراتژی انقلاب در آسیا انقلاب پرولتاریائی نیست، ولی بحیث يك جنبش دموکراتیک، باید اساس و قاعده اجتماعی با اعتماد داشته باشد.^{۳۷}

رای Roy که یک انقلابی کمونست بود، بنابر تجویز بورودین Borodin و علاقمندی خودش بخاطر تماس مجدد با رفقای آزادی‌خواهان هندی اش از مکسیکو، عازم مسکو شد. در صحبت با چیچرین، به وی گفته شد که: جهان

استعماری جهانی در آتش می‌سوزد، انقلاب باید جانب شرق انتشار یابد، يك جبهه دوم انقلاب ضرور جانب آسیا، باز شود.^{۳۸}

مطابق اعلامیه مشهور، بخاطر انکشاف و تقویت مبارزه مردمان مستعمرات برای آزادی شان، حکومت شوروی آماده شد که به هر وسیله ممکن او را کمک کند. ولی به گفته او تمام آسیای میانه یک سرزمین Noman's بود که باید توسط انقلاب فتح شود.

در عین زمان روابط دپلوماتیک بین افغانستان و شوروی، زمینه دسترسی به سرحد هند را آماده ساخته بود. يك اندازه زیاد، آمادگی‌های تبلیغاتی و پروپاگاندی توسط سفارت شوروی در کابل صورت گرفته بود. ولی رفقای هندی‌اش با جنبش ضد برتانوی، عدم همکاری در داخل هند، ارتباط و تماس نداشتند. بدین لحاظ حضور رای Roy در آنجا از اهمیت خاصی برخوردار بود. برای اینکه او مؤثرانه عمل می‌کرد و مجهز می‌بود سفیر جدید شوروی در کابل، باید با زرنگی خاص علاقمند این هیئت می‌بود معلوم می‌شد که سورتز با انقلابیون هندی روابط خوب نداشت. آنان به گروپ‌های رقیب تقسیم شده بودند و سورتز بعوض آنکه آنان را با هم نزدیک سازد، گروپ‌چاریا را که خود را کمونست معرفی می‌نمود، تقویت و پشتیبانی می‌کرد، و با اکثریت حکومت موقت که همه نشنلست بودند نسبتاً بی‌اعتنا بوده است.^{۳۹}

قره‌خان فکر کرد که اگر بورودین Borodin بحیث سفیر جدید شوروی به کابل، تعیین شود، صحنه برای عملیات پاک‌سازی در کابل مهیا می‌شود.^{۴۰} و مقدمات عملیات انقلابی در هند اصلاح خواهد شد.

البته این پلان قسمی که فکر می‌شد، آنقدر آسان و ساده نبود، بلکه بسیار مبهم و پیچیده بود. شیوه‌ها، وسایل و کمک‌های مادی انقلاب براه صحیح و به شیوه مؤثر براه انداخته می‌شد. این طرح جالب بنظر می‌رسد، ولی تطبیق و عملی شدن آن دقت لازم و زمان در کار داشت.

بعد از فکر کردن زیاد، نتیجه چنان شد که پلان باز شدن جبهه دوم انقلاب جهانی

آغاز گردد. در نظر گرفته شد که رای Roy، بعد از کانگرس دوم انترنشنل، روانه کابل گردد.^{۴۱}

پلان استفاده از کابل، بحیث مناسب‌ترین مرکز عملیات برای فعالیت‌های نیروهای انقلابی در داخل هند وعده داده شد. قرار شد که شاه امان‌الله باید به کمک‌های بیشتر روسیه اتکاء کند. رای Roy خواست که صلاحیت مصرف اسلحه سامان و پول برای استخدام عسکر در منطقه قبایل، بدوش او باشد تا ازان منطقه بحیث مرکز عملیات آینده استفاده شود. ولی قبل از انکه راجع به کمک صحبت شود، باید فهمیده شود که به کی کمک شود و چطور کمک شود. وظیفه عاجل آنست که یک مرکز در سرحد هند، باز شود و قدم بعدی، تأسیس ارتباطات با مردمان با نفوذ در داخل هند، و شیوه‌ها و راه‌ها و وسایل انتقال انقلاب دموکراتیک، صحبت شود.^{۴۲}

قره‌خان این پلان را، بیباکانه تصور کرد و مشوره داد که تفصیل این پلان باید با کونسل نظامی انقلابی که ریاست آن با تروتسکی بود، مشوره شود. طبعاً این کار بدون ملاحظه لنین امکان‌پذیر نبود. در نهایت امر، پلان باز شدن جبهه دوم به تعویق افتاد و امکان تقرر Roy بحیث سفیر شوروی در کابل نیز بنابر تشویش حکومت افغانستان از ناحیه نارضائی حکومت انگلیسی ازین تقرر از بین رفت.

رای Roy که چندین سال آمر بخش شرقی بود، در اواخر ۱۹۲۶ به چین رفت تا انقلاب را در آنجا رهنمائی و رهبری کند. در ۱۹۲۸ با انترنشنل قطع رابطه کرد و بعد از توقف کوتاه در جرمنی به هند آمد (۱۹۳۰). یعنی تقریباً بعد از شانزده سال به هند بازگشت.

رای Roy با سلاح به هند بازگشت، ولی با سلاح مختلف یعنی با دید و مفکوره‌های آزادی و عدالت آمد که توسط آن مردم هند را علیه استثمار امپریالیزم برتانوی بحرکت آورد. او کمتر از يك سال بعد از بازگشت به هند زندانی شد و شش سال زندانی گردید. با خارج شدن از زندان با کانگرس ملی هند یکجا شد، ولی با شروع جنگ دوم جهانی، با کانگرس مقاطعه کرد و آن بر سر موضوع ذهنیت و طرز تفکر

هند در مورد جنگ، به عقیده او جنگ جهانی، مجادله و مبارزه بین دموکراسی و فاشیزم بود، و غلبه دموکراسی، شرط آزادی کالونی و مستعمرات است. در ۱۹۴۰، پارتی رادیکال دموکراتیک را تأسیس کرد.

مقاطعه با کانگرس، علامه مقاطعه با کمونیزم و تکامل مفکوره‌های از مارکسیزم بود. در ۱۹۴۸ حزب رادیکال دموکراتیک را منحل ساخت.

خاطرات دوره هشت ساله او ۱۹۱۵ - ۱۹۲۳ را احتوا می‌کند «در تلاش اسلحه از طریق آسیا» عنوان اول خاطرت او را تشکیل می‌دهد.

آقا باکف در مورد رای Roy می‌نویسد: «يك روز تريليسر مرا احضار کرد و پرسید: آیا ما می‌توانیم عده از مأمورین خود را بصورت مخفیانه از راه افغانستان به هند بفرستیم؟»

و با تجربه که من از عوامل محلی و رشوه‌خواری کارمندان دولتی افغانستان داشتم، با کمال اطمینان پاسخ دادم که: درین کار کاملاً قابل اجرا خواهد بود ...

تریلیرس مرا بصورت بسیار ستایش آمیزی به «پات نیتسکی Piatnitzky» رئیس روابط بین‌المللی «کمترین» معرفی کرد و او هم شخصی را که می‌بایستی از راه افغانستان به هند فرستاده شود، با من آشنا نمود. نام او «روی Roy» بود که نمایندگی حزب کمونسست هندوستان و عضویت هیئت اجرائیه بین‌الملل سوم در آن کشور را بعهده داشت.... پات نیتسکی برای رهائی از مشکلاتی که معمولاً در اینگونه خفاکاری‌ها پیدا می‌شود، پیشنهاد نمود که برای روی گذرنامه امریکائی تهیه شود و بعنوان يك نفر امریکایی که از امریکا با کشتی به یکی از بنادر هندوستان رسیده، قلمداد گردد...

بالاخره تصمیم به اعزام روی Roy گرفته شد، چون «پات نیتسکی چنین خواسته است ...

گلدشتاین Goldstein که بنام مستعار «الکساندر» و یا «داکتر» معروف می‌باشد، يك نفر یهودی است که از کارمندان با سابقه «گپ نو» محسوب

می‌شود... همیشه با چشمانی باز مراقب فعالیت‌های مسلمانان مقیم برلین بود و در میان آنان به هندی‌های مسلمان بیشتر توجه می‌کرد و برای این کار، يك نفر معاون هندی بنام فاروقی در خدمت خود داشت و از طریق او بود که جاسوسان به هند اعزام می‌کرد.

فاروقی با برادران علی رهبران نهضت مسلمانان هند، رابطه داشت.* فاروقی در گزارشات خود وضع خارجی‌های که به برلین رفت و آمد داشتند و یا در آنجا ساکن بودند مفصلاً شرح می‌داد...

از نظر «کومینترن» کشور آمریکا از اهمیت خاص برخوردار بود ... چون تقریباً اغلب نمایندگان «بین الملل سوم» که عازم کشورهای دیگر می‌بودند، از پاسپورت آمریکایی استفاده می‌کردند تا باین ترتیب، هم از تسهیلات مسافرتی برخوردار و هم از نظر، تبلیغاتی کسی بانان سوءظن نه برد. بصورت مثال «پات نیستکی» رئیس روابط بین‌المللی «کومینترن» فکر می‌کرد که بهترین راه برای ورود روی Roy به هندوستان از راه آمریکا و بوسیله پاسپورت آمریکایی است که این امر، مورد تصویب «بوخارین» رئیس بین‌الملل سوم نیز بود ...

آقا بکف، روی Roy را آدم ترسو دانسته و بدان اعتماد نداشت. به گفته آقا بکف، «تریلیسر» نیز نمی‌تواند به «روی Roy» اطمینان داشته باشد. آقا بکف می‌گوید که: رای «Roy» را در «هوتل لکس» ملاقات کردم. او درین هتل بصورت مهمان بین‌الملل سوم زندگی می‌کرد. در ملاقات با من، روی گفت که هنوز تصمیم قطعی برای انجام کار نگرفته است، در صورتی که مصمم شد، «تریلیسر» را خبر خواهد کرد ... بعداً متوجه شدم که «گ.پ.ئو» هم نسبت به رای Roy دچار سوءظن

* برادران علی بنام‌های محمدعلی و شوکت‌علی که در ۱۹۲۰ در جنبش استقلال هند شرکت نمودند و پس از آنکه مدتی با گاندی همکاری داشتند، هر دو به دو سال، زندان با اعمال شاقه محکوم گردیدند. محمدعلی پس از رهایی بریاست کنگره ملی انتخاب شد و برای تبلیغ هدف‌های خود به سفرهای متعددی دست زد. از جمله به برلین و شرکت در کنفرانس لندن بود (۱۹۳۱). در همین سفر اخیر در لندن فوت نمود و جسدش در مسجدالاقصی بیت المقدس بخاک سپرده شد خاطرات آقا بکف ص ۲۳۲).

شد و این روزها شنیده ام که او پس از رسوایی‌های که ببار آورد، هم اکنون در انگلستان زندگی می‌کند.

اولین بار خبر سوءنیت رای Roy کمونست هندی از طریق «فاروقی» بما رسید و او اطلاع داد که احتمالاً همسر انگلیسی او یک جاسوس انگلستان است. موقعی که این ادعا به ثبوت رسید رای Roy از تمام فعالیت‌های سیاسی برکنار شد...^{۴۳} در مجموع این نوع اتهامات و ادعاها در مورد یک تعداد اعضای آزادی‌خواهان هندی چه در حکومت موقت هند در کابل، چه در بین مهاجرین هندی و چه در بین کمونست‌های هندی و چه در بین کمیته ملی هند در برلین، موجود بود که ثبوت این کار تحقیق لازم و ارائه اسناد مقتضی را ایجاب می‌نماید.

۵. خوشی‌محمد (محمد علی):

یک گروه کوچکی از مهاجران هندی که خود را کمونست می‌نامیدند و خود را نمایندگان «کانون کابل» یاد می‌کردند، در حکومت موقت هند فعالیت می‌نمودند. یکی از آنان خوشی‌محمد بنام مستعار محمدعلی میرزا از جلندر و از جمله محصلان کالج لاهور بود که با همراهان در ۱۹۱۵ هند را به قصد افغانستان ترک نموده بود و با تأسیس حزب کمونیست هندوستان در تاشکند، یکی از بنیان‌گذاران گردید.

خوشی‌محمد که نوجوان هوشیار و دوراندیشی بود، و بعد در کابل با سفارت شوروی ارتباطات و تماس‌های قوی برقرار کرده بود، در نخستین هیأت حکومت موقت هند بروسیه تزاری شامل بوده و گزارشات سفر هیأت را به تفصیل به نصرالله‌خان ارائه کرد. در ۱۹۲۰ بار دیگر به تاشکند رفت و با رای M.N.Roy در آنجا ملاقات کرده، سپس عازم مسکو گردید و با رهبران کمترین ملاقات کرد.

خوشی‌محمد در مسکو ادبیات کمونستی را مطالعه و سرانجام آیدیالوژی کمونزم را پذیرفت و عضو حزب کمونیست هندوستان گردید.

خوشی‌محمد از مسکو به کابل آمد و در مسکو برای او گفته شده بود که در کابل

با سفارت روسیه در ارتباط باشد و مولانا عبیدالله هر قدر پولی که برای کارهای ملی نیاز داشته باشد از سفارت روسیه در کابل بگیرد.^{۴۴}



ظفر حسن، داکتر نور محمد و خوشی محمد در مسکو (۱۹۲۳)

به گفته سینات بنارجی* خوشی محمد با سفارت روسیه شوروی در کابل تماس

* سینات بنارجی از بنگال معلم کیمیا در لیسه حبیبیه و عضو حکومت موقت هند در کابل بود. در جنوری (از ۱۷-۱۲ سال ۱۹۷۷) نویسنده این اثر سفر رسمی در حیدرآباد نموده از آنجا به کلکته رفتم و چند روزی را با وی در خانه اش سپری نمودم. (در ناحیه Howrah) و من با استفاده از موقع مصاحبه با وی در مورد حکومت موقت و سفر «بوش» در افغانستان داشتم. موصوف تذکر داد که در دوره امان‌الله خان، حکومت وی ملت را تشویق می‌کرد تا علم اندوزی نمایند و بدانش رو بیاورند. برای تربیت، آنان عده از هندیان از طریق اعلان ضرورت معلمان و استخدام آنان توسط حکومت افغانستان در اخبارها به نشر رسید. بنارجی از جمله کسانی بود که از همین طریق وارد افغانستان و در مکتب حبیبیه به تدریس پرداخت و در عین زمان عضویت حکومت موقت هند را نیز داشت.

طبق گفتارش محمدعلی با سفارت شوروی تماس داشت، صاحب صلاحیت بود با مهاجران در دریافت وظیفه (از جمله غلام حسین تحصیل کرده اقتصاد را در مکتب حبیبیه از طریق کمک سفارت روسیه شوروی بحیث معلم مقرر کرد. او بعداً با پخش اندیشه‌های کمونستی و نشر اخبار «انقلابی» در پنجاب اقدام نمود) همکاری می‌کرد. نویسنده اثر به کمک بنارجی توانستم در کلکته با Santimoy Gainguly عضو کمیته فعال زیرزمینی جنگ جهانی دوم در کابل، همکار بوش Bosh در کلکته در «مرکز بوش» صحبت کنم و از فعالیت چشمدید و سهمگیری فعالانه او معلومات دست اول بدست آورم. بنارجی نیز در رابطه با فعالیت‌ها بوش مطالبی عرضه کرد

زیاد بوده و در تمام کارهای مهاجرین از قبیل حصول ویزه، تادیه پول و دریافت وظیفه و تقرر آنان را کمک می‌کرد.

وقتی که عبدالله سندی اراده نمود که کابل را ترک نموده بروسیه برود، به محمدعلی (خوشی محمد) امید بسته بود. زیرا خوشی محمد عضو حزب کمونست هندوستان و قبلاً به مسکو سفر نموده بود. ... مولانا طبعاً امیدوار بود که خوشی محمد در کارهای او در روسیه مساعدت کند ...

در عرض راه بخارا، خوشی محمد (محمدعلی) بخدمت مولانا صاحب رفت و درین مسئله که در آینده در روسیه به چه طرز کار و فعالیت سیاسی دست یا زد، با ایشان گفتگو کرد.

خوشی محمد رویه اختیار کرد که ازان برمی آمد که او می‌خواست مولانا صاحب براساس تعلیمات کمونستی فعالیت کند و از رهنمائی‌های او استفاده برد و به گفته ظفرحسن همچنان مولانا صاحب را تهدید کرده بود که اگر او در تائید کمونست‌ها سهم نگیرد، در روسیه نانی خشک هم برای خوردن پیدا نخواهد کرد. زیرا رهایش در آنجا نه تنها برای پیشوایان مذهبی، حتی به پیروان عادی مذهب هم ممکن نیست. ...^{۴۵}

۶. محمدشفیق

مقرش، اکورا Akora پشاور بود. او آدم ذکی و نسبتاً تعلیم دیده بوده، در ۱۹۱۷ بحیث کاتب در دفتر آبیاری پشاور اجرای وظیفه می‌کرد. محمدشفیق در اثنای حادثه تراژیک جالین والا باغ امرتسر که در ۱۳ اپریل ۱۹۱۴ بر ضد رول اکت حکومت بریتانیه براه انداخته شده بود با خشونت سرکوب گردید، او بدون آنکه بدفتر خود اطلاع دهد بکابل آمد. در اثنای جنگ افغان و انگلیس که در نتیجه آن افغانستان استقلال کامل سیاسی خود را بدست آورد، شفیق در کابل بحیث مهاجر رفت. او که از طرفداران عبدالله سندی بود، با مهندرا پراتاب در کابل ملاقات کرد. وی با اجنت بلشویک‌ها در کابل تماس و ارتباط گرفت و زمانی که عبدالرب و

اچاریا* تازه از روسیه آمده بودند، باو گفتند که حکومت شوروی جانب مهاجرین به نظر نیک می‌بیند و آنها را کمک می‌کند. وقتی که شفیق آن را شنید از راه مزار شریف به روسیه شوروی سفر کرد و با احمدحسن، عبدالمجید و محمدصادق کوهاتی و محمدعلی بنام خوشی محمد هم سفر شد.

بعد از رسیدن شفیق به تاشکند، عبدالب و اچاریا با پارتی سی نفری مهاجر به تاشکند رسیدند.

شفیق در تاشکند با همراهانش اخباری را بنام «زمیندار» بزبان فارسی به نشر رسانیدند. مگر محض يك شماره آن بر آمد.

شفیق نیز از موسسین و بنیانگذاران حزب کمونست هندوستان در تاشکند بوده، در کانگرس دوم کمونست انترنشنل که از ۱۹ جولای تا ۷ اگست ۱۹۲۰ دوام کرد، اشتراک داشت. از آنجا که حتی در تاشکند تفرقه بین گروپ‌های کمونستی هندی موجود بود، اچاریا در مسکو در کانگره دوم به نمایندگی از کمیته انقلابی، عبدالب و شفیق به نمایندگی از گروپ خود به مسکو در کانگره رفتند.

در اواخر سال ۱۹۲۲ که انقلابیون و آزادی‌خواهان هند خواستند افغانستان را ترك گویند، شفیق که چندین نوبت به هند و کابل رفت و آمد کرده بود، مجبور بود که با آنها یکجا از کابل برآید. بسیاری از انقلابیون هندی به مسکو رفتند،**

* اچاریا Prativadi Acharya که در ۱۹۰۸ هند را ترك کرده بپارسیست يك گروپ هندی‌های کابل توسط کمیته برلین فرستاده شد تا پروپاندهای ضد برتانوی را در بین عساکر که توسط ترك‌ها دستگیر شده بود، انجام دهد. این هیئت ناکام ماند. در اواخر جنگ جهانی اول، با يك تجار قدیم هندی بنام عبدالب که ادعا می‌کرد در بین مردم قبایل نفوذ زیاد دارد، به افغانستان آمد. اچاریا خود را یک کمونست می‌دانست و با پلان حکومت موقت مخالف بود. او که در کابل با سورتز سفیر شوروی ارتباط داشت، مورد تقویت او می‌گردید، اچاریا از موسسین و بنیان‌گذاران، حزب کمونست هندوستان در تاشکند، بوده در کانگرس دوم اشتراک کرده بود.

** علاوه بر چهره‌های سرشناسی که در بالا از آنها یادآوری شده است، شخصیت‌های دیگری نیز با افکار کمونستی میلان کرده بودند و از آنجمله بودند:

۱. غلام حسین فارغ رشته اقتصاد، معلم مکتب حبیبه که به نشر هفته نامه «انقلاب» در پنجاب پرداخت و خشم انگریزها را برانگیخت.

ولی شفیق به گفته رای Roy که روی نداشت که به مسکو برود، به سیستان رفت و خود را به قونسل برتانیه تسلیم کرد و زندانی شد و تا ۴ اپریل ۱۹۲۴، در زندان بسر برد.^۶

در مجموع می‌توان ادعا کرد که تماس برخی از کمونست‌های هندی کابل و تاشکند و مسکو با برخی از روشنفکران و مشروطه‌خواهان در افکار و عقائد مشروطه‌خواهان دوم افغانی متمایل به چپ، اثرگذاری‌های خود را نمایان ساخته بود و افکار چپی بصورت پراکنده و نطفه‌وی بداخل افغانستان نفوذ کرده بود. اسناد دست داشته درین، رابطه برین ادعا صحه می‌گذارد.

۷. افسران، ناسیونالیست و رادیکال ترکی، بین کابل - مسکو

جنگ جهانی اول، مردم ترکیه عثمانی و افغانستان را بخصوص در مفکوره پان‌اسلامیزم و مبارزه با استعمار بریتانیا، با هم نزدیک ساخت. آمدن هیأت ترکو - جرمن بافغانستان و موجودیت افسر بزرگ نظامی ترکیه بنام کاظم بیگ در ترکیب این هیأت، مؤید ادعا است.

ترکیه عثمانی قبل از استقرار حکومت جوانان افغان یعنی حتی در دوره امیر حبیب‌الله فعالیت‌های در جهت تأمین استقلال کامل سیاسی افغانستان و در صدد برانگیختن ذهنیت مردم آسیای میانه بر ضد انگلیس، در کنار مردم افغانستان قرار داشتند. انقلاب اکتوبر و رویکار آمدن حکومت جدید شوروی تکیه گاهی برای

۲. عبدالوارث که در دارالترجمه جمال پاشا در کابل کار می‌کرد زمانی در خدمت برکت‌الله در مسکو شد، پس از شهادت انور پاشا به پوهنتون رنجبران مسکو شامل گردید.

۳. عبدالحمید، در پوهنتون رنجبران شرق شامل شد.

۴. عزیز احمد برادرزاده عبیدالله سندی، به پوهنتون مسکو شامل شد

۵. ذکریا، شامل پوهنتون شرقی گردید.

۶. رحمت‌علی جوان احساساتی بود، از کابل فرار کرده بروسیه رفت و به پوهنتون مسکو شامل شد.

۷. صفدر، در پوهنتون شرقی درس خوانده بود.

۸. عثمانی پهبالی، به تاشکند رفت و در آنجا به مطالعه ادبیات بلشویکی پرداخت بالاخره به هند رفت.

۹. فضل الهی در پوهنتون شرقی درس خوانده بود.

ترقی‌خواهان و نهضت‌های آزادی‌خواهان ملی دانسته شد و سیاست انترناسیونالستی آن کشور مبتنی بر جانبداری بی‌دریغ از ملل تحت ستم و استعمار اروپائی ورد زبان‌ها گردید. در همین زمان است که یک تعداد افسران بزرگ ترک در کنار آزادی‌خواهان هندی، بیشتر در مناطق بین کابل - مسکو به فعالیت‌های برانگیختن ذهنیت مردم در احیاء مجدد، خلافت بحیث نیروی انقلابی و جنبش‌های ملی و مذهبی و نجات دادن جهان اسلام از چنگال امپریالیزم، بخصوص بین مردم هند و آسیای میانه برضد انگلیسی و تأسیس «دولت خودگردان ترکستان بزرگ برآمدند» و از آنجمله بودند:

الف - انور پاشا:

انورپاشا که بنام انوریگ* نیز مشهور است یکی از چهره‌های سرشناس و شخصیت‌های تاریخی دو دهه اول قرن بیستم ترکیه عثمانی بود. او در شمولیت ترکیه بطرفداری جرمی در جنگ جهانی، اول نقش کلیدی داشت. در پایان جنگ

* انورپاشا در ۲۲ نوامبر ۱۸۸۱ در استانبول متولد گردیده، بعد از تکمیل تحصیل در اکادمی نظامی استانبول بحیث افسر شامل کار شد. چند زمانی در جرمی تربیت نظامی دیده، مجذوب و شیفته نظم و تربیت عساکر جرمی قرار گرفته و با وسایل مختلف کوشید ازان طریق اردوی ترکیه را بخت جرمی مؤثرانه تربیت نماید. او در کنار دو هم‌رزم بزرگ‌اش طلعت‌پاشا و جمال‌پاشا در ۱۹۰۸ در جنبش «جوانان ترك» علیه استبداد عبدالحمید اقدام و همکاری نمودند. او بین سال‌های ۱۹۰۹-۱۹۱۱ بحیث اتاشه نظامی ترکیه در برلین اجرای وظیفه کرد. موفقیت‌های او در جنگ‌های بالکان بر شهرتش افزود و لقب پیشوا و نابغه حاصل کرد.

در ۱۹۱۳ کودتای ۲۳ جنوری که توسط «جمعیت اتحاد و ترقی» برهبری انورپاشا صورت گرفته بود، قدرت دولت را بدست آوردند و بدینسان، از ۱۹۱۳ الی ۱۹۱۸ یعنی پایان جنگ جهانی در حکمرانی ترکیه دست درازی داشتند. این شخصیت برجسته نظامی که اکثراً او را آدم شجاع، متین، پاکدامن و دارای علوی همت یاد کرده اند، در روزهای عید قربان (۴ اگست ۱۹۲۲) در ناحیه «بلجوان» مربوط ترکستان شرقی در راه رهایی ترکستان و نجات آسیای میانه فداگشت. جسد او در «چگن» مربوط ولایت «بلجوان» بخاک سپرده شد.

طبق گفته ذکی طوغان، بحواله نوشته مصطفی شاقولی: «اصلاً تصور نمی‌شد که در چنین مدت کوتاهی ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر درین روستا جمع شوند. همه اهالی گریه می‌کردند، برخی تار محاسن انورپاشا را بعنوان «موی مبارک» جدا می‌کردند و در کاغذ می‌پیچیدند و در حبیب می‌گذاشتند. تعداد آن‌های که دست و پای او را می‌بوسیدند و گریه می‌کردند، بی‌شمار بود. (طوغان ص ۱۱۲-۱۱۱).

امپراطوری بزرگ که بر اساس دین، موجودیت یافته بودند (عثمانی، تزاری) به حیات‌شان خاتمه داده شد و قهرمانان سلسله پان‌اسلامیزم (انورپاشا، طلعت‌پاشا و جمال‌پاشا)، در جرمنی که دوستان و همدردان فراوان داشتند، پناهنده شدند.

در همین زمان است که انورپاشا در برلین با یکی از لیدرهای بلشویک، بنام کارل رادک Radek تماس گرفت و رهبران ترکیه بروسیه دعوت شدند. طلعت‌پاشا وزیرداخله و زمانی وزیر پست و تلگراف تغییر عقیده داد، ولی خلیل‌پاشا و جمال‌پاشا (وزیر قوه بحریه) و سپس انورپاشا به مسکو رفتند و به گفته زکی ولیدی طوغان، آنها به نمایندگی «جمعیت‌های اسلامی» شروع به تبلیغات کردند.^{۴۷} لیدرهای مذکور در ۱۹۲۰، مخفیانه توسط طیارات نظامی جرمنی، به مسکو رسیدند و در آنجا بحیث مهمان دولت با آنان سلوک شده با رهبران روسیه شوروی صحبت‌های انجام دادند.

طبق نوشته روی Roy انورپاشا، در مسکو حاضر شد به سود بلشویک‌ها تبلیغات اتحاد اسلامی نماید و مسلمانان را به شورش علیه استعمار انگلیس برانگیزاند. بخصوص تماس با جنبش خلافت در هند و همکاری قبایل سرحد هند و افغان را آغاز کند و در عین زمان همکاری شاه را بدست آورد.^{۴۸} و آن کشور را بحیث مرز فعالیت‌ها و جنبش‌های انقلابی در هند استفاده کند.^{۴۹}

انورپاشا در مسکو، با سفیر افغانستان زیاد در تماس بوده، اکثر صحبت‌های مخفی داشتند و به عقیده رای Roy این عمل خلاف قوانین پناهندگی سیاسی بود، ولی رهبران پان‌اسلامیزم ازین امتیاز برخوردار بودند.

به گفته رای Roy در یکی از مصاحبه‌های انورپاشا با چیچرین، حضور رای در محفل‌شان مایه تعجب شد، ولی چیچرین با زرنگی خاصی که داشت فوراً متوجه شده، در مورد حضور رای Roy گفت که: رفیق روی عنقریب بحیث سفیر شوروی در کابل تعیین خواهد شد. روز بعد آن، دعوتی از طرف انورپاشا ترتیب شد و در آن مطالب زیرین مورد گفتگو قرار گرفت: رفتن جمال‌پاشا به اناطولییه، تنها گذاشتن کمال‌پاشا، با دست خالی در مبارزه و جنگ با امپریالیزم انگلیس، کمک و همکاری

شاه امان‌الله، تأسیس يك مرز قوی در ترکستان شرقی بخاطر حمله مستقیم بر هند، وانمود ساختن ظاهری عدم همکاری شوروی در حمله بر هند و آزادی آسیا، بحیث وظیفه خود آسیائی‌ها، صحبت شد.^{۵۰}

برداشت «رای» ازین صحبت آن بود که انورپاشا علاقمند بود که دوباره رول ترکیه عثمانی ششصد ساله را از سر آغاز کند و توقع داشت که مردم ترکو - مغول که در یک ساحه وسیع آسیای مرکزی تا کناره‌های شرقی بحیره کسپین قرار داشتند، تحت لوای احیای مجدد پان‌اسلامیزم در امپراطوری سقوط کرده تزاری روسیه را عملی کند.



طلعت بیگ



انورپاشا

رای می‌نویسد که: من پیشنهاد کردم که پلان تأسیس دولت اسلامی در ترکستان شرقی را به تعویق اندازد و متباقی پلان به صاحبان صلاحیت بخصوص متخصصان امور نظامی گزارش داده شود. من این صحبت را به چیچرین در حالیکه قره‌خان نیز حاضر بود، گزارش دادم. ما سه نفر موافقه کردیم که هیچ تصمیمی بدون مشوره لنین انجام نپذیرد و مطالبی چون: چرا باو اجازه ندهیم که به ترکستان شرقی در حال نارامی و بحران بسر می‌برد، برود؟ چکا دستگاه جاسوسی کمونستی بر او نظارت می‌کند و او از افغانستان دور نگهداشته شود.

روز بعد، من لنین را دیدم. گفت که «معقول نخواهد بود که بر موضوع فشار بیاوریم، صحبت را ادامه دهید.» انورپاشا مسرور شد و برایش گفتم که لنین همیشه جسارت را تحسین می‌کند.^{۵۱}

تماس‌ها و صحبت‌ها منتج بدان شد که: لنین با انورپاشا توافق کرد که پس از اتمام اولین کنگره ملل شرق در باکو* به ترکستان عزیمت کند تا با آرام نمودن طغیان

* کنگره ملل شرق در باکو Baku پایتخت (جمهوریت آذربایجان) جایی که انقلاب فروری ۱۹۱۷ زمینه را برای انورپاشا مساعد ساخت که باکو را اشغال کند، بدستور لنین و برای مطالعه در مسایل سیاسی کشورهای مشرق زمین و چگونگی گسترش مرام کمونیزم درین کشورها، در ماه سپتمبر ۱۹۲۰ کنگره در باکو تشکیل شد که در حدود دو هزار (۱۹۸۰) نفر به نمایندگی از طرف تمام سرزمین‌های استمدیده تزاری قدیم و کلیه ممالک آسیای چون هند، چین، ایران، افغانستان، ترکیه و بسا کشورهای دیگر در آن شرکت ورزیدند.

از چهره‌های سرشناس این کنگره می‌توان: حیدر عموغلی، سید جعفر پیشه‌وری، سلطان زاده (روشنفکران چپ آذری) و انورپاشا اشاره نمود. (خطرات آقا باکف، ص ۳۸) يك خانمی بنام بی بی نور ترک از شهر Aul-Ata و رای Roy موکرچی، مقبل حسین، مصری خان، عبدالقادر تاجر و هفت نفر باشندۀ پشاور، از هندیان نیز شرکت داشتند. (اسناد حزب بلشویک هند، جلد اول ص ۸۴). فرار امیر بخارا و مطالب کانگرس باکو در اخبارها، امان‌الله را بفکر انداخت که روسیه منتظر است که حکومت امان‌الله را سقوط داده، نفوذ شوروی را در کابل برقرار سازد. (گریگورین ص ۲۳۷، ۲۳۸). اصلاً تشکیل کانگرس باکو Baku بحیث (مرکز پرولتاریایی و نیروی بین‌الملل کار و مرکز هزاران بلشویک (کمونس‌ت) و مرکز اتحادیه‌های تجارتي (سی ملیت)، نظر زینون Zinovin رئیس اجرائی بین‌الملل سوم بود. این حرکت و عمل بخاطر آن بود تا یک توده عظیم مظاهره را علیه امپریالیزم براه اندازد. چه در اثنای جنگ داخلی عساکر هند برتانوی ساحات غنی نفت خیز باکو را اشغال کردند. قبل از آنکه آنان از آنجا کشیده شوند در حدود چند ماه قبل ۲۲ رهبر زندانی کمونس‌ت را در ملای عام در ساحل بحرۀ کسپین بتقل رسانیدند و کانگرس باید در جای منعقد می‌شد که به یادگار مقتولان و طغیان ضد امپریالیستی را تجلیل کرده بود. بحیث يك حرکت سمبولیک، این پلان ارزش زیاد داشت.

درینجا نه تنها، حکومت انقلابی توسط کوچوک‌خان در بندر امزیلی Emzeli در بندر فارس در ساحل بحرۀ کسپین تأسیس گردید و یک تعدادی عسکر هندی که از عسکر انگلیسی در خراسان فرار کرده بود، به باکو رسیده و بحیث نمایندگان در کانگرس خوش آمدید شدند. (رای Roy ص ۳۹۱)

انورپاشا وزیر جنگ و فرمانده کل قوای سابق عثمانی در کنگره چون بعنوان پیشوایان پان تورانست‌ها (پان ترک) و رهبر مخالفان اتاترک و رئیس هیأت نمایندگی شرکت می‌نمود، از احترام فراوان اغلب اعضای کانگره برخوردار شد. با ورود انورپاشا به کنگره همه نمایندگان به احترامش قیام نمودند و با شعار «زنده باد غازی انورپاشا» از مقدمش استقبال کردند. این ماجرا به زینوف

مسلمانان همه گروه‌های شورشی را با هم متحد نموده و خودش را در راس آنها با شعار «آزادی ملل شرق» از راه افغانستان به کشور هند بتازد.

لنین درباره و جهه انورپاشا در بین مردم ترکستان، خیلی حساب می‌کرد و از فرستادن او به آنجا دو منظور داشت:

یکی اینکه مردم شرق روسیه را از خیال شورش بر ضد دولت منصرف کند و دیگر اینکه نگرانی‌های ممالک اروپائی را از توسعه طلبی شوروی، بسوی انورپاشا سوق دهد.^{۵۲}

قصد لنین از فرستادن انورپاشا و ایجاد جنبش در ترکستان گامی در راه نقشه بزرگ وی برای آزادی ملل شرق از قید امپریالیزم و اعلام استقلال آنها بود و امید داشت در آخر کار به هدف نهائی خود که همانا جذب این ملل بسوی مرام بلشویک بود، جامه عمل بپوشاند.^{۵۳}

به عقیده آقا باکف انورپاشا به قولی که به لنین داده بود، رفتار نکرد. او پس از پایان کنگره باکو به بخارا رفت و معلوم نیست در آنجا چه پیش آمد که او پس از تماس با عده‌ای از افسران روسی که مدتی در ترکیه زندانی بودند، یک روز ناگاه به بهانه شکار از شهر خارج شد و دیگر باز نگشت.^{۵۴}

زکی ولیدی طوغان بعد از اشاره به مطلب بالا، شرح موضوعات را چنین بیان می‌کند: «... انورپاشا بعد از مشارکت در کنگره باکو و حصول تجاربی از بازی‌های پشت پرده با معاونش حاجی سامی بیگ و محی‌الدین بیگ از راه باکو - عشق‌آباد به بخارا آمد و مرا دعوت کرد ... و برای نخستین بار با انورپاشا دیدن کردم. ... او

و دوستان حزبی‌اش بقدری گران آمد که در نتیجه آن تا آخر اجلاس کنگره به انورپاشا اجازه نطق داده نشد (آقا باکف ص ۴۱) آقا باکف می‌نویسد: ... وظائف ما در بخارا کاملاً جنبه محرمانه داشت و قسمت عمده آن دادن آموزش کافی به مأمورین برای جاسوسی در بین اعضاء حکومت بخارا و شناسائی همدستان انورپاشا بود. ... «ریسی» بعنوان یکی از نمایندگان کنگره باکو در منزل اشتراکی بلشویک‌ها مشرق زمین اقامت داشت یک روز انورپاشا باین خانه آمد و در موقع ورودش تمام نمایندگان کشورهای شرقی در مقابل او بخاک افتادند و بسویش هجوم آوردند تا دست هایش را بپوسند (ص ۴۰).

گفت که تصمیم دارد شخصاً به بخارای شرقی و از آنجا به فرغانه برود و نظم جدیدی به جنبش باسماچی‌ها بدهد. نقشه‌های لازم برای این کار را دیده و با چند نفر افسر زیردست، به بهانه شکار از بخارا بیرون خواهد رفت، اسپ و سائر لوازم فراهم کرده است. ... آوردن انورپاشا به بخارا و بویژه همین نقشه‌های او برای ما امری غیر منتظره بود.

این شخص که چند ماه قبل همراه جمال‌پاشا و سائر دوستانش با ارسال «لواء اسلام» و سائر اوراق درباره لزوم اتحاد مسلمانان با بلشویک‌ها و مبارزه مشترک با امپریالیزم داد سخن می‌داد، اینک قدمی نیز از مخالفت نهاده و با مبارزه با خود بلشویک‌ها به بخارا آمده بود ... چار پنج روز قبل از ورود انورپاشا به بخارا، جمال‌پاشا از افغانستان راهی مسکو می‌شود ... قرار بوده است که جمال‌پاشا در بخارا یا تاشکند با انورپاشا ملاقات کند، ولی روس‌ها، بیش از سه ساعت مهلت اقامت در بخارا به او نمی‌دهند و در تاشکند نیز به بهانه اینکه برای مذاکره درباره مسایل بسیار فوری به مسکو احضار شده است، او را روانه مسکو می‌کنند. ... جریان اخیر را در بخارا از زبان خود انورپاشا شنیدم. پاشا می‌گفت در اثر یک سال اقامت در روسیه شوروی باین نتیجه رسیده است که بلشویک‌ها افراد پستی هستند و لازم است مسلمانان را قبل از هر امپریالیزم دیگر، از چنگال این امپریالیزم سرخ نجات بخشید.

این مسئله به سود ما بود، اما رفتن پاشا بمیان باسماچی‌ها، بخصوص در بخارای شرقی اصلاً مطلوب نبود ... چون درین موقع در ترکستان مخفیانه بسر می‌بردم و انورپاشا نیز تحت تعقیب مأموران بلشویک بود.* لذا ... چارده مورد را که سبب می‌شد پاشا بمیان باسماچی‌ها نرود، ذکر کردم. فشرده برخی ازین موارد چنین بود: ... روسیه آمادگی دارد تا تمامی کوشش خود را وقف اقدامات در ترکستان کند و تشکیلات ما، در مقابل چنین امر مهمی بسی ناتوان است... امسال ترکستان دست به گریبان قحطی بزرگی بوده است... فعلاً نمی‌توان بیش از پنج - شش هزار نیرو

* گفته‌ها و نوشته‌های قره‌خان ارمنی «رای Roy» و آقا باکف ارمنی و یک تعداد مواد و منابع آرشیفی کمونستی موئید نوشته زکی ولیدی طوغان است.

ایجاد و تجهیز کرد ... با سماچی‌ها، بدون معرفی آن دو امیر (امیر بخارا و امیر افغانستان) کسی را برسمیت نمی‌شناختند. بسی از دخالت شما ... جنبش، ترکستان صورت جنبش پان‌اسلامستی بخود می‌گیرد و سبب می‌شود که روس‌های ترکستان در راه راستای اهداف ملی خود کنار بلشویک‌ها گرد آیند. مناسب‌ترین راه برای شما این است که با افغانستان بروید و از آنجا به جنبش‌های ترکستان یاری نمایند ... بیشك فعالیت‌های شما در افغانستان، بسیار مفید خواهد بود...*

ده روز بعد، انورپاشا با اعزام پیک خاص، شفاهاً پیام داد: «تصمیم گرفته ام که به بخارای شرق بروم، اگر برنده شدیم غازی (مجاهد) و اگر باختیم شهید خواهیم شد، دیگر ترکمن‌ها منتظر من نباشند...»

انورپاشا و اطرافیانش، روز هشتم نوامبر به بهانه شکار ... براه افتادند... جمعاً ۷۵ تن پاشا را همراهی می‌کردند ...

قره‌خان معاون کمیسار خارجی روسیه توسط فرمانده نیروهای روسیه مستقر در بایسون Baisun نامه به انورپاشا فرستاد (اواسط مارچ) و ازو خواست به مسکو برود ولی نه پذیرفت...

حکومت افغانستان با فعالیت‌های انورپاشا در بخارای شرقی که قلمرو انورپاشا و متصل با افغانستان بود، مراقب اوضاع بودند. داوطلبان افغانی و مجاهدین در جنگ شرکت کردند. ... و حکومت افغانستان، مانع فعالیت‌هایشان نمی‌شد... حتی افغان‌ها می‌خواستند که انورپاشا را با خود با افغانستان ببرند، اما انورپاشا این پیشنهاد را بطور قاطع رد کرد چه او قطعاً تصمیم گرفته بود که ترکستان را ترک نکند...^{۵۵}

انوریگ و افسران بزرگ هم‌رزم وی که در اول، جناح چپ نهضت‌های آسیای میانه را تشکیل می‌دادند، رفته رفته بدرجات متفاوت در مقابله با دولت شوروی برآمدند و مانند آزادی‌خواهان هند و افغانستان که در اوایل حکومت جدید

* درین فرصت، امان‌الله خان باردیگر امکانات کاندیدیشن دولت‌ها اسلامی را مشاهده کرد و این وضع به ضرر شوروی بود (ادمک ص ۷).

شوروی را تکیه گاهی برای ترقی خواهی و نهضت های ملی می دانستند، بزودی با سیاست مبتنی بر جانبداری بیداری ملل از تحت ستم و سلطه استثماری بی باور می شوند و ورق برگشته، بتدریج از شوروی رو گشته اند با آن مقابله می کنند.^{۵۶}

چنانچه دیده شد، درین تقابل سخن بجای رسید که در ۱۹ می انورپاشا اولتیماتومی با مضای سر فرمانده ارتش ملی ترکستان بخارا و خیوه، بروس ها فرستاد و خواستار شد که ترکستان بخارا و خیوه را ترک کنند.^{۵۷}

* در زمان پادشاهی که دستگاه دولتی در کمال استبداد در پی آزار و تاراج مردم بوده، تکامل اجتماعی را متوقف و مملکت را آماده انحلال ساخته بودند، بخارا به ۲۸ ولایت یا «امیرنشین» های بزرگ که در واقع دست نشانده پادشاه بودند، تقسیم شده بود. ولایت های «حصار» و «بلجوان» با داشتن کوه های بلند و سطوح مرتفع و میدان های هموار، آب و هوای گوارا، رودبارهای شفاف و خروشان از نگاه استعداد انسانی، از نگاه سلحشوری، قوت ثروت و استعداد اقتصادی از جمله ولایات گزیده بخارا بحساب می رفت. مردم این دو ولایت آنهای که در کوهستانات و سطوح مرتفع زندگی داشتند، اقوام تاجکیه بوده، بزبان فارسی تکلم می کردند. در جلگه ها، اراضی هموار و صحراها قبایل مختلف ازبکیه به مالداري مصروف بودند، بخصوص تربیه اسب که در قرون گذشته یکی از وسایل عمده قوت و نیروی اقوام و ملیت ها محسوب می شد، مشهور بود.

قوم لقی، یکی از اقوام ازبک های تورانی، مردم صحرانشین و سوارکار و بومی های ولایات حصار و بلجوان بودند. رهبر بزرگ و پیشوای این قوم ابراهیم بیگ نام داشت که در «سلطان آباد» حصار بدنیا آمده بود و قریب يك دهه علیه بلشویک ها در نبرد و مبارزه بود. شوروی ها او را مدهش ترین و مخوف ترین باسماچی یاد کرده اند.

باید یادآور شد که بعد از فرار امیر بخارا بافغانستان که نیروهای شوروی در بخارای شرقی مستقر شده بود، هر ولایت، هر قوم و هر گروه در هر جا از خود سر کرده و مردم همان ناحیه خود را گرد خودشان جمع کرده با بلشویک ها به نبرد و مقابله پرداختند که گاهی غالب و گاهی مغلوب بودند. یکی از آنان همین ابراهیم بیگ بود.

در خلال این بی سرنوشتی که کامیابی قطعی از هیچ طرف معین نشده بود، انورپاشا در ترکستان شرقی پیدا شد و برنامه او و همزماناش چون تأسیس دولت ترکستان بزرگ و مستقل و احتمالاً احیای مجدد خلافت اسلامی بسر کردگی شاه امان الله بعنوان رئیس معنوی مسلمان های هند و ملل آسیای میانه و احیاناً دیگر کشورهای سنی مذهب، سوءظن شوروی را برانگیخت و بین دولت شوروی و افسران ترکی متذکره شکافی ایجاد شد.

ازینجاست که انورپاشا بدسته مجاهدین قومی پیوسته و صفحه جدید در مبارزه با بلشویک ها در قلمرو بخارا باز نمود و چهره جنگ را دگرگون کرد. آخرالامر با بلشویک ها توانستند که بیشتر از استعمال اسلحه از حربه مدهش نفاق افکنی بخصوص بین متقدمین و متجددین و بین تاجیک های «بلجوان» و ازبیک (لقی) و استخدام هواداران امیر بخارا و تبلیغات زهرآگین استفاده کرده، شکافی در جبهه متحد رهبران مبارزان و مجاهدان تولید کردند و بدینسان دو شخصیت بزرگ ترك و

درین فرصتی که طرفین به تدارکات نظامی و جنگ اختاریه‌ها و التیماتوم‌ها و تبلیغات ضد یکدیگر دوام می‌دادند و وضع مغشوش و حاد جریان داشت «گ.پ.ئو» و تشکیلات جاسوسی ارتش ترکستان هر چه بیشتر فعال‌تر گردید.

برای تأیید این ادعا مراجعه شود باین گفته آقا باکف عضو فعال گ.پ.ئو و قاتل انورپاشا که می‌نویسد ... در مدت اقامت در بخارا، فرصتی دست داد تا با رفیق هیپولیتون گرداننده تشکیلات ضد جاسوسی ارتش ترکستان آشنا شدم....

من بار دیگر در ماه می ۱۹۲۲ به بخارا بازگشتم و در همان قسمت ضد جاسوسی ارتش بخدمت مشغول شدم. موقعیت ارتش سرخ در جبهه بخارا فوق‌العاده مغشوش و پریشان بود. تمام قوای نظامی با اینکه در قسمت شرق بخارا متراکم شده بودند، ولی حتی يك وجب نیز جرأت پیشروی بسوی شورشیان را نداشتند و روحیه آنها ضعیف بود. غارتگری‌های ارتش سرخ سبب تنفر مردم از ارتش سرخ و این غوغا شده و باعث تمایل مردم بسوی انورپاشا گردیده است. ...

در بحبوه شورش، چون نیروهای ارتش سرخ بدرستی از موقعیت و محل استقرار انورپاشا مطلع نبودند و بدفعات از پس و پیش مورد حمله قرار می‌گرفتند، لذا بمن مأموریت داده شد که محل استقرار شورشیان «باسمه چی» را تعیین نموده و با تشخیص موضع انورپاشا و تعداد نفرات او از هدف‌های سیاسی آنان نیز کسب اطلاع نمایم که البته درین راه می‌بایستی همدستان انورپاشا شناسایی شده و چگونگی ارتباط بین آنها نیز بررسی گردد.

من برای انجام این مأموریت با پاسپورت جعلی و لباس مبدل بصورت يك دست فروش دوره گرد و با همراهی يك نفر بنام اوسی پوف Ossipoff از سمت شرق بخارا بطرف شورشی‌ها حرکت کردیم... در بین راه موفق شدیم يك دوره گرد ازبک بنام «عبدالرخان» را نیز بعنوان کمک فروشنده و رهنما بخدمت بگیریم که بعداً فوق‌العاده برای ما مفید واقع شد. پس از عبور «کرکی ... به «دنا و Denauo»

مسلمانان آسیای میانه انورپاشا و جمال‌پاشا در عرض دو هفته با توطئه بدست بلشویک‌ها کشته شدند و از صحنه سیاست بیرون رفتند.

رسیدیم که درین محل عبدالرخان توانست خفاگاه انورپاشا را پیدا کند. ما برای رسیدن باین خفاگاه يك شب از شهر بدون سر و صدا خارج و روانه به سمت کوه روانه شدیم و پس از دو روز کوهپیمائی طاقت فرسا و مشکل به مسافرخانه رسیدیم که در يك محل امن و دور افتاده مرکز تجمع «باسمه چی ها» بود. ما پس از سه روز توقف درین مسافرخانه کم کم به جمع باسمه چی ها وارد شدیم و توانستیم بعنوان هم صحبت آنان پذیرفته شویم و آنقدر در رفاقت پیش رفتیم که دیگر هیچ رازی بر ما پوشیده نماند و به آنچه می خواستیم دست یافتیم.

باین ترتیب دانستیم که انورپاشا باتفاق گماشتگان خود در منزلی جدا از اردوگاه اصلی و بقیه نفرات زندگی می کند... خیال دارد تا مدتی در همان محل اقامت نماید. زمان بسرعت می گذشت و میبایستی هر چه زودتر دست بکار شویم. من اوسی پف و عبدالرخان را به بهانه خرید مال التجاره به «دوناو» روانه کردم و خودم تنها در همان مسافرخانه بسر بردم، تا اینکه بالاخره عبدالرخان مراجعت کرد و خبر آورد که يك لشکر سواره نظام از مرکز به «دناو» اعزام شده اند تا انورپاشا را دستگیر و قوایش را تارومار نمایند و لازم است تا رسیدن آنها، ما حتی يك لحظه چشم از انورپاشا برنداریم.

با لوازمی که عبدالرخان برای فروش به همراه آورده بود، دو نفر بسوی اردوگاه «باسمه چی ها» حرکت کردیم و در آنجا، «اوسی پف» هم به ما پیوست و خبر داد که لشکر سواره نظام هم اکنون در «دناو» مستقر شده و قرار است شبانه برای دستگیری انورپاشا و طرفدارانش اقدام نمایند.

با دریافت این خبر، ما از اردوگاه خارج شده و به سمت «دناو» حرکت کردیم... به لشکر سواره نظام رسیدیم و من اطلاعات لازمه را به فرمانده آنها دادم. پس ازان در حالیکه ما براه خود می رفتیم، لشکریان برای انجام عملیات و تکمیل کارهای ما عازم قرارگاه انورپاشا بودند...

لشکریان با کمال احتیاط از همان راهی که به آنها نشان داده بودم، شروع به پیشروی نمودند... قوای انورپاشا در برابر آتش بار مسلسل های ما تاب نیاورده و

آماده عقب نشینی شدند... ولی در آنجا با سربازانی که مخصوصاً برای انسداد راه عقب نشینی گمارده شده بودند، مواجه گردیدند، ... جنگ کوتاه ولی خونین در گرفت. پس از پایان نبرد که سواره نظام سرخ، تماماً را از دم تیغ گذرانیده بود جسد انورپاشا در میان کشته شدگان پیدا شد.^{۵۸*}

انور پاشا، این قهرمان مردمی و لیدر کارزماتیک که در دامن ملت ترک پرورش یافته بود، طوریکه در بالا هم اشاره شد در انقلاب ترک‌ها و حوادث جهان، نقش عمده داشت. شعار او برای آزادی ملل شرق از قید امپریالیزم و اعلان استقلال‌شان ثبت تاریخ است.

روی Roy می‌نویسد: انکشاف بد اوضاع آسیای میانه و عکس‌العمل در برابر آن خلاف توقع نبود، چه بریتانیا همچنانکه حکومت افغانستان توطئه را برمی‌انگیختانند، انورپاشا یکی از محرکین این صحنه بود.^{۵۹}

به گفته زکی ولیدی طوغان، اگر انور پاشای انقلابی که همواره و بطور جدی تحت نظر روس‌ها و حتی انگلیس‌ها بود، در وقایع ترکستان شرکت نمی‌کرد، قیام ترکستان که سال‌ها ادامه یافت، بتدریج و بصورت مبتذل و بیروچی فروکش می‌کرد. او تذکر می‌دهد که افسران ترک در صحنه نبرد برای با سماچی‌ها راه‌های تازه‌گشود تا برای تمامی ترکستان مبارزه کنند. یکی از مورخان معاصر ترک انورپاشا را با قلیچ ارسلان که با صلیبون می‌جنگید و همچنین، با صلاح‌الدین ایوبی مقایسه می‌کند.^{۶۰}

ب - احمد جمال‌پاشا

جمال‌پاشا** يك از رهبران سه گانه پُرقدرت ترکیه در دوران حکمروانی حلقه

* بعد از قریب سه ربع قرن، با از هم پاشی امپراتوری شوروی، جسد مطهر این شخصیت نامی ترك، توسط دولت ترکیه آورده شده و درین، خاک با عزت و استقبال فراوان مدفون گردید (جمشید شعله جهاد ملت بخارا و حوادث لقی در شمال هندوکش، ص ۱۱۲)

** جمال‌پاشا در ۶ می ۱۸۷۲ در مایتلین Mytilene بدنیا آمده، تحصیل خودش را در کالج حربی بپایان رسانید. زمانیکه کمیته اتحاد و ترقی منحیت یک جمعیت مخفی در ۱۸۸۹ تأسیس گردید و جوانان ترك حزبی را بوجود آوردند، جمال پاشا عضو آن گردید.

«جوانان ترك» و چهره سرشناس آزادی خواهان ترکی بین کابل و مسکو بود.

جمال پاشا ایفاگر نقش‌های خاص در جهت تأمین استقلال کامل سیاسی - افغانستان و مبارزه در راه برانگیختن ذهنیت جهان اسلام برای آزادی ملل شرق از جنگ، استعمار سهم فعال و ارزنده داشت.

جمال پاشا بعد از پایان جنگ جهانی با عده‌ای از همراهانش به مسکو رفت و با رهبران شوروی صحبت‌ها کرد. توصیه او آن بود تا با بلشویک‌ها همکاری شود. چنانچه بهمین منظور به تاشکند آمد (۲۰ اگست ۱۹۲۰) و خواست ناحیه پنجاب را تصرف کند و در آنجا حکومت اسلامی برپا کند و برای این منظور مشغول تدارک و مقدمات آن در افغانستان گردید.^{۶۱} او با ۲۰ تن از افسران ترك تحت فرمانش در اکتوبر ۱۹۲۰ از راه بخارا، افغانستان را در پیش گرفت. البته این فرصتی بود که روسها، تازه بخارا را اشغال کرده بودند. جمال پاشا در عرض راه به بخارا و خیوه عده‌ای از افسران اسیر ترك را آزاد ساخته و قرار بود آنها مسلمانان تركستان را برای

آغاز فعالیت‌ها سیاسی جوانان ترك سابقه دارد و ریشه آن را در فعالیت روشنفکران ضد استبداد سلطان عبدالحمید دوم در میان محصلان مدارس عالی سراغ کرد. جمعیت در آغاز یک سازمان دانشجویی بود که در مدرسه‌های حریبه ملکیه بحریه بیطاربه به جذب اعضای جدید پرداخت و با شعبه اتحاد و ترقی در پاریس ارتباط گرفته و طی مقاله نامه سپتمبر ۱۹۰۷ با نام «اتحاد و ترقی» با هم متحد شدند. عبدالحمید دوم در برابر آنان نتوانست مقاومت کند و سرانجام به پذیرفتن و تطبیق مجدد قانون اساسی تن در داد و در ۲۴ جولای ۱۹۰۸ مشروطیت درم در عثمانی اعلان شد. این اعلان پیروزی غیرمنتظره برای اتحاد و ترقی بود. سلطان عبدالحمید خلع و برادرش محمد ارشاد (محمد پنجم) در ۲۴ اپریل ۱۹۰۹ به سلطنت برگزیده شد. از آغاز انقلاب تا ۱۹۱۸ ترك‌های جوان قدرت را در دست داشتند که جمال پاشا یکی از رهبران آن بود. او در طول خدمتان به پست‌های مهم و حساس را در ترکیه و قلمروهای غربی تحت از ترکیه بدوش داشت، از قبیل گورنر جنرال، سر قوماندان، وزیرداخله، فوئدعامة و وزیر نیروهای بحری ... او که از جمله ارکان ثلاثه اتحاد و ترقی بود، بالاخره با توطئه دستگاه جاسوسی کشوری که با او وعده همکاری داده بود، در ۲۱ جولای ۱۹۲۲ در تفلیس بضرپ گلوله بقتل رسید. اخبار The Times تاریخ ۲۶ جولای همین سال باستناد و اتکاء به تلگرام فونسل ایتالیه در تفلیس نوشت که: «احمد جمال پاشا مشاور ترکی در امور تربیت قوای عسکری افغانی و قبلاً قوماندان ترك در سوریه و فلسطین بضرپ گلوله بقتل رسید. بدینسان رهبران ثلاثه ترکیه نخست طلعت پاشا در برلین، جمال پاشا در تفلیس و دو هفته بعدتر آن انورپاشا در تركستان هر کدام در فواصل کوتاه از همدیگر توسط دستگاه‌های جاسوسی بلشویکی بقتل رسیدند.

حمله بر هندوستان و برانداختن امپریالیزم انگلیس در آن سامان، آماده سازد. جمال‌پاشا به بلشویک‌ها گفته بود که می‌تواند با سماچی‌های ترکستان را نیز در همین میسر بکار بگیرد. اما بلشویک‌ها ذره به جمال‌پاشا اعتماد نداشتند...

روس‌ها عقیده داشتند که جمال‌پاشا به بهانه هندوستان می‌خواهد در ترکستان تشکیلاتی بهم بزند و آن ناحیه را تصرف کند. مگر روس‌ها تصمیم داشتند از وجود جمال‌پاشا مدت زمانی بسیار کوتاهی برای رفع ضروری‌ترین حاجات خود، در حوالی افغانستان و هند و سود جویند. افسرانی که تحت جمال‌پاشا در ترکستان آزاد شده بودند، تحت مراقبت شدید بودند. ولی چون درین زمان این افسرها به سود شوروی و زیان انگلیس تبلیغ می‌کردند، روس‌ها با آنها با ملایمت رفتار می‌نمودند.

جمال‌پاشا بر آن بود که بوساطت «جمعیت ملی»^{*} با باسماچی‌ها رابطه برقرار کند، و امور ترکستان را از کابل اداره کند و بهمین منظور با باسماچی‌ها تماس گرفت.^{۶۲}

* بخارا یکی از شهرهای قدیمی آسیای میانه در سر راه تجاری رژیم، بنابر گذشته فرهنگی به مرکز مهم سقافت و فرهنگ اسلامی گردید. در اواسط قرن، قوای روسیه تزاری به آسیای میانه رخنه کرد و در ۱۸۶۸ امیر و دار الخلافه بخارا، تحت‌الحمايه روسیه تزاری قرار گرفت. حکومت‌های مغرض و بیکفایت، این کشور بزرگ را پارچه پارچه کرده، مردم را فقیر و ناراضی و تکامل اجتماعی را متوقف و مملکت را آماده انحلال ساخت. امیر و دستگاه فاسد و مستبد آن، تمام روزنه‌های آزادی و تجدد و ترقی را بروی ملت بسته بود، از تمام جنبش‌ها بسود خود بهره می‌گرفت در نیمه دوم قرن نهم و اوایل قرن بیستم در پیوند با حرکت مشروطیت در منطقه و جریان گسترده اصلاح طلبی، اجتماعی در آسیای میانه جریانی پدید آمد که پاره تحولات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را با شیوه الهام گرفته از غرب پی‌جویی کرد. این جریان در منابع غربی بعنوان «جدید ایزم» شناخته شده و به عنوان مکتبی گسترده در شئون مختلف اجتماعی و فرهنگی در منطقه تأثیر عمیق نهاد. در اوایل سده بیستم، در دوره تزارها در ناحیه ترکستان یکی از گرایش‌های ضد تزاری جریان ملت گرا و تجددطلب چلیک بوده است. بدنبال انقلاب ضد تزاری در ۱۹۱۷ و تشکیل حکومت موقت در روسیه همزمان نیروهای ملی «جدید چی» برای بدست گرفتن حاکمیت منطقه با نیروهای مذهبی برای تشکیل دولت خودگردان ترکستان ائتلاف کردند.

«جدیدی‌ها» یا ملیت گراها و تجددطلبان که از شخصیت‌های معروف آنها محمود خواجه بهبودی از سمرقند ناشر اخبارهای «سمرقند» و «آئینه»، عبدالروف فطرت و صدرالدین عینی از بخارا همکاران قلمی روزنامه بخارای شریف، قاری منور از تاشکند، عاشور علی از قرقند، پهلوان نیاز از خویه، عثمان خواجه عباد جان بیگ از خوقند و یک تعداد دیگر از فعالان شان بودند. قلم

جمال‌پاشا که «روی» او را آدم معقول و منطقی و واقع بین دانسته، از کابل با «جوانان افغان» محشور بوده، و بحیث نماینده انورپاشا مسؤل تنظیم ریفورم اردوی افغانی (۱۹۲۱ - ۱۹۲۰) بود. تشکیل قطعه نمونه توسط جمال‌پاشا و در ۱۹۲۰ یکی از اندیشه‌های نوسازی و اصلاح سازمان ارتش افغانستان بود. حبیب‌الله کلکانی یکی از شاملان این قطعه جدیدالتشکیل بود که سه سال در آن خدمت کرد.^{۶۳} و همین قطعه بود که در مقابل شورش ارتجاعی ملای لنگ، در برابر حکومت مرکزی جوانان افغان شجاعانه رزمید و شاه امان‌الله و ملکه ثریا از خدمت‌گذاری آنان ابراز تشکر نموده، یک یک دانه دستمال که حاوی چند دانه طلا در آن جا داشت، برای‌شان تقدیم کردند.

نشنلست‌های ترکی، بخصوص جمال‌پاشا که با جوانان افغان محشور بوده و ایشان از افکار و اندیشه‌های سیاسی او متأثر گردیده بودند، در روابط افغان شوروی رول عمده داشت. او در بهبود عدم اعتماد افغان‌ها بر روسیه و تلاش فراوان او در مورد حصول افغان‌ها در مورد امکان پشتیبانی و کمک شوروی بر موضوع پان‌اسلامیک در شرق را بدست آورد.

بدستان و فعالان این جنبش در صفحات اخبارهای‌شان مانند نویسندگان سراج‌الخبار افغانی و همزمان با آن مهم‌ترین مسایل اجتماعی را مطرح نموده اند. آنان در پی آن بودند تا ملت و کشورشان را از اوضاع و احوال منطقه و جهان آگاه سازند و آنان را با مبارزه از فضای اختناق استبداد خشن، بیعدالتی، جهل، سطح نازل سواد، تحجر، خرافه، تعصب، عقب ماندگی فرهنگی، تخنکی و صنعتی و زراعتی واره‌اند و وحدت اسلام را تقویه نمایند.

طوغان می‌نویسد که از دیدگاه‌های اقتصادی و اجتماعی، قوای سیاسی محلی ترکستان به منتقدین، متجددین و سوسیالیست‌ها تقسم شده بود و پس از رفتن امیر بخارا، قدرت در دست متجددین و سوسیالیست‌ها تمرکز یافته بود. این دو گروه که در اواخر ۱۹۲۱ تحت نام «اتحاد جمعیت‌های انقلابی ملی و همگانی مسلمانان آسیای میانه» باختصار «جمعیت ملی» گرد هم آمده بودند و در زمره اهداف‌شان تأمین استقلال ترکستان، ایجاد جمهوری دموکراتیک و تأمین آزادی مذهبی بود، نیز دچار اختلاف نظر شدند، جناح چپ بخاریان جوان چون خواجه یوف، قادری و محی‌الدین اوف رسماً با کمونسیت‌ها پیوستند و نام جمهوری دموکراتیک بخارا، را «جمهوری شوروی خلق بخارا» تغییر دادند. با سماچی‌ها متحد شدند، اما کشته شدن انورپاشا و بروز اختلافات قومی در صفوف متحدان حرکت آنان را باضمحلال کشانید.

شاه امان‌الله رول ترکیه را مهم می‌دانست. او در يك مکتوب تاریخی دسامبر ۱۹۲۰ به لنین گفته بود که: جمال‌پاشا از افکار شریفانه و ارادهٔ جمهوریت شوروی در رابطه به آزادی «ملل شرق» و کمک و پشتیبانی اخلاقی و مهمات که ترکیه از جمهوریت شوروی حاصل کرده است، تذکر داده بود.

جمال‌پاشا علاوه بر تنظیم مجدد آموزش و تربیت اردوی افغانی و تشدید و روابط افغان - شوروی در فعالیت‌های سیاسی ضد برتانوی معروف بود و از تغییر پالیسی و تمایل جانب برتانیه و امضاء معاهده با انگلستان سخت مخالف بود.^{۶۴}

هنری دابس در خلال مذاکرات در کابل، به شاه امان‌الله گفت: هدف من آنست که نشان بدهم شما می‌خواهید در عین زمان با چار پارتی معامله کنید: بلشویک‌ها، بریتانیه، جمال‌پاشا و مصطفی کمال آیا چنین نمی‌کنید؟

شاه امان‌الله به دابس گفت: موقعیت افغانستان مهم است. شما تمام این نمایندگی‌ها و سفارت‌های که نزد من می‌آید از بلشویک، جمال‌پاشا، مصطفی کمال، هیأت شما (بریتانیه)، شوکت‌علی (لیدر مسلمان‌های هند) آرزو دارند افغانستان را ببینند... حالا اگر روش سخاوتمندانه‌تان را به افغانستان تصحیح نمائید، تمام مسایل که موجب تشویش شما ... موجود است حل می‌گردد ...

دابس گفت: جمال‌پاشا بسیار بشما نزدیک است، او دشمن سرسخت ما خواهد بود و او هر چه بتواند مشکلات را در هند ایجاد خواهد کرد.^{۶۵}

دولت انگلیس که جمال‌پاشا را با بلشویک‌ها مرتبط می‌دانست، در ۷ سپتمبر ۱۹۲۱، بکارهای او بعنوان «ژاندارم شوروی در افغانستان» اعتراض کرد و ادعا نمود که او در حدود ده میلیون روبل طلا گرفته و مصرف تحریکات بزبان انگلیسی کرده است.^{۶۶}



شاه امان‌الله و جمال پاشای ترکی، مشاور در امور نظامی در افغانستان



رئیس جمهور - غازی مصطفی کمال پاشا

جمال‌پاشا با استفاده از وجود خبرنگار نیویارک تایمز در برلین، در نمایندگی هیچ حکومتی در صدد اتخاذ تدابیری بزیان انگلیسی‌ها نیست و فقط به شماره مورخ دوم جنوری آن نشریه، جوابیه منتشر ساخت و نوشت که در کابل به مصرف خود سرگرم تنظیم قوای افغانی است.^{۶۷}

او گفته بود که یکی از اهداف مهم‌اش ایجاد قیام در هندوستان برای مبارزه برضد انگلیس‌ها است و امیدوار است موفق شود.

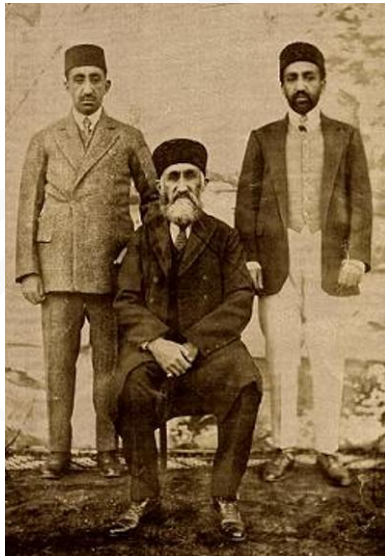
... او می‌خواهد بافغانستان برگردد و کارهای را که در آنجا شروع کرده است، ادامه دهد و انورپاشا را نیز بافغانستان بکشانند. همچنین مطمئن خواهد بود که بتواند با «مهارت» به روس‌ها تفهیم کنند که سیاست‌اش با سیاست انورپاشا سازگار نیست.

او علی‌الرغم توصیه دوستانش مبنی برینکه، بر روس‌ها اعتماد نکند، در ۷ می ۱۹۲۲ به مسکو برگشت و از آنجا نامهٔ بتاریخ ۱۲ می بدوستانش حسین جاهد بیگ نوشت که اخیراً در روزنامه طنین تاریخی ۱۲ اکتوبر ۱۹۲۴ نشر یافت. او درین نامه می‌نویسد که با «قره‌خان» ارمنی ملاقات کرده است، روس‌ها بخاطر اقدامات انورپاشا دیگر امر کمک رسانی به قیام‌های هندوستان را متوقف کرده اند. وی می‌گوید: «به سبب همین اشتباه انور، مساعی دو ساله من برای قیام هندوستان نابود شد. دیگر نمی‌توانیم با روس‌ها کار کنیم روسیه را کلاً ترک خواهم کرد و بهر حال بافغانستان خواهم رفت، اما قبلاً به تفلیس میروم و از آنجا با مصطفی کمال پاشا مخابره می‌کنم و پس از تعیین برنامه مشترک از راه ایران بافغانستان می‌روم. تمامی این مطالب را با قره‌خان در میان نهادم و هر چه باداباد گفتم و اظهار داشتم که به هر حال نمی‌توانم از فکر قیام هندوستان منصرف شوم و لذا به افغانستان خواهم رفت... خواهش کردم تا زمانیکه بافغانستان نرسیده و با انور تماس نگرفته ام جلو اقدامات قوای روس را بگیرند. ولی خواسته مرا نه پذیرفت. من راه عافیت سرزمین خود و ملت‌های شرق را در افغانستان می‌یابم. اگر امور هندوستان به تعویق نه افتد، مسایل افغانستان و تنظیم قوا را اهمیت می‌دهم...»^{۶۸}

جمال پاشا در شماره ۲۸ جون روزنامه ایزوسیتا نوشت و در آن اقدامات انورپاشا را شکافی در جبهه متحد عالم اسلام خواند. ولی او بهیچ وجه نتوانست شوروی‌ها را قانع کند. روس‌ها به تصور اینکه اگر جمال پاشا با افغانستان برود با انورپاشا جبهه واحدی برای مبارزه تشکل خواهد داد. به نوشته تایمز جبهه انقره، بخارا را متحد خواهد کرد. بدینسان سه هفته پس از انتشار این مقاله و دو هفته قبل از شهادت انورپاشا بلشویک‌ها او را به قتل رسانیدند و این بزرگ مرد، قربانی خدعه‌آمیز شد.

به گفته طوغان، جمال پاشا در نامه رمزی برای من نوشت که در اکتوبر، حتماً برخوادم گشت و روس‌ها فرمانروائی کل ترکستان را باو واگذار خواهد کرد.^{۶۹}

به عقیده داکتر اکرم عثمان، احتمالاً جمال پاشابه پشت گرمی و عده‌های کارگرداران کرم‌لین به چنین باور رسیده بود و الا امکان نداشت که دل بدریا زند و باتکای يك تصور واهی، کابل را در آن روزها بسوی مسکو ترك کند.^{۷۰}



ناظر محمدصفر با پسرانش شهید محمداختر و محمدانور بسمل

فهرست منابع و مآخذ فصل ششم

- ^۱ راجا مهندرا پراتاب، سرگذشت پنجاه و پنج ساله زندگی من ده‌ره دون، فدریشن جهانی ۱۹۴۷، ص ۵۷ (بزبان انگلیسی).
- پوهاند سید سعدالدین هاشمی نقش افغانستان در آزادی هند کابل پوهنتون کابل ۱۹۸۱ صفحات ۹۹ و ۱۰۰).
- ^۲ محمد شریف «پاکرای»، حکومت موقت هند در کابل. کابل، مرکز تحقیقات علوم اسلامی ۱۳۶۸، بحواله محمد سرور کاتب هفت سال در سفر (ص ۱۰۶)
- ^۳ هاشمی نقش افغانستان در آزادی هند (ص ۱۰۰).
- ^۴ پاکرای (ص) (۱۸۴) بحواله غفور اوف و کیم. لنین و جنبش‌های آزادی بخش ملی در شرق، ترجمه محمد اخوان، بخش سوم و چارم، کابل مطبعه دولتی ۱۳۶۹ (ص ۱۰۸).
- ^۵ م.ن. روی M.N. Roy یادداشت‌ها. دهلی، انستیتوت رنسانس هند ۱۹۴۲ (ص ۲۴۰) (بزبان انگلیسی).
- ^۶ هاشمی، نقش افغانستان در آزادی هند صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱.
- ^۷ همان اثر. ص ۱۱۰.
- ^۸ همان اثر ص ۱۰۲.
- ^۹ پراتاب ص ۷۲.
- ^{۱۰} همان اثر ص ۶۱.
- ^{۱۱} همان اثر ص ۷۰.
- ^{۱۲} همان اثر ص ۹۲.
- ^{۱۳} اسناد محرم در اندیا آفس، لندن L/PS/۸۹۹/۱۰ (بزبان انگلیسی)
- ^{۱۴} همان سند.
- ^{۱۵} آقا باکف، خاطرات ترجمه دکتر حسین، ابوترابیان تهران انتشارات پیام صفحات ۷۴ و ۷۵.
- ^{۱۶} اسناد محرم ۱۰ / L/PS/۸۹۹ بزبان انگلیسی
- ^{۱۷} میر محمد صدیق فرهنگ افغانستان در پنج قرن اخیر جلد دوم، قم، انتشارات وفائی ۱۳۷۴، ص ۵۱۴
- ^{۱۸} اسناد محرم ۸۹۸
- ^{۱۹} رای، Roy صفحات ۴۹۲ و ۴۹۳
- ^{۲۰} وارتن، گریگورین ظهور افغانستان، معاصر، کلفورنیا یونیورسیتی سنتفورد، ۱۹۶۴، ص ۲۳۹ (بزبان انگلیسی).
- ^{۲۱} غبار جلد دوم، ص ۶۴.
- ^{۲۲} زکی ولیدی طوغان، قیام باسماچیان. ترجمه علی کاتبی. تهران بنیاد دائرة المعارف اسلامی ۱۳۶۸، صفحات ۲۰ و ۲۳
- ^{۲۳} پوهاند عبدالحی حبیبی جنبش مشروطیت در افغانستان کامل، مطبعه دولتی ۱۳۶۳ ص ۱۳۱.
- ^{۲۴} دکتر پاکزاد، کابلی ما و آسیای میانه مجله امید، شماره ۱۲۱۳
- ^{۲۵} هاشمی نقش افغانستان در آزادی هند، ص ۱۰۹

- ۲۶ داکتر پاکزاد کابلی داکتر اکرم (عثمان ما و آسیای میانه، مجله امید، شماره ۲۱۳
- ۲۷ طوغان، صفحات ۱۲ - ۱۵
- ۲۸ هاشمی نقش افغانستان در آزادی هند. صفحات ۱۰۹ و ۱۱۰.
- ۲۹ محمد ولی زلمی، مجاهد، افغان کابل، مطبعه دولتی ۱۳۴۶. صفحات ۲۲۲ - ۲۲۶
- ۳۰ جواهر لعل نهرو زندگی من. ص ۲۶۰
- ۳۱ «روی» ص ۲۷۲.
- ۳۲ هاشمی نقش افغانستان در آزادی هند ص ۱۳۵
- ۳۳ ظفر حسن آبیگ، خاطرات ترجمه و تحشیه فضل الرحمن فاضل. دهلی اداره روابط فرهنگی سفارت برای دولت اسلامی، ۱۳۷۹، صفحات ۲۷۳-۲۵۵
- ۳۴ همان اثر. صفحات ۲۸۱-۲۷۴
- ۳۵ اسناد جنبش کمونست در هند. جلد اول ۱۹۱۷ - ۱۹۲۸، کلکته نشنل برای اجنسی صفحات ۱۱۴ و ۱۱۵ (بزیان انگلیسی)
- ۳۶ «رای» صفحات ۴۵۷، ۴۶۱ و ۴۶۷
- ۳۷ همان اثر، ص ۳۹۰.
- ۳۸ همان اثر، ص ۳۲۵
- ۳۹ همان اثر، صفحات ۳۲۱ و ۳۲۲
- ۴۰ همان اثر، صفحات ۳۲۱ و ۳۲۲
- ۴۱ همان اثر، ص ۳۲۵
- ۴۲ همان اثر، صفحات ۳۲۶، ۳۲۷ و ۴۱۳
- ۴۳ آقا باکف، صفحات ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۲۳۲ و ۲۳۷
- ۴۴ ظفر حسن آبیگ ص ۱۹۴
- ۴۵ همان اثر. صفحات ۲۳۰ و ۲۴۵
- ۴۶ اسناد جنبش کمونست در هند ص ۳۹ (بزیان) (انگلیسی)
- ۴۷ طوغان، ص ۶۶
- ۴۸ رای صفحات ۳۹۸ و ۳۹۹
- ۴۹ ریتالی ستورات آتش در افغانستان تیوبارک دبل دی کمپنی ۱۹۷۳، ص ۲۳۶ (بزیان انگلیسی).
- ۵۰ رای صفحات ۴۰۶ و ۴۰۷
- ۵۱ همان اثر. ص ۴۱۰
- ۵۲ آقا باکف. ص ۳۸.
- ۵۳ همان اثر ص ۳۹ -
- ۵۴ همان اثر و همان صفحه
- ۵۵ طوغان، صفحات ۸۲-۷۳
- ۵۶ داکتر پاکزاد کابلی امید، شماره ۲۱۳، می ۱۹۹۶.
- ۵۷ طوغان، ص ۱۰۷.
- ۵۸ آقا باکف صفحات ۴۹-۴۵
- ۵۹ «رای» ص ۴۳۹
- ۶۰ طوغان. صفحات ۱۲۰ - ۱۲۲.

- ^{۶۱} همان اثر. ص ۶۶
^{۶۲} همان اثر. ص ۳۵
^{۶۳} اسناد محرم ۲۰۳.
^{۶۴} گریگورین ص ۲۳۸.
^{۶۵} ستوارت، ص ۱۵۸.
^{۶۶} طوغان. ص ۱۱۴.
^{۶۷} همان اثر همان صفحه
^{۶۸} همان اثر، صفحات ۱۱۵ و ۱۱۶.
^{۶۹} همان اثر. ص ۱۱۶
^{۷۰} داکتر پاکزاد کابلی، امید شماره ۲۱۶.

فصل هفتم

سؤقهصدها علیه امیر حبیب‌الله و پایان دادن به زندگی او

بار اول در دوران امارت شیرعلی‌خان و بعداً در دورهٔ امیر حبیب‌الله شرایط نسبتاً مناسبی برای شکل‌گیری و دوران نطفه‌وی بورژوازی ایجاد شد و و آزادی‌های مورد نیاز بورژوازی تا حدودی فراهم آمد. مگر بورژوازی افغانستان برخلاف روند طبیعی تکامل اجتماعی از بالا به پائین و قبل از ایجاد پایه‌های اقتصادی آن ظهور نمود. یعنی اساساً شکل روشنفکری داشت، یا به بیان دیگر، آیدیالوژی بر اقتصاد بورژوازی تقدم داشت.

گرچه از یکطرف، بدلیل نیمه مستعمره بودن افغانستان، از طرفی امکان پیدایش و رشد کلاسیک بورژوازی از جامعه افغانی سلب گردیده بود، مگر از جانب دیگر، بنابر ارتباط و تربیه روشنفکران افغانی از قبیل سید جمال‌الدین افغانی و محمود طرزی در جوامع بورژواپی خارج، این آیدیالوژی از خارج بداخل افغانستان وارد گردید و مورد پذیرش روشنفکران و اصلاح‌طلبان کشور واقع شد. روشنفکران و اصلاح‌طلبان مزبور که اکثراً وابسته به طبقات فوقانی جامعه بودند، کوشش داشتند از طریق جراید و تبلیغات، نظرات اصلاحی خود را در جامعه شایع نمایند. بنابراین در چنین شرایط خاص عوامل و امکانات تبلیغاتی یعنی عناصر فرهنگی و معارف نقشی اساسی در پیدایش و رشد بورژوازی ایفا می‌نماید.

جنگ اول جهانی موجب ضعف نسبی حکومت و قدرت گرفتن عناصر مترقی و روشنفکر گردید. عناصر مذکور با آمدن گروه‌های از ترکیه و کشورهای محور افغانستان، بیشتر تقویه شدند و امکانات برای تبلیغات مرام و اهداف اصلاح طلبانه خود یافتند. این گروپ بورژوا ماب، با تأثیرپذیری از مبارزات منطقه، بدفاع از نیروهای محور در افغانستان تبلیغ می‌نمود. بخصوص حزب جنگ که علی‌الاکثر با هیأت در تماس بودند، فرصت خوبی یافتند تا هر دو متجددین و اصلاح‌طلبان

«جوانان افغان» در تحت شعار پان اسلامیزم، نشنلزم و استقلال طلبی آماده قیام مسلحانه علیه انگلیس شوند و خلای سیاسی بین این دو گروه پر شده بود. روحانیون و توده های افغانس از این امر حمایت می کردند و مردم سرحد، وعده کمک عسکر و اسلحه داده بودند. ولی امیر با لطایف الحیل، مانع این کار شد و به گفته خودش به عهد خودش در برابر انگلیس ها و فادار ماند. ازینجاست که امیر خود را در موقف دیگری قرار داده، جوانان وابسته ضد انگلیسی ازین امر به شدت آشفته بودند.

در کنار زمینه های اداری، مذهبی، فرهنگی، آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم بیشتر موجب شده بود تا آنان را به خیزش علیه استبدادش برانگیزاند. زمینه های اقتصادی نیز تأثیر بسزای خود را درین امر داشت. چنانچه مشکلات و نارسائی اقتصادی به سبب چپاولگری حکام، زورمندان و اطرافیان امیر، فقر و تنگدستی دهاقین و توده های مردم ملت را نسبت باو بدبین ساخت. زندگی شخصی امیر موضوع دیگری بود که جداً مورد اعتراض بود. حرم عریض و طویل از زنان زیبا از نقاط مختلفه و افزایش مصارف تجملی دولت و تحصیل آن از مردم برین نارضایتی ها افزوده بود.

داکتر عبدالغنی* نکات عمده زیر را از عوامل عمده روگردانی اقشار و طبقات مردم از امیر حبیب الله دانسته است.

۱. شیوه و روش زندگی پر مصرف به سبک اروپائی و دلبندی زیاد به مأمورین رسمی اروپائی.

۲. در اواخر زمامداریش، بر اثر قدرت بی سرحد و مطلق العنانی و عدم مسؤولیت در امور به يك زمامدار زودرنج، خشن و بیباك تبدیل گردیده، با اشتباه جزئی، اطرافیان بخصوص عملاً دربارش را با ضرب چوب و قمچین، لت و کوب می کرد و به جزاهای اهانت آمیز محکوم می نمود و

* داکتر عبدالغنی پنجابی، همکار و مشاور فرهنگی و تقنینی امیر حبیب الله و لیدر عمومی مشروطیت اول افغانستان بود.

- آنان را از خود می‌رنجانند.
۳. او شخصاً به شکایات مردم گوش نمی‌داد و مردم فکر می‌کردند که او آدم بسیار مغرور و متکبر است و نمی‌خواهد با مردم صحبت کند.
۴. بامور سلطنت و دولت توجه نداشت، هر قدر بطرف ختم زمامداری اش می‌رفت، بی‌اعتنا تر می‌شد. غالباً اوقات خود را صرف عیاشی و خوش‌گذرانی در حرم و گردش‌های بیباکانه آنان، سپورت، بازی‌ها، دیگچه‌پزانی‌ها، عکاسی و ازین قبیل صرف می‌کرد و در مصرف پول به پول بیت‌المال افراط می‌نمود.
- در وقت قتل اش مردم بازار در شهر کابل می‌گفتند: او آدم خوش‌بخت بود، او از بسیار قبل سلطنت را ترک کرده بود و با آن خداحافظی نموده بود، ولی سلطنت او را ترک نمی‌کرد.
۵. جواب دادن هیأت ترکو - جرمن که که در واقع مسترد کردن تقاضای خلافت بود، موجب رنجش آزادی‌خواهان و اصلاح‌طلبان گردیده بود.
۶. او قویاً فعالیت‌های عملی قبایل آزاد را در کمک و پشتیبانی به موضوع خلافت را رد می‌کرد.^۱

امیر حبیب‌الله، با وجود پیام‌های اخطاریه، از درک تغییر صریح اوضاع، چشم می‌پوشید و بسرکوبی و تعقیبات مجدد پرداخت. بناءً این وضع پیچیده داخلی و بین‌المللی، وطنپرستان و مبارزان و اصلاح‌طلبان را به شور آورده و بخصوص بعد از آنکه برای همه معلوم شد که تا زمانی که او بر سر قدرت است، امکان مبارزه قاطع، خصوصاً بخاطر آزادی و استقلال کامل سیاسی افغانستان وجود ندارد، در پی رهایی از اوضاع موجود و تدابیر فعال و قاطع و از بین بردن او شدند و قتل او توسط پلانی که از قبل طرح ریزی شده بود و در آن مدعیان تاج و تخت نیز شامل بودند،* در ۲۱ فروری ۱۹۱۹ توسط شجاع‌الدوله غوربندی در کله‌گوش به قتل رسید.

* غبار در مصاحبه اش سه تن از دعواداران سلطنت را نام گرفتند: سردار نصرالله امان‌الله و نادرخان

انواع نارضایتی‌های سابق‌الذکر موجب گردید تا سوءقصد‌های علیه امیر حبیب‌الله صورت گیرد. در طول سلطنت‌اش سوءقصد‌های زیرین طرح ریزی شده بود:

- نخستین سوءقصد علیه او در مارچ ۱۹۰۹ یعنی زمانی که مشروطه‌خواهان اول^۱ وی را سد راه پیشرفت اهداف‌شان یافتند، مگر قسمی که در جلد اول به تفصیل روی آن بحث صورت گرفته است، این پلان به ناکامی انجامید و مشروطه‌خواهان اول با اتهام آن، با خشونت سرکوب شدند.
- در ۱۹۱۰، سوءقصد بی‌نتیجه^۲ دیگر علیه امیر حبیب‌الله صورت گرفت. متهمین واقعه توسط محکمه^۳ خاندانی محاکمه شدند متهم بزرگ آن سردار محمدیونس خان بود که حکم اعدامش توسط همین محکمه صادر و فوراً اعدام گردید. درین توطئه که نصرالله‌خان، محمد عمرخان و غلامعلی‌خان نیز شامل بودند، تحت نظارت شدید قرار گرفتند و نیز چار پلتنی که با نصرالله‌خان همدست شدند، خلع سلاح شدند و اکثر افسران‌شان به زندان افتادند.*
- در ۱۹۱۲ سوءقصد بی‌نتیجه^۴ دیگری علیه امیر حبیب‌الله صورت گرفت مردم و سپاه ازینکه، امیر ازان جان بسلامت برد، متأثر بودند.^۵
- چار نفر آدم مشکوک به جلال‌آباد آورده شدند و زندانی گردیدند (مارچ ۱۹۱۷) آنها از قوم احمدزائی لوگر مربوط قوم جان‌دادخان اند، آنها در کنار سرك لغمان انتظار می‌کشیدند تا امیر حبیب‌الله ازین سرك عبور کند و مورد سوءقصد صورت گیرد.^۶
- در ۱۹۱۸ پنجمین سوءقصد بر جان امیر بعمل آمد که عامل آن عبدالرحمن لودین یکی از نویسندگان سراج‌الخبار و عضو جمعیت «جوانان افغان» بود. در یکی از روزهای سال ۱۹۱۸ بر اثر مذاکره سری

* این مطلب توسط محمد صدیق طرزی بحواله کتاب «اجمالی راجع بتاریخ معاصر افغانستان» توسط بابه خواجه یوف به نویسنده اثر معلومات داده شد. مگر زمانیکه موضوع را با عبدالهادی داوی در میان گذاشتم، تذکر دادند که واقعیت ندارد. وقایع بعدی نیز نظر بالا را تأیید نمی‌کند.

که بین کاکا سید احمد، تاج محمدخان پغمانی و عبدالرحمن «لودین» صورت گرفته بود، عبدالرحمن موظف به قتل امیر شد. همان بود که در شب جشن تولدی امیر حینیکه موتر حامل او از کوچه شور بازار عبور می‌کرد، توسط عبدالرحمن بر امیر فیر شد. مگر گلوله به امیر اصابت نکرد و جان بسلامت برد.

میرزا محمدحسین مستوفی‌الممالک برای دریافت این عمل در پی کشف قضیه برآمد و در نتیجه عبدالرحمن‌خان لودین با طوق و زنجیر در زندان ارگ کوته قلفی شد.* به تعقیب آن یک عده اشخاص دیگری که در امر فیر اشتراک نداشتند، یکی بعد دیگر محبوس گردیدند عبدالهادی داوی، شمس‌الدین ناصری محصل مکتب حربیه برادر نجم‌الدین برنج فروش، محمداسحق چنداولی، عبدالحمید کمدان، شیرمحمد افغان بیگ و یک تعداد دیگر که جمله به ۱۷ یا ۱۸ نفر می‌رسید. تاج محمدخان پغمانی نیز محبوس گردید.

درین نوبت از کاکا سید احمد در زندان اینگونه استفسار بعمل آمد: برای ما اطلاع رسیده بود که شما عزم کشتن امیر را کرده بودید، چنانچه در شب جشن، پسر شما عبدالرحمن از بام مسجد سه فیر تفنگچه بر امیر کرد. چون اجل او نرسیده بود، فیر تفنگچه باو اصابت نکرد. بعد از آنکه از مردم و اهالی دو طرفه بازار تحقیق شد، همه شهادت دادند که آنها بچشم خود عبدالرحمن پسر شما را دیدند که بالای امیر فیر کرد درین باره چه می‌گوئید؟

کاکا سید احمد به سید یا قوت شاه‌خان لوگری قلعه بیگی گفت که اگر شفاهی جواب بگویم، ممکن شما نزد امیر رفته او (آب) را گاو بگوئید، پس اگر خواسته باشید که امیرصاحب حقیقت موضوعی را دریافت کند، دست مرا رها کنید که تحریری جواب گویم. بعد از آنکه ولچک

* غبار در اثر معروفش «افغانستان در مسیر تاریخ» جلد اول، سرور نام را راپور دهنده معرفی کرده است.

دست‌های او باز شد، قلم برداشته و نوشت: چون امروز حکومت حکومت اسلامی است و ما می‌دانیم که حکومت هیچوقت از حق سرکشی ندارد، خود شما می‌دانید که اگر نفری مقابل مسجد فیر عبدالرحمن را دیده باشند و شهادت دهند معقول است، ولی ازینکه می‌نویسید که مردم هر دو طرف بازار او را دیده، منطقاً چطور قبول کرده بتوانیم که آنانی که بسمت مسجد بزیر پای عبدالرحمن قرار داشتند او را دیده باشند. چه آنها او را دیده نمی‌توانستند. پس شهادت‌شان چگونه مورد اعتبار است؟ این محض يك دسیسه است و بعضی اشخاصی برای اینکه حکومت را از خود خوش بسازد، ما را در اجرای این عمل معرفی کرده اند. چون اوراق جوابات او را حبیب‌الله‌خان مطالعه کرد گفت که با کشتن آنها مسوولیت روز آخرت را بگردن نمی‌گیرد، لذا از اعدام شان منصرف شد و نه ماه و سیزده روز محبوس بودند تا اینکه اعلیحضرت امان‌الله‌خان به پادشاهی رسد و آنها را رها کرد.^۴

نویسنده از عبدالهادی‌خان داوی در زمینه محبوس شدن اش پرسیدم، گفتند که حبس اش به هیچ صورت با قضیه فیر تفنگچه ارتباط نداشت، بلکه شعری که بنام بلبل گرفتار ساخته بود و قطب‌الدین پیشخدمت شیطننت او را با میر کرده بود، بر اثر آن زندانی شد. چنانچه حکایه کردند که از کوتوالی وقت پرزه بامر امیر بدین مضمون آمد که نوشته بود:

«پرشان کیست؟ معلوم کنید.»

- در همین سال در سپتمبر ۱۹۱۸، کنل جانباخان باتهام توطئه سوءقصد امیر حبیب‌الله به توپ پرانده شد. این توطئه کار اهل تشیع چند اول بود که در آن ۲۵ نفر به توپ بسته شدند.

طبق راپور اسناد محرم، هیچکس در دربار امیر، بدون تکت آمده نمی‌توانست. با وجود جنبش‌ها و حرکت‌های مخفی و علنی که در دربار و خارج ازان نشو و نما

می‌کرد، اصلاح‌طلبان لبرال درباری که از روش امیر منزجر بودند، خود قدرت حرکتی نداشتند، جز آنکه بدور یکی از اعضای خاندان شاهی (شهزاده امان‌الله) جمع شوند. همان بود که از طریق او توانستند نصرالله‌خان را شامل کودتای نمایند. در واقع در دربار دو گروه اشخاص موجود بود: لبرال‌ها، محافظه کاران و عنعنه پسندان که با گروه سنت پرستان دربار، روحانیون بزرگ، ملاکین و ارسطوکرات‌ها نیز همدست بودند. این گروه که از رواج سنت‌های اروپائی دربار ناراضی بودند می‌خواستند امیر حبیب‌الله هر چه بیشتر سیاست جانبداری از خلیفه عثمانی را در پیش گیرد و از جنبش پان‌اسلامیزم که در آن وقت سر و صدهای داشت، جداً جانب داری کند. رهبر این گروه سردار نصرالله‌خان بود که مظهر طرز تفکر قرون وسطائی در افغانستان محسوب می‌شد.

این جمعیت سری که هسته آن در دربار بود تصمیم گرفتند که امیر حبیب‌الله‌خان در جلال‌آباد توسط عسکر از بین برده شود و بعوض وی نصرالله‌خان رویکار آید که هم برای تحصیل استقلال و هم برای اصلاح اداره و امور داخلی مجاهدت نماید. نصرالله‌خان با وجود سفرهای که به غرب کرده بود، هنوز هم محافظه کاری خود را از دست نداده بود. مگر به نسبت تنفر از انگلیس در مورد استقلال افغانستان و عدم رضایت‌اش از شیوه و طرز اداره برادرش، امیر حبیب‌الله پیشنهاد جمعیت را پذیرفت و ده دوازه نفر از اعضای جمعیت، عهدنامه در قرآن تحریر و امضاء کرده و به سردار نصرالله سپردند. امضاکنندگان عبارت بودند از: *

* چنانکه بار اول در صحبت با غبار این مورخ مبارز، نام‌های جمعیت سری را پرسیدم فرمودند: ضرورت به تذکر نیست. چنانکه اصرار کردم گفتند: بچه‌ام ولو که نام‌ها را بشما بگویم، شما نمی‌توانید در چنین فضای اختناق آن را بنویسید. من با علاقمندی زیاد به موضوع و اینکه غبار اولین مورخ و نویسنده کشور است که نام‌ها نزدش بود، باید بخود معلومات کنم و این فرصت را از دست ندهم و باز هم برایش گفتم که یادداشت گرفتن‌ها بخاطر نشر و چاپ آن نیست، ولی من حیث شاگرد تاریخ می‌خواهم آنرا بدانم. بالاخره لطف کرده نام‌های را که در حافظشان بود بمن گفت. یکبار دیگر پرسیدم که چرا این اشخاص؟ فرمودند: امان‌الله خان عادت داشت که درین مسئله بسیار مهم پای بزرگان فامیل‌های عمده را بکشد و آنان را با خود همدست کند. با این همه فرصت که کتاب مشروطه‌خواهی در افغانستان در ۱۹۷۵ و در کابل پوهنتون چاپ شد، نخستین افغانی بودم که نام‌ها را با صراحت آن درج و ثبت کردم.

۱. محمد ابراهیم خان بارکزائی، بعداً وزیر عدلیه.
۲. شجاع الدوله غوربندی بعداً وزیر امنیت
۳. محمد یعقوب شاغاسی بعداً وزیر دربار
۴. محمد سمیع برادر یعقوب خان وزیر دربار
۵. محمد ولی خان دروازی
۶. میر زمان الدین خان بدخشانی بعداً والی هرات
۷. سردار نصرالله
۸. شهزاده امان الله
۹. شمس المشایخ فضل محمدخان
۱۰. نادرخان
۱۱. ...
۱۲. ...

به تعقیب امضاء پلان، قتل امیر حبیب الله در همان سال ۱۹۱۸ چیده شد. مگر به نسبت عدم موافقت نصرالله خان به کشتن امیر در جلال آباد، موضوع تا یک سال دیگر به تعویق افتاد، تا اینکه سال بعد آن پلان تطبیق شد. در نتیجه آن شهزاده امان الله در کابل به پادشاهی رسید و فصل نوینی در تاریخ کشور گشوده شد و تحولات اساسی در جامعه افغانی نمودار گردید.

در مورد قاتل امیر حبیب الله حدس و گمان های زیادی وجود داشت و مدت های طولانی، شایعه ها و زمزمه ها در بین مردم از سردار احمد شاه بعداً وزیر دربار، مارشال شاه ولی خان و شجاع الدوله خان غوربندی در بین بوده است. ولی فضای اختناق و جعل سازان تاریخ اجازه نمی داد تا یک تعداد وقایع تاریخی برملا گردد. غبار نخستین مورخ افغانی بود که با اطلاعات شخصی و منابع مطمئن و نزدیک با برخی از درباریان که در اختیار داشت در اثر معروفش آنرا بیان کرد و دیگران درین امر باو اقتدا کردند.

در یک راپور آرشیفی آمده است که: ... گفته شده که بعد از قتل امیر حبیب الله پارتی های عسکری به فامیل های مصاحبان داخل شده و هر یک از آنان را بشکل

وحشیانه دستگیر و زندانی ساختند.* سردار عنایت‌الله مداخله کرده و گفت که انتظار بکشند تا تحقیق جدی در زمینه قتل بمیان آید.



شجاع الدوله غور بندی

در يك راپور ديگر تذكر يافته است که ... تمام فاميلي‌های مصاحبان در اول مارچ تحت نظارت و زنجير پيچ بطرف کابل روانه شدند، ولي مصاحبان خاص بخاطر محاسن سفیدی و کثرت سن، زنجير پيچ نبودند. در مجموع آنان توسط سپاهيان زجرديدند و برخی از آنان تا سرحد مرگ زجر لت و کوب و بی‌احترامی شدند.

کلنل احمد شاه مير اسپور، پسر آصف خان بحيث قاتل مشکوک است و گفته شده

* يکی از شاهدان عيني صحنه که خود در خدمت سريازی در جلال آباد اجرای وظيفه می کرد و نامش نوراحمد از قریه آقا علی خواجه شکرده بوده و بعداً بحيث دکاندار کشمش فروشی در بازار کابل مشغول کار بود، چندین نوبت بمن اظهار نمود که عساکر، اعضای فامیل مصاحبان را زیاد اهانت و دشنام می دادند و برچه‌های تفنگ خودها را به سبیل تهدید و اهانت و استهزا بطرفشان دراز می کردند.

که بر اثر شکنجه، احمدشاه مذکور اعتراف کرده است که پلان توطئه قتل امیر، در يك نامه که در آن امضاهای آنانی که قتل را طراحی کرده بودند موجود بوده آن را افشا کرده است و تذکر داده است که انگیزه آن، حسادات های فامیلی خودخواهی ها و بقدرت رسیدن بر تخت سلطنتی بود.^۶

گرچه داکتر عبدالغنی در کتابش حرف های از زبان قاتل امیر حبیب الله که با داکتر غنی هم صحبت بود، بیان داشته است. ولی بصراحت نام او را نگرفته است. او می نویسد: ... دعای خیر باد بدستی که این ضریه کشنده را وارد کرده است، سوسیالیزم ضرور او را احترام می کند. این آواز بلندی است که يك جوان دموکرات افغانستان اظهار کرد. من از زبان او شنیدم... او يك آدم نجیب و قابل اعتماد که من فکر می کنم یک جوان افغان واقعی باشد بگفته او: قبل از آنکه ماشه را کش کنم، جانب جنت دیدم و دعا کردم خداوندا، با وجودی که راز مخفی قلب مرا، میدانی اگر این فیر و ضربه را بخاطر صمیمیت برای ناپهودی بشریت انجام ندهم این گلوله به قلب خودم، بخورد. ولی اگر من درین حرکت خود وفادار و صادق هستم که موجب خوشی و سعادت مخلوقات می شود، بناءً این گلوله را در خانه قلب قصر شاهی بزن و جهان را از شرش نجات بده. بعضی مردم این را یک جنایت می دانند که بر شاه خوابیده فیر کنی ولی من می گویم... او را بگذار که ازین جهان برود و با مرگ خود چیزی را انجام می دهد که در زندگی خود بانجام آن موفق نشد و آن خوشی ملیون ها انسان است.^۷

توضیحات بالایی داکتر موصوف، بصراحت وانمود می کند که این نفر شجاع الدوله خان غوربندی بود که غبار نیز آن را در اثر و نوشته هایش یاد کرده است. طبق اسناد آرشیفی یک نوبت زمانی که قرار بود شجاع الدوله، بحیث سفیر افغانی در لندن معرفی گردد، او را قاتل حقیقی امیر حبیب الله دانسته در فکر رد کردن او بر آمدند. مگر متصل آن تغییر عقیده دادند.^۸

مأخذ و منابع فصل هفتم

- ^۱ داکتر عبدالغني «نظري بر وضع سياسي در آسيای ميانه» لاهور ۱۹۲۱ صفحات ۹۲-۹۵ بزبان انگليسي)
- ^۲ از مصاحبه و گفتگوي نويسنده با محمد صديق طرزي بحواله اجمال گزارشات مردم افغانستان برای حصول «استقلال» توسط او چلديوف کابل، شهرنو اول ثور (۱۳۵۴).
- ^۳ اسناد محرم انديا آفس لندن ۲۰۳/۱۰ LPS/ بزبان انگليسي)
- ^۴ از مصاحبه با محمد حسين خان پسرخان بلوچ، داماد کاکا سيداحمدخان لودين، کابل، قلعه فتح الله خان (۱۶) ثور (۱۳۵۴).
- ^۵ از مصاحبه و گفتگو با مير غلام محمد غبار، مکروريان کابل، (چندين نوبت و از آنجمله ۲۷ حمل ۱۳۵۴ ه.ش)
- ^۶ اسناد محرم ۷، مارچ صفحه ۲۲۶۷ بزبان انگليسي
- ^۷ داکتر عبدالغني، صفحات ۹۵ و ۹۶
- ^۸ اسناد محرم ۲۷ می ۱۰۴۷

بخش دوم

مرحله دوم مشروطیت (جوانان افغان)

فصل اول

برنامه و تشکیلات

۱. برنامه و ستراتیژی مرحله دوم

تشکل حزب مشروطه خواهان این آغازگران تحولات و تغییرات جامعه در میان حوادث شگرف تاریخی ملت ما، جای و مقام خاصی دارد. روشنفکران، عناصر آگاه و وطنپرست که عقلانیت، خردگرایی، تعهد اجتماعی، نقادی و اصلاح طلبی از ویژگی های بارز آنان بود، با استفاده از پیش زمینه های تاریخی که قبلاً در فصول گذشته به آن اشاره ها شده، است، در پی آن شدند تا از طریق نشریه، هسته و استخوان بندی حزبی را تشکیل دهند. با این تشکل، کوشیدند که روح جدیدی را در جسد افسرده مردم دمیده، آنان را شعور سیاسی دهند، تا طومار استعمار خارجی و استبداد داخلی و فئودالی را که مهم ترین عامل بازدارنده در رشد و تکامل و سیاه ترین سد در مقابل پیشرفت مردم ما در قرون نهم و اوایل قرن بیستم بود، در هم پیچند.

همان قسمی که با نشر سراج الاخبار افغانستان، هسته مشروطیت نخستین گذاشته بود «سراج الاخبار افغانیه» نقطه آغاز فعالیت جوانان افغان بحساب می آید. مشروطیت دوم «جوانان افغان» را نظر به شیوه فعالیت و خصوصیت مرا می آن می توان بدو مرحله تقسیم نمود:

مرحله اول که قبلاً در مورد آن بحث های مبسوط و تحلیلی صورت گرفته است، و مرحله دوم که فعلاً مورد بحث و گفتگو و مذاقه قرار دارد.

درینجا، لازم بیادآوری است که مرحله اول مشروطیت دوم مانند مشروطیت نخستین، بنابر شرائط اختناق تعقیب و مجازات پیرامون مشروطیت اول هنوز ادامه داشت و هر حرکت و جنبش در نقاط مختلفه افغانستان در حد آن سرکوب

می‌شد، بناً فعالیت «جوانان افغان» متفرق، زیرزمینی و بسیار سری بود، تشکیلات منظم وجود نداشت و تعدادشان محدود بود. با اینهمه در چنین اوضاع در شرائط مخفی و سیاه وقت، نشر شبنامه‌ها، معمول بود و فعالیت‌های مطبوعاتی و فرهنگی ولو محدود، ولی عالمانه و عاملانه گاهی در لفافه و طنز و گاهی آشکار ولی ماهرانه، بخش و نشر و توسعه می‌یافت. آنانی که از تجارب سیاسی گران‌بهای گذشته استفاده کرده بودند، زمینهٔ مساعدی را برای تطبیق مرامنامه، بخصوص مبارزهٔ قهرمانانه را برای کسب استقلال کامل سیاسی افغانستان که در رأس اهداف‌شان قرار داشت، آماده نمودند.

باید بخاطر داشت که در مشروطیت اول، کمیت و ترکیب آن سازمان غنی‌تر بوده و روشنفکران لیبرال در کنار روشنفکران دینی قرار داشتند و پله ترازو به نفع علمای دینی نواندیش و اصلاح طلب که آنان بر منابع دینی مسلط بودند، متون ادبی و منابع جدید آگاهی داشتند و نیز در موقعیت بودند که به مشروطه مشروعیت می‌بخشیدند، چربی می‌کرد. همچنان یک تعداد تحصیل‌کردگان کالج‌های هندی از همکاران فعال و عضو این جنبش بودند و طبق اسناد آرشیفی، حتی رئیس عمومی این جنبش داکتر عبدالغنی بود. در حالیکه در مرحلهٔ اول مشروطیت دوم، از يك طرف تشکیلات منظم وجود نداشت، از طرف دیگر از لحاظ کمیت و ترکیب ملی، بمقایسه مشروطیت اول در سطح نازلتر قرار داشت. ولی کفهٔ ترازو به نفع اصلاح‌طلبان و روشنفکران تحصیل‌کرده، که بیشترشان پان‌اسلامیت نیز بودند سنگینی می‌کرد.

یکی از خصوصیات دیگر این مرحله، نفوذ تحصیل‌کردگان کالج‌های عصری هندی با نفوذ و تماس با روشنفکران و مشروطه‌خواهان ترکیه عثمانی تعویض گردید که از آنجمله بودند: علی افندی، لطیف افندی، حلمی افندی، فضلی افندی، رضابیگ، نور افندی و برخی دیگر.*

در مرحلهٔ اول مشروطیت دوم که جریانات و وقایع خارجی زیادی در جهان و

* از مصاحبه و گفتگو با عبدالهادی داوی

منطقه رخ داد و در شکل‌گیری افکار و انکشاف اندیشه‌های سیاسی «جوانان افغان» تأثیر فراوانی داشت، از نگاه کیفی بسیار مثمر بود. درین مرحله مانند مشروطیت اول، موضوع ترور سیاسی و قتل امیر حبیب‌الله که بحیث مانع عمده در راه آرمان‌های والای «جوانان افغان» قرار داشت، مطرح بود که بالاخره روی یک پلان آماده از قبل، از بالا عملی شد. شهزاده امان‌الله یک جوان روشنفکر و ترقی‌خواه که عضویت مشروطه‌خواهان و حزب جنگ را داشت بر قبای سیاسی اش غلبه حاصل کرده، به پادشاهی برگزیده شد و در راس جنبش جدید قرار گرفت (فبروری ۱۹۱۹) و مرحله دوم جوانان افغان این درخشان‌ترین سیمای نوگرایی در تاریخ معاصر کشور از همینجا آغاز می‌گردد.

شاه امان‌الله در روز تاجگذاری، اعلامیه‌های را به نشر رسانید که از ارزیابی دقیق و صحیح مشخصه ملی افغانان، واقعیت‌های جامعه افغانی، وضع داخلی و تمینات مردم افغانستان و شرائط مساعد بین‌المللی ناشی می‌شد. در متن و محتوای این اعلامیه، کمک مردم برای تحقق اندیشه‌ها و آرمان‌های دیرینه شان یعنی حصول استقلال کامل سیاسی افغانستان که یکی از وظائف نخستین ملت را تشکیل می‌داد و مشروطه‌خواهان اول و دوم، منحنی کانون‌های متمرکز و رهبری کننده آن را در راس برنامه‌های سیاسی خود جا داده بودند، درج شده بود. این اعلامیه که با شعار به موقع و پر محتوای خود که حیثیت اعلان جهاد ملی را داشت، بخواست ملت مطابقت می‌کرد، مورد حمایت فعال، پرشور، شجاعانه و قهرمانانه و گسترده اقشار و ملیت‌ها افغانستان قرار گرفت. در نتیجه قیام مسلحانه ملی و جنگ رویارویی (۳ می تا ۳ جون ۱۹۱۹) استعمار یون غارتگر و ستمگر که رشادت افغان‌ها را بار دیگر در جنگ مشاهده کردند، و وضع نظامی و سیاسی منطقه، منجمله شناسائی استقلال افغانستان توسط شوروی همسایه بزرگ شمالی آن را به نفع خود ندیدند، حاضر به متارکه و تصدیق استقلال کامل سیاسی افغانستان گردیدند.

بدینسان حماسه قیام رهایی بخش مردم افغانستان که در زمان خود از حوادث پراهمیت و بی‌نظیر در تاریخ آسیا، بشمار می‌رفت و منتج بحصول استقلال کامل

سیاسی افغانستان گردید، منبع الهام برای سایر کشورهای تحت استعمار آسیا و آفریقای شمالی گردید.

با این پیروزی تاریخی «جوانان افغان» منحيث يك حلقه سياسي در سياست داخلی و خارجی کشور سهم فعال گرفتند و مرام و اشکال جدید مبارزه و انقلابی شان با گسترش و دید وسیع هر چه بیشتر شروع شد. آنان ازین فضای نسبتاً آزاد سیاسی جدید، اینبار باز به مبارزهٔ قلمی که حاکی از عشق واقعی میهن و تأمین و حفظ آزادی آن بود آغاز کردند و کوشیدند پیام رهبری فکری جامعه را با برنامه‌های قشر متوسط روشنفکران و اصلاح‌طلبان برای مخاطبان اصلی یعنی جامعه برسانند. آنها در راه حفظ و حراست و پاسداری استقلال، طرد استعمار برتانوی از سرزمین‌های قبایلی و مردم نیم قاره هند و سرزمین‌های اسلامی تحت استعمار و حفظ اماکن مقدسه سخن زدند و مانند مشروطه‌خواهان قبلی، به دردها تماس گرفته، از ایجاد روح انکشاف، تمدن و تجدد، عصریت، نوگرایی و آموزش جدید صحبت کردند و بر توسعه و گسترش و تعمیم آن فشار آوردند.

چون درین دوره، ایجاد مناسبات سرمایه‌داری در بطن نظام کهنه فیودالی سرعت بیشتر بخود گرفت، در اثر همین انکشاف بود که فعالیت‌های اجتماعی بشکل ریفورم‌های دورهٔ امانیه بعمل آمد و نظام قرون وسطایی را تا حدی تضعیف کرد. جوانان افغان این مطالب را از طریق «امان افغان» وارث «سراج‌الخبار افغانیه» که ناشر و مبلغ آینده‌های بورژوازی ملی جوان و مترقی همان وقت افغانستان، یعنی مرحلهٔ دوم بود به نشر رسانیدند.

نشر مقالات «امان افغان» انگلیس‌ها را چنان ناراحت ساخته بود که «هنری دابس» بصراحت به عبدالهادی «داوی»، گفت که امان افغان دشمن بریتانیا است.^۱ جریدهٔ انتقادی «ستاره افغان» و يك تعداد جراید دیگر نیز همین روش را در پیش گرفتند. مطالب زیرین، منتشر در «امان افغان» که به‌صفت نمونه عرضه می‌گردد، موید این ادعا است:

«یقیناً چیزی که استقلال را حاصل می‌کند و محافظه می‌نماید عزم ثابت و دلاوری

و بیداری جان فشانی و اتفاق است. ...^۲

«... ادامه استقلال هم مهم است و بس مشکل، اگر یک ملت به چنان فداکاری که برای دوام استقلال می باید حاضر، نباشد امر یقینی است که استقلالش، مبدل به اضمحلال می گردد. حصول و ادامه اش متمم یکدیگر است. ...»^۳

شاه امان الله، هنری دابس رئیس برتانوی را مخاطب قرار داده گفت: «... و حال نیز برای محافظه استقلال عزت و شرافت، افغانستان تا يك قطره خون آخرین خود آماده ام...»^۴



هیأت افغانی در کنفرانس صلح راولپندی: اگست ۱۹۱۹:

سردار علی احمد (وزیر داخله بحیث رئیس هیأت)، سردار محمد یونس، سردار عبدالعزیز، غلام محمد (ناظر تجارت)، داکتر عبدالغنی (آمر عمومی مشروطه خواهان اول به صفت ترجمان)، دیوان نرنجنداس (برگد ملکی)، محمد رفیق (امین المقابله)، سردار عبدالرحمن (نماینده افغانی در هند)، میرزا معروف (محاسب وزارت خارجه)

آدمک، افغانستان شناس معروف، بحواله نوشته های همفریز می نویسد که: «...در چند سال سلطنت شاه امان الله استقلال زبانزد همه بود، از شاه گرفته تا کوچی های شتروان که از بازارهای دهلی و آسپای مرکزی رفت و آمد می کنند، از سوراخ های بینی شان نفس آزادی و استقلال برمی آید...»^۵

«جوانان افغان» مرحله دوم این رهبران بسیج گر در تحریک و تنویر مردم و

ایجادگران ارزش‌های جدید پس از حصول استقلال کامل سیاسی افغانستان تلاش بخرج دادند تا نیروی گردند که بتوانند نظام فکری، قلمی و فیزیکی خود را صرف میهن‌دوستی، وحدت ملی، تحکیم استقلال، نواندیشی، معرفی اصلاحات، برنامه‌های گسترده وسیع و سیستماتیک اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، کلتوری، مالی، اداری، عسکری، تیپ بورژواآبانه نمایند.

این نیروی جدید ولو انگشت شمار، کوشیدند جوانان و نوجوانان را از فرو رفتن در مرداب خرافات و موهومات نجات دهند و خوی تملق و چاپلوسی برده وار و ناباوری بخود را، در وجود آنان تا حد توان زایل سازند. آنها با استفاده از ابتکار نسبی و قدرت دریافت جریان تغییرات و تحولات در مسیر مطلوب با تلاش‌های مختلف زیرین در جهت جایگزین کردن دیکتاتوری و استبدادی ولو با استفاده از خشونت علیه استبداد به نظام مشروطیت، ترقی، تمدن، تجدد، آزادی فردی و اجتماعی مردم گرایی و مساوات نسبتاً تا حدی دست یازیدند.

اشتراک در جنگ و برخورد رویارویی با دشمنان، سهمگیری فعال در مذاکرات استقلال، معاهدات با دول خارجه، عضویت در مجلس قانونگذاری و تهیه نخستین قانون اساسی مکتوبه افغانستان و حرمت اصطلاحات و تطبیق آن، اشتراک در شورای دولت و لویه جرگه‌ها و جهت‌گیری‌های مشخص در آن، مشوره در قضایای عمده سیاسی و اجتماعی، موعظه‌ها بخاطر صلح و آرامش در کشور، ایراد خطابه‌ها در محافل و مجامع بین‌المللی و توضیح استقلال سیاست خارجی افغانستان و آزادی از نفوذ عوامل خارجی، مبارزه علیه انحصار طلبی و امتیازات گسترده در عرصه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی، دینی، فرهنگی و اداری جامعه قبیله وی با ساس تعلقات خاندانی، رفاقت‌ها و شناخت‌های شخصی، جلوگیری از رشوت، اختلاس، قاچاق، فساداداری، فسادسیاسی و حمایت از جابجا کردن کدرها، مطابق نورم‌های پذیرفته شده مثبت جامعه عقلانی آن عصر افغانی (که بیشتر ملاک اخلاقی و مکتبی بودن بود، نه ملاک تخصصی). همچنان آغازگام و حرکتی بسوی عدالت و مراحل ابتدائی و نوزادی اصول دموکراسی و مساعد ساختن زمینه طرح حاکمیت ملی و حکومت قانون و جدائی حکومت از سلطنت،

زمینه تشکیل قانون يك حزب قوی، افشای مداخلات و توطئه‌های استعماری و عمال دست‌نشانده‌های آنان با سلاح زبان، قلم، نطق و بیان و در مجموع ارائه نظریات و پیشنهادات تحریری و شفاهی به شاه امان‌الله در مورد پروگرام‌های اصلاحی، سیاست‌های داخلی و خارجی، تقدیم اعانه‌ها به مكاتب، تأسیس کتابخانه‌های ملی و بالاخره به عهده‌گرفتن وظائف و پست‌های دولتی در داخل و خارج کشور بخاطر تحقق بخشیدن آرمان‌های سابق‌الذکر.

۲. ساختار تشکیلاتی و طرز کار مرحله دوم «جوانان افغان»:

جوانان افغان این مرحله، الهامات خود را از اندیشه‌های دوره‌های مشروطه‌خواهی قبلی و شرایط جدید ملی و بین‌المللی عصر گرفته و همین عوامل خمیرمایه افکار و اندیشه‌های آنان را در مرحله دوم تشکیل داده بود. خصوصیت بارز این دوره که در رهبری آن اکثراً طبقه متوسط شهری و قشر روشنفکران مبارز قرار داشت آن بود که در ترکیب آن نمایندگان اقشار و ملیت‌های مختلفه کشور شامل بود. در این مرحله کفه ترازو به نفع روشنفکران مبارز و تحصیل کرده چربی می‌کرد و برعکس مشروطیت اول، خارجی‌ها عضویت آن را نداشتند.

درین مرحله که حلقه‌های سیاسی مخفی دوران حبیب‌الله، بشکل علنی در آمده بود، گردهم آمده و آزادانه فعالیت و تعاطی افکار می‌نمودند. اعضا با روحیه چند بعدی، و نسبتاً واقعیت‌گرایی به تبلیغ شفاهی و کتبی در امور کشوری ابراز نظر می‌کردند. حسن اخلاق، تقوی سیاسی، سادگی، عظمت، تواضع و هوشیاری را توصیه می‌کردند و اعمال منافی شئون و حسن شهرت حزب را تقبیح می‌نمودند. متعهدان این حلقات سیاسی، در عوض جامعه قبل از قانون و سیاست و بسته و کهنه پرست که نهادهای قبایی در آن هنوز زیاد نیرومند بود و سرانش فاقد هر گونه فرهنگ حکومتی و مدنی بود و پدیده‌های رو به تکامل و متری را یا به بسیار مشکل می‌پذیرفتند و یا نمی‌پذیرفتند، طرفدار يك جامعه عقلانی قانونی بودند و برای تحقق آن مبارزه می‌کردند. برای اولین بار روشنفکران مبارز و روحانیون نواندیش در برابر روحانیون واپس‌گرا، متحجر و تاریک‌اندیش که قدرت و امتیازات مادی و معنوی و برخی از ارزش‌های سنتی خود را مورد تهدید و خطر می‌دانستند،

قرار گرفتند. این حلقات تلاش ورزیدند تا این تاریک اندیشان را از سهیمگری فعال در حکومت مرکزی به حاشیه برانند و نفوذ سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی شان را تضعیف نمایند.

بروز نخستین نطفه‌های هسته گذاری تمایلات چپی در بین کسانی از «جوانان افغان» و تمایلات به نظام جمهوری، این تقابل را تشدید کرد و این تقابل که در يك طرف آن قشر سنتی - ارتجاعی که جلو سیاسی آن غالب اوقات بدست انگلیس‌های استعماری بود، در نهایت به ضرر کشور تمام شد. بهر حال، «جوانان افغان» که در مرحله دوم بطور غیررسمی ولی علنی، فعالیت می‌کردند، بعد از پیروزی شان در برابر دشمن مشترك، مانند اکثر انقلابات و جنبش‌های جهان انشعابات در بین اعضا به میان آمده، بدو دسته گی مبتلا گردیدند: اعتدالیون و رادیکال‌ها.

الف - حلقه سیاسی اعتدالیون

گرچه هر دو حلقه، براساس اختلافات بسیار عمیق سیاسی طبقه بندی نشده بود و از لحاظ اصول مراعی وجوه و دیدگاه‌های نسبتاً مشترك داشتند و تلاش داشتند آرمان‌های شان را در چوکات قانون اساسی و قوانین دیگر و متمم آن تحقق بخشند و نارسائی‌ها را گوشزد کنند، ولی در برخورد با بعضی مسایل سیاسی وقایع اقتصادی و اجتماعی جامعه با حفظ وجوه مشترك مبارزه اختلافات و برخوردهای متفاوتی داشتند هر دو حلقه می‌کوشیدند بطور مستقیم و غیر مستقیم تأثیر مهمی بر وقایع بگذارند.

از ویژه گی‌های اعتدالیون یا بعضاً محافظه کاران قسمیکه از نام‌شان هم پیداست، آن بود که حلقه طرفدار اصلاحات معتدل و بازسازی آینده‌های قدیم، جامعه نو پوشاندن به ارزش‌های قدیم مطابق به شرائط و ایجابات عصر کشور و بدون توسل به خشونت بودند. به نظر آنان تعادل و موازنه جامعه، سر بقا است. هر چیزی که از تعادل خارج شود، منقلب و معدوم می‌شود. حتی به نظر آنان اسلام که دینی است پویا و رهبری کننده و رهائی بخش، حد وسط و میانه‌روی را در

عبادات و معاملات توصیه می‌کند. لذا آنان تطبیق یک پروگرام خالص پیشرفته غربی و مترقی را در یک کشور عقب نگهداشته شده سنتی چون افغانستان را غیرعملی می‌دانستند و طرفدار تحول تدریجی و محدود بودن تغییرات و دگرگونی‌های بود. بصورت مثال این حلقه در حالیکه توسعه و انکشاف تعلیم و تربیه را می‌خواستند، در ساحه نصاب تعلیمی از یک تناسب لازم در پروگرام‌های علوم جدید و علوم دینی، صحبت می‌کردند. گرچه آنان رفع حجاب اجباری زنان را قبل از وقت می‌دانستند، مگر در پهلوی آن متوسل به حربه دین و سلاح مذهب و استفاده سوء ازان را درین مورد طرفدار نبود. آنان، زنان را نیز به عنوان نیمی از پیکره اجتماع دانسته، با نابودشدن‌شان از صحنه اجتماع و پنهان کردن در عقب دیوارهای ضخیم موافق نبودند. ترقی و انکشاف صنایع، تجارت، زراعت، اصلاحات اداری و داشتن وسایل عصری و مدنی غربی در کشور جزو برنامه‌های شان بود. آنها تا حدی از تفاهم تاریخی و از پالیسی مسالمت‌جویانه آرام تدریجی و محدود بودن تغییرات و دگرگونی‌ها همراه با روحیه انتقاد و اعتراض پیشنهاد را حمایت و پشتیبانی می‌کردند.

اعتدالیون با مواد اولین قانون اساسی افغانستان (نظامنامه) روح موافقت نشان دادند و با درنظرداشت شرائط وقت افغانستان، از شاهی مشروطه طرفداری می‌کردند. بدین معنی که پادشاه در داخل حدود قانون، واجد قدرت باشد.

به فرموده عبدالهادی داوی، بعد از انشعاب حلقه‌شان تحت نام «اخوت ایمانی» فعالیت می‌کرد و رئیس شان غلام محی‌الدین «افغان» بود و تازمان فوتش این عهده را بدوش داشت. بعداً میر سید قاسم خان ریاست حلقه اعتدالیون را بعهده داشت. البته درین فرصت، نام اخوت ایمانی از تشکیل این حلقه حذف گردید. اعتدالیون مجالس‌شان را غالباً در منزل علام محی‌الدین افغان که مرد مجردی بود، دائر می‌کردند. اعضاء عموماً هفته یکبار و آنهم در شب‌های جمعه تشکیل جلسه می‌دادند. اکثر آجنده خاصی وجود نداشت، بلکه بر مسایل، اتفاقات و واقعات روز کشور و جهان که در آینده بدرد می‌خورد، بحث و گفتگو صورت می‌گرفت. ابتدا راپورها و گزارشات هفته که توسط اعضا تهیه می‌شد، بصورت شفاهی ارائه

می‌گردید. بعداً روی آن تبادل نظر صورت می‌گرفت. در ختم مجلس به هر يك از اعضا، وظیفه داده می‌شد. موضوع تربیه کدر سالم و تقرر مامورین یکی از مسایل و موضوعات قابل بحث شان بود و کوشش بعمل می‌آمد تا اصل شایسته سالاری در نظر گرفته شود.

از موضوعات دیگر قابل بحث، توجه به حفظ آثار عتیقه کشور بود. این حلقه اکثراً در تابستان روزهای جمعه را به میله‌ها و تفریح و دیگچه پزانی‌ها، بیشتر در چاردهی و تنگی للندر سپری می‌نمودند. در اوقات تفریح از مسایل سیاست و مسایل حزبی زیاد سخن بمیان آورده نمی‌شد.

فتح‌محمدخان عضو این گروه که هارمونی نواز خوبی بود، در روزهای میله برایشان خوش‌خوانی و سامعه‌نوازی می‌کرد. این حلقه کلویی را بنام «کلوپ تفریح» ساخته بودند که رئیس آن نیز غلام محی‌الدین «افغان» بود. چون غلام محی‌الدین «افغان» زبان سانسکریت را می‌دانست، لذا این امر موجب شد که یک تعداد از اهل هنود کابل با این حلقه طرح آشنائی نزدیک بریزند.

جلب اعضای بیشتر و وفادار یکی دیگر از سیاست‌های این حلقه بود. اعضای این حلقه با گروه رادیکال‌ها دوستی و رفاقت داشته، غالباً راجع بامور مملکتی با هم مباحثه و گفتگو می‌کردند.

ب - حلقه سیاسی رادیکال‌ها

این حلقه طوریکه از نامش پیداست رادیکال یعنی طرفداران تغییرات و تحولات سریع و ارائه ایده‌های جدید و ایجاد ارزش‌های جدید در افغانستان بودند. آنها در پرتو واقعیت‌های انکارناپذیر جدید که در نتیجه آن برخی از ارزش‌های گذشته تخریب و مشروعیت خود را از دست داده بود و به چالش گرفته شده بود، ناگزیر شدند پالیسی خود را متناسب با واقعیت‌های جهان روز عیار سازند و به ادعای خودشان تا حد توان بدفاع حقوق مظلومان و طبقات محروم که از بلندترین ارزش‌های هویت انسانی و مدنی روشنفکران بود، بپردازند.

رادیکال‌ها در سیاست داخلی، تحولات سریع انقلابی، بخصوص در ساحة نصاب تعلیمی و تربیتی (آموزش و پرورش) يك پروگرام پیشرفته علوم جدید و تجربی را طرفدار بودند. پروگرامی که روشن ساختن ذهن و بالا رفتن خودآگاهی و آزادانه اندیشیدن شاگردان را کمک می‌کرد و از مقلد بودن طوطی‌نما جلوگیری می‌کرد. این حلقه با شرائط سنت‌گرایی‌های ارتجاعی و عقب‌گراهای خرافی و متحجران این پاسداران اختناق و مخالفان عدالت و مساوات و آزادی که همه چیز را مغزشویی می‌کند، موافق نبودند و عمل‌کننده آنان یعنی عمامه‌بسرهای را که هر روز بر قطر عمامه‌های خود می‌افزودند و حیثیت تیغ دو دم را داشتند و با سوءاستفاده از دین و بنام دین هر نوآوری و ترقی و تجدد را با ضدیت مواجه می‌ساختند و با تفکر و خرد انسانی و مدنیت مخالفت می‌کردند، دشمنان دانش و معرفت می‌دانستند.

همچنانکه امروز، هم نواندی‌شان این متحجران را که يك لبه این تیغ را علیه تمام مظاهر تمدن غرب بکار می‌بردند، وایروس‌های کمپیوتری می‌دانند که همه پلان‌ها را بر هم می‌زنند و خرد را نامطلوب می‌سازند.

در تاریخ افغانستان نخستین بار بود که غلام محی‌الدین «آرتی» ازین حلقه، با الهام از ترکیه کمالی، یادداشتی تقدیم و در آن پیشنهاد نمود که بخاطر سهولت خط و کتابت در عوض الفبای عربی از الفبای لاتین استفاده شود.^{۶*}

رادیکال‌ها طرفدار تحمیلی اسارت اجتماعی نبوده و از زنده کردن حقوق آزادی و نهضت نسوان که تحت ستم و استبداد قبیله‌وی، مذهبی و سیاسی قرار گرفته بودند و بعضاً حتی شنیدن صدای پایشان را حرام می‌شمردند، پشتیبانی می‌کردند.

آنها گوشه‌های تاریک جهان تعصب را که با سوءاستفاده از نام دین، برای زن از لباس، زندان سیاری ساخته بود و او را مانند مرغی در قفس انداخته و اجباراً اسیر

* الفبای عربی بر اثر فرمان امان‌الله از بین برده شد و بجای آن الفبای لاتین مورد استعمال قرار گرفت. در حالیکه ماشین‌های تایپ مجهز با زبان مغلق برای طبع کتب در آینده خریداری شد و این اقدام يك ضربه دیگری بود به عنعنه افغانی...
(رونالد وایلد امان‌الله شاه مخلوع، ۱۹۳۲ ص ۲۰ بزبان انگلیسی)

ساخته بود، تأیید نمی‌کردند و معتقد بودند که همراه با این تغییر، افکار زنان نیز تغییر کند.

عبدالرحمن «لودین» رئیس حلقه رادیکال‌ها راجع باین پوشش اجباری زیان‌آور برقع و دلاق شعری تحت عنوان «مادر یال» ساخته بود و آنرا نکوهش کرده بود.^{۷*}

غبار یکی از اعضای فعال این حلقه، می‌نویسد: حق کار، تعلیم و تحصیل زنان در هر کشوری از جهان مستقل اسلامی و غیراسلامی، تضمین شده است، ولی نخستین کاری که در دورهٔ اختناق و ارتجاع صورت گرفت، محروم کردن زنان از این حق بود. مدارس زنانه، انجمن نسوان کابل و جریده ارشاد نسوان، مسدود شد و شاگردان افغانی در کشور ترکیه که در دورهٔ امانی فرستاده شده بود، اجباراً رجعت داده شد و در زیر برقع و دلاق مستور ساخته شد.

همین نویسنده در جای دیگر می‌گوید که دولت هنوز شمول زن درین معارف محقر را کفر و زندقه محسوب می‌نمود.^{۸*}

در تاریخ افغانستان نخستین باری بود که یک خانم از زنان روشنفکر کابل بصراحت از حقوق بشر نام گرفته است. او در مقاله تحت عنوان «پیشنهاد جمعیت نسوان به وکلای لویه جرگهٔ افغانستان نوشت: «... نام ما پرده‌نشینان در قطار زن‌های ملل زنده شد. ... بعضی از رجال جاهل و نادان درین قرن بیستم، درین قرن طلایی ... ما را از تمام حقوق بشری محروم گذاشته ... اما بدبختانه جهالت و تعصب خشک دشمنان حقیقی علم و معرفت ما، حق حیات را از ما سلب نموده و از هرگونه حقوق بشری محروم کرده. ...»^{۹*}

* همزمان با این دوره، میرزاده عشقی نیز در يك قطعهٔ مفصل «كفن سياه»، وضع آشفته زنان ایران را مجسم نموده است. (کلیات مصور عشقی ص ۳)

* برای تفصیل مقاله «خانم عذرا»، مراجعه شود به جریده ملی انیس، شماره ۲۱ اسد ۱۳۰۷ (۱۹۲۸). درینجا باید یادآور شد که قبل از نشر مقاله فوق، ملکه ثریا در ماه جولای، مقاله در «امان افغان» به نشر رسانیده و در آن ضرورت رفع حجاب را بیان کرده بود و متعاقب آن، شاه امان‌الله در قصر شاهی از آزادی زنان در سائر کشورها صحبت بمیان آورده بود. در جریان لویه

رادیكال‌ها در ساحة سیاست كدری، مانند اعتدالیون در تلاش آن بودند كه بیشتر باصل شایسته‌سالاری اتكاء داشته باشند. نظرات و پیشنهادات زیرین برخی از اعضای این حلقه، درین رابطه مهر تأیید برین ادعا است عبدالرحمن «لودین» در جلسه چمن ستور (كلوپ امانی) كابل گفت: اعلیحضرت كه خودشان را يك «پادشاه انقلابی» در نطق معرفی نمودند، پس توقع می‌رود كه انقلاب در دستگاه دولت را بپذیرند. ده سال است كه اعلیحضرت وظیفه صدارت عظمی‌كشور را شخصاً بدوش گرفته اند، در حالیکه انقلاب متقاضی است كه عوض اعلیحضرت شخص مسؤل دیگری بحیث صدراعظم منصوب گردد.*

غلام محی‌الدین «آرتی» نماینده انتخابی كابل در لویه جرگه ۱۹۲۸ گفت:

جرگه پغمان شاه در چند خطابه راجع به مزایای تمدن جدید و حقوق، زنان ایراد كرد. (فرهنگ، جلد دوم ص ۵۳۱).

* «جوانان افغان» كه جدائی حكومت از سلطنت را تقاضا داشتند، شاه امان‌الله در ظاهر امر، با خواسته‌های‌شان موافقت كرد. در نوبت اول عبدالقدوس اعتمادالدوله را بحیث صدراعظم تعیین نمود (جنبه موقتی داشت) (۱۹۱۹). اعتمادالدوله كه رهبری وزرای محافظه كار را در كابینه داشت و در سیاست خارجی فراخواه انگلیس بود، خواست تأیید روحانیون برجسته علمانی دینی سنتی را نسبت به سیاست خود بدست آرد، نوشت كه «... از طرف شرع، مشروطه طلبان را باید واجب‌القتل دانست... لیكن بحكم شرع باید مكروب مشروطه از بین برده شود ... چیزی را كه در اساس كار خود قبول كرده نمی‌توانم يك چیز می‌باشد. و آن چیست؟ آن چیز مشروطه می‌باشد...» (غبار، صفحات ۸۰۲ و ۸۰۳).

با اخراج عبدالقدوس اعتمادالدوله از میدان سیاست، اختلاف بین اعضای حكومت، بین محمود طرزی و محمودولی‌خان از گروپ لیبرال‌ها با نادرخان از گروپ محافظه كاران كه چهره اصلی‌اش بعدها نمایان گردید، ادامه یافت و تعیین صدراعظم مدت طولانی به تعویق افتاد. بالاخره بر اثر تقاضای جوانان افغان شاه امان‌الله بار دیگر به تعیین صدراعظم موافقت كرد و سردار شیراحمد را به تشكيل كابینه مأمور ساخت. (۱۹۲۸)

سردار مذكور كه در بین هیچيك از دسته‌های سیاسی نفوذ و منزلتی خاصی نداشت، نتوانست باین امر موفق شود. چه آنان از همكاری با او معذرت خواستند.

شیراحمدخان از ناکامی‌اش به شاه گزارش داد و امان‌الله خان هم بدون تشبث دیگر از همین صدراعظم منصرف شد (فرهنگ، جلد دوم ص ۵۳۲)

نوشته فضل غنی مجددی: با تعیین شیراحمدخان بمقام صدارت، يك تعداد «جوانان افغان» و ترقی‌خواهان ازین امر مأیوس گردیده، استعفاى خود را به شاه تقدیم كردند كه از آنجمله بودند: محمود طرزی، محمودولی‌خان، عبدالهادی داوی، عبدالرحمن لودین و ... و غیره

اعلیحضرتا مادامیکه این وزرای مشهور بالفساد، شما تا پای محاکمه و دار برده نشده اند، هیچ اصلاحاتی در امور مملکت میسر نیست.^۹

غبار نمایندهٔ انتخابی کابل گفت: تا وقتیکه وزرای دولت قانوناً نزد شورای ملی مسئولیت نداشته باشند و تنها بحضور شاه مسؤول هستند، شورای ملی مفهوم اصلی خود را نمی‌تواند، داشته باشد.^{۱۰}

همین نماینده گفت که در کشورهای خارجه چون ترکیه و ایران، وزراء نزد شورا مسئولیت دارند، ولی در افغانستان مرجع مسئولیت وزرا نزد شاه است که آنهم غیرمسؤول می‌باشد.

شاه امان‌الله در جواب فرمود که شرائط ترکیه و افغانستان از هم متفاوت است و در قسمت ایران، آن کشور را همپایه خود ندانست.^{۱۱}

رادیكال‌ها که تازه حرکت بسوی مراحل بسیار ابتدائی و نوزادی دیموکراتیزه کردن وسیع سیستم اداری و سازمان دادن و قانونی ساختن يك حزب قوی سیاسی را آغاز کرده بودند، مجدانه در تطبیق آن مبارزه می‌کردند. برخی ازین حلقه، طالب برقراری نظام جمهوریت بودند که به نوشته سید مسعود پوهنیار، این امر موجب اندیشه شاه امان‌الله می‌گردید. همچنان در افکار برخی از آنان روحیه دست چپی و نشانه‌های از تمایلات و گرایش‌های صریح سوسیالیستی به مشاهده میر سید که بعضاً در بین مردم بنام «بلشویک‌ها» یاد می‌شدند.^{۱۲*}

* سردار عبدالقدوس اعتمادالدوله رهبر گروه محافظه کاران و رقیب سرسخت محمود طرزی، اقسام سلطنت را چهار قسم نشان داده است: استبدادی، مشروطه، جمهوری و بلشویکی. او هر چار نوع را مردودالعقل والشرع یاد کرده بود. (غبار جلد اول ص ۸۰۴) یک مرتبه در وقت اغتشاش ارتجاعی ملای لنگ ماده را تصویب کردند که هر که نظام حکومتی را به نظام‌های جمهوری و کمونستی تبدیل کند، کافر می‌باشد. در حالیکه لویه جرگه پنجم نفی قانون اساسی اوایل سال ۲۰۰۴ میلادی (جدی ۱۳۸۲) در افغانستان باتفاق آرا نظام جمهوری را تأیید کردند که مورد پشتیبانی ملل متحد نیز قرار گرفت. ببینید که تفاوت راه از کجا تا به کجا است.

در يك را پور موقت آرشیفی آمده است که: «... در ظرف چند روز آینده، بعد از بازگشت امان‌الله از گردیز تغییری در کابینه خواهد آمد: شیر احمد صدراعظم، سلطان احمد وزیر خارجه، عبدالعزیز وزیر دفاع، محمدایوب وزیرمالیه، فیض محمد وزیرمعارف، علی محمد سابق سفیر روم وزیرتجارت،

به نوشته فضل غنی مجددی، در افغانستان گروپ‌های متعدد سیاسی غیررسمی در دولت موجود بود، ولی تنظیم محمدولی خان از منظم‌ترین تنظیمات آن وقت بحساب می‌آمد و پروگرام سیاسی اش، شبیه سوسیال دموکرات امروزی بود.

این تنظیم در داخل به سه دسته تقسیم می‌شد: مشروطه‌خواهان، جمهوری خواهان و سوسیالیست‌ها. شرایط سیاسی معین، این دسته‌ها را تحت قیادت محمدولی خان جمع کرده بود. تأیید این گروپ‌ها از اصلاحات امان‌الله خان در ساحه سیاسی، پارلمانی و اجتماعی بر نفوذ و قوت اعضای گروپ افزود.^{۱۳}

گرچه در اغتشاش ارتجاعی خوست (۱۹۲۴) برهبری ملا عبدالله مشهور به ملای لنگ که «اتحاد مشرقی» او را «شیطان لنگ» یاد کرد، عقب‌گراها يك نوبت موفق شدند که ماده ذیل را تصویب نمایند: هرکس قصد کند که نظام حکومتی افغانستان را مثل نظام‌های جمهوری و کمونستی تبدیل سازد، کافر بوده، مبارزه با آن صورت خواهد گرفت... مگر در نهایت، وکلا حمایت خود را از پادشاه در مقابل آن اغتشاش اعلان داشتند.^{۱۴}

تا جائیکه اسناد نشان می‌دهد سه گروه سیاسی ذیل در افغانستان آن عصر، نای از جمهوریت بزبان آورده اند:

«جوانان افغان» که مرکز فعالیت و مبارزات‌شان شهرهای افغانستان بخصوص شهر کابل بود. «حزب نقابدار» که اکثراً در شرق افغانستان قرار داشتند* و «گروپ خال محمد میمنه‌گی» که بیشترشان در صفحات شمال مستقر بودند.

وزیر داخله... تشکیل چنین کابینه بدون شك يك موفقیت و کامیابی دیپلوماسی بریتانیه است: ۱۲۰۳/۱۰ L/PS

* پوهاند عبدالحی حبیبی به قول از غبار، می‌نویسد: در بین روشنفکران وطنپرست، یکدسته عناصر مرموز بشکل «حزب نقابدار» و مصنوعی رخنه کرد. این نقابداران شارلتان، در مرکز و شرق کشور جهت فریفتن مردم، شعارهای دروغین «انقلابی» می‌دادند و ظاهراً از جمهوریت دم می‌زدند اما این‌ها معنای دشمن جدی دموکراسی و جمهوریت و ترقی بوده، برای دیگران خدمت می‌کردند. ... و زیر عنوان جمهوری خواهی برای از پا درآوردن رژیم می‌کوشیدند. (حبیبی جنبش مشروطه‌خواهی ص ۱۷۸)

در راپور ۷ سپتمبر ۱۹۲۸ اسناد آرشیفی آمده است که امان الله بزودی صدراعظم خود را تعیین خواهد کرد و درین رابطه قبلاً با «حزب جمهوری خواهان» به موافقه

پوهاند حبیبی در جای دیگر می گوید: سید غلامحیدرپاچا در ایام اغتشاش (۱۳۰۸ ش) در قلعه بابری های جلال آباد به معیت فرقه مشر سیدحسن خان، «شیون» و محمدگل خان مومند، جمعیتی بنام جمهوریت ساخت و جریده بنام «دکور غم» را نشر نمود و در جراید هندوستان مانند «زمیندار» و «افغانستان لاهور» تبلیغاتی بر ضد حبیب الله بچه سقاوی کرد ... فرقه مشر مذکور در بنیان گذاری بسیار ابتدایی جمهوری با سید حیدرپاچا سهم گرفت، ولی در سنه ۱۳۱۹ ش. به بهانه فعالیت های مخالف سیاسی محبوس و در داخل زندان کشته شد (ص ۲۰۷ و ۲۱۳)

سید مسعود پوهنیار، سیدحسن فرقه مشر را از چاریاغ لغمان و پسر کاکای سید غلامحیدر پاچا دانسته که به گفته او در زندان دهمزنگ محبوس گردیده و در همانجا بدرد حیات گفت و یا کشته شد. الغیب عندالله (ص ۲۸۶)

نویسنده اثر که با مرحوم غبار چندین مصاحبه در مورد مشروطه خواهی، بخصوص مشروطیت در منزل شان واقع در مکرویان کهنه داشتم، توضیح و تفصیل «حزب نقابدار» را ازو جویا شدم. ایشان مطلب ذیل را بمن معلومات داد: برخی ازین حلقه که یا در ترکیه تحصیل کرده بودند و یا در آن کشور مأموریت های داشتند، این الهام را از آنجا حاصل کرده بودند. از چهره های سرشناس آن سیدحسن فرقه مشر کُتری، سید غلام حیدرپاچا، محمدگل مهمند، محمد افضل ناصری، حبیب الله معین وزارت حربیه، غلام نبی سرخودی جلال آبادی که چند زمانی بحیث اداره امان افغان کار می کرد و عده دیگر که بیشترشان صاحب منصب بودند.

برداشت نویسنده از صحبت های غبار آن بود که در ترکیب این گروپ اعضای آن اکثراً به یک قوم، یک زبان و یک منطقه افغانستان مربوط بود. در مورد اینکه بعدها معلوم شد که ایشان بجز مزدور و آله در دست ارتجاع بودند، هدف شان چیست؟

فرمودند که در پشت پرده منظورشان از آمدن و آوردن نادرخان بود که چنین هم شد. از آنجا که ظالم نمی تواند عادل گردد، نادرخان هم که به هیچ مبدا و یا مقدساتی پابندی نداشت و حتی اخلاق سیاسی را نیز نمی شناخت و بیگانه پرست بود، عده از هندوستانی های خاص که وابسته بدولت هند برتانوی بودند، بصفت مستشاران پُرقدرت او اجرای وظیفه می کردند و صلاحیت های شان از یک وزیر هم بالاتر بود که حتی همکاران نزدیک شاه را از صحنه بیرون می ساختند. از آنجمله بود: «جنرال سیدحسن فرقه مشر کُتری که خدمات زیادی بطرفداری محمد نادرخان در ایام اغتشاش ننگرهار انجام داده بود، فقط به گناه آنکه روزی در مجلس خود به استهزا نام اصلی «شاه جی» را (قربان حسین گادی وان) بر زبان رانده بود، در زندان ده مزنگ محبوس و هم در آنجا از بین برده شد. (غبار جلد دوم ص ۵۲)

و اما در مورد جمهوری خواهان در شمال که شاید ملهم از افکار و اندیشه های جمهوری سیستم اتحاد شوروی و جمهوری ترکیه بوده باشد، حق نظروف مورخ و دانشمند تاجیک سندی بدست داده است که می نمایاند که در فراه رود یک هسته جمهوری خواه افغانستانی و نیز حکومت جمهوری برهبری حاجی یعقوب رستاقی و به وزیری جعفر و خال محمد میمنه گی هستی داشته بود (اخبار «کلمه» سال یکم شماره دوم حمل ۱۳۸۱ ش. اپریل ۲۰۰۲ میلادی)

و مصالحه رسیده است. رادیکال‌ها گرچه در محافل رسمی و غیررسمی شعارشان شاهی مشروطه بود، ولی در واقع زیر پرده، رژیم شاهی را مخالف حقیقی آزادی مردم می‌دانستند.

گرچه جمهوریت از خواسته های شان بود، با آنهم بدور محور شاه امان‌الله فعالیت می‌کردند و معتقد بودند که در شرایط موجود آن وقت مناسب‌ترین رئیس جمهور برای افغانستان، شخص امان‌الله خان بود. مگر او باید سلطنت را که در ذات خود استبداد دارد، تاج شاهی را گذاشته و بحیث رئیس جمهور خدمت کند.^{۱۵}

ولی بعدها با تسلیم شدن امان‌الله خان به سلطنت ظاهر شاه و بیعت نمودن به او، به گفته غبار، روشنفکران متیقن شدند که در مبارزات ملی و مترقی افغانستان تکیه کردن به طبقه اشرافی شاه و شهزاده، خطاست و مبارزه حقیقی آنست که از طرف قشرهای پایینی و متوسط جامعه آغاز گردد.^{۱۶}

رادیکال‌ها، این پیشروان جامعه، متأثر از وقایع و حوادث تاریخی انقلاب اکتوبر در منطقه و در تماس با چهره‌های مترقی با آیدیالوژی‌های معاصر بین کابل - مسکو که قبلاً بدان اشاره شده است، مطالعات ادبیات سیاسی مترقی ولو به پیمانه بسیار محدود و آشنائی و بینش مترقی به تمایلات افکار چپی و نیز نظام جمهوری که تا آن زمان در تاریخ افغانستان سابقه نداشت، علاقه پیدا کردند. چه بنیانگذاری جمهوریت در ترکیه و زمزمه‌های جمهوریت در ایران بر تقویت افکار جمهوری‌خواهانه شان افزود.^{*}

* میلیون ترکیه برهبری و تشویق مرد پرکاری چون مصطفی کمال موجد انقلابی گردیدند که نظیرش کمتر دیده شده است. بساط سلطنت و خلافت برچیده شد و در ۱۹۲۳ جمهوری ترکیه رسماً ایجاد گردید. برای نخستین بار در یک کشور مسلمان - حوزه عمل دولت و دیانت یکی از هم مجزی گردید. پیروی از دیانت، اعتقاد خصوصی اشخاص دانسته شد و نسبت به پیروان عموم ادیان، تساهل صورت گرفت. قوانین شریعت بکنار نهاده شد. قانون جدید ترکیه باسلوب قانون مدنی سویس تهیه گردید که جدیدترین قوانین مدون اروپا و مأخوذ از قانون مدنی ناپلیون بود. مصطفی کمال زنان را به رفع حجاب، بیرون آمدن از حرمسراها، شرکت در انتخابات و مشاغل عمومی تشویق کرد. تعدد زوجات را در ردیف جرائم قرار داد. الفبای لاتین، جانشین الفبای عربی گردید. (رابرت روزول پالمر تاریخ جهان جلد دوم ص ۴۷۶)

در ۱۹۲۴ عقب‌گراها از دولت افغانستان دعوت کردند تا معاهده را که از طرف افغانستان امضا شده، غیرقانونی اعلان کنند و همچنان دعوت نمودند که، افغانستان، محاصره اقتصادی و سیاسی را علیه حکومت اتاترک تا وقتی ادامه بدهد که اتاترک به حق خلیفه عثمانی به خلافت ترکیه اعتراف کند. (افضل غنی محدودی ص ۱۳۲)

در سال ۱۹۲۰، دولت افغانستان با ترکیه معاهده نظامی در مسکو بامضاء رسانیده بود که طبق آن مشاورین نظامی به افغانستان برای مدت پنجسال اعزام می‌شد، باساس همین معاهده، جمال‌پاشا و جنرال کاظم بیگ باافغانستان آمدند. لیکن بعد از سقوط خلافت، محافظه کاران و عقب‌گراها افسران ترکی را به نظر نیک نمی‌دیدند.

در ایران در اواخر دوره قاجاریه یعنی در آغاز سال‌های دهه سوم قرن بیستم، زمزمه جمهوریت سر زبان‌ها افتاد. در مجلس چهارم در میان افراد اکثریت به کسانی بود که با انفکاک قوه سیاسی از قوه روحانی، موافق بودند. در مجلس پنجم (۱۹۲۳) حزب تجدد دارای اکثریت گردید و لایحه جمهوریت را در مجلس ارائه کرد. همزمان با آن، جراید از جمله «ایران» بر ضد شاه مشروطه مقالاتی نوشتند و از حکومت انتخابی تعریف می‌کردند. روزنامه «وقت» منطبعه اسلامبول در ۱۳۰۲ ه.ش نوشت که «سردار سپه رئیس‌الوزرای ایران در صدد افتاده است مقام مصطفی کمال پاشا را احراز کند و کوشش دارد بریاست جمهوری انتخاب شود....».

مگر جمعی از سیاسیون باین جمهوریت با بیم و وحشت نگاه می‌کردند. بعضی می‌گفتند، مجلس حق ندارد در خصوص رژیم مملکت و تغییر قانون اساسی عملی انجام دهد و هرگاه برآستی مردم خواهان تغییر رژیم هستند، لاقول «ریفراندوم» شود. یعنی برای تغییر سازمان اساسی شود و قانون اساسی از عامه ملت باید رای گرفته شود.

در هر حال جمعی از نمایندگان اکثریت، با قید فوریت پیشنهادی دارای دو ماده به مجلس تقدیم کرد:

۱. ایران تبدیل رژیم مشروطیت را به جمهوری بوسیله مجلس شورای ملی اعلام می‌دارد
۲. ملت به وکلای دوره پنجم اختیار می‌دهد که در مواد قانون اساسی موافق مصالح مملکت و رژیم جدید تجدید نظر نماید.

با وجودیکه در آغاز بیشتر مردم از طبقه دوم، از هواداران جمهوریت بودند، مگر تاکتیک‌ها و پیش آمدهای نادرست و برخورد ناسالم و عدم توان کنترل اوضاع و تندی‌های، بخصوص توسط حزب تجدد، منجر بدان شد که جمعی از علما، روحانیون و اشخاص ذی‌نفوذ با مشروطه همراه شوند و با جمهوری موافقت نکنند و آن را ناکام سازند. حتی مرحوم سید محمدرضا «عشقی» شاعر و ادیب جوان و آزاده نیز از جمهوری‌خواهان و یاران به هواداران حفظ قانون اساسی و مخالفان جمهوری ملحق شد.

میرزاده عشقی، متولد همدان (۱۸۹۳) هم عصر «جوانان افغان» که با شجاعت کم نظیری که در راه گویندگی و نویسندگی داشت، گاهی قطعات را که در هجو این و آن می‌گفت، بسیار دلآزار، تند و بیباکانه بود و کلمات و اصطلاحات شدید بکار می‌برد. بگونه مثال نوشت که: «درین، مملکت پست‌اش با الاغ اداره می‌شود، با وکلای پارلمان را جمجه‌های کرم خورده یاد کرده است و ازین قبیل....»

اسناد آرشیفی می‌رساند که شجاع‌الدوله غوربندی از شاهی مشروطه طرفداری می‌کرد، و از تجربه جمهوری در ترکیه و تمایل افکار جمهوری در ایران که به ناکامی انجامید، چنین استنتاج می‌کرد که نتیجه تأسیس جمهوریت در افغانستان نتیجه منفی خواهد داد.^{۱۷} و اما طوریکه بدان اشاره شد، رادیکال‌ها تمایلات چپی نیز داشتند و به یقین و بدون تردید در بین آنان اشخاصی بودند که با عقاید سوسیالیسم بیگانه نبودند و ازین جریان آگاهی داشتند کسانی از آنان بصراحت اصطلاح سوسیالیسم را که مرحله اول کمونیزم است، در نوشته‌های خود بکار برده اند.

تا جائیکه اسناد نشان می‌دهد، نخستین نشانه‌های هسته گذاری افکار کمونیستی و آیدیاالوژی نوین معاصر، در بین افغانان حتی در ۱۹۱۹ به مشاهده رسیده است. چه بار اول در دسمبر همین سال مجلسی که در برلین توسط کمیته مرکزی کمونیست شرقی دایر شده بود، یک نفر نماینده افغانی در آن حضور داشت. بار دوم نمایندگان افغانی در کانگرس «باکو» در سپتمبر ۱۹۲۰ شرکت ورزیدند که بروایت برخی از واقعه نگاران به گفته گریگورین یکی از آنان قره تاجیوف Tajiev در پریندیوم کنگره قرار داشت و به نوشته داکتر اکرم عثمان «عظیم آقازاده» عضویت کنگره ملل ستم‌دیده مسلمانان را داشت.

مطالعات اخیر محققان شوروی نشان می‌دهد که نمایندگان افغان در بازگشت‌شان به کشورشان افکار انقلاب اکتوبر را با خود در بین مردم آوردند. بعضی راپورهای شوروی وانمود می‌سازد که توطئه گران فعال در اوایل سال‌های ۱۹۲۰ در هرات و

«خرنامه» یکی از هزلیات معروف او است. عشقی مقالات فراوان انقلابی یا سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، ادبی و اجتماعی نوشته است. از آنجمله مقالات علیه جمهوری او «جمهوری قلابی»، «جمهوری نابالغ» «آرم (سمبول) جمهوری» «جمهوری سوار»، «مظهر جمهوری»، «نوحه جمهوری» می‌باشد. «جمهوری نامه» از جمله اشعار معروف وی درین زمینه می‌باشد. عشقی یکمرتبه بریاست شهرداری اصفهان انتخاب شده بود ولی نه پذیرفت. او در سن ۳۱ سالگی بدست دوفتر در خانه‌اش مورد هدف گلوله قرار گرفت و جان سپرد (از تاریخ مختصر حزب سیاسی ایران، تألیف ملک‌الشعراء بهار - جلد دوم ۱۳۷۱ انتشارات و کلیات مصور عشقی تهران ۱۳۴۲)

دیگر مناطق شهر نشین بشمول مزار شریف مراکز تبلیغاتی تعیین شده داشتند.^{۱۸}

حلقه رادیکال‌ها که اکثراً چهره‌های نقاد بودند، مجالس و نشست‌های داشتند که معمولاً در منزل غبار واقع در دروازه لاهوری کابل که طبق گفته خودش مناسب‌تر برای همچو مجالس بود، اجتماع می‌نمودند. حلقه مذکور، جریانات و گزارشات جلسه و تصمیمات و تصویبات‌شان را در کتاب خاص که بدین منظور تهیه کرده بودند در قید تحریر آورده، امضاء می‌کردند. این کتاب در اثنای اغتشاش داخلی بدست قوای پولیس افتاده تلف شد.^{۱۹}

در پایان فصل، اوراق تازه‌یاب سه گانه و سند معتبر و مهم تاریخی مرحله دوم مشروطیت بقلم عبدالهادی «داوی» از حلقه سیاسی اعتدالیون و غلام محی‌الدین «آرتی» و عبدالرحمن «لودین» از حلقه رادیکال‌ها تقدیم می‌گردد.

اسناد مذکور که تا حال هیچک از محققان داخلی و یا خارجی در مورد آن راه نیافته اند، نخستین بار در «مجموعه مقالات بررسی اوضاع اجتماعی و سیاسی افغانستان» طبع اکادمی علوم افغانستان ۱۹۸۹ به نشر رسید. و بار دوم در مجله آریانا بیرون مرز سال اول شماره چارم (۱۳۷۸ ش ۲۰۰۰ (میلادی) چاپ، سویدن توسط نویسنده این کتاب به نشر رسیده است. متن اوراق تازه‌یاب که ما را به افکار و اندیشه‌های واقعی حلقات دوگانه فوق‌الذکر خوبتر آگاه می‌سازد، قرار ذیل است:

جناب محترم وزیر مختار صاحب!

مکتوب شما رسید، از افکار گران‌قدرتان که من مستحق آن نیستم فطرتاً منون شدم... از تشبثات شما بسیار فواید را امیدواریم چرا که خالصانه و نجیبانه و فداکارانه است. الهی هر کجا باشی محیط آبرو باشی. ما هم مورانه مشغولیتی داریم دل بدرد اسلام دردمند به اهانت مقامات مقدسه به محو شدن خلافت اسلامی جگر پاره پاره داریم! ولی همت آن نیست که یکباره دست از حیات بالیقین فانی کشیده و سر و جان را فدای مسلك مبارك خود کنیم! یکبار باز تاریخ درخشان اسلام را با خون‌ها و روح‌های خود فدای او نمائیم! اگر مدنیت اروپا همین است و ما همین را تماماً آرزو داریم که در ملک خود رایج کنیم معنی آن این است

که ما آرزومندیم خواهرها و دختران ما سر سر صحنه تیاتر حسن اندام خود را نشان داده کاته «فاسق» بخواهد! لعنت برین مدنیت! خدا ملک ما را نجات بدهد. من اروپا را دیده و نهایت غمگینم و نوشتم که دیگر طلبات مفرستید. اگر چه سی نفر دیگر هم می آیند...»
(عبدالهادی داوی)*

ای جسم و روح! فدایت امان الله مظلوم. چیزی که این آتش افغانیت سوز را احتمال خاموش ساختن دارد مسلک سوسیالستی و اساس حکومت را گذاشتن است موافق به حکومت انقلابی روسی! طوریکه حکومت انقلابی روس مجبور شد تا گوی سرمایه دار و رجال عکس الحرت را فشار داده مملکت را از وجود مخالفین خود خالی و خزینه از مال شان پر بسازد حکومت موجود ما نیز همچنان مجبور است و غیر ازین چاره نیست بچنان علاج علاوه بر فنای اشرار از يك طرف ملت از شدت و غضب حکومت مرعوب مخوف شده پروپا گند دشمن که ملت را خلاف حکومت جرئت داده می شوراند، بی نتیجه می ماند. از طرف دیگر مالیت احتیاج حکومت به مال های ضبطی خائنین رفع شده بزور پول و تنخوای زیاد رنجبر و محنت کشی های جامعه که عدۀ شان به هزارها چند غداران است با خود

* داوی در محفل تقرر وزیر مختار افغانی در روم در کابل گفت: خوشبختانه امروز شما در حکومتی نمایندگی دارید که صدراعظم شان مثل جناب موسولینی شخصی قرار گرفته است که از اقوال ایشان است «حربتی که در قید دین نباشد، جنون است» و منع یا تحدید رقص خانه های ایتالیه یک دلیل روشنی است برای ثبات این نیات عالییه معظم له (امان افغان سال ۷، شماره ۴۶۶)
«داوی» در جای دیگر به جواب نوشته تارنتن انگلیسی Tarinton می نویسد: «منطق غریب آیا مقصد تارنتن این است که جاثیکه زن ها با تمام حسن و جمال آرایش کرده در لباس های حریر بدن نما به سیر باغ ها و پارک ها و در مجالس و کلوب های شبانه و مقامات رقص و سرود نیم مست اشتراک می کنند، خصایص شریفه بیشتر یافته می شود؟ ...» (سالنامه کابل شماره پنجم سال دوم ص ۷۱) یا، میرصاحب سید قاسم خان از حلقه اعتدالیون در وقتیکه مستشار وزارت معارف مقرر گردید، امان الله خان امر نمود که يك تعداد طلاب باید برای تحصیل باروپا فرستاده شوند... میرصاحب اظهار داشت: بهتر است جهت تحصیل هوانوردی تلیفون و تلگراف باید طلاب کلان سال بروسیه فرستاده شود که تحت تأثیر و تبلیغات کمونیستی قرار نگیرند (سید مسعود پوهنیار ص ۱۲۵)

همرا ساخته ریشه مفسدین را بالای خود آنها کشیده می‌توانیم» غلام محی‌الدین (ارتی) (اول قوس (۱۳۰۷))

عبدالرحمن لودین تحت معروضه عاجزانه می‌نویسد:

هرچند برای بنده دیگر جراتی نمانده که در بحث‌های عمومی و جریانات یومی پیشنهادی تقدیم نمایم، مگر جوش صداقت نمی‌گذارد که در چنین موقع که دشمنان داخلی و خارجی مملکت برای شکست و ناکامی ما خیلی کوشش می‌ورزند سکوت نمائیم. بنابراین به عرض بعضی مطالب می‌پردازم ... وجود و حیات من درین مملکت خاص وابسته بهمین حکومت موجود اعلیحضرت است و بس. پس نه از روی يك تملق و محبت ریایی، بلکه محض از روی منفعت و سلامت حیات شخصی خود نسبت به بسا اشخاص معتبر و متعهد حکومت طرفدار اعلیحضرت و حکومت موجوده می‌باشم بدلائیل ذیل:

مثلاً خدا نخواستہ اگر حکومت موجوده در افغانستان نباشد از صورت‌های ذیل خالی نخواهد بود:

۱. فرض کنیم انگلیس بیاید اولین مخالف و تجدد و آزادی‌خواه و بالشویک مطلق این چنین اشخاص را می‌داند و اگر او نداند مردم برایش می‌دانند.

۲. اگر روس بیاید هم اولین متعصب و مخالف همین قبیل اشخاص را خواهند شناخت که باز نجات و رستگاری نیست. باز بالفرض هر دو نیاید و یکی از اشخاص معروف داخلی سلطنت را بگیرد معلوم است که نسبت به روس و انگلیس زودتر حوصله سوخته‌تر برای محو چنین اشخاص عجله خواهد کرد.

اگر بالفرض نه روس شد نه انگلیس نه از اشخاص معروف داخلی، ملاها و شیخ و ریش‌ها آمدند و حکومت را در دست گرفتند، پس وای بحال ریش تراشان، اولتر ملاصاحبان خود را بالای این گروه بالعموم غازی خواهند ساخت و الحاصل در هیچ حکومت تصویری غیر از حکومت موجود برای ما راه نجات و خلاصی نیست و انصافاً گفته شود حکومت اعلیحضرت يك حکومت عالی، مدنی و لایق است....

مسلك حكومت تنها بدست گرفتن قلوب ملت است. بهر طریق ممکن و در عین زمان دایر کردن مؤسسات عظیم و جدیدی مانند راه آهن و بکار انداختن معادن و غیره است تا بجای برسد. بعد از فیصله این دو قوت باز ما می‌توانیم که در آن واحد همه عادات و اعتقادات و روحیات مملکت را بیک حرکت تبدیل بدهیم و در آن وقت هیچ مانع نخواهیم داشت.

بالفرض ما هیچ اخلاق و عادت ملت را تغییر نداده ایم تنها بچه‌های ما که در خارج رفته اند و پس بیایند ضامن همه تبدلات و انقلابات اخلاقی و عادات و لباس و رسم و اعتقادات مملکت هستند.

این مقصد ما خواه به مقرر کردن اشخاص لایق و خواه به ذریعه تبلیغات و پروپاگندهای نافع و مؤثر و خواه بهر طریق شود باید برآورده گردد و از تجاوزیز ذیل اگر مناسب و مفید باشد، باید تحت غور و ملاحظه گرفت.

۱. در باب مقرر کردن اشخاص ...

۲. صلح و جنگ با اشرار: هرگاه اشرار مایل به مصالحت باشد یا نباشند خود حکومت از آنها شرایط و خواهشات شانرا بخواهد تا نقطه‌های مدعای شان... برای ما معلوم شود. با وجود آن به همراهی شان یک شیوه عفو و مسامحه مرعی شود. و برای مصلحت حکومت در بعض مسایل رضایت خود را نشان بدهند. در عین زمان به ذریعه اعلان‌ها و اخبارها صلح جویی و مهربانی و رحم و شفقت پدری حکومت طبع و تبلیغ شود و در تمام مملکت تقسیم گردد. اما به چنین الفاظ که در آن حکومت مسلك تجدد پروری خود را هم تأیید کرده برود.

۳. حکم اجرای انتخابات وکلای جدید که معطل است و تشکیل شورای ملی خیلی مفید و بر وقت است. هرگاه وکلای جدید بیایند و شورای ملی زود تشکیل شود و پیش از تشکیل شورای ملی باز مانند جرگه با وکلا حرف زده شود. بمناسبت تقاضای وقت بهتر است که تلافی جرگه گذشته نموده شود و در مسایل اداری از قبیل پس کردن رشوت خواران و مقرر کردن اشخاص لایق با ملت مساعدت شود.

۴. مسأله تشکیل حزب استقلال و تجدد از حد ضرور و لازم اجرا است که میثاق

به شرف و شمشیر و یا به کدام اصول دیگر گرفته شود و پروگرام آن ترتیب گردد و خود اعلیحضرت آن را تشکیل نماید و باصول مجالس خفیه عالم در آن عهد و خود اعلی حضرت با لذات با هر يك تنها در اوقات متفرق معرفی شود و وساطت هیچ کس در آن نباشد.

۵. درست است که امروز موسولینی و یا کمال پاشاه باصول دیکتاتوری مملکت را اداره می کنند، لکن در عین زمان به خود حزب و مجلس و مقرراتی دارند که بالمشوره در مجلس های خود آن را فیصله نموده بعد در معرض اجرا می گذارند بلی موسیولینی هم کار چندین وزارت را می کند. لیکن در عین زمان پارٹی «فاشیست» و حزب رفقای او بمنزله قوه قلبیه و معنویه او باشند. اگر چه اصل دیکتاتوری در عالم امروز مرغوب و مقبول نیست در نظرها پست تلقی می شود.

۶. از همه اولتر تنظیم يك اردوی قوی و کار آمد ضرور است کم باشد مگر منظم و معلم تا مانند صاعقه هر جا که بیفتد آنرا خاموش و گیج بسازد. مشهور است که دوصد مرد جنگی به از صد هزار ...

۷. مسأله سویه (برابری) معاشات جمیع مامورین ملکیه است...

۸. کم کردن مأمورین و حکام و علاقه داران و کاتبان بسیار...

۹. ساختن نظام نامه های وظایف داخلی وزارت ها و عموم دوایر ...

۱۰. تعدیل و نظر ثانی بر جمیع نظامات و مواد قانونیه هر نظام نامه که تا حال بر روی کار آمده است (که این مسأله خیلی قابل توجه و مهم است.)

۱۱. سد باب رشوت خواری ... رشوت است، که امنیت سمت شمالی برباد است. رشوت است که شینوار یاغی می شود و سرحد شور شور می خورد ... رشوت است که امروز ملت در حالیکه کلمه مسلمانی خود را یاد ندارد، خود را دیندار و شریعت مدار ساخته برخلاف حکومت با آن بیچارگی و بی بضاعتی دین گفته بی وضو می جنگد و الحاصل رشوت است که چاره سد آن مشکل است.

(عبدالرحمن لودین، ۲ قوس ۱۳۰۷) ۲۰

۱. سردار شیراحمد رئیس شورای دولت (به گفته غلام محی‌الدین آرتی زمانی که در لویه جرگه پغمان انتقاداتش را متوجه امان‌الله‌خان ساخت، سردار مذکور فوراً با «آرتی» تماس گرفته او را در ضدیت با امان‌الله تشویق و تحریک نمود
۲. سردار عثمان رئیس نخستین لویه جرگه دوره امانی منعقدۀ جلال‌آباد و زمانی رئیس شورای دولت.
۳. سردار فیض‌محمد زکریا وزیر معارف (او بود که شاه امان‌الله را «امان‌الله کبیر یاد کرد» در دوره زمامداری حبیب‌الله کلکانی از درباریان و عضو مجلس تأسیسات حبیب‌الله بود که به گفته غلام‌حضرت کوشان در ازدواج فاطمه با حبیب‌الله کلکانی، دست قوی داشت و با ضرب، دایره محفل را گرم ساخته بود. (مجله امید، شماره (۲۱۰)، در زمان نادرخان کتاب تردید شایعات باطله شاه مخلوع را بزبان‌های اردو و دری نوشت و نادرخان و برادرنش را ستود.
۴. سپه سالار محمدنادر شخصی که اکثراً در اذهان عامه یک چهره وابسته بدولت برتانیه و به صفت یک شخص پیمان شکن، سوگند خورده تاریخ و غدار، معرفی شده است.
۵. سردار شاه‌محمود (در زمان امانیه معین وزارت داخله بود، در دوره حبیب‌الله کلکان، سکرتر و مشاورش بود).
۶. محمد ایوب (وزیرمالیه)
۷. سردار احمدشاه (در دوره حبیب‌الله کلکانی، بصفت نماینده او نزد نادرخان و برادرش به فرانسه رفت).
۸. سردار عبدالعزیز وزیرحربیه
۹. والی علی‌احمد (والی جلال‌آباد که اعلان پادشاهی کرد و زمانی وزیرداخله بود).
۱۰. محمود سامی (سپه سالار قوماندان قول اردو)
۱۱. احمدعلی لودین (با حبیب‌الله و سید حسین، عهدنامه در قرآن امضاء کرد و با آخند زاده تگا و ملاقات خصوصی انجام داد.

۱۲. عبدالاحد وردکی «مایار» (وزیر داخله)
 ۱۳. عبدالحکیم باکزائی والی پکتیا.
 ۱۴. حاجی محمد اکبر «سیفی» بعداً وزیر تجارت
 ۱۵. محمد صادق مجددی (از مخالفان بزرگ دولت امانیه، بعداً سفیر افغانی در قاهره)
 ۱۶. فضل عمر مجددی (با نفوذترین شخصیت روحانی که در ساقط ساختن دولت امانی سهم فعال داشت. در زمان نادرشاه وزیر عدلیه بود.)
 ۱۷. شیر احمد تاجر کابلی
 ۱۸. میرغوث الدین احمدزائی
 ۱۹. عظیم الله والی قطن و بدخشان و عده دیگر.
- البته علاوه بر غلام محی الدین آرتی، غبار از حلقه رادیکال‌ها در جلد اول و جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، بصورت پراکنده در قسمت‌های مختلفه کتابش و همچنان «راجا مهندرا پراتاب» رئیس حکومت موقت در هند در کتابش تحت عنوان «سرگذشت تاریخی پنجاه و پنج ساله من» ص ۷۵ و نیز «ستوارت» نویسنده «آتش در افغانستان» برخی ازین عناصر فوق‌الذکر را بهمین صفت معرفی کرده اند.



محمود سامی



سردار احمدشاه



محمد صادق مجددی

فضل عمر مجددی (نور المشایخ)
مشهور به حضرت شور بازار

بجا خواهد بود که درینجا، مرامنامه اساسی «فرقه استقلال و تجدد» را که عبدالرحمن لودین در ماده چارم یادداشت‌هایش در (اسناد تازه‌یاب سه گانه) تحت عنوان «حزب استقلال و تجدد» بدان اشاره کرده است، نیز تقدیم گردد:

مرامنامه اساسیه فرقه استقلال و تجدد

۲۰ سنبله ۱۳۰۷ ه.ش (۱۹۲۸ میلادی)

۱. حزب استقلال و تجدد يك حزب سیاسی ملی است که مرکز آن کابل است.
۲. هدف جمعیت، ترقی جلوگیری از هر نوع استبداد در اداره است. این حزب اعلام می‌دارد که حفاظت استقلال، هدف اولی و وظیفه موجود و آینده آنست.
۳. حزب، خواهد کوشید خرافاتی را که به دین اسلام مطابقت ندارد و در اثر اعتیاد، جزء اعتقاد گرفته شده آن را از سیاست و اختلافات متنوع سیاست تخلیص نموده، قوانین سیاسی اجتماعی و اقتصادی ملت را تشکیل و احتیاجات عمومیه را باساس که به مدنیت عصر حاضر و علوم و فنون تجربه شده اطمینان بخش بشود، تأمین نماید.

۴. حزب می‌کوشید توان و انرژی خود را در بهبود حاکمیت مردم افغانستان صرف کند. این حزب مساوات فردی را در برابر قانون شناخته و هرنوع امتیازات طبقاتی، گروهی، فامیلی و فردی را رد می‌کند. این از وظیفه اخلاقی هر عضو حزب است که هرنوع حرکت خلاف عدالت را بر طرف کند.

۵. حزب وحدت ایدیالوژیکی را بین شهروندان خود تسریع می‌نماید. این اساسات در تمام ساحات و فعالیت‌ها قابل تطبیق است. هدف اول حزب آنست که قانون را در تمام کشور تطبیق کند.

۶. حزب می‌کوشد تا در انتخابات رأی مردم را بخاطر بهبود زندگی مردم حاصل کند، تا در موقع انتخاب وکلای شورای ملی، افراد حزبی بر غیرحزبی ترجیح بدهد.

۷. سازمان حزبی از پایتخت شروع شده تا کوچک‌ترین قریه و محلات توسعه می‌یابد.

۸. اعضای حزب يك مقدار ناچیز پول را بخاطر عضویت حزب می‌پردازد.

۹. حضور اعلیحضرت رئیس و بنیانگذار حزب می‌باشد.^{۲۱}

مرامنامه فوق نمایانگر آنست که در نیمه اول ۱۳۰۷ ش. و بخصوص بعد از عودت امان‌الله از سفر اروپا، در حالیکه جنگ هر شب و روز نزدیک می‌شد، جنبش‌های سیاسی پیشرفته اصلاح زندگانی سیاسی و اجتماعی ظهور کرد. در آن وقت برعلاوه مباحثه لویه جرگه ۱۳۰۷ ش، مطالعه يك عده متون بنام مرامنامه و نظامنامه چاپ شد. موضوعات فوق همراه با فعالیت حزب اتحادیه و کلوپ همه آنها از الهام مشاهدات امان‌الله در سفر اروپایی بود که متأسفانه توسط ارتجاع سیاه و عاملان داخلی وابسته بخارج، نابود گردید و تشکیل حزب رسمی و رویکار آوردن حکومت حزبی، از بین برده شد.

فهرست منابع و مآخذ بخش دوم - فصل اول

- ^۱ از مصاحبه و گفتگوی نویسنده با عبدالهادی، داوی، کابل خوابگاه چندین نوبت و از آنجمله، ۳۰ جدی ۱۳۵۳ ه. ش).
- ^۲ پوهاند، هاشمی مجله، آریانا بیرون، مرزی سال، اول شماره چارم و ۲۰۰۰، بحواله امان، افغان، ۲۹ اسد، ۱۳۰۳.
- ^۳ هاشمی بحواله امان، افغان ۸ سنبله ۱۳۰۴ ه. ش.
- ^۴ هاشمی بحواله امان، افغان سال دوم شماره ۲۵
- ^۵ لودویک ادمک امور خارجی افغانستان در اواسط قرن بیستم یونیورسیتی اریزونا ۱۹۷۴، ص ۷۷ راپور همفریز از، کابل بحواله ریچارد مکوناچی Sir Richard Maconachie صفحه ۲
- ^۶ هاشمی، با استفاده از یادداشت‌های قلمی غلام محی‌الدین آرتی، در لای اوراق مربوط به محمدولی‌خان وکیل شاه امان‌الله که توسط احمدولی «سروش» پسر کوچک محمدولی‌خان باختیار نویسنده گذاشته شده است.
- ^۷ از مصاحبه و گفتگوی نویسنده با میر غلام‌محمد غبار
- ^۸ غبار جلد دوم، صفحات ۸۳ و ۱۹۶.
- ^۹ غبار، جلد اول، ص ۸۱۳
- ^{۱۰} همان اثر.
- ^{۱۱} از مصاحبه نویسنده با غبار
- ^{۱۲} هاشمی، مجله آریانا بیرون مرز، سال اول شماره چارم، ۱۳۷۸ (۲۰۰۰). ۱۳.
- ^{۱۳} فضل غنی مجددی، صفحات ۲۲۷ و ۲۲۹ بحواله نوشته‌های محمد صادق مجددی (ص ۹۰).
- ^{۱۴} فضل غنی، مجددی ص ۱۳۳ بحواله اوراق لویه جرگه (۱۳۰۳) (۱۹۲۴) صفحات ۴۰۷ و ۴۱۳
- ^{۱۵} از مصاحبه نویسنده با غبار
- ^{۱۶} غبار، جلد دوم ص ۱۰۳.
- ^{۱۷} هاشمی، جلد اول ص ۱۷۷، بحواله اسناد آرشیفی ۷
- ^{۱۸} آریانا بیرون مرزی شماره اول سال، دوم ۲۰۰۰ میلادی ۱۸ گریگورین ظهور افغانستان معاصر، ص ۲۳۷ و داکتر اکرم عثمان
- ^{۱۹} هاشمی جنبش مشروطه‌خواهی در افغانستان ۱۹۷۵ ص ۲۱۳ بحواله از مصاحبه غبار
- ^{۲۰} هاشمی مجموعه مقالات بررسی اوضاع اجتماعی و سیاسی افغانستان، اکادمی علوم افغانستان کابل ۱۹۸۹ و مجله آریانا بیرون مرز، شماره چارم سال اول ۱۳۷۸ ش - ۲۰۰۰ (میلادی) چاپ سویدن بحواله اوراق مربوط به محمدولی‌خان که توسط احمد ولی «سروش» پسر کوچک محمدولی‌خان باختیار نویسنده گذاشته شده بود.
- ^{۲۱} سنزل، «نوید»، عکس‌العمل مذهبی در برابر تغییرات و تحولات اجتماعی در افغانستان از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹، ناشر: مزدا، ۱۹۹۹ ص ۲۲۳. (بزبان انگلیسی) و نیز، افغانستان در پنجاه سال اخیر، ناشر: مؤسسه طبع کتب، کابل ۱۳۴۷ ص ۲۵۰.

فصل دوم

«جوانان افغان» و نخستین قانون اساسی افغانستان

انقلابات و جنبش‌های مانند پروتستان‌تیزم، رنسانس، انقلاب صنعتی، انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب و استقلال امریکا، انقلاب اکتوبر و رشد تفکر انسانی سده‌های مختلف، دست بهم داده تغییر بسیار عمیق در ساختارهای اجتماعی اقتصادی و سیاسی غربیان وارد کردند. بعداً بر اثر تماس مردم مشرق زمین با غربیان این تحولات و افکار تکامل کرده، اثرات خود را در اندیشه شرقیان از جمله بخصوص در ساحه ایجاد، تهیه، توسعه و بالندگی نهضت گرایش به قانون اساسی مدون، بحیث یک نهاد سیاسی و حقوقی وارد نمود.

در افغانستان که در طول تاریخش، همواره تعالیم و احکام دینی، قوانین عرفی، عنعنوی و ارزش‌های سنت‌های جامعۀ قبیله‌وی، اوامر، مقررات، احکام و فرامین حکمرانان، زمامداران، امرا و شاهان حیثیت قانون را داشته است، از دیدگاه تاریخی و سیاسی مبارزه بخاطر تهیه قانون اساسی، عمدتاً در اوایل قرن بیستم تحت تأثیر شرائط داخلی و منطقه در وجود جنبش مشروطیت اول بر می‌گردد.

مهم‌ترین پیامد این مبارزات بعد از حصول استقلال کامل سیاسی، در مرحله دوم مشروطیت دوم، در دورۀ «جوانان افغان» یعنی آغاز دهۀ سوم قرن بیستم بود که نخستین قانون اساسی و مدون افغانستان، بحیث یکی از دست‌آوردهای ارزشمند تفکر مدرن و جامعه مدرن بمیان آمد. شاه امان‌الله به کمک و همکاری تحول‌طلبان و «جوانان افغان» با طرح قوانین و اصلاحات اداری دولت کوشید که دولت را از چارچوب مطلقیت که میراث اسلافش بود، رهائی بخشد و بر خرابه‌های نظام کهن قبایلی، فیودالی و خانخانی شالوده دولت عصری را پی‌ریزی کنند و با گذاشتن گام‌های اولی و ابتدائی به آن ماهیت نسبتاً دموکراتیک بدهند. وبعد از تشکیل کابینه، به طرح نخستین قانون اساسی و نظامنامه‌های هفتاد و

دوگانه شدند.

تحقق این امر که بنابر عدم موجودیت متخصصان رشته کار سہلی نبود، در شورای دولت* مرکز یا محفل وضع قوانین در برج شمالی ارگ کابل تأسیس گردید. (۲۴ سنبله ۱۲۹۹ سپتمبر ۱۹۲۰)

درین مرکز، يك تعداد علمای دینی روشنگرا، نویسندگان، اصلاح طلبان، روشنفکران مشروطه خواه، مأمورین دولت و ترجمان ها شرکت داشتند. از قبیل سردار شیر احمد بحیث رئیس، نیک محمد، فتح محمد، جمعہ خان، حبیب اللہ مدیر عمومی پستہ، محمد قاسم (برگد ملکی)، قاضی عبدالواسع قندهاری، مولوی محمد حسین مولوی محمد بشیر، عبدالرحمن لودین، داکتر عبدالغنی، نجف علی، و عبدالرحیم^۱ شخصیت ترکی، بدری بیگ آمر پولیس انقره که با جمال پاشا بکابل آمده بود در رأس کمیسیون حقوقدانان که در ترکیب آن چند نفر فرانسوی نیز عضویت داشتند، بحیث نائب رئیس محفل بوده و قانون اساسی افغانستان را مشابہ بہ قانون اساسی ترکیہ کہ اساس آنرا کود ناپلیون فرانسوی تشکیل می داد^۲ تہیہ نمود.

طوریکہ دیدہ می شود، در ترکیب اعضا کہ شامل علمای دینی، روشنفکران افغانی،

* امیر حبیب اللہ برای گرفتن مشورہ از افراد ملت، اولین مجلسی را بنام «مجلس شورای دولت» تأسیس کرد کہ عضویت آن دائمی بود و اعضا آن متشکل از رجال بزرگ دولت و زعمای قبایل بود.

شاه امان اللہ کہ عصر خود را عصر قانون و شوری نام نهاد، برای عملی ساختن نظام پارلمانی، اولین مجلس شوری را کہ حیثیت مجلس قدیم اعیان را داشت بنام «ریاست عمومیه شورای دولت» تأسیس کرد. در مرور زمان مفهوم شوری تغییر نمود و مجلس دوم بنام «مجلس عالی شوری» در کابل تشکیل شد. (فضل غنی مجددی ص ۱۲۸). طبق مادہ (۶۳) تشکیلات اساسیہ افغانستان، شورای دولت مرکز مصلحت های عمومیه ملکیه است. در مادہ (۶۴) آمدہ است کہ وظائف شورای دولت دو نوع است: اول تفسیر و تنظیم ہرگونہ لوايح نظامنامہ و علاوہ کردن و تعدیل نمودن قواعد آنست. دوم، محاکمات مأمورین. طبق مادہ ۲، رئیس شوری داخل ہیئت وزرا است. طبق مادہ (۶۶) اعضای شوری طبعیہ و منتخبہ است. اعضای منتخبہ عبارت است از نمایندگان اہالی از ہر ولایت و حکومت ہا اعلی کہ از طرف مردم انتخاب می شود. طبق مادہ ۶۸، اعضای طبعیہ بقدر لزوم توسط شاه تعیین می گردد.

حقوقدانان ترکی، فرانسوی و مسلمانان هند بودند، تمایلات مختلف راستی، پاناسلامیستی، اندیشه‌های نژادست و چپی در آنها دیده می‌شد و در میان آن عمال بیگانه و خارجی نیز رخنه کرده بود.

مشکل که وضع‌کنندگان قانون اساسی از همان آغاز کار به آن مواجه شدند، دوگانگی و کشاکش بین باور، اندیشه و عرصه سنت، شریعت و فرهنگ اسلامی و باور اندیشه و عرصه نوگرایی و لیبرالیسم بود.

واضعان قانون اساسی تلاش بخرج دادند تا حدتوان این مشکل را به قسمی حل کند تا از یکسو دساتیر حقوقی تفکر مدرن را در چارچوب تفکر شرعی بیاورند و از سوی دیگر تفکر سنتی را در چارچوب تفکر مدرن از طریق یک طرح میکانیکی آن را با هم آشتی دهند و تلفیق نمایند. هرچه بود، این قانون توانست راه حل موقت برای مسئله بیابد و مشروعیت دوگانه یعنی مشروعیت منشاء آسمانی حاکمیت و منشاء زمینی آن یعنی مردم (ملت) پیدا کند. مگر ریافت بنیادی بسیار دور بود.^{۳*}

نخستین قانون اساسی افغانستان بنام «نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان»^{**} در لویه جرگه ۸۷۲ نفری ننگرهار که در آن نمایندگان قسمتی از افغانستان (افریدی، مهمند، شنوار، خوگیانی، غلزائی، وزیر و غیره) حضور داشتند به تصویب رسید (۸ حوت ۱۳۰۱ ه.ش مطابق مارچ ۱۹۲۳) و متعاقباً در لویه جرگه پغمان با تعدیل بعضی مواد آن مورد تأیید قرار گرفت.

در لویه جرگه ننگرهار بر علاوه نمایندگان قبایل متذکره شخصیت‌های معروف مذهبی از قبیل حاجی ترنگزائی، ملای چکنهور، پادشاه اسلامپوری، ملا سیداکبر

* تقریباً عین مشکل، در تهیه و تصویب قانون اساسی (۱۳۸۲ ه.ش - جنوری ۲۰۰۴) بروز کرد و باوجود تلاش‌های نمایندگان نیروهای بین‌المللی در افغانستان و نماینده ملل متحد در کابل، به نتیجه مطلوب و قانع‌کننده نرسیدند و تناقضاتی درین قانون اساسی دیده می‌شود که مشکلات بعدی را بار خواهد آورد.

** از آنجا که مردم عامه فکر می‌کرد که احکام دینی حیثیت قانون را دارد و به قانون دیگر ضرورت نیست، لذا قانونگذاران قانون اساسی روی مصلحت آن را بنام نظامنامه اساسی یاد کردند تا سوءتفاهم‌ها رفع گردد.

اکاخیل و میر حلال نیز دعوت شده بودند تا راجع به نظامنامه اساسی، صحبت شود.



میر قاسم لغمانی



سردار عبد الحسين عزيز

درین لویه جرگه بود که نخستین علایم مخالفت با اصلاحات امانی، توسط قدرت مذهبی آغاز شد. برادر حضرت چارباغ گفت که نظامنامه بحال پیشرفت تدریس اسلامی مضر است. هدفش آن بود که تدریس مضامین غیردینی به تعلیمات مذهبی موجود، صدمه میزد.^۴

در جرگه پغمان که شاملان آن بیشتر از هفت صد نفر بود، اکثر آنان را روحانیون*، خان‌ها، زمینداران و تجار بزرگ تشکیل می‌داد که فقط از منافع طبقاتی خود دفاع می‌کردند. روشنفکران و جوانان افغان با تعداد انگشت شمارشان در برابر اکثریت آنان محکوم به شکست بودند. خصوصاً که شاه زیر تهدید اغتشاشیون پکتیا و خطر انهدام قرار داشت، مجبور به مسامحه و مدارا با قشر روحانیون و طبقه ملاک و فیودال بود. آنان نزده فقره را به تصویب رساندند** و از اینطریق به ریفورم‌های مرحله اولین ضریت سختی حواله کردند.^۵

بهر صورت نظامنامه اساسی ۱۳۰۱ که آمیزه بود از تسلط روحانیت، ادامه سلطه شاه و موجودیت يك سلسله حقوق و آزادی‌های فردی و شهروندی، بیشتر متوجه تحکیم بنیان وحدت ملی افغانستان بر محور برادری و حقوق مساوی مردم افغانستان تأکید می‌کرد.

مطالب عمده ذیل محتوی آن را تشکیل می‌داد:

* در حدود سه صد نفر روحانی و عالم دینی در جرگه اشتراك داشتند (ادمک، ص ۸۳). از سرشناسان آنان این‌ها بودند: حضرت شوربازار، ملا عبدالباقي هده، ملا چکنهور، مولوی محمدابراهیم کامه‌وی، مولوی فضل‌ربی (یکی از مخالفین سرسخت نظامنامه)، عبدالخالق صدیقی، مولوی گلدسته، مولوی محمدرفیق، مولوی عبدالواسع قندهاری، مولوی عبدالحی پنجشیری و غیره. بیشتر آنان یکنوع درد دینی را در مردم تولید می‌کردند، در حالیکه برخی از اشتراک کنندگان عالمان دینی با دید اسلام روشن بینانه صحبت کرده از نظامنامه اساسی و مواد سائر نظامنامه‌ها حمایت پشتیبانی کردند. ولی تعداد آنان مانند روشنفکران دیگر در اقلیت قرار داشتند.

** مطالب عمده فقرات نزده گانه عبارت بود از:

مسدود شدن تمام مدارس نسوان، لغو ماده ۶۸ قانون معارف در مورد اجباری بودن تعلیم برای مرحله ابتدائی، لغو تعلیم مختلط بین ذکور و اناث، لغو نظام پشک عمومی و پذیرش مجدد هشت نفری در خدمت عسکری، لغو ماده منع ازدواج دوم و سوم، لغو ماده منع ازدواج صغیر، لغو سن ازدواج برای مردان و زنان، لغو ماده تعیین مهر و غیره.

استقلال تامه و وحدت افغانستان، تفریق بودن کشور (ماده اول) - مقام دین اسلام (دوم) پایتخت بودن کابل (۳) - پادشاه حامی دین اسلام است (۵) وزراء را تعیین می کند و شاه غیر مسؤول است (۶) - در فصل حقوق تبعه افغانستان: «همه افرادی که در مملکت افغانستان می باشند، بلا تفریق دین و مذهبی، تبعه افغانستان گفته می شوند» (۸) - کافه تبعه افغانستان - آزادی خود را مالک بوده، حریت دیگر اشخاص را اخلال و ضایع نمی کنند» (۹) - حریت شخص از هر گونه تعرض و مداخلت مصون است. هیچکس بدون امر شرعی و نظامات مقننه تحت توقیف گرفته و مجازات کرده نمی شوند. در افغانستان اصول اسارت بالکل موقوف است. از زن و مرد هیچکس دیگری را بطور اسارت استخدام کرده نمی تواند (۱۰) - مطبوعات و اخبارات داخله مطابق نظامنامه مخصوص آن آزاد می باشد. (۱۱) - آزادی شرکت در تجارت و صنعت (۱۲) - حق استغاثه را به آمر مافوق (۱۳) - آزادی تدریس بطور عمومی و خصوصی (۱۴) - نظارت حکومت از مدارس و مکاتب (۱۵) - کافه تبعه افغانستان بحضور شریعت غرا و نظامات دولت در حقوق و وظائف مملکت حق مساوات دارند» (۱۶) متناسب بودن مالیات به ثروت و اقتدار مردم (۱۸) استملاک به منفعت عامه (۱۹) - مصونیت مسکن (۲۰). جاری بودن شریعت و اصول محاکم و جزا در محاکم عدلیه (۲۱) - «مصادره و بیگار بالکل ممنوع است...» (۲۲) - «شکنجه و دیگر انواع زجر تماماً موقوف است و خارج نظامنامه جزای عمومیه و عسکریه برای هیچکس مجازات داده نمی شود (۲۴) در فصل وزراء، ذکر شده است که ریاست مجلس وزرا را ذات ملوکانه و در غیاب وی صدراعظم ایفا می نماید (۲۵) - صدراعظم و وزرا از طرف پادشاه انتخاب و تعیین می شوند (۲۸) - هر يك از وزراء در سیاست عمومیه و حرمت مشترکاً و در امور متعلقه خود خصوصاً نزد پادشاه مسؤولاند (۳۱) - در مرکز دارالسلطنه يك هیئت شورای دولت که يك قسمت اعضای آن از طرف اهالی انتخاب می شوند (۳۹) در شورای دولت موضوعات صنعت، تجارت، معارف، مالیات محصولات، جلوگیری از اتلاف حقوق، مقاولات و تعهدات با کشورهای خارجی تدقیق می گردد.

در نایب الحکومگی های اعلی و حکومت های درجه اول و دوم و سوم و علاقه داری

يك يك مجلس مشوره موجود است.

در فصل محاکم، آزادی قضا از هرگونه مداخلت ذکر شده است (۵۳) - دیوان عالی خاص برای محاکمه وزراء دولت موقتاً تشکیل می‌شود (۵۶)...

غبار در رابطه به قانون اساسی مورد نظر می‌نویسد: روح این مواد قانونی آن بود که در عمل مورد تطبیق قرار داشت و از لوٹ و ریا و مردم فریبی و کذب و نفاق مبرا بود. چنانکه مراسم مذهبی و تکیه‌گاه‌های پیروان مذهب امامیه، عملاً آزاد شد و برده‌گان هزاره، میراث دورهٔ امیر عبدالرحمن‌خان از بردگی نجات یافت و از آنجمله هفتصد و چند نفر کنیز و غلام در شهر کابل از منزل اربابان خود برآمد.*

در مجالس مشوره ولایت قندهار و غزنی و جلال‌آباد و انجمن معارف کابل يك يك نفر نمایندگان انتخابی هندوهای افغانستان شامل و در امور اداره سهیم گردیده، قید رنگ زرد از دستار و معجر هندوها، با باقیات پول جزیه (طبق فرمان ماه حمل ۱۲۹۹ مساوی با می ۱۹۲۰ شاه امان‌الله مرفوع گردید).** و اولاد هندو در مدارس ملکی و نظامی (حبیبه و حریبه) و افسری اردو قبول شد.

* در یکی از روزهای ۱۹۲۰، تواچی شهر، همراه با دهل در بازارهای کابل گشت و گذار کرده، صدا می‌زد که به امر امیر امان‌الله‌خان تمام غلام‌ها آزاداند. این غلام‌ها شامل هزاره‌ها و نورستانی‌ها بود که در زمان امیر عبدالرحمن، آنها را در غلامی آورده بود. تنها در منزل شهزاده امان‌الله چند صد نفر غلام نورستانی بود که از پدرش بمیراث مانده بود.

در ۱۹۲۰ تقریباً تمام غلام‌ها (زن کنیز) خانگی بودند. بعد از آنکه شاه امان‌الله اعلان آزادی کنیزها را کرد، تعداد زیاد افغان‌ها که بنابر مشکلات اقتصادی نمی‌توانستند ازدواج کنند، با این کنیزهای آزاد شده ازدواج نمودند.

دو هفته بعد از اعلان شاه امان‌الله، بسیار ازدواج‌ها توسط ملاها در هفته‌های بعدی آن صورت گرفت. (آتش در افغانستان صفحات ۱۲۶ و ۱۲۷).

** شاه امان‌الله در لویه جرگه پغمان (۱۹۲۴)، واضح ساخت که همه مواد نظامنامه اساسی (۱۳۰۱) مطابق شریعت اسلامی است و ملای چکنه‌ور یکی از شاملان لویه جرگه مذکور نیز در نماز جمعه کابل اعلان کرد که نظامنامه مطابق شریعت ساخته شده است و اینکه امان‌الله خان به دلایل گوش داده است، آن را توصیف کرد. با آنهم تعدیلات و تشریحات در سه مادهٔ نظامنامه اساسی وارد آمد. اصل ماده (۲): دین افغانستان دین مقدس اسلامی است، دیگر ادیان مثل اهل هندو، یهودی که در افغانستان هستند، بشرط که آسایش و آداب عمومی را اخلال نکنند، نیز در تحت تأمین گرفته می‌شود.

دیگر تبعیض و تفریق از نظر نژاد، زبان، مذهب و قبیله وجود نداشت. معاش مستمری و نسبی عشیره محمدزایی و خان‌ها با امتیازات روحانیون لغو گردید و ملت حقوقاً مساوی شد.

ماشین دولت هم بر سر سه چرخ: قوای اجرائیه، قوای مقننه و قوه قضائیه استوار شد. در مورد قوه قضایی کشور که از قبل اختیارات وسیع و یک نوع استقلال شخصی داشت، دولت استقلال او را طبق ماده ۵۳ قانون اساسی محترم شمرد ولی درجه تحکم خاطرخواه آنرا مقید ساخت. باین معنی که قاضی خودش را در موارد جزائی قبلاً مختار و فعال مایشاء می‌دانست و اسلحه «تعزیر» در دست او به شکل یک آله برنده اما کشدار قرار داشت، زیرا جزای قبل از وقوع جرم ثابت و معین نی، بلکه در اختیار قاضی و تشخیص و قناعت شخصی او بود. قاضی می‌توانست در یک جرم مرتکبین را نظر به ظواهر امر و مقام اجتماعی او از گوش کشیدن تا اعدام، هر طوری که میل دارد، محکوم نماید.

شاه امان‌الله، بدستکاری یک عده فقهای متجدد که در رأس آن مولوی عبدالواسع خان قندهاری قرار داشت، بوسیله تصنیف دو جلد کتاب موسوم «تمسک القضاة امانیه» این اختیارات وسیع قاضی را محدود و «تعزیر» را به «تقدیر» مبدل نمود. یعنی تمسک القضاة را بشکل قانون مستقل و مدون جزائی

تعدیل: دین افغانستان، دین مقدس اسلامی و مذهب رسمی و عمومی مذهب حنفی است. دیگر ادیان اهل هنود و یهودی که در افغانستان هستند به تادیه جزیه و علامات ممیزه تابع بوده، بشرط که آسایش و آداب عمومیه را خلال نکنند، نیز به تحت تأمین گرفته می‌شوند. اصل ماده (۹): کافه تبعه افغانستان آزادی شخصی خود را مالک بوده، حریت دیگر اشخاص را اخلال و ضایع نمی‌کنند.

تعدیل: کافه تبعه افغانستان در امور دینی و مذهبی و نظامات سیاسی دولت علیه خود پابند و مقید بوده، آزادی حقوق شخصی خود را مالک هستند.

اصل ماده (۲۴): شکنجه و دیگر انواع زجر تماماً موقوف است و خارج نظامنامه جزای عمومیه و عسکریه برای هیچکس مجازات داده نمی‌شود.

تعدیل: شکنجه و دیگر انواع زجر تماماً موقوف است و خارج احکام شریف و نظامات دولت که موافق احکام شرعی تنظیم یافته، برای هیچکس مجازات داده نمی‌شود. انسایکلوپیدیای، اسلامی جلد دوم ص ۶۵۷ و نیز فضل غنی، مجددی، صفحات ۱۱۳ و ۱۱۴)

درآورد که مجازات هر جرمی در مواد آن تصریح و معین شده بود. پس قاضی نمی‌توانست مجازات يك جرم را کم یا بیش نماید و این در افغانستان يك تغییر اساسی فقهی بود که به عمل آمد و صنف قضات را برای همیشه از دولت و تحولات جدید متنفّر و بیزار ساخت.

محاکم طبق احکام قانون اساسی از مداخلات دیگران آزاد و محاکمه متهمین نیز علنی گردیده، بعلاوه دولت قضیه حق الله و حقوق العباد را از هم جدا شناخته و يك قضیه را که قاضی مثلاً از نظر صلاحیت خود تبریّه می‌نمود، دولت از طرف خود توسط دواير پولیس و مجالس مشوره ولایتی تعقیب و مجرم را مجازات می‌نمود.^۷

در واقع ماده ۲۵ قانون جزای عمومی برای دولت حق می‌داد تا در شون قضائی مداخله نماید.

سفر هفت ماهه شاه امان الله در قاره‌های سه گانه آسیا، افریقا و اروپا علیرغم برخی از جنبه‌های ضعیف آن، از اهمیت بس بزرگ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برخوردار بود. این واقعه، حیثیت و پرستیژ افغانستان را در سطح بین‌المللی و در انظار جهانیان بلند برد و شاه بحیث قهرمان و سمبول مبارزه آزادی‌خواهی شرق بر ضد استعمار غرب معرفی گردید.

یکی از عمیق‌ترین و بزرگ‌ترین تأثیر این سفر آن بود که در شخص شاه امان الله پدیده آمده و با الهام و استفاده از تجربه‌های کشورهای دیگر با اندیشه و مفکوره‌های جدید اصلاحات‌اش را تجدید و توسعه داد و این اصلاحات خصلت شتابزده سریع و قاطعانه‌تر داشت.

برای بحث و گفتگو و تائید اصلاحات، لویه جرگه بیش از یک‌هزار نفری پغمان (ماه اگست ۱۹۲۸ - سنبله ۳۰۷ ه.ش) دائر گردید یکی از خصوصیت این لویه جرگه آن بود که بار اول در تاریخ معاصر افغانستان چند زن (ملکه ثریا و ...) بنام نماینده زنان افغانستان در آن اشتراك ورزیدند. درین جرگه در نظامنامه اساسی ۱۹۲۳، تغییرات و تعدیلات مهم آمد. از آنجمله «مجلس شورای دولت» و «مجلس

دولت» منحل شده و در عوض آن «مجلس شورای ملی» و «مجلس وزراء» مطرح و تصویب شد. در کنار نهاد سنتی عشیره‌ای «لویه جرگه» موجود نهاد سیاسی انتخابی «مجلس شورای ملی» مطرح شد* و در همین سال قانون جدید مجلس شورای ملی انتخابی و همچنان قانون انتخابات اعضای مجلس آماده گردید.

برخی از مواد این قانون ازینقرار بود: تعداد وکلای شورای ملی ۱۵۰ نفر، انتخابات طبق دوائر انتخاباتی، سن از ۲۰ تا ۷۰ ساله، کاندید افغان با سواد بوده، خواندن و نوشتن را بداند، کاندید دارای حسن سیرت و متصف باخلاق عالی باشد. مأمورین ملکی قبل از کاندید شدن باید از وظیفه استعفا بدهد. تجاری که افلاس خط داده باشند و اشخاصی که محکوم به جرایم شده باشند، حق کاندید شدن را ندارند افراد قوای مسلح نظامی، افراد پولیس، حق رأی دادن و کاندید شدن را ندارند.^۸

در مجموع، این مطالب شامل پروگرام اصلاحی اگست ۱۹۲۸ شاه امان‌الله بود. در امور عدل، اختیارات حکام و قضات محدود گردید. تأسیس يك اداره تفتیش عمومی زیر امر مستقیم شاه تصویب شد. تعیین جزای نقدی مثل تعیین جزا قبل از وقوع جرم تأکید گردید. تشکیل محاکم عصری و مدنی با محکومیت غیابی مجرم منظور شد. خدمت اجباری زیر پرچم بدون دادن عوضی سه ساله گردید. آزادی مطبوعات و انتقاد برای جلوگیری از رشوت به تصویب رسید، نکاح صغیره ملغا و سن ازدواج ۱۸-۲۲ تعیین گردید. رفع حجاب آزاد گذاشته شد و ملای مشروط بداشتن شهادتنامه گردید و امتحان و آزمایش ملاها عرض وجود کرد.

منع دخول علمای فارغان مدرسه دیوبند که روحیه انگلیسی داشتند، اجباری بودن تعلیم و تربیه ابتدائی برای زنان و مردان، تعلیم یکجائی پسران و دختران در سویه مکاتب ابتدائی، الغای مساعدت مالی از طرف دولت برای طبقه ملاء، مصادره زمین‌های اوقاف، جدائی دین از سیاست (فضل غنی ۲۴۹)، تأکید دارالمساکین و

* همدین وقت است که مرامنامه اساسی حزب که یکی از پایه‌های اساسی دموکراسی است بنام «فرقه استقلال و تجدد» بچاپ رسید.

دارالمجانین، ثبت دارائی خود حین بمشول بخدمت دولت، تصویب قانون استخدام، در عین زمان بر مالیات زمین افزوده شد. بیرق ملی به علامت کوه، خورشید و خوشه گندم مبدل گردید.^۹

به تعقیب لویه جرگه پغمان (۱۹۲۸) شاه امان الله در چمن ستور کابل مجلس بزرگی از مأمورین ملکی و یک عده رجال دیگر تشکیل کرد و شخصاً پروگرام آینده حکومت را تشریح نمود. شاه برای ده سال دیگر زمام حکومت را در عوض صدراعظم مسؤول بدست خواهد داشت. یکعده دختران افغانی که برقع نداشتند در همین مجلس وداع کرده به قصد قسطنطنیه حرکت کردند. شاه الغای مریدی و مرشدی قوای نظامی افغانستان را اعلام کرد. همچنین تعدد زوجات را برای مأمورین دولت ممنوع قرار داد. تأسیس مکاتیب زنانه را در تمام ولایات کشور هدف قرار داد. در کنار پروگرام معجل دولت توضیح نمود که ازدواج مأمورین نظامی و وزارت خارجه افغانستان با زنان خارجی ممنوع است.^{۱۰}

در هر حال، گرچه موجودیت قوانین و نظامنامه‌ها در مورد اصلاحات ضروری و بنیادی، روبنایی در یک جامعه دارای اقتصاد و فرهنگ فیودالی، قبیله‌وی، عقب‌مانده و سنتی چون افغانستان، در اصلاح وضع زندگی مردم مؤثر بود و مفاد آن به همه روشن و واضح بود، ولی تطبیق آن با رشد اصلاحات زیربنائی جامعه همگام و متناسب نبوده، به شیوه مورد عمل کرد قرار گرفت که جامعه سنت‌گرا آنرا هضم کرده نتوانست و از گذشته خود جدا شد و بخصوص که این شتابزدگی و عجله در تطبیق برنامه‌ها بطور مستکرة آن توسط نمایندگان و مأمورین کم‌سواد و ملوث دولت بشکل منفی اش تعبیر و تفسیر و معرفی گردید و فلج و ناکام ساخته شد.

همگام و در کنار آن اصلاحات فرعی و تفنی و درگیر شدن با مسایل حاشیه‌ئی و غیر مفید مانند تغییر اجباری لباس سنتی مردم به لباس اروپائی، آنهم از طریق زور و تهدید و جریمه بالای مردمی که خود در عسرت اقتصادی غرق بودند، همچنین تبدیل روز تعطیل و ازین قبیل مسایل مردم را ناراضی ساخت. محافل و قشر روحانی با وجودی که نفوذ عمیق معنوی در زندگی مردم سراسر کشور، مخصوصاً

در روستاها داشتند، تا زمانیکه پشتیبانی مردم را از اعمال صادقانه دولت احساس می‌کردند، کمتر لب به ضدیت دولت نه گشودند. مگر زمانیکه با اصلاحات جدید يك سلسله امتیازات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خودشان را از دست دادند، بخش عمامه بسرهای عقب‌گرای آن که در برابر هرگونه تغییرات ریفورم و نوآوری و تعلیم و تحصیل معاصر برای زنان و مردان که سطح دانش و میزان تخصص‌ها را بلند می‌برد، برخورد خصمانه کردند. این قشر عقب‌گرا با نفوذی که داشتند، یکنوع درد دینی را در مردم تولید کردند و با فیودالان ملاکان خوانین و سران قبایل ناراضی، در يك کارزار روانی در ضدیت با اصلاحات همدست شدند.* آنان هسته واحد اپوزیسیون ضد رژیم را تشکیل داده و مردم و جامعه بخصوص مؤثرترین بخش مولدین کشور یعنی طبقه دهقان و مالدار را که در سطح نازل شعور طبقاتی قرار داشتند و دشواری‌های اقتصادی، امیدهای‌شان را به یأس تهدید می‌کرد، به حرکت‌های پروپاگاندی و تبلیغات زهرآگین فضای سیاسی کهنه و بدبینی، ضد اصلاحاتی را تحریک کردند و زمینه مساعد شورش‌های ضد دولتی را سمت دادند.

البته بوجود آمدن شکاف عمیق در جبهه دولت و فراکسیونیزم، حاکم، سوءاداره دولت، فساد اداری که خود زمینه فعالیت‌های مخالفانه خارجی را مساعد ساخته بود، همه دست بهم داده، مانند موریه‌ها دولت را از درون پوسیدند و دوره‌ که گناهِش آن بود که قبل از وقت و زمانش عرض وجود کرده بود، برچیده شد و به شگوفان‌ترین دوران تاریخ افغانستان پایان داده شد و یکبار دیگر سالیان درازی از مسیر تکامل باز ماند.

يك بخشی از روشنفکران چنین استدلال می‌کردند که درست است که جامعه سنتی و عقب‌نگهداشته شده افغانی که مسبب اصلی آن، صرف نظر از حوادث و وقایع تاریخی، استعمار خارجی و استبداد داخلی و محیط‌های بسته فرهنگی بود،

* در سپتمبر ۱۹۲۸، حضرت شور بازار امضاء چار صد ملا را به مخالفت با تصمیم اصلاحات امانی حاصل کرد. (پولادا، ریفورم و اغتشاش ص ۱۲۸). و با استفاده از باورهای دینی و مذهبی و احساسات مردم ناراضی با انواع فعالیت‌های سیاسی و تبلیغاتی آنان را علیه دولت و نیروهای متجدد شوراندند.

دشواری‌ها و موانع فراوانی بر سر راه پیشرفت مدرنیته شدن و دموکراسی وجود داشت، اما این چنین دشواری‌ها و موانع نمی‌توانست دلیل چشم‌پوشی بر نیازها و ایجاباتی می‌بود که این نظام سیاسی را به یک ضرورت حیاتی برای مردم افغانستان تبدیل نکنند. اصلاحات و دموکراسی یک ضرورت اقتصادی و سیاسی بود و هست که از عدم موجودیت آن، وحدت پایدار ملی رشد انکشاف اقتصادی و اجتماعی کشور سخت صدمه می‌بیند و تخریب می‌گردد. نیازی وجود نداشت که افغان‌ها برای یک نظام سیاسی و رشد، انکشاف قرن‌ها انتظار می‌کشیدند.

بهر حال بطور کلی می‌توان گفت که جریان‌های روشنفکری اصلاح طلب، ملی‌گرا و مشروطه‌خواهان، جوانان افغان این پیشگامان ارزش‌های جدید که برخی از طلایی‌زاده‌ها، آنان را غده‌های سرطانی یاد کرده، واجب‌القتل می‌دانستند، با بدست گرفتن ابتکار عمل ولو بدون رعایت تناسب منطقی بین اصلاحات روبنایی و زیربنایی و فاقد پایگاه مادی نیرومند که خصلت فرهنگی بورژوازی آن بر خصلت مادی آن برتری داشت در امر تهیه و تدوین قانون اساسی نقش فعال و سهم ارزنده داشتند. آنان که طرفدار یک جامعه زنده و پویا بودند و از منافع ملی، فرهنگ ملی، اندیشه ملی و پابندی به موازین دموکراسی، دفاع می‌کردند، می‌کوشیدند تا حد توان مطالب مورد نظر مندرج قانون اساسی و نظامنامه‌ها را از قوه به فعل درآرند.

مبارزه آنان بیشتر در رابطه به تطبیق یک سلسله مواد و پرنسپ‌های مترقی بورژوازی و دموکراتیک آن متمرکز گردیده بود که به تفصیل در بالا راجع به آن صحبت شده است.

البته در قانون اساسی مواد و مطالب و مفاهیم غیردموکراتیک نیز قرار داشت که جوانان افغان آنرا در گفتارها، صحبت‌ها و نوشته‌های خویش مطرح نموده، مورد انتقاد قرار داده، تقاضای تعدیل آنرا داشتند، مانند:

غیر مسؤل بودن پادشاه، تفکیک سلطنت از حکومت، ضرورت اجتناب ناپذیر تفکیک قوای ثلاثه و متوازن که رکن اصلی و عمده دموکراسی و شاهی مشروطه

است، تعیین صدراعظم و مسؤولیت وزرا نزد نمایندگان مجلس که انتخاب آنان باید با معیارهای دموکراتیک صورت می گرفت.

بهر حال با سقوط دولت امانی، به همه آرزوهای ملی گرایانه پایان داده شد، ارتجاع استبداد، بیرحمی، سفاکی و استعداد کشی جایگزین آن ساخته شد.

فهرست منابع و مآخذ فصل دوم

- ^۱ عزیزالدین وکیلی پولزایی - سفرهای غازی شاه امان‌الله. مرکز نشراتی میوند ۱۳۷۹ ص ۱۱۹.
- ^۲ ریا تالی، ستورات Read Talley Stewart آتش در افغانستان نیویارک ۱۹۷۳ ص ۱۶۳ (بزبان انگلیسی)
- ^۳ قانون اساسی میثاق ملی - کانون مطالعات و پژوهش‌های افغانستان، لندن اپریل ۲۰۰۳، ص ۱۰۰ (مقاله عزیز آرینفر).
- ^۴ استا، اولسن Asta Olsen اسلام و سیاست در افغانستان، مطبعه کرزن برتاینه ۱۹۹۵. ص ۱۳۴ (بزبان انگلیسی)
- ^۵ غبار جلد اول ص ۸۱۰-۸۱۱
- ^۶ افغانستان در پنجاه سال اخیر. ناشر: مؤسسه طبع کتب سنبله ۱۳۴۷.
- ^۷ غبار. ص ۷۹۴-۷۹۵
- ^۸ فضل غنی مجددی افغانستان در عهد اعلیحضرت امان‌الله - خان کلیفورنیا ۱۹۹۷ ص ۱۳۵.
- ^۹ غبار، ص، ۷۹۹ آرشیف اندیا آفس لندن ۱۱/۲۷۵ IOR. L/PS/۱۱ - صفحه ۳۴۲۶ - تاریخ نوین افغانستان هاشمی ص ۵۱ و مجددی ص ۲۴۹
- ^{۱۰} غبار، جلد اول ص ۷۹۹

فصل سوم

سرشناسان و چهره‌های ممتاز جوانان افغان

به گواهی تاریخ، در جامعه افغانی دو پدیده زشت و خشن یعنی استبداد سنتی (ستون فقرات تاریخ کشور) و خرافات، همیشه بدبختی‌های مردم و عقب ماندگی جامعه را فراهم آورده و حکمرانان مستبد دست بالایی در خشونت داشته اند. استبداد برای بقایش از هر وسیله استفاده کرده، ارزش‌ها را دگرگون ساخته، قاتل ملت را قهرمان جلوه داده و قهرمان ملت را خائن و فتنه گر معرفی کرده است.

از آغاز قرن بیستم مشروطه‌خواهان این پیشتازان آزادی که خودشان را ممثل خواسته و اراده کشور می‌دانستند، در برابر هر دو پدیده فوق به مقابله برخاستند و کوشیدند حرکت‌های تاریخی چون نبرد حق با باطل، ظالم و مظلوم، حاکم و محکوم، محروم و متجاوز، استثمارگر و استثمار شونده را تا سرحد فهم، دانش و امکانات تعمیل و عملکردشان توضیح و نشان دهند، و وضع فلاکت بار اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اداری را در زیر سایه استبداد و خرافات، روشن کنند.

این مبارزه با انواع استبداد بالخاصه با استبداد سیاسی ولو در بعضی حالات به پیمانۀ کوچک بنابر شرائط موجود آن وقت، نسبی و گاهی بشکل علنی و رویائی و زمانی هم بر سیل طنز، کنایه، رمز و راز صورت گرفته بود، مردم را تنویر نمودند.

آنان با عملکرد خود از جمله به زندگی و فجایع امیر حبیب‌الله خاتمه دادند، و در روی کار آوردن رژیم انقلابی امانی که در واقع رژیم شاهی مشروطه نیم‌بند بود، سهم ارزنده گرفتند. همینکه رژیم انقلابی بنابر عوامل عمده و مهم داخلی و خارجی و پیش زمینه‌های آن که در صفحات قبلی به تفصیل راجع به آن صحبت شده است، از بین برداشته شد و رژیم مستبد و اختناق آور بعدی بخصوص دورۀ تقریباً دو دهۀ استبدادهای کبیر، که تمام دروازه‌های علنی و قانونی مبارزه را برخ

چیزفهمان، روشنفکران و مشروطه‌خواهان کشور مسدود کرده بود، رویکار آورده شد.



پروفسور غلام محمد میمنگی، عبدالهادی داوی، سید قاسم (داماد طرزی) استاد
از راست به چپ عبد لصد و بشیر احمد ابوی (قونسل در (کراچی)

بهمن ارتباط، فشرده زیرین از متن عالی یکی از نویسندگان برجسته و مردمی که تصویر خوب و روشنی از وضع و احوال مصیبت بار و رنج‌آور روشنفکران و جوانان چیز فهم ارائه می‌کند و بحال مردم و جوانان جامعه افغانی و قدرت حاکمه آن صدق می‌کرد، بصورت نمونه تقدیم می‌گردد و نیز به یادداشت‌ها و خاطراتی که درین عهد نوشته شده و یا چندی از مطالبی که در مورد این عهد نوشته شده مراجعه شود و مفصلی را ازان مجمل در آنها بیابید:

«... اینجا سرزمین عجایب و اسرار است... پاسبان دزد است، آدم کش است... دولتمان، دشمن جانی مان است ... عدلیه مان مرکز ظلم و شقاوت است....

دو فصل مکرری که همیشه مانند دو عاشق و معشوق یکدیگر را تعقیب نموده و مثل شب روز دائماً دنبال یکدیگرند، این دو فصل با اهمیتی که قطر تاریخ حیات ما را تشکیل داده است هرج و مرج و استبداد است.

استبداد پس از هرج و مرج و هرج و مرج پس از استبداد، تاریخ گذشته‌ی ما غیر از این دو فصل نیست. ... درخت آرامش و سکون ما همیشه با خون آبیاری شده و با ظلم و شقاوت و بی‌رحمی و جنایت تغذیه نموده، وقتی به ثمر رسیده است که ریشه آن گندیده و پوسیده شده ...

این توده‌ی بینوا گوسفندوار، میلیون میلیون زیر تیغ ظلم و شقاوت عده‌ی معدود گردن نهاده و در نتیجه همین مغز کرخ است که دیوانه‌وار جلادان خود را ستایش کرده آنها را پیامبر و عادل و کبیر نامیده اند. ...

مغز جوان طالب آزادی و عدالت است، برای محو آزادی و اجرای ظلم باید مغز جوان پراکنده و متلاشی شود. مغز جوان بروز افکار و احساسات انسانی است. برای اجرای اصول بربریت و توحش باید مغز جوان معدوم گردد. مغز جوان دشمن زور و نیرنگ است، مغز جوان در مقابل ظلم و قساوت طغیان می‌کند و از طغیان او طوفان انقلاب بوجود می‌آید ... تنها انقلاب است که از هر ظلم و زور و نیرنگی قویتر است، کاخ‌های ظلم و بیدادگری را سرنگون می‌کند... مغز جوان آئینه تمام نمای چهره عدالت و حقیقت است ... قرن‌ها گذشت، شیطان‌ها با لباس روحانیت و دیوها جامه‌ی حکومت، تمام کوشش خود را بکار بردند تا کم کم مغزها فاسد شود ... پادشاه با ظلم و شقاوت، عادل لقب یافت و برزخ جهنم گردید ... با این ترتیب کشور بینوا نه در انتخاب مذهب و نه در انتخاب حکومت و نه در اظهار عقیده و نه در اعمال و افکار خود مختار و آزاد نبوده و همیشه مابین دو سر زنجیری که یکطرف آن بدست روحانیون و طرف دیگر در دست حکومت بوده، در حال احتضار و خفان بوده اند... پیشوائی یک روحانی ریاکار کافی است که روح نیکوکاری را در جامعه فاسد نموده و حکومت یک سلطان طماع و خونخوار مکفی است که سراسر کشور را به ... و آدم کشی آلوده نماید...»^۱

از همین جا است که برای تطبیق تصورات تلخ فوق‌الذکر، قضیه لزوم خنثی کردن روح شهامت و مقاومت ملی در برابر استبداد و مقابله با فعالیت‌های جوانان و روشنفکران ضد رژیم با شدت خشونت و شتابزدگی بیمان آمد. تصاویر فشرده‌ی طرز تطبیق شکنجه‌های فیزیکی، مادی و معنوی، جزایهای سنگین غیرانسانی و

کشتارهای بدون تحقیق و محاکمه در عهد این خاندان مستبد و ستمگر که رئیس آن می‌گفت: «در بین ملیونها نفوس افغانستان موجودیت چند صد نفر جوان تحصیلکرده ارزشی ندارد.»* برویت اسناد دست اول، چشم‌پیداها و شاهدان عینی و گزارشات شخصیت‌های ذیدخل و حاضر در قضایا، جسته جسته در لای معرفی احوال چهره‌های پیشتاز مشروطه‌خواهان «جوانان افغان» این طرفداران ترقی، مبارزان ضد استبداد، مدافعان حقوق مظلومان و انعکاس دهنده خواسته‌های طبقات و اقشار گسترده مردم که تفکر خود را در عمل پیاده می‌کردند، در فصل تحت بررسی ما تمثیل و برملا گردیده است و ویژه‌گی‌های حاکمیت آن دوران را بدرستی توضیح نموده است.

حلقه محافظه کاران:

۱. غلام محی‌الدین «افغان»: سرگذشت او در شماره ۳۱ مشروطه‌خواهان اول در صفحه ۲۳۵ جلد اول [طرح دیجیتالی] بیان شده است.

۲. میر سید قاسم «لغمانی»: ذکرش در صفحه ۲۴۷ [طرح دیجیتالی] جلد اول مشروطه‌خواهان دیده شود.

۳. عبدالهادی پریشان «داوی»:

در ۱۸۹۵ در باغ علیمردان کابل بدنیا آمده است.** او تحصیلاتش را در مکتب حبیبیه وقت ادامه داد. طبق اظهار خودش از معلمان آن مکتب بخصوص مولوی

* رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در اولین روزهای حاکمیت‌شان، با طمطراق هر چه تمامتر کشتارهای خاندان مورد نظر را تقبیح کردند. در حالیکه خودشان به حبس‌های پرمشقت شکنجه و کشتارهای فردی و دسته جمعی بدون تحقیقات و بدون محاکمه با ایجاد «پولیگون» چنان اعمالی را انجام دادند که مستبدان سلف در تاریخ معاصر افغانستان، بایشان اقتدا کردند و گفته می‌شد که از مجموع نفوس افغانستان يك ملیون آن کافی است نگهداشته شود.

** پدر «داوی» عبدالاحد نام داشت و از قبیله داوی قندهار بود. او که از طبیب‌های ممتاز قندهار محسوب می‌شد، در زمان سرکوبی قبایل هزاره، سردار عبدالقدوس را به فرمان امیر عبدالرحمن در ارزگان معالجه و تداوی کرد. بعد از شفایابی سردار مذکور، امیر او را بکابل خواست و در شمار طبیب‌های دربار شاهی شد و خانواده عبدالاحد در ۱۸۹۳ در کابل متوطن شدند. (نگاهی بتاریخ ادبیات معاصر دری، افغانستان دکتر اسدالله حبیب، سالنامه ۱۳۵۹ ص ۱۰۰۱).

عبدالرب و محمدرور واصف از رهبران مشروطه خواه، تربیت سیاسی گرفت و قاری عبدالله و عبدالغفور ندیم، ذوق ادبی او را پرورش کردند. حینکه محمود طرزی، سراج الاخبار را تأسیس کرد، خواست که چند تن از جوانان تعلیم دیده را برای پیشبرد امور نشر سراج الاخبار تربیه کند، او بدین منظور از اداره مکتب حبیبه تقاضای معرفی چند نفر متعلم را نمود. از جمله داوطلبان چار نفر عبدالهادی «پریشان»، «عبدالرحمن لودین، فیض محمد «زکریا» و محمد بشیر پسر منشی نذیر هندوستانی پذیرفته شدند. مگر ازین چارتن دو نفر اخیرالذکر آن چندی بعد بنابر عواملی وظیفه را ترک کردند و محض دو نوجوان یعنی عبدالهادی پریشان و عبدالرحمن لودین که حیثیت دو بال محمود طرزی را داشتند، بحیث محرران سراج الاخبار تعیین شدند.

جوانان مذکور این مرکز تربیتی را مدرسه جدیدی برای پرورش و رشد استعدادهای خود یافته، معلومات ادبی، اجتماعی و سیاسی‌شان روز بروز تقویت شده رفت و اندیشه‌های جمعیت مشروطه خواهان را در سراج الاخبار وسیع تر راه دادند و به گفته دکتور اسدالله «حبیب» پیکار با استبداد و خودسری داخلی و استعمار خارجی جدی تر شد و کینه دربار نیز با جریده و گردانندگان آن فزونی گرفت.^۲ عبدالهادی که طبق گفته خودش از زمان دوره تحصیل در مکتب حبیبیه در اشعار تخلص پریشان را انتخاب کرده بود، بعداً در دوره سالمندی اش جهت تشخیص نام فامیلی «داوی» را بکار برد.

عبدالهادی پریشان، در اداره سراج الاخبار علاوه بر ترجمه اخبارهای خارجی از زبان ترکی و قسمی از انگلیسی به دری به نوشتن مضامین و مقالات فراوان انتباهی و سیاسی و اجتماعی پرداخت. سرودن اشعار پرشور انتقادی و انقلابی و آزادی خواهانه اش يك نوبت در ۱۹۱۷ موجب زندانی شدن اش گردید. گرچه بعضی از نویسندگان زندانی شدن او را در همکاری با «لودین» در سوء قصدی علیه امیر حبیب الله در شور بازار کابل دانسته اند، ولی در مصاحبه که با نویسنده اثر داشتند، فرمودند که: حبس‌شان بهیچ صورت با قضیه فیر تفنگچه ارتباط نداشت، بلکه شعری که بنام «بلبل گرفتار» که در آن مرگ در راه آزادی را از زندگی

اسیرانه برتر دانسته بود، سروده و قطب‌الدین پیشخدمت، شیطنت او را به امیر کرده بود، امیر برآشف و در حاشیه سراج‌ال‌اخبار نوشت: «پیشانی کیست؟» معلوم شود.

بدین لحاظ از کوتوال وقت پرزه بامر امیر رسید و او زندانی شد.

چینکه شاه امان‌الله بقدرت رسید و فصل تازه در زندگی مردم و وطن‌پرستان آغاز شد، اولتر از همه متوجه زندان شد و اعضای مشروطه‌خواهان دوره پدرش را آزاد کرد و مهم‌ترین کارهای دولتی را به ایشان سپرد.*

عبدالهادی پریشان، بحیث نگارنده امان افغان مقرر گردید و در ضمن با محمود طرزی در وزارت خارجه در زمینه حل مسایل مربوط به استقلال و مشکلات وزارت خارجه نیز همکاری می‌کرد.

در مجموع گزارشات زندگی پریشان را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد: قبل از استقلال کامل سیاسی افغانستان که بیشتر بحیث شاعر، نویسنده و مترجم فعالیت چشمگیر دارد و بعد از استقلال که بیشتر در امور اداره و سیاست مشغول بود. و مرحله سوم یعنی بعد از زندانی بودن طولانی مأموریت‌های او عبارت بود از:

سردبیر «امان افغان» (اپریل ۱۹۱۹)، مدیر شعبه هند و اروپائی در وزارت خارجه (۱۹۲۱)، عضو هیات مذاکرات استقلال در منصوری هند (۱۹۲۰)**، سفیر

* مشروطه‌خواهان آزاد شده از زندان: کاکا سیداحمد «لودین»، عبدالهادی «پریشان» عبدالرحمن «لودین»، محمدانور بسمل، غلام‌محمد میمنه‌گی، تاج‌محمد پغمانی، داکتر عبدالغنی آمر عمومی مشروطه‌خواهان اول، مولوی محمدحسین، مولوی نجف‌علی، محمد چراغ، محمدابراهیم ساعت ساز و عده دیگر.

** در ۸ فبروری ۱۹۲۰ که پوره شش ماه از دوره امتحانی کنفرانس صلح راولپندی سپری شده بود که در مارچ ۱۹۲۰ برتانیه از افغانستان دعوت کرد که نمایندگان خود را بخاطر مذاکرات به هند روانه کند. در ۱۲ اپریل هیات افغانی بریاست محمود طرزی از طریق تورخم وارد هند برتانوی شدند. یک ریل خاص هیأت را از سرحد تا منصوری که یک محفل مرتفع و سرسبز و منزوی در دامنه‌های همالیا بود، برد. عبدالهادی داوی در مصاحبه فرمود: گرچه انگلیس‌ها کوشیدند که هیأت افغانی، هندی‌ها را ملاقات نکنند، باآنها تعداد زیادی از هندیان بخصوص مسلمانان هند

افغانستان در بخارا (۱۹۲۰)، رئیس تحقیقه استقلال بخارا که در زمینه مخالفتی صورت گرفته بود و عضو هیأت مذاکرات استقلال با بریتانیا در کابل (۱۹۲۱)*، وزیرمختار افغانی در لندن (۱۹۲۳)، وزیر تجارت از ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۸ (زمانی بود که با تصامیم شاه امان‌الله در مورد رفع حجاب زن‌ها مستعفی گردید). وزیر مختار

در عرض راه در قطارهای آهن از هیأت با نثار گل‌ها استقبال کردند. هیأت در هوتل ساوای Savoy مرکز استراحتگاه اروپائی‌ها و مقر کنفرانس بسر می‌بردند. با وجودیکه موسم مهمانان خارجی نبود، یکی از لیدرهای حزب کانگرس جواهر لعل نهرو با مادر مریض، خانم و دختر چار ساله اش در آنجا اقامت داشتند. نهرو می‌نویسد که دفعتهً يك صبح آمر پولیس با من صحبت کرد و بمن یک مکتوبی را از حکومت محلی نشان داد که در آن تذکر رفته بود که با هیأت افغانی تماس و یا معامله نداشته باشم. این مسئله مرا فوق‌العاده تکان داد وقتی که من انکار کردم از من تقاضا شد که آن ناحیه را در ظرف ۲۴ ساعت ترك کنم (آتش در افغانستان ص ۱۲۰ بحواله بطرف آزادی نوشته نهرو ص ۵۴)

رفتن نهرو از آنجا به اخبار راپور داده شد و ازین به بعد افغان‌ها احساس مسؤولیت کرده، طرزی هر روزه يك سبد میوه و سبد گل به مادر نهرو روانه می‌کرد. (آتش در افغانستان ص ۱۲۰) عبدالهادی داوی که عضو هیأت افغانی بود در مصاحبه با نویسنده فرمود که یک نوبت اندراگاندی صدراعظم بعدی هند را که طفل و در حدود چار ساله بود در آغوش گرفته و او را مورد نوازش قرار داد و فرمود که گزارش این سفر در یادداشت‌هایش موجود است. نویسنده «آتش در افغانستان» می‌نویسد که حضور هیأت افغانی در میسوری، نهرو را يك قدم دیگر بطرف هدفش یعنی آزادی هند براه انداخت و افغان‌ها در حضور دو صدراعظم آینده هند قرار داشتند. (ص ۱۲۱)

* بعد از قطع مذاکرات منصوری، دولترین باب مذاکره مجدد را باز کردند و هیأت برتانوی به سرکردگی سر هنری دابس Dobs در دهم جنوری ۱۹۲۱ وارد کابل شد و بالاخره بعد از مذاکره نه ماهه، معاهده کابل بین دولت‌های افغانستان و انگلیس در ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ بامضاء رسید. ریاست هیأت افغانی در کابل را محمود طرزی بهعهده داشت و اعضای هیأت عبارت بودند از سردار عبدالرحمن مستشار وزارتخارج، شجاع‌الدوله غوربندی وزیر امنیت، جنرال شاه‌ولی، غلام‌محمد وزیر تجارت، میرزا محمد هاشم و عبدالهادی «داوی».

در وهلهٔ اول که سپه سالار محمدنادر این چهره شناخته شده نیز عضو هیأت بود و خود را مرد قلم و شمشیر یاد می‌کرد، در جریان مذاکرات مداخلات مغرضانه ضد منافع و شئون ملی افغان‌ها می‌نمود. عبدالهادی «داوی» او را خائن خطاب کرد (هاشمی افغانستان معاصر، جلد اول ص ۱۳۵ به حواله مصاحبه نویسنده با عبدالهادی «داوی»).

جرمنی (۱۹۲۹-۱۹۳۲)* و عضو افتخاری انجمن ادبی کابل (۱۹۳۲)*، دوره حبس

* کمک‌های پولی و سلاح که از طرف بریتانیا برای نادرشاه بصورت مخفی و سری داده شده بود، بخصوص سردار هاشم اصرار می‌ورزید که پنهان کردن آن از ضروریات است (اسناد آرشیفی اندیا آفس لندن R/۱۲/۱۱) بزعم سردار محمد هاشم اگر گفته شود که این سلاح بصورت رسمی توسط دولت افغانستان خریداری شده است، هر شخص خواهد پرسید که پول آن از کجا شده است ... تحفه سلاح و مهمات برای نادرشاه بعد از مدتی مخفی بودن آن بالاخره در مطبوعات انگلیسی به نشر رسید (۱۹۳۱) و نادرشاه ازان سخت ناراحت بود. یکی از اخبارها در ۲۴ فروری ۱۹۳۱ تحت عنوان «یک تحفه به پادشاه افغان» «پول و سلاح برای جنگ علیه شوروی» موضوع را افشا کرد. داوی در مصاحبه با نویسنده فرمود: «زمانیکه این موضوع را در جراید خواندم به وزارت خارجه نوشتم که اگر این ادعا صحت نداشته باشد، جواب آن در جراید به نشر برسد. چون باین پیشنهاد من ترتیب اثر داده نشد از وظیفه استعفا دادم و بوطن آمدم» به نوشته سید قاسم رشتیا، تلگرام را که به حروف لاتین و اصلاً بزبان دری بود، محمد ابراهیم صفا، ترجمان انگلیسی شعبه ترجمانی وزارت خارجه چنین قرائت کرد: «مرا مستعفی بدانید» (عبدالهادی داوی) (سید مسعود پوهنیار ظهور مشروطیت... ص ۲۷۳) حینکه داوی بکابل آمد، لباس درازی از کرباس به بر کرده به مسجد پل خشتی کابل برای ادای نماز به رفتن آغاز کرد (غبار، جلد دوم ص ۱۶۷).

طبق نوشته غبار: روشنفکران افغانی در اروپا، لزوم تأسیس یک حزب مبارز را علیه رژیم نادرشاه احساس کردند و طبعاً هر حزبی ناگزیر از هیأت رهبری است. این هیئت عبارت بودند از محمود طرزی و غلام نبی خان چرخي در ترکیه، شجاع الدوله خان، غلام صدیق خان چرخي و عبدالهادی خان «داوی» در برلین و عبدالحسین خان عزیز در روما، و در سر اینها شاه امان الله خان قرار داشت.. هدف نخستین پارٹی، برانداختن دولت نادرشاه و مستقر ساختن یک دولت ملی در افغانستان و گشودن راه ترقی و تجدد و آزادی و مساوات در کشور بود.

مرامنامه حزب در استانبول تسوید و در برلین مطالعه و در سویس مطرح مباحثه یک مجلس سری قرار گرفت و تصویبات چندی بعمل آمد (جلد دوم ص ۱۱۴ و ۱۱۵).

** مقالات تاریخی که در مجله کابل نشر می‌شد، هر جا که با سیاست نظامی انگلیس حماسی و احیاناً از مغلوبیت و سرکوب شدن آنان تذکر می‌داد، با خشونت و تهدید حذف می‌گردید. سلسله «مقالات قلم در کف اغیار» که افشاگر سوءنظر مؤلفین انگلیسی نسبت بافغانستان بود و در مجله کابل نشر می‌شد بحکم شاه منقطع گردید و امر شد که در بدل آن منظومات بوستان سعدی منتشر گردد (غبار جلد دوم، ص ۸۷).

عبدالهادی داوی در دوره همکاری با انجمن ادبی کابل، مقاله تحت عنوان «قلم در کف اغیار» نوشت: «... در اهالی بی‌معلومات ما بعضی ساده لوحی‌ها موجود است که مخصوص کوه‌نشینان است یکی ازان اینکه، هر خارجی را خصوصاً که مؤلف هم باشد به نظر محقق بلکه مرشد می‌بینند و هر چه می‌گوید کورکورانه یعنی بی‌محاکمه قبول می‌کنند، حالا که این خطاست ... هر کسی که قلم بدست بگیرد، محقق نیست و ارشادی کرده نمی‌تواند ... این عقیده صاف دلانه هم وطنان نسبت به محررین خارجی ... مرا وادار می‌کند که زیر عنوان «قلم در کف اغیار» بر بعض کتب و مقالات متعلق وطن عزیز که بقلم اجانب نوشته اند، انتقادات خودم را بفرستم... کتاب‌های

۱۳ ساله (۱۹۳۳-۱۹۴۶) در زندان ارگ شاهی کابل که غبار در مورد آن نوشته است: عبدالهادی خان «داوی» که مدت‌ها پیشتر در کابل آمده بود نیز تحویل زندان گردید و سال‌ها بماند که مقاومت اش مختل و سیاست اش تعدیل گردید.^{۳*}

بسیاری است که ما را از خود متنفر، حقیر، مأیوس می‌گرداند، افکار تفرق و اختلاف در ما می‌پروراند، ما را بین هم می‌اندازد، افکار و نظریات سیاسی یا علمی غلط بما القا می‌کند که بحال آنها نافع می‌باشد. و بحال ما، مضر ...

ای بسا ابلیس آدم روی هست

پس بهر دستی نباید داد دست

* ... مستر تارنتن Tarinton انگلیسی مستخدم کارخانه چرمگری با تفاق مادام خود کتابی نوشته است که در لندن ۱۹۱۰ طبع گردیده است... حکایات دور از کار و قصص بی‌سند و بی‌اعتبار آنقدر زیاد اند، از آنجمله می‌نویسند: این اسلحه را «جناب» ناظر محمد صفرخان به مهارت از جاهای مستور پیدا کرده تسلیم حکومت نمود، ولی چون خود ناظر مذکور شریک سازش بود در ۱۹۰۹ بحکم امیر شهید به توپ پرانده شد. صفحه (۱۹) چون ناظرین همه می‌دانند که الحمدلله جناب ناظر صاحب تا امروز زنده و جور تیار هستند و نسبت سازش هم به ایشان تهمت صرف است... تارنتن بر خصایص ملت ما قلم عنایت رقم را چنین جولان می‌دهند: «چون در افغانستان زن‌ها پرده‌دار هستند، انسان باید خصایص شریفه در اهالی آنجا جستجو نکند (صفحه ۱۰)» ... در صفحه (۴۴) در باب خانم‌های افغانی چنان یک تهمت شدیدی را بصورت عادی نوشته است که تلخی که بر من از خواندن آن گذشته است، نمی‌خواهم بر قارئین هم بگذرد ... مستر تارنتن غالباً به عمر روزه نگرفته است... تدقیقات او عاید به سزای روزه خور از قرار ذیل است: «روژه خوار را ... جرم نهایت سنگین می‌باشد. بعد او را بر یک خر بسته تشهیر می‌کنند، بعد از تشهیر او را بدریا می‌اندازند... (مجله کابل شماره پنجم سال دوم صفحات ۷۲-۶۵)

پس از استقرار سلطنت نادرشاه و تطبیق پروگرام خطرناک او در کشور، قشر روشنفکر و وطن‌پرست که به نظر دولت دشمن دین و دولت دیده می‌شد، در داخل و خارج بشکل انفرادی و با حلقه‌های کوچکی به مبارزه آغاز کردند و به تبلیغات شفاهی و قلمی که جز آن بود پرداختند. مقام سلطنت و استبداد دولتی با ورودی مجهز که بیشتر پول سلاح آن توسط انگلیس‌ها کمک شده بود، دوائر وسیع جاسوسی و زندان‌های هولناک با پشتیبانی طبقه ملاک، با قوت پشتیبانی سیاست استعماری بریتانیا تکیه می‌کرد. برای شکستن جانب مقابل از تمام وسایل استفاده کرد، زندان‌های مخوف و هولناک زندان‌های ارگ شاهی، کوتوالی کابل، دهم‌زنگ، سرای موتی، سرای بادام صدها زندانیان سیاسی را در خود جا داده بود. (غبار جلد دوم ص ۱۳۹)

زندان ارگ که در نیمه اضلاع شرقی و جنوبی محوطه ارگ ساخته شده بود و عبدالصبور «غفوری» یکی از زندانی‌های سیاسی آن بود، تصویر کوچکی از چشم‌دید خود را ذکر می‌کند: «... زندان اول ... زندان دوم که زندان جدیدالتعمیر بود و در ۱۳۱۱ (۱۹۳۲) به فرمایش محمدنادر پادشاه افغانستان برای مجرمین سیاسی بنا یافته، یک زندان عجیب و تاریخی می‌باشد. و آنقدر مهیب است که در نزدیکی قصر گلخانه محل رهایش پادشاه ساخته شده است... در قلعه ارگ خاموشی

مطلق حکمفرما و همه مردم خاموشانه حرکت می کردند، فضای این قلعه مخوف را يك نوع گرفتگی و وهم پوشانیده است، گویا که در و دیوار این بنای با عظمت مرگ و مصیبت می بارد. آنقدر هوای این محیط مسموم است که انسان از زندگی مأیوس می گردد. سراج الدین آمر زندان پسر کاکای عبدالغنی خان قلعه بیگ ارگ و از گردیز است. ... این مأمور که بعضاً در اطاق می آید شدیداً به عمل چرس گرفتار است و چرس بوغه را دوست دارد. به نسبت چرس کشیدن، اعصابش ضعیف است، وقتی که عصبی می شود، فحش می دهد و کلمات نهایت رکیک استعمال می کند. این همان شخصی است که غبار در مورد او نوشته است: «... کار اینان بجای کشید که مثلاً عبدالهای خان «داوی» قبل از خارج شدن از اطاق نخست سرش را کشیده بهر سو می نگرست و گر مأمور زندان سراج الدین چرسی گردیزی را در جایی می دید، فوراً به حجره برمی گشت. زیرا سراج الدین چندین بار او را به بهانه دشنام داده و سخنان مستهجنی گفته بود. چنین روشی بود که داوی را به تحلیل برد. ص ۱۵۳) ...

برای آنکه محبوسین تازه وارد ازین زندان یا مقبره زنده ها خوب واقف احوال خود باشند، اطاق مخصوص آلات توبیخ و تهدید برای شان نشان داده می شود: زولانه های مختلف (از يك تا يك و نیم سیر)، زنجیرها (يك سیره تا سه سیره) الچک ها، شانہ بندها، گنده های قین و فانه، چوب های فانه، قمچین ها، انواع قین و تیل داغ، چکش و سندان، قلم، سامان تیل داغ از قبیل جاروب، پیپ تیل سیاه و یک کاسه کلان گلی برای تیار کردن خمیر که در وقت تیل داغ در فرق سر مظلوم گرفته می شود و بعد ازان تیل جوشان را در آن می اندازند... اطاق های نمناک، زولانه های داشت که هر گوشه آن مانند نیشت پای انسان را پاره می کند. در وقت خواب زولانه ها چه آله عذاب کننده است که خواب از چشم محبوس بیچاره می رباید، چهره های عبوس محافظین و حواله دارها و زندانبانان چقدر اسباب ناراحتی است ... افراد فرقه از مردم وردک و گردیز انتخاب شده زیرا که آنها خیلی مورد اعتماد می باشند. ... سپاهیان وردکی هر شب در عقب دروازه های محبوسین گوش می دهند و خبرکشی می کنند. برای بندی های مردم شمالی نان خشک داده می شود و برای چند نفر منصبدار مثلاً غلام دستگیر خان قلعه بیگی کشمش پلو داده می شود. غبار می نویسد: محبوسین سیاسی ارگ در سه دسته تقسیم شده بودند: اشراف، متوسطین، دسته پائینی.

قسمت اشرافی زولانه نداشتند و از برنج تغذیه می شدند. متوسطین با زولانه سالن می خوردند و قشر پائین فقط نان خشک از دولت می یافتند... با چنین فجایی بود که روشنفکران کابل نادرشاه را قصاب و صدراعظم محمد هاشم را جانی اعظم نام نهادند (ص ۱۵۳ جلد دوم). پیرمردی پوجاق تربوز را مثل سیب می خورد و از گرسنگی به ستوه آمده بود پایواز در ارگ قطعاً موقوف بود. ... از دهلپزها موج بوی مرگ است. از کشته شدگان در در و دیوارها مشاهده می شود که به عبارات رقت انگیز چیزی نوشته اند و رفته اند. از آنجمله این عبارت به نظر می رسد: «یادگار یأس و ناامیدی در انتظار اعدام) ... این زندان مداوم این کشتارهای پی در پی، این آواز فغان و ناله قین و فانه شده گان بدبخت با این چهره های ترسناک و مخوف زندانبانان این فحش دادن ها ... زندگی را به من تلخ ساخته است... خلیفه نسیم و سیداحمد هزاره پسر شاه نور که منصب فرقه مشری اعزازی داشت و اعظم میدانی غندمشر اعزازی درین زندان سهمناک و پُر تکلیف کوته قلبی آنان را دیوانه ساخت... بچه شاه نور چنانچه شد که شروع به فحش دادن و بدگفتن و کشیدن صداهای عجیب و غریب نمود. گاهی باواز بلند صدای گاو را تقلید و بان بان میزد، گاهی هم مانند بزغاله بع



عبدالهادی پریشان (داوی)

بع می‌کرد ... مانند سگ‌های وحشی غوغو می‌زد ... اعظم میدانی با خود حرف می‌زد. گاهی آئینه را می‌گیرد و قیافه خود ... را مشاهده می‌کند ... با او حرف می‌زد و خنده می‌کرد ... (خاطرات عبدالصبور غفوری ۱۳۰۰ ه. ش. صفحات ۱۱۷، ۲۵۲، ۱۰۰، ۱۱۰، ۸۷، ۲۸۰، ۳۱۸)

در مجموع زندانیان ارگ کابل را مردان منفرد و یا گروهی محبوسین مردم شمالی در ارتباط با حبیب‌الله کلکانی، خاندان‌های غلام‌نبی خان چرخ و همکاران، خاندان عبدالخالق قاتل نادرشاه و یارانش، خاندان محمدولی خان و همکارانش، خاندان بسمل، خاندان «داوی» و روشنفکران و جوانان افغان تشکیل می‌داد. اعضای «جوانان افغانان» عبارت بودند از: میر سیدقاسم لغمانی، محمدانور بسمل، عبدالهادی «داوی»، سعدالدین بهاء، سید غلام‌حیدر پاچا (در زندان درگذشت) خواجه هدایت‌الله (بدار آویخته شد)، فقیر احمد (غرغره شد) میرزا محمد مهدی چنداولی (بدار آویخته شد).

عبدالهادی «داوی» در مصاحبه با نویسنده اظهار فرمود که: زندان آنقدر طولانی بود که يك نوبت بعد از خوردن يك دانه شفتالو، خسته آن را در زمین زندان گور کردم، این خسته سبز شده، نهال گردید و من از ثمر آن نهال استفاده کردم.



در مرحله سوم زندگی «داوی» که در آن يك چرخش بزرگ در سیاست او دیده می‌شود، ماموریت‌های ذیل را انجام داده است:

سرمنشی ظاهرشاه (۱۹۴۸)، وکیل ده سبز کابل و رئیس شورای دوره هفتم (۱۹۴۹-۱۹۵۳)*، سفیر افغانستان در قاهره (۱۹۵۳)، سفیر افغانستان در اندونیزیا

* فشارهای شدید اقتصادی و اختناق سیاسی که از دوره نادرشاه تا ختم جنگ جهانی بالای ملت تطبیق می‌شد، نارضایتی عمیق مردم را بارآورده بود. قدرت روز افزون کشورهای سوسیالیستی و آزادی روزافزون کشورهای مستعمره با پیروزی جنبش‌های دموکراتیک و آزادی‌خواهانه باعث می‌گردید تا سیاست داخلی و خارجی افغانستان تعدیل گردد. در ماه می ۱۹۴۶ بود که شاه محمود روی کار شد. و به گفته غبار بار اول پس از گذشت سال‌ها در لباس عبوس و پُر کینه و جبین پر از چین خانواده حکمران تبسم و گشاده‌گی مصنوعی پدیدار گردید و سخن از آزادی، دموکراسی، ترقی و تجدد زده شد (جلد دوم ص ۲۱۴).

در مرحله اول به رها نمودن زندانیان سیاسی که محابس پایتخت ازایشان پر و مالا مال بود اقدام شد. بعضی از زندانیان مذکور به کارهای دولتی مقرر شد، از قبیل: محمدانور بسمل، عبدالعزیز قندهاری، میر سیدقاسم لغمانی و عبدالهادی «داوی». از همه مهمتر آزادی انتخابات بود ولو که برای یکبار در مورد وکلای بلدی و شورای ملی اعلام شد. در ۱۹۴۹ حکومت از کاندیدهای آزادی‌خواه خصوصاً در شهر کابل به هراس افتید و برای آنکه تسلط خود را بر شورا بکی از دست

نداده باشد، عبدالهادی «داوی» را که بعنوان سرمنشی شاه کار می‌کرد با عجله و شتابی که علایم مداخله در آن نمایان بود، از ده سبزه بوکالت رساند و نامزد ریاست شورا ساخت. (فرهنگ ص ۶۶۲) میر سید قاسم رشتیا می‌نویسد: ... همان روز محمد اسمعیل والی کابل مرا بامر صدراعظم بصدارت دعوت نموده و مسوده خبری را به من تسلیم نموده که به موجب آن وکیل ده سبزه استعفی کرده و عوض او آقای عبدالهادی «داوی» خود را از ده سبزه کاندید نموده است و مردم هم از کاندید شدن او حسن استقبال نموده و برای‌شان رأی داده اند. به اسمعیل‌خان گفتم: ... کاش از اول این فکر می‌شد. اکنون ترس من این است که این حرکت نزد مردم ساختگی معلوم شده، باین اراده نیک حکومت و شهرت عبدالهادی‌خان صدمه بزند. اقلأً شکل ظاهری آن باید تنظیم شود. در ظرف یک روز استعفی وکیل ده سبزه، (سید معصوم) کاندید شدن و انتخاب شدن عبدالهادی‌خان داوی درست نیست... اسمعیل‌خان گفت این مسوده از نظر سپه سالار گذشته و من چیزی گفته نمی‌توانم... همان ساعت بحضور سپه سالار رفتم. خندیده و گفتند... از علاقمندی تان تشکر... اما این کار به شما ربط ندارد... (سید قاسم رشتیا ورجنیا، ۱۹۹۷ ص ۷۸)

پوهاند عبدالحی حبیبی که عبدالهادی «داوی» را رئیس گماشته شورای هفتم که بزور نیزه پولیس رئیس شورا ساخته شد یاد کرده و نوشته است که: بالاخره به ستم مطبوعاتی اکتفا نکرد و بصورت عجیبی خلاف تمام قوانین دنیای متحده، مسئله را به شورای حکومتی برد و آقای «داوی» رئیس انتصابی شورا با برخی از کاسه لیسان باشاره سردار دیوانه (داود خان) همدست شدند و در نتیجه تملق‌مآبی آقای «داوی» از شورای حکومتی امضا گرفت که گویا سلب تابعیت مرا نموده باشند ... این فیصله عجیب و غریب مقرب‌الخاقان و مملق‌السلطان آقای «داوی» و همکاران چاپلوس او ... قیاس کنید. بیچاره مملق‌السلطان و وکلای پی‌سواد و جاهل اقلأً نمی‌فهمند... این غوغایان و هیاهوگران جاهل که در رأس آن آقای مملق «داوی» صاحب قرار دارد، اقلأً اعلامیه حقوق جهانی بشر را نخوانده اند... (آزاد افغانستان، آرشیف اندیا آفس، لندن و تحلیل واقعات ۱۰۰، ۹۶/۳۷۱۴۰).

غبار درین رابطه نوشته است: شاه محمودخان در زمستان ۱۹۴۸، انتخابات سری و آزاد شورای ملی دوره هفتم را اعلان کرد. در ضمن سرمنشی ظاهرشاه عبدالهادی‌خان داوی که تا هنوز حسن شهرت سابق خود را نباخته بود، بحیث وکیل ده سبزه داخل شورا و رئیس این مجلس گردید... همینکه شورا تشکیل و انتخابات هیأت رئیسه آغاز گردید، مداخله حکومت و دیکته شاه راجع به رئیس محسوس شد...

روشنفکران مبارز از کاندید شدن برای عضویت در هیأت رئیسه خودداری کرده، عبدالهادی‌خان «داوی» کاندید ریاست را تنها گذاشتند... در داخل شورا در رأس طرفداران دولت اینها بودند: عبدالهادی‌خان «داوی» کاندیدرئیس شورا، صلاح‌الدین سلجوقی ... رئیس شورا، تصاویب ضد حکومت را در عوض شاه به شخص صدراعظم تقدیم می‌کرد و خود در مجالس وزراء اشتراک می‌نمود ... حتی تصاویب کتبی مجلس را در خفا تحریف می‌کرد و هم بیانات نطاقان اپوزیسیون را ناتمام قطع می‌نمود ... (جلد دوم صفحات ۲۶۶-۲۶۱) پوهاند حبیبی می‌گوید ... ما او را پیر میکده می‌گفتیم... روزی من و آقای مجروح بخانه اش رفتیم تا او را ازین خطر بدنامی واقف سازیم و مجروح این بیت حافظ را خواند:

(۱۹۵۵-۱۹۵۹)، رئیس مجلس اعیان (در دورهٔ دوم صدارت دکتور یوسف در (۱۹۶۵)*، اشتراک در کمیسیون مشورتی غور بر مسوده قانون اساسی (۱۹۶۴) داوی می‌گوید: «در اخیر معلوم شد که آقای رشتیا آمده اند تا از من خواهش کنند که دیگر بر مسودهٔ قانون اساسی اعتراض نکنم... شاید محض نام مرا اکسپلایت می‌کنید.» زمانیکه موضوع زبان‌های عمده کشور یعنی پشتو و فارسی (دری) دچار تشنج زیادی گردید، بالاخره بر اثر پیشنهاد عبدالهادی «داوی» فیصله شد که نوشته شود که: از جمله زبان‌های افغانستان پشتو و دری زبان‌های رسمی می‌باشد (ماده سوم)*.

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما

چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما

جای افسوس است... راضی شده، سفارت شخصی و خاندانی کند. ما جناب‌شان را به کمال احترام باین خطای فاحش ملتفت سازیم... و خواهش داریم که سازمان فاسد و مخرب حکومت کنونی را بدنیای حکومت ملی معروف نکنند... و نه مثل سابق جزای اعمال خود را ... خواهند دید... «داوی»... در قاهره به جرائد مصر قضیهٔ حق طلبی مصر را شبیه مسئله پشتونستان گفته... طوریکه شما وحدت مصر و سودان را می‌خواهید، ما هم ضم کردن پشتونستان را بخود می‌خواهم... ما به آقای «داوی» توضیح می‌دهم... که حکومت مصر یک حکومت ملی و قانونی است... ولی در افغانستان... نه. آقای «داوی» نماینده دولت است نه حکومت مستبد و خاندان موجوده کابل (شماره ۲۲).

* «داوی» یک نوبت در برابر غلغله و بی‌قراری‌های سناتوری در مجلس سنا، پاسخی می‌آورد که آن سناتور را چون یخ در سکوت منجمد می‌سازد و برایش می‌گوید: ای رشوت خوار، خاموش باش (مجله امید شماره ۲۵۲).

* سید مسعود پوهنیار به نقل از نوشته سید قاسم رشتیا می‌نویسد: یادداشت‌های مرحوم داوی که از طرف رژیم کمونیستی در کابل نشر شده، یک چهرهٔ مسخ شده آن مرد بزرگ را نشان می‌دهد. مثلاً او در اثر قبول کمک مالی انگلیس از سفارت استعفی داد. اما دربارهٔ مقامات اخیر سرمنشی حضور ریاست مجلس سنا، حتی بطور ضمنی رفتن شورا را تحمیلی و از روی اجبار یعنی ترس جان و انمود کرده است. در حالیکه همهٔ ما می‌دانیم که در آن دوره‌ها، فشار و اجباری در میان نبوده بلکه حسن نیت و اعتماد و احترام خشصیت و اعمال گذشته او موجب سپردن این بلمد و حساس بوده است. همچنان اشتراک در کمیسیون مشورتی قانون اساسی ۱۹۶۴ را من خود وسیلهٔ دعوت ایشان گردیده، محض بجای اینکه تعیین‌شان بذریعهٔ رادیو بگوش‌شان، برسد شخصاً بحضورشان رفته خواهش شمولیت‌شان را نمودم. اما در یادداشت خود، رفتن را یک قسم فشار و تحمیل از طرف دولت معرفی کرده اند (ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد سید مسعود پوهنیار ص ۲۷۲)

اشترک و عضویت «داوی» در هیات رئیسه جلسه افتتاحیه «جبهه ملی پدر وطن» در دوره حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان که ماهیت تبلیغاتی داشت و تهی از مضمون بود، یکبار دیگر مورد انتقاد مردم قرار گرفت.

تا جائیکه نویسنده در زمان کهولت عبدالهادی «داوی» نیز چندین بار از نزدیک در منزل‌شان در خوابگاه و کارته چار کابل با ایشان تماس گرفتم، او را مردی یافتم خوش مشرب، دراک، صریح، قاطع، متین و سنجیده و معتدل، محتاط و متدین. طوریکه در اسناد آرشیفی نیز آمده است «داوی» پان‌اسلامیست و پیرو طریزی و سید جمال‌الدین افغانی بود.^۴ در سراج مقاله تحت عنوان «انما المومنون اخوة» نوشته و در چندین جای این مقاله از «اخوة دینی» یاد کرده است.^۵

«داوی» که آدم فصیح‌البیان و نطق ماهر نیز بود، در زمان تصدی وزارت تجارتش در روز استقلال جمعه ۲۸ اسد ۱۳۰۵ ه. ش، مطابق ۱۹۲۶ میلادی در باغ عمومی پغمان، بر منبر خطابه بالا شد و افتتاح نطق‌اش را با این شعر حافظ آغاز کرد:

زیست‌نامه «داوی حاوی مطالبی است که حالت مجبوری شاعر را به پذیرش مشاغل نشان می‌دهد ... بنده هر چه از امور رسمی که بعد از سنه (۱۳۰۹ ه. ش. مطابق (۱۹۳۱) مذکور کرده ام بامر سلطنت بوده است که رد کردن آن ضررهای به من متحمل می‌بود... (دکتور اسدالله حبیب، سالنامه کابل بحواله زیست‌نامه «داوی» به قلم خودش که شماره صفحات توضیح نشده است.) بعهدہ گرفتن ریاست شورا توسط عبدالهادی «داوی» به حمایت حکومت وقت و ضعیف ساختن فعالیت‌های روشنفکران مبارز و وکلای اپوزیسیون به نفع حکومت، در شورای ملی هم مانند دست یافتن میر سید قاسم‌خان لغمانی بمقام معینیت و وزارت عدلیه و همکاری با دولت در سرکوبی نهضت سیاسی جوانان اتحادیه محصلان است که نزد نویسندگان و روشنگران مبارز سؤالاتی بوجود آورد که همه نمایانگر متغیر در سیاست و تفکر و عقیده هر دو نفر مذکور در مبارزه علیه استبداد قدرت حاکم بود. و اینکه گفته می‌شد زندان این مبارزان جوانان افغان را نه شکست و روح استوارشان را نه لرزاند، چندان صدق نمی‌کند. نمونه از گفته «داوی» گواه مدعا است که می‌گفت:

اگر کام تو در کام نهنگ است و گر زیر دندان پلنگ است
برآور دست و برزن آستین را که ناکمی برای مرد ننگ است

و مطابق با آن عمل نشد.

بیا تا گل برفشانم و می در ساغر
 فلک را سقف بشکافیم و طرح نو دراندازیم
 اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
 من وساقی بهم سازیم و بنیادش را براندازیم*

در همین روز بود که ادای نماز جمعه را تصدی نمود، خطبهٔ نهایت بلیغ و منتها درجه مؤثر ایراد کرد.^۶

طبق اسناد آرشیفی، «داوی» در اکتوبر ۱۹۲۸ بخاطر کاندید شدنش در شورای ملی از عهده وزارت تجارت استعفا کرد و در وقت فرار امان‌الله از کابل در قندهار با او یکجا شد و در ماه می ۱۹۲۹ به هند فرار کرد. چندی در کراچی بود** و در نوامبر بکابل آمد و در دسمبر ۱۹۲۹ سفیر برلین مقرر شد. او بخاطر بسیار نزدیکی حکومت افغانستان با دولت برتانیه، در مارچ ۱۹۳۱ استعفا داد و برای ادای حج

* در خواندن مصرع اخیر با دست بطرف خود و اعلیحضرت امان‌الله خان اشاره نمود (پوهنیار ص ۲۷۴ بحواله سید قاسم رشتی).

** «داوی» تا بمبی همسفر شاه امان‌الله بود و پس از آنکه امیر عازم اروپا شد، داوی برای شناختن وضع راستین افغانستان آشوب زده بدنیای خارج، در اساس گذاری مجله بنام «افغانستان» در لاهور سهم گرفت، و مدتی دربارهٔ اوضاع کشورش در دیگر نشریه‌های هندی نیز مقاله‌های چاپ کرد. (دکتور اسدالله حبیب، سالنامه کابل ۱۳۵۹ ه. ش. ص ۱۰۴). غبار می‌نویسد که: دستهٔ از روشنفکران افغانستان در عبور از کشور هند جریده «افغانستان» را به مبارزه علیه نادرشاه کشاندند. این جریده توسط مرتضی احمدخان یکی از افغان‌های هندوستان هنگام اغتشاش افغانستان بزبان دری منتشر گردید و از تمامیت ارضی و استقلال کشور در برابر ادعاهای بعضی از جراید ایرانی راجع به هرات سخن زد. لهذا از طرف روشنفکران افغانستان که خود در داخل نمی‌توانستند، جریده و ارگانی داشته باشند، بخوبی استقبال شد. اما بعد از اینکه آتش اغتشاش در کشور فرو نشست و سلطنت نادرشاه اعلام شد، این جریده خوش‌باور بدفاع از سلطنت برخاست. در همین وقت چند نفر از جوانان کشور از هند عبور می‌کردند (داوی فیض‌محمد ناصری و عبدالحسین عزیز) و توسط خواجه هدایت‌الله جنرال قونسل افغانی با مرتضی احمدخان در دهلی ملاقات‌های انفرادی و مفصلی نمودند. نتیجهٔ این مذاکرات، تبدیل روش جریده «افغانستان» نسبت به سلطنت نادرشاه گردید و ازان بعد مقالاتی ضد روش سلطنت جدید نشر شد... و از آنجمله مقاله مفصل نگارندهٔ این کتاب بامضای مستعار «س.ب» در یکی از شماره‌های ۱۹۳۰... بالاخره طبق پیشنهاد وزارت خارجه کابل، جریده از طرف حکومت انگلیسی هند متوقف و مرتضی احمدخان داخل زندان گردید. غبار جلد دوم ص (۱۳۵)

به مکه رفت. طبق را پور در مارچ ۱۹۳۲ در وینس با شاه مخلوع امان‌الله ملاقات کرده است. در می ۱۹۳۲ بکابل آمده و بخاطر مشکوک بودن بر وفاداری او، از نزدیک تحت مراقبت حکومت قرار داشت. در دسمبر ۱۹۳۳ بخاطر مشکوک بودن اش در فعالیت‌های بطرفداری امان‌الله زندانی شد. او يك نشنلست پُرحرارت و بخصوص ضد برتانیه است.^۷ گرچه سند آرشیفی، مشکوک بودن او را بحیث جمهوری‌خواه ذکر کرده است، ولی در صحبت‌های مستقیم نویسنده با «داوی» و «غبار» ایشان این نظر را تأیید نکردند.

عبدالهادی «داوی» که در سال‌های اخیر کهولت شنوائی خود را از دست داده بود، در غزل زیرین، خویش را چنین تسلی می‌دهد:

نقاہت

ز فیض گوش گران راحت بدن دارم	چه خلوقی که در آغوش انجمن دارم
نمی‌کنند چو سابق مخاطبم بسیار	اگر چه خویش و مصاحب دویست تن دارم
گرفته است خموشی مقام پژگویی	ز حرف بیهوده گویا گریختن دارم ^۸

عبدالهادی «داوی» بعد از مبارزات و خدمات طولانی به عمر ۸۸ سالگی، بتاريخ ۲۷ اسد ۱۳۶۱ ه. ش. (۱۸ اگست) ۱۹۸۲ یعنی يك روز قبل از جشن استقلال افغانستان چشم از جهان پوشید و بتاريخ ۲۸ اسد در شهدای صالحین بخاک سپرده شد.*

* نویسنده اثر، نخستین بار فوت عبدالهادی «داوی» این عاشق استقلال را از زیان دکتور اسدالله حبیب، رئیس پوهنتون کابل در منزل پوهاند دکتور غلام فاروق اعتمادی واقع در شش درك کابل شنیدم.

بروز پنجشنبه ۲۸ اسد که مصادف با روز رخصتی استقلال و روز بخاک سپاری شادروان «داوی» بود، ناحیه سوم حزبی، با منسوبین پوهنتون کابل و نواحی پنجم و ششم کابل کار داوطلبانه را براه انداخته بود و در واقع کوشش می‌شد، قدرت نمائی کنند و بمردم نشان داده شود که دولت و حزب بر اوضاع در اطراف و نواحی شهر کابل مسلط است. ولی هنوز نیم ساعت از آغاز کار در قسمت طاق ظفر پغمان شروع نشده بود که مجاهدین از هر طرف بالای منسوبین پوهنتون و نواحی حزبی به فیر آغاز کردند و بر اثر آن مرمی بپای محمد جان «یار» معاون لیلیه پوهنتون کابل اصابت کرده، زخمی شد. رهبری در تعمیر ولسوالی پناه بردند و سخت مضطرب و پریشان شدند. ظهور

آن آثار عبدالهادی «داوی»:

- زیست نامه «داوی» از ولادت تا پنجاه سالگی (نسخه خطی).
- سرحد و افغانستان چاپ کابل (بدون تاریخ).
- تجارت با اس.اس.آر (S.S.R) درباره (تجارت). مطبعه انیس ۱۹۲۷
- رجال وطن، شرح حال و آثار برخی از مشاهیر افغانستان
- دفترچه خطی اشعار
- زما رسول پاک. ترجمه پشتوی کتاب اردو
- ترجمه منظوم اشعار اردوی داکتر اقبال در دو جلد (بزبان دری در دو جلد)

۴. عبدالحسین «عزیز»:

در ۱۸۸۷ در تهران تولد و در آنجا درس خواند. در ۱۹۰۶ با پدرش که از هواخواهان سردار ایوب خان بوده و پناهنده شده بود، بعد از ۲۴ سال بکابل بازگشتند. او تحصیلات اش را در مدرسه حبیبه انجام داده و در ۱۹۲۰ در زمان که پدرش سفیر تهران بود، بحیث سکرتر اول سفارت گماشته شد. در بازگشت از ایران در ۱۹۲۴ در وزارت خارجه بحیث سرکاتب شعبه معاهدات و قونسلگری‌ها و شعبه ویزه مقرر گردید. در اگست ۱۹۲۵ بخاطر دست داشتن گرفتن پول (مفاد زیاد) در خرید اموال حکومت افغانی از هند بر طرف شد.^۹

بعد از برطرفی بحیث آمر ترانسپورت شرکت حمل و نقل Afgan Transport Company بین پشاور و کابل که رساندن پوسته سرکاری بین کابل - تورخم را نیز به عهده داشت، اجرای وظیفه کرد. به گفته پوهنیار: شرکای این شرکت که سرمایه‌شان يك لك افغانی بود و دفترشان در سرای بزرگ عبدالرحمن خان کوهدامنی واقع در شرق معاینه خانه مرکزی امروزی قرار داشت،

«رزمجو» چنان دست و پاچه شده بود که دستور داد هر چه زودتر پغمان را ترک کنند، در حالیکه چند تانک در نواحی طاق ظفر موجود بود، گریز گریز بطرف کابل آغاز گردید. در حالیکه را پورتاژ آن در شام همین روز در تلویزیون با طمطراق نمایش داده شد.

عبارت بودند: از عبدالحسین عزیز، عبدالجبار «جبارخیل» آمر بار چالانی پشاور، غلام فاروق عثمان، فیض محمد ناصری و سید غلام حیدر پاچا.^{۱۰} با سقوط دولت، امانی شرکت نیز سقوط کرد.

عبدالحسین عزیز در ۱۹۲۷ جنرال قونسل افغانی در دهلی و بعد در ۱۹۲۹ قونسل افغانی در کراچی مقرر شد. او که از گروپ عبدالهادی داوی وزیر تجارت وقت بود، در فرار شاه امان‌الله از افغانستان با وی و فیض محمد ناصری یکجا شده، در هند فعالیت‌های ضد سلطنت نادرشاه را انجام دادند. گرچه مامای او هاشم‌خان صدراعظم بود، ولی طرفدار افکار و اسلوب سیاسی امان‌الله خان بود، چنانچه در موقعی که بحیث سفیر افغانی در روم اجرای وظیفه می‌نمود، از ۱۷ می ۱۹۳۰ در نشریه دفاعیه شاه امان‌الله که در استانبول ترتیب شده بود، شرکت داشت. این نشریه به جواب تعرضات نادرشاه بر شاه امان‌الله بود که در جریده اصلاح در کابل نشر شده بود. جوابیه متذکره امان‌الله خان توسط ماشین تکثیر و به تعداد زیاد از طریق هند بکابل ارسال و توزیع گردیده بود. [این جوابیه توسط انتشارات راه‌پرچم به شکل دیجیتالی تدوین و همگانی شده و لینک دسترسی به آن در آخر کتاب آورده شده است] علاوه بر آن، عبدالحسین عزیز طوریکه حکومت کابل آرزو داشت راپورت‌های امان‌الله خان را به مرکز نمی‌فرستاد، لذا از روم تبدیل شد.^{۱۱}

اسناد آرشیفی در موردش نوشته است که توسط یحیی خیل مورد اعتماد نیست و عقیده بر اینست که پالیسی همدردی ضد برتانوی داشته، متمایل به امان‌الله است.^{۱۲} ولی پوهاند عبدالحی حبیبی در مورد او می‌نویسد: ... سفیر افغانی در روم مقرر و در سال‌های بعد به مراتب بلند سفارت و وزارت باقیماند و این وضع موجب نگرانی و سوظن وطن‌خواهان او گردید.^{۱۳}

غبار که خود در موضوع ذیدخل و در متن مسایل وارد بود، بیان می‌دارد که: ...مرامنامه حزب در استانبول تسوید و ... مطرح مباحثه يك مجلس سری قرار گرفت... درین مجلس شاه امان‌الله و عده از سفرای معزول و بر سرکار افغانی هم شامل بودند. یکی ازین، سفرا عبدالحسین خان «عزیز» وزیر مختار در روم بود. بعدها اعضای پارتی کشف کردند که این سردار نقابدار تصویبات این مجلس را به

نادرشاه فرستاد و خطر عظیمی متوجه اعضای مجلس نموده است... فیض محمد وزیرخارجه داوطلب تردید اعلامیه گردیده و به عجله کتابی بنام «تردید شایعات باطله شاه مخلوع» در زبان‌های اردو و دری (طبع کابل ۱۳۱۰ شمسی) منتشر ساخت... فیض محمد زکریا که قبلاً امان‌الله خان را امان‌الله «کبیر» می‌نامید او را سرزنش و متهم کرد...^{۱۴}

فرهنگ می‌گوید: نادرشاه مضمونی با عنوان «رد شایعات باطله» به قلم محمدامین خوگیا نی در روزنامه اصلاح شماره ۲۱ (مارچ ۱۹۳۱) امان‌الله را شخص فاسد جنایتکار و بی‌غیرت خواند.^{۱۵}

عبدالحسین عزیز در ۱۹۳۳ نماینده افغانستان در کنفرانس خلع سلاح ژنو بوده بعداً در همین سال سفیر افغانی در مسکو شد و در جون ۱۹۳۳ جنازه سردار محمدعزیز را از برلین بکابل آورد و در دسمبر همین سال به مسکو بازگشت. در ۱۹۳۸ بحیث وزیر فوائد عامه، در ۱۹۴۰ وزیر پست و تلگراف، نخستین سفیر افغانستان در واشنگتن (اپریل ۱۹۴۳)، نخستین نماینده افغانستان در ملل متحد (۱۹۴۶)، ریاست کمیسیون افغانی در موضوع آب رود هیرمند در ۱۹۵۰، وزیرمعارف در ۱۹۵۰، سفیر افغان در دهلی در ۱۹۵۴. او بنابر علالت مزاج غرض تداوی از دهلی به جرمنی رفت و در آنجا فوت کرد و میت‌اش بکابل انتقال داده شد (۱۹۶۰).

عبدالحسین عزیز مرد فکور بوده، انگلیسی خوب صحبت می‌کرد و دوستان زیاد در هند داشت. داوی در مصاحبه و گفتگوی با من فرمود که: عبدالحسین خان به شعائر اسلامی و عنعنات ملی پابندی داشت و برای حمایت او از حکومت وقت با کمال دلاوری تقاضای عدالت کرد.

۵. فیض محمد «ناصری»:

او در مکتب حبیبه درس خوانده، در زمان شاه امان‌الله در کورس تخنیک شامل

شد. در لویه جرگه جلال آباد، به نمایندگی از مردم کوه‌دامن اشتراک ورزید. * مدت زمانی عضو شورای دولت بود. در زمان سفارت «داوی» در لندن بحیث سکرتر دوم اجرای وظیفه می‌کرد. در بازگشت از لندن، بحیث عضو ریاست تفتیش مقرر شد. چون تفتیش عاملان او در هرات مورد تمجید امان‌الله خان قرار گرفت، باغ بزرگی باو بخشید. از فروش آن باغ، جایداد بزرگی در شکرده خریداری کرد. در وقت فرار امان‌الله به هند با داوی، عبدالحسین عزیز و یکدسته منورین دیگر به هند رفت. در ۱۹۳۰ به کابل آمد و بحیث رئیس شرکت نو تأسیس بنام «شرکت سهامی افغان» مقرر شد که معاملات اسعاری را اجرا کرده، دست صرافان را در آن زمینه کوتاه‌تر ساخت **

با آمدن عبدالمجید زابلی که بانک ملی رویکار شد از همکاری با او ابا ورزیده، در شکرده مصروف زراعت و جنگل داری شد.^{۱۶} (در ۱۹۲۷ در ردیف جراید غیردولتی، «پشتون برغ» به مدیریت فیض محمد ناصری به نشر می‌رسید).

فیض محمد ناصری که در زمره روشنفکران، زمانی در زندان بسر برده است، بعداً یکی از ملاکان بزرگ کوه‌دامن محسوب شده، تغییر فاحش در روش و سلوک او بوجود آمده بود. ظلم و تعدی او در شکرده معروف و زبانزد مردم شده بود تا سرحدی که سگ‌های بزرگ بنام ترکستانی نگه می‌داشت و بعضاً برای تفنن، آنها را با دهقانان خود بجنگ می‌انداخت. این کار و روش او، گلا دیاتورهای روم قدیم را بخاطرها زنده می‌کرد.

ظلم او بسر حدی رسیده بود که در يك نوبت تعداد مردم و برخی از دهقانان او، به سردار شاه محمود صدراعظم وقت، در حالیکه از باغ مشهوراش از دره شکرده

* پدرش، نائب سالار غلام‌نبی خان ناصری، از اولاده سیدالخان ناصری سپه‌سالار، شاه محمود هوتکی فاتح اصفهان بود. برادرانش همه در مسلک عسکری وظیفه داشتند. جنرال محمدعمر معروف به «سور جرنیل»، محمدافضل فرقه مشهور به «معین» وزارت حربیه وقت، جنرال محمداسحق، جنرال مرادعلی و دگروال حاجی احمدعلی.

** در همین دوره است که مردم او را بنام رئیس لنگ یاد می‌کردند او قامت نسبتاً متوسط داشت و جاق بود از يك پا می‌لنگید.

بازگشت می نمود، راه او را مسدود کردند و دادخواهی و عرض حال نمودند.

سردار شاه محمود، سخت برو برآشت و مورد غضبش قرار داد.

فیض محمد ناصری اگر از يك طرف شخص ظریف و حاضر جواب بود، از طرف دیگر استعمال کلمات کوچمه و بازار الفاظ رکیک و دشنام های غلیظ، حتی به ناموس جزء عادتش شده بود، در اواخر عمر اکثراً در دکان های مقابل مارکیت که بنام خودش یاد می شد، در پل باغ عمومی نشسته، يك تعداد عابری را ناراحت می ساخت. «ناصری» به عمر ۶۰ سالگی در ۱۹۵۸ فوت کرده در مقبره آبپاش در «سیاه سنگ» شکرده، جای که سیدالخان ناصری مدفون است، بخاک سپرده شد.

غبار تذکر داده است که ... هفته دیگر ابلاغیه جعلی بامضای فیض محمدخان «ناصری» و میرزا محمد اسمعیل خان، رفقای عبدالرحمن خان لودین نشر کرد که گویا این رفقا تصدیق کرده که عبدالرحمن لودین خائن است و مستحق اعدام بود. در حالیکه «ناصری» و «میرزا»، هر دو بیان می کردند که این سند جعلی بوده و آنها، قطعاً امضا نکرده اند.^{۱۷}

۶. سید غلام حیدر پاچا:

از خاندان معروف سادات کثر بوده، در حدود ۱۸۸۷ متولد گردیده بود. غفوری در مورد او می نویسد:

او يك جوان زیبا و نظیف و در عین حال ظریف بوده، در عصر امانیه کوریر سیاسی (قاصد سیاسی) در مسکو و بعداً در سفارت افغانی در انقره همکار خواجه هدایت الله بود. در اخیر سلطنت شاه امان الله بحیث مدیر عمومی زراعت در وزارت تجارت کار می کرد ... در ۱۳۰۷ (۱۹۲۸) در مدیریت سیاسی در وزرات خارجه رفت. در زمان حبیب الله کلکانی، بحیث نماینده نزد والی علی احمد در جگدلك رفت و پیام حبیب الله را باو رسانید. ولی توسط والی علی احمد زندانی شد و به کمک مردم جبارخیل نجات یافت. بعداً در جلال آباد، جریده «دکور غم» را نشر کرد.

هنگامی که غلام‌نبی خان چرخي بکابل آمد، همیشه او بمنزل اش در اندرابي رفت و آمد داشت. چون غلام‌نبی خان چرخي اعدام گردید، غلام‌حیدر پاچا، نیز گرفتار شده در ارگ زندانی شد (اواخر ۱۹۲۸) و در ۱۹۴۲ در زندان درگذشت. ...

غفوری حکایه دارد که... داکتر از پاچا صاحب پرسید که آیا ما و شما ازین زندان خلاص می‌شویم یا خیر؟ پادشاه صاحب خندید و گفت: بلی، مگر چند شرط دارد. شرط اول: باید کور شوی. شرط دوم: باید کر شوی. شرط سوم: باید گنگ شوی... پادشاه صاحب گفت مقصد از کر شدن این است که هر چه شنوی، ناشنیده گیر، و مدعا از کور شدن این می‌باشد که در اطراف و جوانب خود هر چه دیدی، نادیده بگیر و مدعا از گنگ شدن این است که زبان بسته گئی و هیچ نگویی...^{۱۸}

۷. خواجه هدایت‌الله:

از شیوه‌کی کابل بوده، در کوچه عاشقان و عارفان منزل داشت. در دوره امانی در وزارت خارجه کار می‌کرد و در دوره سفارت هاشم‌خان در ماسکو سکرتر بود. در دوره حبیب‌الله کلکانی همراه سردار محمدامین جان به هزاره جات رفته بود.

در زمان نادرشاه بکابل آمد و بحیث جنرال قونسل افغانی در دهلی جدید مقرر شد. بعداً بکابل خواسته شد و رئیس تنظیم هزاره‌جات تعیین گردید، ولی حرکات او تحت مراقبت حکومت قرار داشت تا اینکه در ارگ محبوس گردید و بعد از واقعه سفارت انگلیس در کابل، همراه محمدولی خان و غلام جیلانی خان چرخي و غیره در ۱۹۳۳ از محبس ارگ کشیده شد و در عقب دهم‌زنگ بدار آویخته شد، بروز اعدام بیت ذیل را برای فامیل خود نوشته بود:

ما برفتیم و عکس ما باقیست
گردش روزگار برعکس است^{۱۹}

غفوری در خاطرات خود می‌نویسد: ... خواجه هدایت‌الله که هاشم‌خان صدراعظم او را بچه خوانده بود، کوه قلفی می‌باشد. ... قاضی غلام حضرت گفت که انتقام خدائی حق است، خواجه هدایت‌الله، عبدالرحمن خان چیکلی را ... در هزاره جات به قتل رسانید و امروز منتقم حقیقی انتقام او را می‌گیرد ... محمدعمر

تاتا گفت که خوب شد، خواجه هدایت‌الله خان در مکتب حبیبه بود، خوب ذکاوت داشت، در وقت اعلیحضرت امان‌الله خان از مکتب فارغ و در وزارت خارجه بحیث سرکاتب شامل کار شد و کم‌کم ابراز لیاقت نمود ... بالاخره مأمور و در تاشکند به کفالت قونسلگری مقرر گردید. در وقت قونسلگری مشهد فعالیت‌های زیادی از او دیده شد. در اثر لیاقت خود جنرال قونسل مشهد مقرر شد و تا اواخر سلطنت امان‌الله خان در مشهد بود. يك تعداد هزاره‌های فراری افغانستان را که در مشهد بودند، تذکره افغانی داده، از ایران خارج و بافغانستان فرستاد ... ناگفته نماند که خواجه يك مدتی در ترکیه هم بحیث سکرتر سفارت کار کرد و زبان ترکی را خوب می‌داند. وقتی که انقلاب شد و امان‌الله خان در قندهار آمد خواجه از مشهد به قندهار بحضور شاه آمده داوطلب خدمت شد. امان‌الله خان گفت... اگر به هزاره جات رفته، قوم هزاره را برعلیه حبیب‌الله بچه سقاو به جنگ تشویق کنید بهتر، و من همراه شما برادر امین جان را روانه می‌کنم که باتفاق هم آنجا کار کنید. اگر ضرورت به پول و اسلحه حس شد، نفر و مکتوب روانه کنید تا پول و اسلحه از قندهار برای شما روانه کنم... مردم هزاره جات صادقانه، خودها را حاضر خدمت ساخت در ... آماده حمله بطرف کابل شدند ... قوای سقاوی شکست خورده، عبدالرحمن چیکلی که شخص دانسته بود دستگیر و غرغره شد... با رویکار شدن نادرخان خواجه هدایت‌الله برای جمع آوری اعانه به هند فرستاده شد، در بازگشت بحیث رئیس تنظیمه هزاره جات مقرر شد.^{۲۰} او که در هزاره جات بطرفداری شاه امان‌الله و در جنرال قونسلگری افغانی در دهلی ضد رژیم نادرشاه فعالیت کرده بود، اینک ظاهراً در دام تندویر نادرشاه افتاد.

نادرشاه در حصص دارالامان کابل، باغی و قلعه باو بخشید و او علناً مجالس دعوت از جوانان را دایر نمود و آزادانه سخن‌ها گفت. خواجه طی این مجالس که زیر مراقبت جواسیس شاه بود با بعضی از رفقاء و روشنفکران مطالب اصلی خودش را در میان نهاد و از خیانت‌های دولت و سازش او با انگلیس توسط شاهولی خان سخن زد و قضیه لزوم فعالیت عملی جوانان را ضد رژیم بمیان کشید. در حالیکه اعمال و اقوال او نزد سلطنت مکشوف بود.^{۲۱}

خواجه که فعلاً در بندی‌خانه است، جوان و چشمان درشت و سیاه دارد، قدش میانه و باریک اندام و سبزینه رنگ است. چهره گندمی و زیبا و فصاحت لسان و صحبت دلچسپ دارد. شخص سیاسی است... از کیفیت محبوسیت خود هیچ اظهار شکایت نکرده، آنقدر خونسرد است که زندان و زولانه و زنجیر را یک چیز بی‌اهمیت دانسته و در وقت راه گشتن با زولانه آزاد می‌گردد... ۲۲

خواجه گفت امروز حادثهٔ نهایت مهمی پیش شده. گفتم بلی. سراج‌الدین، مأمور زندان اظهار داشت که اعلیحضرت ساعت پنج عصر غلام‌نبی‌خان و برادرش غلام‌جیلانی‌خان و جانبازخان نائب سالار و شیراحمدخان فرقه مشر را بذریعه سید شریف‌خان سریاور به ارگ احضار نموده است. وقتی که غلام‌نبی‌خان با اعلیحضرت نادرشاه مواجه گردید بعد از دو دقیقه مذاکره، غلام‌نبی‌خان بذریعه قن‌داق‌های تفنگ گارد شاهی کشته شد و سه نفر دیگر آنها امر حبس‌شان داده شد و در ارگ زولانه و در سه اطاق جداگانه کوته قلفی شدند ... خواجه گفت که حقیقتاً که کشته شدن غلام‌نبی‌خان و محبوسیت دیگران اسباب پریشانی زیاد است... خواجه گفت این عمل نادرشاه عواقب وخیمی دارد ... خواجه گفت که غلام‌نبی‌خان دو نظر داشت یکی اینکه در صورت ممکنه بذریعهٔ کودتا وضع موجود را تغییر داده و دوباره امان‌الله خان را به تحت سلطنت افغانستان بنشانند و خود زمام صدارت... را اشغال کند. نظریه دوم این بود که در صورت عدم موفقیت به کودتا با حکومت نادرشاه سازش شود ... و سفارت‌های سابقه خود و برادرانش را ... اشغال نمایند.

اما نادرشاه او را غافلگیر کرد و قبل از وقت کارش را ساخت. محمد عمر تاتا از جای برخاست... و اظهار داشت که در بیرون ساعت ده پیش از چاشت یک حادثه فوق‌العاده مهم واقع شده است، باین ترتیب که عظیم‌جان پسر منشی نذیر که یکی از تعلیم یافته‌های آلمان و معلم مکتب نجات است، در سفارت برتانیه رفته و معاون سفارت را با دو سه نفر از کارمندان آن سفارت کشته و بالاخره خود را به پولیس تسلیم نموده و گفته است که می‌خواستم سفیر را بقتل برسانم مگر معاون او را یافتم و کشتم و خود او پنهان شد. ... (۱۵ سنبله ۱۳۱۲). خواجه گفت که اگر این قضیه حقیقت داشته باشد... قربانی‌های زیادی را جوانان متحمل خواهند

شد... خواجه تبسم نموده گفت... درین طور حادثات خطر بیشتر به ما و شما متوجه می‌باشد...

این موضوع آنقدر تأثیر ناگوار بر محبوسین کرد که همه را ناراحت ساخت. خواجه عزم کرد تا برای ده روز روزه بگیرد و از خوردن و روغن و دیگر محصولات حیوانی پرهیز کند... خواجه گفت که اگر همراه پاکی ریش یکی از رگ‌های بزرگ بازوی خود را قطع نمایم خون جریان پیدا می‌کند... اندک اندک مرگ فرا می‌رسد و این زندگی شوم دردناک خاتمه می‌یابد... خواجه گفت از گناه خودکشی می‌ترسم، اما به زندگانی آینده قطعاً امید ندارم...

خیال محمد حوالله‌دار وردکی آمد و پرسید که خواجه کجاست؟... گفت که قلعه بیگی صاحب خواسته است. گفتیم به کجا؟ گفت در دائره قلا (قلعه)... خیال محمد همراه خواجه هدایت‌الله از دروازه زندان خارج شدند، تا اندک اندک از نظر ما غایب شدند... اکنون ساعت یک نیم بعد از چاشت است، دروازه زندان باز شد، خیال محمد وردکی حوالله‌دار در حالیکه زولانه‌های خواجه را بدست داشت داخل شد، پیش او رفته پرسیدم: خواجه صاحب خلاص شد؟... گفت که خواجه صاحب کشته شد، او را غرغره کردند.

... فقیر احمد خان که رفیق دوره‌های مأموریت خواجه در روسیه بود، از شنیدن خبر کشته شدن او در شب جمعه از هوش رفت و عبدالغفور جان مثل دیوانه یخن خود را پاره کرد.^{۲۳}

۸. فقیر احمد خان:

از مردمان کابل جوان تحصیل کرده و جز حلقه سیاسی میر سید قاسم بود. در زمان سفارت هاشم خان در مسکو بحیث سکرتر مقرر بود و به نوشته غبار مورد توهین سفیر قرار گرفت و با آتش تفنگچه جواب این اهانت را داد. ولی بدبختانه یک نفر کوریر افغانی که خودش را بین فقیر احمد خان و محمد هاشم خان حایل ساخت، ازین گلوله بیافتاد و چشم از جهان پوشید... هاشم خان بقلم خود نام فقیر احمد خان را جز فهرست اعدام شدگان بنوشت.^{۲۴} بعد از آمدن مسکو بحیث

رئیس جنگلات مقرر شد و در زمان نادرشاه محبوس و در ۱۹۳۲ با محمدولی خان و چند نفر دیگر غرغره شد.^{۲۵}



غلام نبی خان وزیرمختار
در پاریس



غلام جیلانی خان
وزیرمختار در انقره



منشی میرغلام ننگره‌اری



سید محمد شریف کنری
سریاور حربی نادرشاه



مارشال شاه ولی خان و نائب سالار غلام نبی خان چرخ
در راه بازگشت از اروپا و طن حین مواصلت به پیشاور

به حکایت از غفوری: زمانیکه خواجه هدایت الله را به غرغره می بردند، فقیرجان او را دید و برایش گفت که اگر از شما چیزی بپرسند، عصبی نشوید. خواجه خندید و گفت کاشکه پرسان کنند... فقیراحمدخان از حادثه کشته شدن خواجه مانند يك کالبد بیجان گردیده است. بعوض گریه، خنده های زهرآگین نموده می گفت که انشاء الله بزودی روحاً با خواجه وصل می شوم. امکان ندارد که بتوانم دوام دهم و بدون خواجه زندگانی کنم. در همین، وقت خیال محمد حوالله دار دوباره آمد و گفت بفرمائید...

در همین گفتگو بودیم که فقیرجان در حالیکه لنگوته پاچ سفید و چین فولادی پوشیده بود ... لبانش پر از خنده بود. وقتیکه به دهلیز رسید و مرا دید گفت: صبورجان خواجه انتظار ما است، ترا هم خواسته اند؟ گفتم نی... سفیر صاحب غلام جیلانی خان در دهلیز بلند شد ... در حالیکه لنگوته ململ سفید و چین شتری رنگ پوشیده بود ... گفت دیگر کدام از رفیقان با ما می روند؟ مهدی جان و فقیراحمد جان گفتند ما هم با شما می رویم...

فقیرجان در حالی که تسبیح در دست داشت، همراه من خداحافظی کرد ... در همین وقت يك دسته عسکر با تفنگ ها و سرنیزه ها داخل شدند و آن چار محکوم

را از زندان خارج کردند (غلام‌جیلانی‌خان، مهدی‌جان، شیراحمدخان و فقیرجان) ... من در دهلیز مأموریت زندان آمدم، دیدم مأمور سراج‌الدین از اعدام محکومین مرگ فراغت یافته، زولانه‌های آنها را در اطاق خود گذاشته و لنگوته خود را کشیده نشسته و طنبور می‌زند.

مأمور زندان گفت با دارم مه رفتم. محمدولی‌خان وکیل را از برج کمیونیر بردم، بیچاره وکیل (که از جمله هشت سال حبس‌اش محض سه سال را در زندان سپری کرده بود) از مرگ خود بسیار خوشحال شد و گفت پایم کوتاه شده و مریضی دائمی دارم، مرگ مرا ازین همه غم و تکلیف نجات می‌دهد. گفتم محمدولی‌خان در جمله این نفرها کشته شد؟ گفت بلی، همراه وکیل پنج نفر در حویلی محبس غرغه شدند.

... گفتم جسد آنها چه شد گفت جسد وکیل را يك نفر از نوکرهای او و جسد فقیراحمدخان را پدر ریش سفیدش ... بردند.^{۲۶}

۹. فتح محمدخان «جبارخیل»:

پسر عصمت‌الله‌خان وزیرداخله امیر عبدالرحمن‌خان بود. تعلیمات خود را در اثنای فرار فامیل‌شان در هند بصورت متفرق دوام داد. حینکه در وقت امیر حبیب‌الله بکابل آمدند، بوظائف دولتی شامل گردید و درین پست‌ها کار کرده است: معاون اداره ایشک‌آقاسی عبدالحبیب، دفاتر معارف مفتش اداری، مفتش تدریسی، مدیر مکتبین، مدیر غازی. از زبان‌های خارجی اردو و انگلیسی را می‌دانست، هنرمند خوش‌آواز بوده، در میله‌های گروپ جمعیت محافظه کاران خوش‌خوانی و نغمه‌سرایی می‌کرد.^{۲۷} در ۱۳۱۳ ه. ش بعمر سالگی ۵۶ فوت شد.*

۱۰- عبدالجبارخان «جبارخیل»:

برادر کوچک فتح‌محمدخان است. تحصیلات خود را در هند انجام داده، در

* پسرش دکتور خیرمحمد ارسلا، دکتور گوش و گلو بود.

مراجعت بکابل در معارف بحیث معلم ایفای وظیفه می نمود. در ۱۹۲۵ در «شرکت موترانی افغان» شریک شده، بحیث نماینده آن شرکت در پشاور وظیفه داشت. چون شخص منور بود، همیشه با روشنفکران محشور می بود ... در آغاز دوره ظاهرشاه در وزارت معارف مقرر گردید و تا ۱۳۲۴ (۱۹۴۵) بهمین عهده باقیماند بعداً عضو مجلس اعیان شد. در حدود ۱۹۵۲ در کابل وفات کرد.^{۲۸}

۱۱. سیدهاشم:

برادر میر سیدقاسم لغمانی است، در چارباغ لغمان دنیا آمد. پس از فراغ از مکتب حبیبیه، بحیث معلم ملک زاده‌ها و بعداً مدیر آن مکتب مقرر گردید. مأموریت‌های بعدی اش عضو دارالتألیف، معلم دارالمعلمین، سرپرست اولین دسته طلاب افغانی به جرمنی، رئیس سرپرست طلاب افغانی در فرانسه، معلم دارالمعلمین، مستشار سفارت افغانی در زمان غلام‌نبی خان چرخ، در وقت حبیب‌الله کلکانی در هرات با شجاع‌الدوله همراه شد. در زمان نادرخان جنرال قونسل تاشکند بود (۱۹۳۱-۱۹۲۹) در همانجا کشته شد و جسدش در گوشه پشتۀ تپۀ مرنجان کابل بخاک سپرده شد. زبان انگلیسی و فرانسوی می دانست.^{۲۹}

۱۳. محمد کریم «نزیهی جلوه»:

در حوالی ۱۲۸۵ ه. ش (۱۹۰۶ میلادی) در گذر دربار شهر مزارشریف متولد گردیده، دوره رشدیه را در مکتب حبیبیه کابل به پایان رسانید. همچنان آموزش‌های علوم اسلامی را از محضر پدرش فرا گرفت.

به گفته واصف باختری نزیهی، دانشور سترگ بوده، میراث دانش در خون داشت. پدرش قاضی بابا مراد اندخوئی* همان قاضی معروف به عدالت، علم و بیدل‌شناس

* قاضی بابا مراد اندخوئی در ۱۲۳۷ خورشیدی ۱۸۵۸ (میلادی) در گذر کارگرخانه اندخوی چشم به جهان گشود. مبادی علوم را در مدارس دینی اندخوی فرا گرفت و جهت ادامه تحصیلات به بخارا شتافت و پس از یک سند فراغت و اذن تدریس به زادگاهش عودت نمود و با شهرت علمی مورد توجه قرار گرفت و بحیث قاضی میمنه مقرر شد (۱۸۹۰) در ۱۸۹۳ معزول و بکابل احضار شد و به منصب قاضی دارالقضای کابل منسوب شد.

است. او تجلی آموزش‌ها را در حجر تربیت پدر فرا گرفت. پاره از علوم را هم به توصیه پدر در محضر آدینه تاشقرغانی مشهور به ملای عرب آموخت. در ۱۳۱۰ خورشیدی (۱۹۳۱م) در خلال دو سه سال تاریخچه ادبیات افغانستان را نوشت.* بخش‌های از آثارش در سالنامه کابل، مجله کابل و ژوندون بازتاب یافتند. نژیی گاه گاه آمد و شدی داشت با شادروانان صفاء، غبار، خسته، قربت، حبیبی و غیره.



محمد کریم نژیی (جلوه)

او زبان‌های انگلیسی و عربی و ترکی را می‌دانست و در پژوهش‌های خویش از متون علمی و ادبی نگاشته شده بدین زبان‌ها بهره می‌گرفت. در زبان‌های فارسی، دری و ترکی چغتائی از پیشتازان بود. استادان بزرگی چون قاری عبدالله، سید مبشر طرازی،

در زمان امیر حبیب‌الله وظیفه خویش را در دارالقضای کابل حفظ کرد. طبق اسناد آرشیفی، در ۱۹۰۴ در ترکیب هیأتی تحت ریاست عنایت‌الله عازم کلکته هند شد. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به نخستین کتاب درباره جنبش مشروطیت تألیف و تجدید نظر جلد اول از پوهاند هاشمی)

در بازگشت از هند، بحیث قاضی محکمه بلخ مقرر شد و سپس قاضی نظامی گردید ... و در ۱۳۰۹ ه. ش (۱۹۳۰) در اندخوی فوت کرد (محمد امین متین اندخوی ۱۳۷۸، طبع پشاور. «اندخوی و جایگاه آن در تاریخ»)

* در سالنامه‌های ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ مقاله «تاریخچه ادبیات» در شماره‌ها سال‌های دوم و سوم و چهارم مجله کابل «مؤلفات افغانستان» «آثار محررین افغانستان» «مشاهیر افغانستان» «تبعات تاریخی افغانستان» و غیره به نشر رسیده است

و هاشم شایق افندی از رهنمون کنندگان وی بودند، و صورتگر کبیر پروفیسور غلام محمد میمنگی از مشوقان اش در حشر و نشر با درفش داران جنبش مشروطه خواهی دوم و آزادی خواهان بود.^{۳۰}

نزیهی، بعد از عضویت در انجمن ادبی کابل، بامور تجارت پرداخت. در دوره هفتم شورای ملی وکیل مردم اندخوی بود. به گفته پوهاند حبیبی، نزیهی در فراکسیون ترقی پسند روشنفکران موقف دست چپ داشت. وی بعد از مدتی کارمند صدارت عظمی و وکیل التجار افغانی در مشهد بود که بعد از آن متقاعد گردید.^{۳۱}

محمد کریم نزیهی در وقت ساختن قانون اساسی ۱۹۶۴ در کمیسیون ۲۸ نفری شامل بود. زمانیکه مسئله زبان های رسمی مورد مباحثه قرار گرفت، صدیق الله رشتین و همکاران او سعی ورزیدند تا از رسمی شدن دوباره زبان دری جلوگیری کنند. هرچند درین باره به مقصود نرسیدند. چون در ضمن مباحثه راجع باین موضوع محمد قدیر تره کی زبان ازبکی و سایر زبان های محلی را زبان های منحط خواند، محمد کریم نزیهی، برسم احتجاج با مجلس مقاطعه کرد.^{۳۲}

از کریم نزیهی این شخصیتی که در نبردگاه در صف طرفداران ترقی، ضد استبداد و انعکاس دهنده خواسته های طبقات و اقشار گسترده مردم قرار گرفته بود، طوریکه گفته شد، آثار مقالات و اشعاری که در آن روشنگری و نوجویی به مشاهده می رسد ازو باقیمانده است. در یک شعر که در ایام جوانی سروده و جوانان کشور را به مبارزه دعوت کرده چنین گفته است:

سعی برهم زدن منشاء بیداد کنید
که ازین ذلت و خواری، همه آزاد کنید
نه نشینید ز پا، دم بدم ارشاد کنید
فکر آینده ملک خود و اولاد کنید
گریه بر فاقه کشان خود و فریاد کنید
خانه ظلم و ستم یکسره بر باد کنید
عالمی نو ز مساوات و حق ایجاد کنید

تا کی از جور و ستم شکوه و فریاد کنید
دست ما دامن تن باد، جوانان غیور
صد هزاران چو منت، آتش بیداد بسوخت
فتنه انگیزخته تبعیض نژادی در خلق
چندی ازخوان نعم، سرخوش و شیرین کامند
خانمان کرد تبه، تا شود آباد خودش
تا شود بر همگان امن و عدالت قایم

تا بکی رحم باین دسته شیا دکنید
 طرح ویرانی این بنگه ز بنیاد کنید
 قصد آتش زدن خانه صیاد کنید
 تکیه بر خود و بازوی چو فولاد کنید
 تا ز خود روح شهیدان وطن شاد کنید
 شرح این سوخته را بر همه انشاد کنید
 در خورشان و شرف مملکت آباد کنید
 رفته باشیم ازین ورطه ز ما یاد کنید
 کاش خاکم به بر سایه شمشاد کنید
 مهوشان زیب لب و حسن خداداد کنید
 يك نفس یاد از این «جلوه» ناشاد کنید

ای جوانان ستم مرتجعان چند کشید
 ننگ دارد بشـریت از چنین کهنه رژیم
 آشیان همه مرغان ز ستم آتش زد
 ندهند ارزش گاهی به حقوق بشری
 غازه سازید ز خون شاهد آزادی را
 سوخت ای هم‌نفسان آتش استبداد
 چشم امید به تونسل جوان دوخته ام
 روزی آید که شود خلق به خلق حاکم و ما
 می‌برم در دل زار حسرت آزادی را
 شعر من لاله باغ دل خونین منست
 هر کجا لاله رخی با قدسروی دیدید

نزیهی که در يك زمهریر سیاسی در ۱۳۶۱ (۱۹۸۲) از کشور خارج شده بود از زمستان سال بعد آن در دهلی وفات یافت.*

علاوه بر پیشگامان فوق‌الذکر غلام احمد اعتمادی، محمد ابراهیم جمشیدی، بشیراحمد ابوی، ماما ابراهیم ساعت ساز پدر دکتور محمداسمعیل «علم» از چنداول کابل، غلام رضا رحمت و عده دیگر نیز ازین حلقه بودند.

* نزیهی گاه گاه آمد و شدی با «غبار» داشت، در دو نوبت که اولین و آخرین دیدارمان در منزل غبار واقع در مکروریان‌های سابقه کابل بود، او را آدم دانشور، پر و با استدلال یافتیم. در مصاحبه که نویسنده با غبار در مورد مشروطیت در افغانستان داشتیم و سولاتی مختلف از او می‌کردم، بعد از اظهارات غبار، نزیهی نظر خود را توضیح می‌کرد و بعضاً با غبار به جر و بحث و گفتگو می‌پرداخت. صحبت و بحث‌های‌شان برای من بسیار دلچسب و آموزنده در مورد حرکت مشروطیت و تاریخ معاصر افغانستان بود.

حلقه رادیکال‌ها

۱. عبدالرحمن «لودین»:

او در ۱۸۹۳ بدنیا آمده است. به گفته دکتور اسدالله حبیب، لودین تمایلات سیاسی مشروطه‌خواهی را از پدر رزمنده و سرافراز خویش میراث گرفت و در کوره مبارزات جوانان آزاداندیش آن‌وقت در صف آنان چون پولاد آبدیده‌ی گردید. او که در شعر «افغان» تخلص می‌کرد، بحیث محرر اخبار تأثیر زیادی در حفظ روحیه رزمی آن داشت. سراج‌الخبار مکتب پرورش خوبی برای صفوف فراخ روشنفکران عصر بشمار می‌رفت، چون لودین بزبان‌های ترکی، عربی، انگلیسی و اردو آشنائی داشت، استفاده از منابع گوناگون شعر و مقاله‌های سیاسی و اجتماعی او را غنای شایسته‌ی بخشیده بود.^{۳۳} مسایل عمیق اجتماعی زمان نه تنها در سراج‌الخبار، بلکه بعداً در «امان افغان» و سال‌های اول و دوم انیس نیز توسط او به نشر رسیده است.

حلقه‌های کوچک روشنفکران، آثار راجع به انقلاب عثمانی و نه‌لست‌های روسیه و فعالیت‌های آزادی‌خواهان و مشروطه‌خواهان شرق را می‌خواندند. بعضاً اینگونه آثار را در نسخه‌های خطی نقل کرده، به‌مدیگر می‌رساندند. چون در جمله ممالک اسلامی، ترکیه بیشتر در آستانه انقلاب قرار گرفته بود، آثار ترکی زیادتر مورد توجه و دلچسپی بود و يك عده روشنفکران، زبان ترکی را به‌مین مقصد فرا گرفتند.^{۳۴} که «لودین» یکی از آنها بود.

عمل تروریستی را مشروطه‌خواهان بمثابه یکی از وسایل پیروزی بر دشمن پذیرفته بودند و در مورد خاصی بدان متوسل شده اند. از آنجمله بود دستور سوءقصدی در شب سالگرد تولد امیر در شور بازار کابل که به ناکامی انجامید و امیرجان سلامت بُرد. بعد از فیر تفنگ‌گجه بر امیر حبیب‌الله عبدالرحمن «لودین» با طوق و زنجیر با يك عده از مشروطه‌خواهان دیگر در زندان ارگ کابل کوتاه قلفی شدند. با رویکار آمدن شاه امان، روشنفکران و «جوانان افغان» از زندان‌ها آزاد شدند و

در پست‌های دولتی گماشته شدند و از آنجمله عبدالرحمن «لودین» که مأموریت‌های رسمی او ازین قرار بود:

در اداره «امان افغان»، عضو هیأت سفارت فوق‌العاده افغانی در اتحاد شوروی (۱۹۱۹)، عضویت در مجلس قانونگذاری (قانون اساسی ۱۹۲۱)، عضویت در مرکه پشتو (۱۹۲۳)، سرمنشی شاه امان‌الله (۱۹۲۴)، رئیس بلدیۀ قندهار (۱۹۲۶)، رئیس گمرک کابل (۱۹۲۷-۱۹۲۸)، عضویت در لویه جرگه‌های دوره امانی (۱۹۲۴ و ۱۹۲۸) رئیس بلدیۀ کابل در زمان نادرشاه در دسمبر (۱۹۲۹)

«لودین» در طی تمام این دوره، در حلقه سیاسی رادیکال‌های دست چپ باقی ماند و رهبری آن حلقه را بدوش داشت. کهنه پرستان محافظه کار او را دوست نداشتند. برخی او را بلشویک یاد می‌کردند و در مورد او نظر چندان مساعدی نداشتند. حتی عبدالهادی داوی از حلقه اعتدالیون، در مصاحبه اش به نویسنده، در مورد او تبصره منفی نموده و گفت که عبدالرحمن خان لودین زیاد با هر نوع مردم محشور بود.

به نوشته غبار «لودین» جوان چارشانه، دارای چشمان سیاه ولی نافذ و موی مجعد قدری به فربهی متمایل بود. قامت متوسط و رنگ گندمی داشت.^{۳۵}

محیط خانواده او، در روحیه طغیانی و انقلابی او تأثیر بارز داشت. او آدم دلیر، حاد، رادیکال، آتشین مزاج، نقاد و آزادی‌خواه نهایت بی‌باک و صریح الهجه بود. قید را بر خود روا نمی‌داشت. او در عین جدیت، انسان ظریف بود.

در زبان‌های دری و پشتو نویسنده نیرومند و شاعر مبتکر و مستقلى بود. آثار نشر و نظم سیاسی و اجتماعی او با رسالۀ بیوگرافی رجال عمده اداره عصر او و قاموس بزرگ لغات پشتو در دری او که همه نسخ خطی بودند، از بین رفته است. مگر اندکی يك مخمس انتقادی او که سخنوری و صراحت لهجه اش را آشکارا می‌سازد، به نسبت سیاست منفی و بیطرفی امیر حبیب‌الله و ارباب قدرت و مغرور عصر

خودش که قریباً به «خرنامه» * عشقی همدانی شباهت دارد تحت عنوان «نعره»

* عشقی که اصلاً از کردستان و در همدان تولد شده بود، هم عصر، هم سن و سال و همپایه عبدالرحمن «لودین» بود. «عشقی» و «لودین» در بسا صفات و خصایل وجوه و اشتراکاتی داشتند. هر دو جوان غیور، بیباک، میهن دوست، شجاع، فداکار و نویسندگان انقلابی بودند و وضع آشفته و روزگار سیاه زنان کشورشان را مجسم می‌نمایند. عشقی که در اوایل جنگ جهانی چندسال باستانبول رفته بود، بعدها به تهران آمد. يك نوبت از طرف مشیرالدوله صدراعظم بحیث رئیس بلدیة اصفهان تعین شد و نه پذیرفت. مقالات انقلابی و اشعار فراوان سیاسی دارد. به دنبال انتشار شماره جمهوری نامه او که در حدود یکصد و سیزده بیت است ترور شد. اینك يك بیت آن طور نمونه

ترقی اندرین کشور محال است
که درین مملکت قحط الرجال است
از حسین مکی، قسمت اول ص ۳۹۸ از هزلیات عشقی
«خرنامه»

دردا و حسرتا که جهان شد به کام خرا!	زد چرخ سفلہ، سکہ دولت به نام خرا!
.....	
خرها تمام محترمند اندرین دیارا!	باید نمود از دل و جان احترام خرا
خرها وکیل ملت و ارکان دولتند	بنگر که بر چه پایه رسیده مقام خرا
شد دائمی ریاست خرها به مُلک ما	ثبت است بر جریده عالم دوام خرا
.....	
روزی که جلسۀ وزرا منعقد شود	دربار چون طوبله شود ز ازدحام خرا
در غیبت وزیر، معاون شود کفیل	گوسالۀ است نایب و قائم مقام خرا
.....	
خرهای تیزهوش، وزیران دولتند	یا حَیْدا ز رتبه و شأن و مقام خرا
از آن الاغ‌تر وکلایند از این گروه	تثبیت شد به خلق جهان احتشام خرا
شخص رئیس دولت ما مظهر خراست	نبود به جز خرا آری قائم مقام خرا
چون نسبت وزیر به خرا، ظلم بر خراست	انصاف نیست، کاستن از احترام خرا
.....	
امروز روز خرخری و خرسواری است	فردا زمان خرگشی و انتقام خرا

از کلیات مصبور، عشقی تألیف علی اکبر مشیر سلمی تهران ۱۳۴۱ (۴۳۳)

سراشیده است که متن کامل آن در فصل اول معرفی گردیده درینجا محض دو مصرع آن را تقدیم می‌نمایم:

«گویند در اطاعت ما، گاو خر شوید»

در مصرع دیگری می‌گوید خوب ای خران چرید تا چاق‌تر شوید

غبار یکی از هم‌زمان عبدالرحمن لودین، در مورد اعدام او می‌نویسد: «دولت اولین ضربه خود را بر فرق جمعیت جوانان افغان زد من در برلین بودم که شاه، عبدالرحمن لودین را (آنوقت رئیس بلدیۀ کابل بود) در قصر دلکشا احضار و به مجرد رسیدن امر کرد که او را همانجا نزدیک برج ساعت نظامیان گارد گلوله باران کردند و نعش اش را روی خری نزد زنش در شوربازار فرستادند. میت او در قبرستان شهدای صالحین بدون نام و نشان دفن شد... راجع به عبدالرحمن خان توطئه شد که توسط شیراحمد خان تاجر، در بدل اجرت یک نفر جراحی را واداشتند که از نام عبدالرحمن خان رئیس بلدیۀ در بازارهای کابل، جار بزند: «مردم شمالی کوه‌دامن و کوهستان بغاوت کرده و تا نزدیک کابل رسیده اند، شما مردم کابل هوشیار و حاضر بدفاع خود شوید و دکان‌ها را به بندید»

حکومت این جار را تحریک مردم از طرف رئیس بلدیۀ خوانده، خودش را کشته خانه اش را تفتیش و آثار قلمی اش را ضبط نمود. و آنگاه محمدگل خان مهمند وزیرداخله در منبر مسجد چوب فروشی کابل بالا شد و نطقی دایر به گُفر و زندقه و الحاد عبدالرحمن ایراد کرد و بوتلی را کشیده به مردم نشان داد و گفت: «این بوتل شرابی است که از خانه عبدالرحمن بدست آورده ام»

در مورد زنان: گوید

مر مرا هیچ گنه نیست بجز آنکه زنم زین گناه است که تا زنده ام اندر کفتم
من سیه پوشم و تا این سیه از تن نکنم تو سیه بختی و بدبخت چو بخت تو منم
منم آن که بود بخت تو سپید کنم

عشقی ص ۲۱۴

... جریده رسمی اصلاح، مورخ ۱۳ اسد ۱۳۰۹ شمسی چنین نوشت: «نظر به خیانت کاری که از عبدالرحمن رئیس بلدیة، بر ضد مفاد و مصالح جامعه قولاً کتباً (۴) و عملاً در اغتشاش موجوده اشرار قریه کلکان و کوهدامن بظهور پیوست، مشارالیه محکوم به اعدام گردیده و تفصیلات خیانت او را به شماره آینده باطلاع عموم خواهیم رسانید... اما این اطلاع، بعموم هرگز عملی نشد...»^{۳۶}

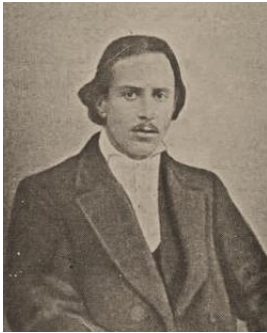
پوهاند حبیبی درین رابطه می نویسد: ... روزی در دلکشا بر سفره شاهی نان خورد و شاه با او به نرمی سخن می گفت. چون از نان خوردن فارغ شدند شاه به سپاهیان حاضریش بدون مقدمه امر داد تا او را بگیرند و بیرون قصر دلکشا بکشند.^{۳۷}

پوهنیار، بحواله رشتیا از زبان میرزا نوروز و حافظ نورمحمد کهگدای می نویسد: «... عبدالرحمن رئیس بلدیة برای مسلح نمودن مردم کابل خواهش يك تعداد اسلحه را کرد. نادرخان به او مشتبّه شد و در وقتی که اوامر شاه را در کتابچه خود نوت می کرد، نادرخان کتابچه را از دست او گرفته، شب مطالعه کرد. تمام یادداشت ها و اشعار انقلابی را خواند. فردا نامبرده را در مجلس وزراء خواست و از روی یادداشت های خودش مخالفت او را با خود بر روی او کشیده، فی المجلس امر نمود که او را اعدام نمایند.»^{۳۸}

اما، جنرال محمدصفر «غریزی نورستانی» یاور نادرشاه که در ظاهر، یکی از رفقای جانی غلام نبی خان چرخ، ولی مراقب شب و روز غلام نبی خان بود، در يك مصاحبه با نویسنده چشم دید خود را که حاضر هر دو صحنه بود چنین اظهار کرد:

اعلیحضرت نادرشاه، عبدالرحمن لودین رئیس بلدیة را خواست و به تپه تاج بیگ رفتند. در آنجا شاه در مورد شهر کابل بر رئیس بلدیة، هدایاتی داده می رفت. لودین فرمایشات و اوامر شاه را در کتابچه یادداشت خود نوت می گرفت. بعد ازان صحبت های طولانی پایان یافت. لودین می خواست کتابچه اش را به جیب بگذارد که شاه کتابچه او را خواست و آنرا ورق زد و نگاه سطحی به کتابچه اش کرد و گفت که فعلاً نزد من باشد و آنرا با خود برد. فردای آنروز لودین به ارگ خواسته شد، در حالیکه شاه و محمد هاشم خان صدراعظم حاضر بودند، چند سؤال و

جواب بسیار مختصر بین شاه و لودین رد و بدل شد. در حالیکه لودین در برابرشان استاده بود، دفعه‌تاً مورد عتاب صدراعظم قرار گرفت. هاشم‌خان از موهای لودین گرفته به حواله‌ی مشت و لگد آغاز کرد و با این وضع از اطاقاش کشید و به محافظان امر کرد که بزنید. همینکه محافظان به لت و کوب شروع کردند، گفت که آنقدر بزنید که بمیرد...^{۳۹}



سید محمدرضا میرزاده عشقی



عبدالرحمن لودین

عبدالعزیز «لطیف» برنج فروش، یکی از اقارب غلام محی‌الدین «آرقی» که فعلاً در دوره‌ی کهولت بسر می‌برد و در توپچی باغ کابل زندگی دارد، چندین مرتبه چنین روایت کرد (عُهدہ آن بدوش راوی است) که: راپور موجودیت یادداشت‌های عبدالرحمن «لودین» را حافظ نورمحمد گهگدای به نادرشاه اطلاع داده بود. همچنان او گفت که عبدالرحمن لودین رئیس بلدیہ به دکاندارهای کابل توصیه کرده بود که باید هر کدامشان یک یک سوتہ چوب در دکان‌های خود داشته باشند. گرچه در ظاهر امر، این موضوع بخاطر دفاع از حمله احتمالی مردم شمالی بر کابل وانمود شده بود، ولی در واقعیت امر این یک آمادگی برای حمله ناگهانی و سرنگونی نادرخان صورت گرفته بود. چون دولت از اصل قضیه آگاه شد عبدالرحمن لودین را بکشت. اسد ۱۳۰۹ ه. ش مطابق (جولای ۱۹۳۰)^{۴۰}

قسمی که اشاره شد، لودین برای تقویت و بقای دولت امانی، نظرات و پیشنهادات خودش را تقدیم کرد که جوهرش از ینقرار بود:

تجدد پروری حکومت، انتخابات وکلاء، تشکیل و تأسیس شورای ملی، جلوگیری از رشوت و اختلاس و فساد اداره، شایسته سالاری در تقرر در ادارات، ضرورت تشکیل حزب سیاسی، ضرورت تنظیم اردوی قوی و تجدید نظر بر مواد نظامنامه و قوانین دیگر.^{۴۱}

در دوره نادری، با اعلان پادشاهی نادرخان، جمعیت «جوانان افغان» که قضیه حرکت خویش را در برابر دولت جدید طرح نمود، عبدالرحمن لودین گفت: «چیزهای که رفقاء گفتند تا حال يك نظریه است و نظریه بایستی در تجربه و عمل تطبیق شود. برای اینکار صبر و انتظار و مشاهده و تعقیب اوضاع اداری مملکت لازم است تا آنوقت، جمعیت بایستی در انتظار باقی بماند و افراد جمعیت در مقام‌های حساس دولتی از قبل عضویت کابینه، نایب‌الحکومگی و غیره اشتراک ننمایند... بعد از آنکه دولت پروگرام خود را در محل تطبیق گذاشت و خط‌مشی سیاست داخلی و خارجی او آشکار گردید ما و شما می‌توانیم که خط حرکت جمعیت خود را معین و طرز مبارزه را مشخص نمائیم.^{۴۲}

... بالاخره مجلس باکثرت آراء فیصله کرد که مبارزه مخفی ضد دولت جدید به شدت تعقیب گردد. ولی مبارزه علنی فعلاً بصورت موقتی معطل گذاشته شود ... تا دستگاه حاکمه جدید بشکل ثابت خودش را بمردم نشان دهد ... دولت در تطبیق پروگرام خویش، عجله نشان می‌داد. خصوصاً ... در طی يك سال، اولین ضربه خود را بر فرق جمعیت فرود آورد. این وقت غلام محی‌الدین آرتی از راه شوروی به ترکیه کمالی رفته بود... عبدالرحمن لودین رئیس بلدیة کابل گلوله باران شد ...^{۴۳}

عبدالرحمن لودین رئیس بلدیة کابل، در جلسه محاکمه محمدولی خان بایستاد و صدا کرد که مضحک‌تر ازین محاکمه‌ئی در جهان نبوده است که برای محکوم کردن شخصی مثل محمدولی خان باتهام طرفداری بچه سقا، شهودی که علیه او آورده شده، همه از دوستان و خدمتگاران بچه سقا استند، از روبه پرسیدند که شاهد ادعایت کیست؟ در جواب دُم خود را جنباند و گفت این است شاهد من...^{۴۴}



محمدگل مهمند



محمد نوروز، سرمنشی شاه



حافظ نورمحمد گهگدای



محمد صفر غرزی نورستانی
یاور نادرشاه

۲. تاج محمد بلوچ:

سرگذشت او، در شماره ۵ مشروطه خواهان در صفحه ۲۶۳ جلد اول بیان شده است.

۳. محمد انور بسمل:

ذکرش در صفحه ۲۸۶ جلد اول مشروطه خواهان دیده شود.

۴. میر غلام محمد «غبار»:

مرد سالخورده که برای شناخت این دانشور سترگ، تیزبین، دقیق، سنگین و پرابهت و شخصیت چندی بعدی که نویسندگان و پژوهشگران جوان و سالخوردگان، قدرت سحر و جادوی قلم او را یعنی وسیله که بشر را به ترقی و تکامل سوق می دهد و به گفته صاحب نظری از کوه های پر از سنگ، چشمه های آب جاری می سازد و از دشت های لم یزرع، گل و سنبل می رویاند، می شناسند و پایگاه و جایگاه راستین او را بدرستی درک می کنند، در ۱۸۹۸ در کابل بدنیا آمد.

«غبار» که به گفته داکتر سید مخدوم رهین با قامتی بلند و استخوانی، دیدارش آدم را بی اختیار به احترام وامی داشت، نگاه نافذی داشت و در جبینش شور حق پرستی نسل های بسیار نهفته بود. با آن قامت استخوانی، گوئی صلابت هندوکش را بر شانه می کشید. در آغاز کارهای مطبوعاتی و اداری خویش، میر غلام محمد الحسینی نامیده می شد، تحصیلات خصوصی داشت و نخستین آموزش ها را در حجره تربیت خانواده فرا گرفت. خانواده اش اهل دانش و ضمناً از کارمندان دولتی بودند، امکانات فراگیری خواندن و نوشتن و آگاهی از مسایل مورد غبار را در دوران طفولیت و آغاز جوانی فراهم نمودند.

غبار مطالعات و تحقیق و دانش خود را در رشته های تاریخ، ادب، فلسفه و اجتماعیات، دوام داد و بدان افزونی بخشید و نویسنده نیرومند بار آمد. و دیده می شود که بتدریج علایق ملی و اجتماعی، نظریات، عقائد، طرز بینش و بالاخره شخصیت او که محصول همان فضای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی

دوران وی بوده و شکل گرفته بود، مشاهده می‌کند که رهبری فرهنگی کشور در دست لایه بالائی روحانیت بوده، به فکر مقام و موقعیت خود و توجیه گر قدرت مسلط سیاسی بوده و با هرگونه تغییر و ترقی مخالفت شدید داشتند. رهبری، سیاسی اقتصادی با دولت استبدادی، در حال ضعف و فساد که به فکر چیزی نبودند جز حفظ قدرت خود و چپاول و اختناق مردم آنهم در حمایت و اسارت استعمارچیان انگلیسی قرار داشت و اگر تکان و تحولی از جهات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، اداری و فرهنگی در کشور بنا داشت، با پیش‌گامی افراد انگشت شماری از روشنفکران روحانیون روشنگرا و نواندیش و تحول طلبان و مشروطه‌خواهان و آزادی‌خواهان آغاز گردد، با خشونت سرکوب گردید.

بدینسان دیده می‌شود که غبار بدبختی‌ها و شقاوت‌های شرقی را مشاهده و به گفته لطیف ناظمی از یکسو شاهد عینی آزادی‌خواهی، روشنگری، جنبش‌های ضد استعماری بود و از سوی دیگر ناظر واپسگرایی، خودکامگی، وابستگی، ستم‌بارگی و مصیبت‌های قومی و تباری را با همه ابعاد و طیف‌هایش لمس کرده بود.^۵ و همه این حوادث و وقایع در ذهن‌اش نقش پایدار گذاشته بود. همگام با آن نوشته‌های سراج‌الخبار و اندیشه‌های برخی از مشروطه‌خواهان و آزادی‌خواهان از مشوقانش در حشر و نشر با درفش‌داران جنبش مشروطه‌خواهی دوم و آزادی‌خواهان الهام‌بخش اندیشه‌های او بود و هم درین دوره است که به خواندن و مطالعه کتب و آثاری درین رابطه دسترسی زیادی پیدا می‌کند. غبار در یکی از مصاحبه‌هایش با نگارنده، ازین آثار نام برد*:

* سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ، او که فرزند یکی از تاجران بزرگ آذربایجان بود، پنجاه سال قبل از تألیف کتابش به عزم تجارت به مصر رفته و در اندک زمان ثروت اندوخته و مشاهدات خود را از مصر تا فارس در قید تحریر آورده است. کتاب وی نخستین ناول فارسی به سبک اروپایی است که در سه جلد در جاهای مختلف یعنی جلد اول در قاهره، جلد دوم در ۱۹۰۷ در کلکته و جلد سوم در ۱۹۰۹ در استانبول چاپ شده است. کتاب بعنوان دائرةالمعارف اوضاع نابسامان اجتماعی، اقتصادی و سیاسی فارس شرح عقب ماندگی‌های ساحات مختلف آن کشور را تحت حمله قرار داده از ناآگاهی‌های مردم، سرگرمی‌های آنان به کارهای بیهوده، فریبکاری‌های ملایان، ستمگری‌های حکمرانان، بی‌پروایی (دولت) و در آن جاپان را بحیث مودل و نمونه انکشاف تذکر داده است. این اثر، در بیداری مردم ایران اثر داشت و از خواندن این کتاب بیدار شدند.

آثاری راجع به انقلاب عثمانی، نهلست‌های روسیه، آزادی‌خواهان شرق، طالب‌اف، «حاجی بابا»، «سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ»، «جام جم هندوستان»

میرزا عبدالرحیم طالب‌اف (۱۸۳۴ - ۱۹۱۱) در تبریز متولد شده بود و در جوانی به قفقاز رفت و در آنجا مقیم شد. او توانست قسمت آخر عمر خود را صرف نشر افکار و اندیشم‌های که داشت، نماید. او با زبان و قلم با سبکی معتدل مفاصد استبداد و عقب ماندگی ایرانیان را از کاروان تمدن جهان و پیشرفت اروپائیان به گوش مردم رسانید و کتابی چند درین راه نوشت که مهم‌ترین آنها یکی کتاب «احمد» و دیگری کتاب مسالک‌المحستین است که در روشن کردن علاج اعراض اجتماعی و تهییج و تشویق روشنفکران کمک فراوان نمود. بعد از برقراری مشروطیت، طالب‌اف مقالاتی چند که حاکی از نگرانی از اوضاع بود منتشر کرد. چنانچه در یکی از مقالاتش می‌نویسد: «تا بحال دچار گاو یک شاخ بودیم و ازین می‌ترسم که بعد ازین مبتلا به گاو هزار شاخ بشویم». منظورش این بود که تا حالا دچار استبداد یک نفر بودیم و می‌ترسم دچار هزارها دجال و آشوب‌طلب بشویم. سر سلسله روحانیون مستبد ایران، شیخ فیض‌الله او را تکفیر کرد و پی‌دین خواند و تالیفاتش را مخالف شرع اسلام، اعلام داشت. طالب‌اف چه در دوره استبداد و چه در زمان مشروطیت، مردی آزادی‌خواه و ملت دوست و روشنفکر و طرفدار ترقی ایران بود، ولی نظر به کهولت سن و تجربه زیاد و آشنائی با اوضاع روسیه استبدادی با افکار تند انقلابی موافق نبود و طرفدار تکامل تدریجی بود. (مهدی ملک زاده ص ۱۹۰ و ۱۹۱). به نوشته حائری انقلاب مشروطیت جاپان و رویدادهای بعدی آن طالب‌اف را سخت تحت تأثیر قرار داده است که نه تنها در کتاب‌ها خود تغییرات و نوسازی جاپان را سخت بستاید، بلکه او را بر آن داشت تا قانون آسای جاپان را به فارسی برگردانده، در پایان کتاب «مسایل مسایل الحیات» خود بیاورد.

طالب‌اف که سرگرم کسب و کار و بازرگانی بود، با شیوه‌های خودآموزی و علاقه شخصی به رمان، نه تنها یک روشنگر سیاسی و اجتماعی گشت، بلکه حتی آثاری در فزیک و هیات از خود بیدارگر گذاشت.

در نوشته خود، جنبه‌های مثبت نوحاهی، بویژه اصول مشروطیت گونه غربی را ستایش می‌کرد. (هادی حائری ۴۸) نوشته‌های طالب‌اف که در آگاهی مردم ایران مؤثر بود، در میان روشنفکران غرب گرا دست بدست می‌گشت.

ویکتور هوگو، نابغه قرن ۱۹ اثرش «بینوایان» تصویر راستین سیمای مردم فرانسه در قرن نهم به فارسی ترجمه شده و یک اثر بزرگ جهانی شمرده می‌شود.

روزنامه صوراسرافیل، یکی از روزنامه‌های مهمی بود که در آغاز مشروطیت ایران از طرف یک عده مشروطه‌خواهان تأسیس شده (۱۹۰۷) و با مسلک و روش انتقادی خود، کمک بزرگی به بیداری و آزادی ایرانیان نمود. روزنامه هفتگی صور اسرافیل تهران، روزنامه بود سیاسی، تاریخی، اخلاقی که بیشتر سرمقاله‌های آن مربوط با اوضاع سیاسی و انتقاد شدید از اوضاع استبدادی دربار بود. مقالات آتشین و طنزهای دلنشین و ستون چرند و پرند این روزنامه، حریت، مساوات و اخوت به امضاء «دخو» که نام مستعار یکی از نویسندگان آن، بنام میرزا علی‌اکبر دهخدا قزوینی که شخصیت انقلابی بود، درج شده و از لحاظ ابتکار سبک جدید نثر فارسی، نظیر آن تا آن وقت در جرائد دیده نشده بود. (تاریخ جراید و مجلات ایران، جلد سوم از محمدصدر هاشمی، ص ۱۲۹ و ۱۳۱).

«بینوایان» از ویکتور هوگو، روزنامه‌ صور اسرافیل و يك تعداد رمان‌های دیگر و ادبیاتی که از نظام‌های سیاسی و اجتماعی مشروطیت حمایت می‌کردند.



میرزا عبدالرحیم



ژولس میشل Michelet مورخ
و نشنلست معروف فرانسوی

غبار از چهره‌های برجسته تاریخی، ملی، سیاسی فرهنگی و اجتماعی بود. به گفته دکتر اکرم عثمان، غبار يك منشور کثیرالاضلاع بود، در جلوه محقق توانای سیاسی، در نیمرخ مورخ دوران‌دیش و فراغ اندیش، در بعد يك روزنامه نگار پرشور و رسالت‌مند، در اندازی یک زندانی صبور و نستوه زندان‌های «دهم‌زنگ» و «سرای موتی» در نمودی تبعیدی بلا کشیده يك دهکده بی آب و دانه بنام «بالا بلوک» در کویر سوزان فراه و مجموعه تمام این نیم‌رخ‌ها، کلیت شخصیت شاخصی را می‌سازد که فرهادوار با تیشه دو دم بجان بیستون افتاد، سلسله جبالی که چندلا و پیچاپیچ که راه ملت ما را بسوی آزادی و ترقی اجتماعی بسته بود، حالا بزبانی متداول در علم اجتماع ازین بست تاریخی و سد اسکندری سخن! می‌رانم که تسخیرش رویای شیرین! غبار بود و نیم قرن تمام، بخاطرش تیشه زد و بیخ آن حصار خرائین را سست کرد...»^{۴۶}

از خلال مطالب تحلیلی عالمانه و اندیشمندانه و منصفانه يك تعداد زیادی از نویسندگان، دانشمندان و محققان افغانی بیرون‌مرزی و درون‌مرزی و عده از محققان و افغانستان‌شناسان برجسته و معروف خارجی پیرامون زندگی کارنامه‌های کم نظیر و شخصیت بزرگ این مورخ مبارز عالم نستوه، سرشار از غرور ملی و

افتخارات که مبارزه با استبداد در نوشته‌هایش مقام ولا دارد، نه تنها در سطح ملی و منطقه، بلکه در مقیاس جهانی نیز در زمرهٔ نخبگان معاصر شرق شناخته شده، می‌توان چهره متبارز او را باستناد مطالب کلیدی محققان چنین معرفی و شناسانید:

غبار در چهرهٔ يك مورخ، زمانیکه پای استمرار تاریخی افغانستان و نوشتن تاریخ تحلیلی و تعلیلی معاصر افغانستان بمیان می‌آید، غبار آغازگر و از آشناترین نام‌ها است. در جریان سال‌های تحقیقات تقریباً بلاوقفه اش، با استفاده از منابع تاریخی و با استفاضه از تماس با دانشمندان و اساتید و موسسات فرهنگی و در جریان مأموریت‌های دیپلماتیکی در اتحاد شوروی (۱۹۲۴) فرانسه (۱۹۲۶) و جرمنی (۱۹۳۰) که موجب آشنائی‌اش با مظاهر فرهنگی غرب گردیده بود، تلاش ورزید تا با چشمان شهبازگونه از يك موضع متعالی هیئت کلی و اجزای علیحده تاریخ افغانستان را از نظر بگذراند و با آگاهی از ضرورت‌های حیاتی مردم افغانستان به تاریخ‌نگاری بار اول به نوشتن تاریخ دست اول و متودیکی، موفق می‌شود و نتایج آن را به هموطنان و جهان اعلام دارد.

البته بخش اعظم آثار پیشین غبار در حقیقت کارهای تدارکاتی بود برای یک تاریخ جامع افغانستان، به پیمانه زیاد متکی بر منابع دست اول افغانی (که جای اتکاء به منابع اروپائی بخصوص اسناد مناسبات دیپلماتیکی انگلیسی را گرفت) که درین راستا تقریباً بیش از هشت جلد کتاب اساسی تألیف و چاپ نمود و دو جلد دیگر آن نسخ خطی غبار اند. (به لست تفصیلی کتب به افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم صفحات ۲۸۰ و ۲۸۱، مراجعه شود).^{۴۷}

غبار که به حق او را از مفاخر مورخان معاصر وطن دانسته اند و معلومات توانائی اش در تحقیق و تألیف بیشتر از تحصیل اوست. ارزش نوشته‌هایش تنها در کثرت آن نیست، بلکه نوشته‌هایش در تاریخ نویسی با چنان موشکافی و دقت و عرضه کردن آب زلال واقعیت‌ها بی‌سابقه توأم بود که با آنچه هم‌عصرانش درین مسایل نوشته اند، تفاوت بارز و عمده دارد. نتیجه کارهای تدارکاتی غبار منتج بدان شد که اثر ارزشمند تحلیلی «افغانستان در مسیر تاریخ» در دو جلد اقبال چاپ یافت و به نوشته لطیف ناظمی: در بازار کساد کتاب‌خوانی که گونه‌گون کتاب‌ها در

قفسه کتابفروشی‌ها و بقالی‌های متولیان از چشم افتاده اند، با یورش سرسام آوری به خانه‌ها راه یافت و از ورجنیا تا مشهد و از پشاور تا سدنی دست بدست گشت. جمعی او را ستودند و نگارنده اش را سپاس گفتند، تنی چند، هم کتاب را نکوهیدند و لب به ناسزای نویسنده اش گشودند»^{۴۸*} گروهی هم در پهلوی ستایش به نکاتی و مواردی انتقاد انگشت گذاشتند.

واقعیت امر این است که اگر تاریخ معاصر افغانستان را غبار نمی‌نوشت و بدفاع از مظلوم و توده مردم بر نمی‌خاست و تیشه به ریشه ارتجاع، استبداد، استعمار و استثمار فرهنگی و اقتصادی نمی‌زد، يك تعداد حقایق تاریخی عقب پرده نیم قرنه افغانستان بکلی و برای همیشه تاریک و نامعلوم می‌بود.

غبار که استمرار تاریخ افغانستان در آثار معروفش دیده می‌شود، آغازگر مرحله نوین تاریخ نویسی تحلیلی و تعلیلی افغانستان، با این اقدام ارزشمند تاریخی برای

* تنی چند از مخالفان که بیشتر تحت تأثیر سیاست‌های روز و غرض‌ورزی‌ها بوده و به سیاست اقتداء کردند، برهبری محمدعزیز نعیم دست باین کار زدند. عزیز نعیم، این یگانه نویسنده دارای تحصیلات عالی از خانواده سلطنتی، وقت که از خواص ممتازش آرامش اعصاب بود، وقتی پای عواطف و احساسات خانوادگی در میان آمد، ابراز ناخوشنودی اش در برابر تاریخ، صورت هتاکي بخود گرفت. او در نوشته‌هایش، هر دو جلد «افغانستان در مسیر تاریخ» را فاقد هرگونه روش علمی تاریخ نویسی و فاقد تحلیل و تعلیل، فاقد دریافت حقایق برویت اسناد و شواهد و فاقد تفکر تاریخی دانست و نویسنده را بعوض، مورخ واقعه نگار یاد کرده است.

در صیحت‌های میز مدور تاریخی ۲۶ فبروری ۲۰۰۱ بخش فارسی رادیوی B.B.C. به گردانندگی داکتر ظاهر طنین که در آن محققان و صاحب‌نظران افغانی و خارجی: چون افغانستان‌شناس مشهور شوروی داکتر ویکتور کورگن، محمدعزیز نعیم، داکتر شریف فیاض، داکتر رسول رحیم، لطیف ناظمی، رهنورد زریاب، پوهاند عبدالرسول رهین، محمدنصیر مهین، اکبر کرگر، داکتر سیدعسکر موسوی، پویا فاریابی و پوهاند سید سعدالدین هاشمی اشتراک داشتند، روی تاریخ نگاری رسمی و نگرش‌های جدید تاریخی، مباحثاتی صورت گرفت. هر يك از اشتراك‌کنندگان در لای تبصره‌های تحلیلی شان از ارزش کارهای اخیر غبار افغانستان در مسیر تاریخ در دو جلد صحبت کردند، ولی آقای عزیز نعیم، برعکس نوشته‌های قبلی اش (تاریخ چیست؟ و مورخ کیست؟) با لحن ملایم اظهار کرد که «.... اما متأسفانه تا جائیکه من برداشت دارم، مطالب طوریکه لازم است ارائه می‌شد، ارائه نشده، یعنی مستند ارائه نشده است و يك سلسله سؤال‌ها را خلق می‌کند» (نوار ثبت شده موجود است)

بار اول، پرده از جعل تاریخ کشور برداشته و تاریخ اشرافیت متروک و جعلی افغانستان را روانه گورستان تاریخ ساخت. او تاریخ معاصر افغانستان را به شیوه علمی بازنویسی کرد و با این شیوه تاریخ نگاری، کتب و آثار فرمایشی گمراه کننده، مسخ شده خلاف منافع ملی و همنا با سیاست‌های دولت‌های استبدادی و استعدادکش که تمام فضایل و افتخارات تاریخی را به نفع شخصی، فامیلی، قومی و قبیله‌ی می چرخانیدند و تمام معائب را بجانب مقابل و مخالفین احاله می‌کردند، جای خودش را به شیوه و متود جدید علمی عوض کرد.

غبار گواه برهنه‌گو و آزادزبان بود که حقایق تاریخی ناگفته را ثبت اوراق تاریخ معاصر افغانستان ساخت. غبار تاریخ‌های را که فقط به ثبت و ضبط وقایع و کارنامه‌های اشخاص محدود غیرعلمی و غیرواقعی و صرف به سود سلطنت و خانواده سلطنتی و دشمنان بیداری و آگاهی توده‌های مردم، محض نقش تبلیغی داشت، از مقامش فرو آورد. او که درون مایه اثرش را نظام استبداد حاکم بر کشور، نابرابری، ناروایی‌های جامعه، زندگی محرومان و مظلومان، کشاورزان و رده‌های پائین و نقش توده‌ها در رویدادهای تاریخ جامعه تشکیل می‌دهد، از تضادهای نگفته جامعه افغانی از دردهای نهفته و از بیدادگری و اختناق سخن می‌گوید و برای مستند ساختن مطالب تاریخی، علاوه بر مشاهدات عینی گنه حقایق و نقل روایات شفاهی به منابع و اسناد تحریری چون کتب، مجلات، روزنامه‌ها، جرائد، سالنامه‌ها، یادداشت‌ها و اسناد آرشیفی حواله می‌دهد. افشاگری‌هایش بعضاً با طنزهای ملیح ولی اکثراً تند و گزنده است.^{۴۹}

برای تائید ادعاهای فوق، مناسب به نظر می‌رسد تا جملاتی چند و مطالب کلیدی از قضاوت‌های برخی از نویسندگان، مورخان، محققان و صاحب‌نظران مشهور را درینجا در کمال ایجاز نقل نمائیم:

فرهنگ می‌نویسد: «... در بخش تألیفات دوره مشروطیت، داستان کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» در خور تذکار است... از آنجا که تألیف مذکور برخلاف کتاب‌های تاریخی آن دوره، با قضاوت آزاد نگارش شده بود ... کتاب افغانستان در مسیر تاریخ یکی از آثار ارزنده این دوره است که مولفان بعدی غالباً

در آثارشان از آن استشهاد کرده اند»^{۵۰} (۵۰)

باعتماد پوهاند دکتور غلام فاروق اعتمادی، استاد نامدار و سابقه‌دار پوهنتون کابل، مورخ و صاحب نظر در مسایل مربوط به تاریخ معاصر افغانستان، «این اثر نخستین تاریخ تحلیلی و بالنسبه مترقی است.» شادروان اعتمادی، همواره مطالعه آن را به محصلان و روشنفکران توصیه می‌نمود. نگارنده افتخار شاگردی پوهاند اعتمادی در دوره تحصیل در پوهنتون را دارم و بعداً سال‌ها در دیپارتمنت تاریخ با ایشان همکار بودم.

پوهاند عبدالحی حبیبی می‌نگارد: «... غبار با نفوذ کلام و استدلال قوی، می‌توانست جوانان را بدور خود فراهم آورد و چون قلم روان و نیرومندی داشت، می‌توانست در تاریخ و ادبیات و سیاست و اجتماعیات، مباحث دلچسبی بنویسد که از آنجمله نمونه کار و افکار و تحلیل و نظرش بوقایع، در کتاب میسر تاریخ، آشکار است... غبار چهره نقاد و شخصیت رادیکال، دموکراسی طلب، دانا و گریز بود...»^{۵۱}

واصف باختری می‌گوید: «... بی‌اغراق و گزافه، در دوره معاصر، هیچ مؤرخ قدرت استدلال و تحلیل، صراحت لهجه و ملاحظه قلم استاد بزرگوار شادروان غبار، این کهکشان دانش و معرفت و مبارزه را ندارد. واقعاً غبار خلف و تالی ابوالفضل بیهقی هستند...»^{۵۲}

همین نویسنده در جای دیگر می‌نویسد: «غبار» والامردی که همواره قلم را به آماج بیان و ثبت حقیقت بدست گرفت، از نوجوانی به یاری آزادی برخاست و در صف نخستین آزادی‌خواهان قرار گرفت و تا هنگامی که در آغوش احترام جاوید ملت بخواب ابدی فرو رفت، ازین راه گام واپس نهاد و قامت بلند غرورش در برابر دستگاه و قدرت‌ها دو تا نشد.^{۵۳}

داکتر شریف فیاض می‌گوید: «... یکی از رسالت‌های بزرگ انسانی و ملی میر غلام محمد غبار، اسطوره مبارزه و روشنفکری متعهد و مورخ بزرگ افغانستان در زندگی سیاسی و آثارش در حمایت از اقلیت‌های مظلوم بود که در سراسر جلد اول

و جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، مشهود است... البته حمایت از حقوق طبقات مظلوم کشور که از بلندترین ارزش‌های هویت انسانی و مدنی روشنفکر امروز است از قومگرایی فرق دارد و نباید دفاع از حقوق اقلیت مظلوم را در چارچوب قومیت گرایی مطرح کرد...»^{۵۴}

لطیف ناظمی در جای دیگر می‌گوید: «غبار علی‌رغم تاریخ‌نویسان گذشته، شوربختی‌ها را به سرنوشت مختوم انسان‌ها پیوند نمی‌دهد و از مشیت ازلی سخن نمی‌راند، تاریخ را سرگذشت انسان اجتماعی می‌داند... تحلیلی که غبار از تاریخ معاصر کشور دارد با آثار تهیه شده دیگر درین عرصه، همخوانی ندارد و جز شادروان فرهنگ کمتر کسی را می‌شناسم که تاریخ این دوره را جز دید رسمی و نظارت عقب‌گرانه مطبوعات کشور نوشته باشد...»^{۵۵}

داکتر رسول رحیم اظهار می‌نماید: «... من معتقدم که افغانستان در مسیر تاریخ را با افغانستان در پنج قرن اخیر مقایسه کرده نمی‌توانم... وقتی که افغانستان در پنج قرن اخیر نوشته شد، درین وقت بسیار آثار تاریخی و کتب دیگر نوشته شده بود که بدین حساب شیوه استدلال‌های فرهنگ کدام تازه گی ندارد، از لحاظ اهمیت، به نظر من افغانستان در مسیر تاریخ برای من يك کتاب تئوریک است. مخصوصاً در قسمت «نشنلیزم نوین افغانستان» که ناسیونالیزم صرف بر مبنای قومیت نیست، ناسیونالیزم صرفاً بر مبنای قلمرو نیست صرفاً به نشنلیزم گذشته معطوف نیست، بلکه ناسیونالیسم معطوف بر مبنای قدامت سرزمین، تاریخ مشترك و حق شهروندی با هر منشاء که داشته اند، با حفظ حقوق مساوی در ساختار سیاسی جامعه مساوی دانسته است...»

از این لحاظ «افغانستان در مسیر تاریخ» يك تاریخ سازنده است، نه تنها مسایل گذشته، حتی مسایل حال را نه تنها برای افغانستان، بلکه از لحاظ تیوریک مسایل که برای تمام جهان سوم وجود دارد، در عصر Globalization برای شان جواب‌های برای شان دارد...»^{۵۶}

نصیر مهرین بیان داشته است که «...فرهنگ کارهایش بحث انگیز بود و ما شاهد

انعکاسات آن بودیم... او آنها را بدرستی گفته اند، با آنهم کتاب خودش را در غربت نوشته می‌کنند و محدودیت‌ها و فشارهای دولتی و تهدیدها و سانسورهای دولتی و رسمی بالایش حاکم نیست، ولی در يك مقطع که با دولت روابط حسنه و مشارکت داشتند، دههٔ قانون اساسی درینجا پای‌شان لغزش‌های دارد و قابل بحث است. یعنی دیدگاه‌های که بالای فرهنگ مردم حاکم است، اثر خود را و بازتاب خود را دارد. اما در مورد جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ غبار، مواردی که شك می‌کنند بران، آنقدر اسناد و مدارك دیگر وجود دارد که، برو صحنه می‌گذارد...^{۵۷}

لطیف ناظمی اظهار کرد «... تاریخ‌های قبلی، تاریخ‌های سلسله شاهان، سلاطین و امرا بوده، ولی «افغانستان در مسیر تاریخ»، تاریخ تحول اجتماعی، سرگذشت انسان با تمام بدبختی‌هایش و سهم انسان در تاریخ اجتماعی بوده و اگر قرا رباشد که امروز نه ولی چندی بعد، فرداها کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» را به عنوان آغاز يك مرحله جدید تاریخ نویسی و مدرن در افغانستان معاصر حساب کرد...»^{۵۸}

رهنورد زریاب می‌گوید: «... در تاریخ‌های غیررسمی، اهمیت افغانستان در مسیر تاریخ، بخصوص جلد دوم و اثر فرهنگ آنست که چیزهای ناگفته اند و یا اینکه چیزهای را که در سابق گفتنش جواز و امکان نداشت، اینها گفته اند... مردم در جستجوی انگیزه‌ها برآمده اند که چه چیز موجب شد که باین حال رسیدیم، آنان يك تعداد جواب‌های این سؤال را ازین دو کتاب بدست آورده می‌توانند و بدین لحاظ متوجه این دو کتاب شدند...»^{۵۹}

پوهاند رهین می‌نویسد: «... تا جائیکه انعکاسات مطبوعات بیرون مرزی افغانستان را دربارهٔ کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» تعقیب کرده ام، بیش از ۲۵ نشریه بیرون مرزی دربارهٔ آن تبصره و فکت‌های تاریخی آنرا برشمره اند... بدون شك، شخصیت بزرگی مانند غبار در تاریخ نویسی معاصر افغانستان نباید بدون مخالفین هم باشد ...»^{۶۰}

داکتر موسوی بیان می‌دارد «... افغانستان در مسیر تاریخ، بخصوص جلد دوم آن

ما را از قصرها بیرون کشیده، به دهکده‌های بالا بلوک می‌برد، و در واقع نزدیک‌ترین تاریخ مردمی است در برابر تاریخ غیر مردمی...»^{۶۱}

اکبر کرگر نوشته است «... شادروان غبار که بین جنبش اول روشنفکران و جنبش اخیر حیثیت پلی را دارد، در طول عمرش در خوشی‌ها و ناخوشی‌ها راجع به وحدت افغانستان، آزادی افغانستان و برابری مردم افغانستان کار کرده است. ... و همواره کوشیده است که هویت افغانستان حفظ شود ... «افغانستان در مسیر تاریخ» يك اثر تاریخی و سند آشکار موجودیت و حفظ کشور است...»^{۶۲}

پویا فاریابی می‌نویسد که: «... غبار به راستی و درستی مورخی بود با نگرش نو، مبارزی بود نستوه و روشنفکری بود سرشار از عشق و دلبستگی به میهن و مردم. او در سراسر زندگی پربار خود، علم آزادی خواهی و عدالت پسندی را برافراشته نگهداشت و تا پایان عمر از راهی که برای تأمین آزادی و عدالت اجتماعی برگزیده بود، برنگشت. اندیشه و آثار زنده یاد غبار در عرصه تاریخ بویژه تاریخ معاصر افغانستان جایگاه بلند و ارجمند دارد.»^{۶۳}

داکتر حسن کاکر می‌نویسد: «... میر غلام محمد غبار بزرگ‌ترین مورخ معاصر افغانستان است... غبار یگانه مورخ افغانی است که سهم فعال در سیاست گرفت و در عین زمان دانش خود را توسعه داد و برعکس مورخان دیگر افغانی با آیدیالوژی حاکم در ستیز قرار گرفت... او از آغاز سال‌های جوانی از هواخواهان جنبش مشروطه خواهی بود ... منابع کتابش، در مسیر تاریخ، اساساً بالای مواد چاپی و منابع اصلی فارسی و عربی قرار دارد ... او یگانه مورخ مسلکی افغان است... این اثر نخستین مطالعه و تاریخ سیاسی انتقادی افغانستان است که تا امروز نوشته شده است...»^{۶۴}

داکتر علی رضوی گفته است که «... درین گفته همگان هم‌داستانیم که هیچ کتابی در افغانستان باندازه تاریخ غبار، مورد التفات قرار نگرفته است... همین اکنون آن کتاب، خاصه مجلد دوم آن در معرض گفتگوی حاد مخالفان و موافقان قرار دارد و همین خود بهترین نشانه اهمیت و ارزش و تأثیر گذاری يك کتاب است...»^{۶۵}

داکتر سرور مولائی، یادآور می‌شود که: «... شادروان میر غلام محمد غبار، عاشق آزادی، دموکراسی، آزادی خواهان و مردم و سرزمین خویش بود، این عشق و شیفتگی حتی مورد اقرار، احترام و تأکید مخالفان سیاسی، مورخان دگر اندیش او نیز بود ... مهم‌ترین ویژگی جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، ضد استبدادی بودن آنست... نه تنها رفتار حاکمان را موشکافانه نقد و بررسی و تحلیل کرده است، بلکه افراد، کسان و خاندان‌های بسیاری که در تحکیم، توجیه و خدمت استبداد بوده اند، از تازیانه قلم و نقد پی‌محابای او در امان نمانده اند»^{۶۶}

حفیظ منصور نوشته است که: «... غبار هرچند يك مبارز روشنفکر بود و آثار متعددی از خود بجا مانده است، ولی شهرت وی در میان حلقات فرهنگی بخاطر اثر ماندگارش «افغانستان در مسیر تاریخ است» که تاکنون هیچ نویسنده و محقق داخلی و خارجی نتوانسته نمونه بهتری از آن ارائه نماید...»^{۶۷}

نیلاب رحیمی می‌گوید که: «... لذا تحمل چنین اثری که مبین واقعیت‌های تاریخی باشد، برای زورمندان پُرقدرت گران و طاقت فرسا بود ...»^{۶۸}

داکتر لوئی دوپری Louis Dupree محقق و افغانستان شناس معروف امریکایی اظهار کرد: «... تا حال، زمانیکه پای تاریخ معاصر افغانستان در میان آمده، نام دو نفر مورخ افغانی، مطرح بوده است یکی فیض محمد کاتب و آن دیگری «غبار»، که اسلوب ارزشمند کتاب جامع‌اش را نمی‌توان با تاریخ‌های بیشتر افسانه وار، واقعه نگاری و تهی از تعلیل و تحلیل دیگران مقایسه و سنجید»^{*}

* لوئی دوپری، نخستین محقق امریکائی است که تماس بسیار نزدیکی با اعضای خانواده سلطنتی، حلقات درباری، روشنفکران و تا حدودی هم با مردم عامه داشت و از بسا مسایل درونی این حلقات آگاه بود. در ۱۹۷۶ در یک کنفرانس که از طرف مرکز مطالعات افغانستان‌شناسی درباره افغانستان در یونیورسیتی نبراسکا در اوماها Omaha دائر گردیده و در آن يك تعداد دانشمندان خارجی و افغانی منجمله داکتر لوئی دوپری، لودویک ادمک Ludwig Adamec، دکتر کامرانی پروفیسور اقتصاد، پوهاند امین، پوهاند «هاشمی» و ... در آن اشتراک داشتند، نگارنده این اثر، نظر خاص دوپری را در مورد تاریخ نویسان و آثار مربوط به تاریخ معاصر افغانستان، پرسیدم. پروفیسور دوپری بجواب پرسش من مطلب بالا را بیان کرد.

داکتر وکتور کارگن Dr. Victor Korgun محقق و افغانستان شناس شوروی، اظهار کرد که:

«... ما در روسیه بخاطر آنکه افغانستان را خوبتر بشناسیم، تاریخ غبار را نسبت بهر مورخ دیگر، مطالعه می کنیم. در بین روشنفکران، غبار چهره ممتاز است... من فکر می کنم که غبار آدم انقلابی نبود...^{۶۹} نظرات لبرالیزم و دموکراتیک او در مسیر تاریخ، نمایان است. خدمت اش در تاریخ نزد محققان روسی نمایان است... در ۱۹۷۵ ریسنر Reysner کتاب احمدشاه بابا را ترجمه کرده و در مقدمه کتاب او را نهایت صفت کرده است... در تاجکستان یکی از شاگردان من در يك بخش کتاب غبار، دکتورای خود را گرفته است...»^{۶۹}

داکتر، کارگن در جای دیگر می گوید: «افغانستان در مسیر تاریخ» کتاب منظم، اساسی و کتاب تحلیلی است... اثر غبار برای خودم، مورخین مسلکی در روسیه و همکاران نزدیک من در روسیه ارزش خاصی دارد...»^{۷۰}

داکتر مایکل بری Dr. Micheal Barry افغانستان شناس مشهور از یونسکو در پاریس بیان می دارد که: «... کتاب غبار محصول کار روشنفکران است. گذشته را نشان می دهد و راجع به آینده صحبت می کند. هویت ملی را در مجموع کلتورها نشان می دهد... تاریخ نگاری اروپائی را در افغانستان تطبیق کرده و کوشیده تاریخ افغانستان را در سطح تاریخ جهانی قرار دهد... کتابش گنجینه معلومات تاریخ محلی و جهانی است... افتخارات نشنلستی را توضیح کرده و نشان داده که افغانستان يك کشور است... غبار این «میشلی» افغانی Michelet، چوکات

ناگفته نباید گذاشت، زمانیکه حزب دموکراتیک خلق افغانستان بقدرت رسید، لوئی دوپری و آمر مرکز مطالعات افغانستان شناسی در اوماها (Thomas E. Gouttierre تام گوئیر)، باتهام نماینده های CIA طور عاجل از افغانستان اخراج گردیدند. (نویسنده شاهد صحنه اخراج نفر اخیر بودم.)

«هویت ملی و تاریخ ملی را، تهیه تبارز و انکشاف داده است...»^{۷۱*}

آنچه درباره «افغانستان در مسیر تاریخ» مجلدات اول و دوم گفته آمد، بهیچ صورت بدین معنی نخواهد بود که کتب مذکور آثار مطلقاً کامل، مقدس و تغییر ناپذیر هستند، بلکه هر دو جلد مانند هر اثر دیگری اشتباهات، کمبودها، کاستی‌ها و احتمالاً لغزش‌های داشته باشد، که این همه ارزیابی نارسائی‌ها باید توسط صاحب‌نظران منصف و سالم اندیش که در پی تثبیت هویت جدید خویش نباشند، تکمیل گردد و ارزش و اعتبار علمی‌اش بیشتر گردد.

چهره سیاسی غبار با خصلت رزمنده گی و غرور آزادی‌خواهانه که داشت و مدت بیشتر از نیم قرن در میدان پر تلاطم افغانستان حضور فعال داشت چهره شاخص و منحصر به فردی در میان، مورخان، مبارزان و یکی از همسنگران با ایمان مشروطه‌خواهان افغانستان محسوب شده است. او هیچگاه قد بلند خویش را پیش هیچ قدرت حاکم زمانش دولا نکرد و تا دم مرگ در جبهه مردم قرار گرفت.

* ژول میشل Jules Michelet مورخ نشنلست فرانسه (۱۷۹۸-۱۸۷۴). دکتورای خود را از سوربن Sorbonne بدست آورد. او بخاطر نوشتن آثار معروفش درباره تاریخ فرانسه بسیار مشهور است. از آثار معتبر او کتب ذیل اند:

Introduction al' Histoire Universelle (۱۸۳۱)-Histoire Romain (۲vols. ۱۸۳۱)
Histoire de la Revolution Francaise (۷vols. ۵۳-۱۸۴۷)

(۱۸۵۷-۶۷) vols V Temps Modernes (و یک تعداد دیگر اثر Le peuple او منتشر در ۱۸۴۶ از بهترین آثار او است. میشل معتقد بود، که تاریخ سازان واقعی، «مردم» اند و عامل و منبع انکشاف و ترقی در تاریخ «مردم» بوده‌اند.

میشلی در اثر یادگاری خود در عمق گذشته، غوطه زده و کوشیده تاریخ گذشته فرانسه را قسمی احیا سازد که تمام عناصر و عوامل گذشته: آرت، صنعت، مذهب، اقتصاد و سیاست گذشته را در یک ترکیب احیا کند. او که آدم ذکی بود به فدریشن طبقات اجتماعی عقیده داشت و در موجودیت آنها، بخاطر مصالحه و آشتی پذیری طبقات بود که مورد انتقاد مارکسیست‌ها قرار گرفت.

در مجموع، میشل با افکار نشنلستی و دموکراتیک‌اش توانست چوکات هویت ملی و تاریخ ملی فرانسه را تهیه کند و با این اقدام عالی و ارزشمند خود تاریخ نویس پراوازه گردید و بر تاریخ نگاری فرانسه در قرون نهم و بیستم تأثیر فراوان انداخت. از:

<http://www.ohiou.edu/chastain/ip/michelet.htm>

<http://agora.qc.ca/mot.nsf/dossiers/Jules-Michelet>

غبار که صلابت هندوکش را به شانه داشت با وجود همه خطراتی که زنده گی او را تهدید می کرد، مبارزه خود را همیشه در بین مردم در داخل افغانستان انجام داده است و هیچگاه بکدام کشور خارجی پناهندگی نخواست است و مانند برخی از مبارزان، تطمیع و بلاخره تسلیم نگردیده است و این یکی از ممیزات غبار است که او را در بین نویسندگان، مؤرخان و مبارزان افغانستان هم عصرش مقام والا و ممتاز بخشیده است.



میر غلام محمد «غبار»

برای شناخت بهتر اندیشه و عملکرد غبار، نقطه نظرات و مشی سیاسی او را باختصار بررسی می کنیم:

غبار در مشی سیاسی اش دو عملکرد متمایز داشت:

یکی روش مخالفت جویانه که از برخی سخنان منسوب به او در انتقاد صریح و بی پرده در استبداد شکنی حاکم ارتجاع و استعمار دارد. او از دستگاه استبداد نمی ترسید، برعکس استبداد با تمام قوتش از او هراس داشت. سند آرشیفی ادعای بالا را تأیید می کند. در سند آمده است که وزیر خارجه افغانستان در مصاحبه

به مستر گاردنر Mr. Gardner گفت که غبار يك آدم بی‌نهایت زكي Extremely و يك انقلابی خاص Typical است. وزیر خارجه وانمود ساخت که حکومت ازو هراس (Afraid) دارد و می‌ترسد. وزیر خارجه اشاره نمود که حکومت می‌کوشد او را با تقدیم و عرضه کردن کدام وظیفه مناسب (Decent Job) خریداری و تطمیع کند.^{۷۲}

روش دومی غبار، وجه اصلاح‌گرانه داشت، چنانچه در شورای ملی افغانستان در هیچ اقدامی که در جهت خیر عمومی و حتی مصلحت اندیشی بود، خودداری نمی‌کرد. طی سه سال، از پارلمان ده‌ها موضوع اداری، اقتصادی، فرهنگی، صحتی و سایر امور اجتماعی کشور را مطرح بحث قرار داده، نظریات مفیدی تقدیم کرد. او که در کمیسیون مربوط خویش حضور فعال داشت، غالباً با پاسخ‌های آماده و کاری که در آستین داشت، از تریبون شورا با وفاداری به حقیقت و صراحت گفتار برای مبارزات خود استفاده می‌کرد.

غبار بحیث یکی از اعضای فعال اپوزیسیون، سعی داشت که از پایگاه شورا، مصوبات و قوانین دموکراتیک آن تأثیر گذارد. استیضاح وزرا، بودجه مبهم حکومت، پروژه وادی هیرمند و مواردی تحت عنوان «مواد هفتگانه» از نمونه‌های بارز آنست. او معتقد بود با قدرتمند ساختن شورا بحیث ارگان فعال، اعمال حکومت را تحت کنترل تفتیش و نظارت قرار دهند و با اقتدار بی‌حد و حصر، حکومت خودکامه مقابله کنند.

او تلاش داشت انحراف حکومت از قانون اساسی را برملا سازد و در دماغ و افکار عامه احترام به قانون اساسی و حاکمیت قانون را تقویت نماید. غبار معتقد بود که قانون اساسی رساله علمی و مهم‌ترین سند دولت افغانستان است و باید مواد مندرج آن تطبیق شود. او باین عقیده بود که هر مکاتبه، مقاوله، قرارداد، معاهده و مسایل عمده ملی هر چه که به ضرر و نفع این مملکت ارتباط داشته باشد، در شورای ملی در مورد آن تصمیم گرفته شود و فیصله‌های عمده در سیاست خارجی و داخلی کشور را صادر کند.

غبار یکی از اعضای برجسته جبهه متحد ملی در شورا، اقتدار واقعی پارلمان را بخاطر پشتیبانی مردم ازان می‌دانست. او منحیث يك سیاستمدار و مبارز بزرگ باین نظر بود که با استحکام و ادامه دیکتاتوری، مجلس شورا يك مجلس فرمایشی و دست نشانده خواهد بود.

غبار در چهره يك روزنامه نگار پُرکار و مبارز: «... در يك منشور کثیرالاضلاعی غبار، يك بعد آنهم روزنامه نگاری او بود. روزنامه نگار پرشور، او نه تنها در تاریخ حجیم و سترگ «افغانستان در مسیر تاریخ» بلکه در جریده پیکارگر و ترقی خواه «وطن» تیشه به حصار سنگین استبداد سنتی دیرین سال حاکم بر وطن ما را زد و مطالب کلیدی اندیشه‌های او را بخصوص درین دو اثر ماندگار وی می‌توان دریافت کرد...»^{۷۳} البته، نخستین مقالات غبار برای حفظ روحیه جهاد ضد استعمار و انتقاد بر اداره حکومت راه اصلاح آن در جریده «ستاره افغان» به نشر رسیده است.

«... وقتیکه بعد از اختتام جنگ جهانی دوم و تغییر تعادل قوا در جهان، بغرض تطبیق برنامه جدید افغانستان، هاشم‌خان بحکم سیاست و جبر حوادث از صحنه حکمرانی بیرون انداخته شد. در می ۱۹۴۶ کابینه شاه محمودخان تشکیل شد... برای بار اول پس از گذشت سال‌ها، در لب‌های عبوس و پُرکینه و جبین پُر از چین خانواده حکمران تبسم و گشادگی مصنوعی پدیدار گردید و سخن از آزادی و دموکراسی، ترقی و تجدد و مردم و جوانان زده شد... در هر حال مقتضیات جدید اقتصادی و سیاسی حکومت خانواده سلطنتی را مجبور به ریفورم‌ها نمود...» و اصلاحاتی را که درین جهت بمردم وعده داد، یکی ازین اقدامات مهم انتخابات شورا در ۱۹۴۹ بود که بعد از کشمکش سه گروه (روشنفکران مبارز، گماشتگان دولت و اشخاص بیطرف) در مجلس موفق شدند که در اوایل ۱۹۵۱ قانون مطبوعات را که برای جراید غیردولتی اجازه انتشار و آزادی محدود می‌داد به تصویب رسانند. با استفاده ازین قانون، جراید ملی منجمله جریده «وطن» که ناشر آن غبار بود با ایمان محکم و استوار در برابر ارتجاع و استبداد به مبارزه و نشرات آغاز کرد.

در سرمقاله شماره اول [این شماره و چند شماره دیگر «جریده وطن»، از جانب انتشارات راه پرچم به شکل دیجیتالی تدوین و همگانی شده است]. این جریده در اهداف آن، حصول اساسی دموکراسی در تمام ساحات اجتماعی در شرایط شاهی مشروطه و همچنین يك تعداد آزادی‌های بورژوازی چون تأسیس سازمان‌های سیاسی، انتخاب آزاد شغل، آزادی تغییر محل سکونت، مصئونیت فردی و امثالهم گنجانیده شده بود و از مشارکت مردم در فعالیت‌های سیاسی جدیانه دفاع می‌کرد. غبار بحیث یکی از فعالان برجسته مشروطه‌خواهان و اصلاح‌طلبان تأکید می‌ورزید که وظایف اجرا نشده نهضت مشروطیت، از جمله وظایف مبرم است و به همین لحاظ روشنفکران کشور اعم از زن و مرد را بر نهاد تداوم وظایف اجرا نشده این جنبش سوق می‌داد.

غبار در ساحة تسريع اقتصادي نوشت که «... طبقه متوسط و قشر روشنفکران مبارز با انزجار و نفرت بجانب سرمایه بزرگ و کمپنی‌های بزرگ انحصاری تجاری و مالکین (که هردو گروه متفقاً اداره سیاست مملکت را در دست داشتند) می‌نگریستند و خواهان آن بودند که در دهن اسپ وحشی سرمایه بزرگ و شرکت‌های بزرگ و ملاکین بزرگ، لگام زده شود تا منافع اکثریت پایمال نگردد.

اولین صدای اعتراض که تحریری ضد امتیاز و انحصار سرمایه بزرگ بلند شد، مقاله زیر عنوان «اقتصاد ما» شماره ۹ اکتوبر ۱۹۴۶ در روزنامه اصلاح منتشر گردید...»^{۷۴*}

* درین مقاله بر روش اقتصادی آن عده از سرمایه داران و تجار عمده که در رأس‌شان زابلی قرار داشت و با يك تعداد از خانواده‌های سلطنتی و درباری‌ها در معاملات تجاری شریک بودند، اعتراض شده که با حصول منافع سرشار در افزایش فقر عمومی طبقات نادر، تخریب اقتصادی طبقات متوسط شهری، روستائی، سرمایه دار و تجار متوسط، خرده می‌پردازد: «... چند سال پیشتر امور اقتصادی افغانستان بدرجه آشفته و پریشان بود که می‌بایست گفت آنروز اقتصاد در مملکت ما موضوع و مفهومی نداشت... بعلاوه، مواد خام و قیمتی مملکت نیز در بازارهای خارج بنام و عنوان صادرات ممالک بیگانه در معرض فروش می‌آید. این اوضاع با عدم انتظام امور رسمی و فقدان توجه به منابع و تولیدات داخله، با قلت علم و اداره اقتصادی و معدومیت تمرکز سرمایه، سبب شد افغانستان در تجارت جهانی سهمی و در بازارهای دنیا اسمی نداشته باشد.

بدینسان دیده می‌شود که غبار طرفدار آن بود که انحصار از دست اشخاص انفرادی انگشت شمار و يك عده شرکت‌های انحصاری سرمایه کشیده شود و بدولت واگذار گردد. تأسیس کوپراتیف‌های دهقانی، تأسیس بانک زراعتی و محدود کردن ساحه زمینداری از تقاضاهای دیگر اقتصادی بود. «مورینه دولت» یکی از مقالات عمده دیگر او است.

علاوه بر مقالات منتشره در جرائد، مجلات، روزنامه‌های اصلاح و انیس، منجمله مقاله پرسر و صدای دیگر «موقف جوانان ما» در سنبله ۱۳۳۸ (۱۹۵۹). مقالات انتقادی و هدفمند در ترویج اندیشه‌های آزادی‌خواهانه و پیام دهنده برای بیداری مردم و نسل‌های آینده در جریده «وطن» و اخبارهای غیردولتی نیز منتشر گردیده که از آنجمله اند: تحول اقتصادی، دو پادشاه در اقلیمی نمی‌گنجد، قحط‌الرجالی، علاج اصلی، توازن در امور اجتماعی، معارف در افغانستان، به جوانان، مطلق‌العنانی، قانون اساسی افغانستان، ترور و آدم‌کشی، حق رأی برای خانم‌ها، اعلامیه حقوق بشر، وحدت ملی و ...

ناشرین جریده وطن بطور فعال برای دموکراتیزه کردن ساختار مؤسسات سیاسی، از طریق تجدید نظر به قانون اساسی، تصویب قانون جدید مطبوعات، تأمین انتخابات آزاد شورا، حق تأسیس احزاب سیاسی و سازمان‌های صنفی، تغییر سیستم محاکم و تفکیک قوای ثلاثه، مبارزه می‌کردند و در سیاست خارجی از مسایل نهضت‌های ملی و آزادی‌بخش و مبارزه علیه استعمار نیز جانبداری می‌کردند...»^{۷۵}

در بازارهای نیمه شکسته کابل و شهرهای عمده ما، وظائف و مفاد بانکی و چنجی و غیره نیز در دست چند نفر صراف ناخدا شناس بازی می‌کرد... بلی وزارت اقتصاد و مأمورین اقتصادی چیز دیگر هستند و کمپنی‌ها و سوداگرها چیز دیگر. پس اگر هردو دسته یکی شوند و همان گروه سوداگر و تجار از یکطرف کمپنی‌ها را خودشان شخصاً تأسیس و اداره کرده و از طرف دیگر خود امور رسمی وزارت اقتصاد و تمام شقوق و شعب آن را اشغال کنند، آیا سرنوشت و مقدرات اقتصاد مملکت بکجا خواهد رسید؟ و دسته سوداگر و پولدار سرمایه و اقتصاد را به مغز که نزد خوشان است گرفت و سواى تحصیل و اندوختن ثروت و سرمایه‌های شخصی ولو تباهی عموم ملت باشد، نصب‌العینی ندارند... ما دیدیم همینکه سوداگرها با آله برنده «انحصارات» روزافزون در صحنه پیدا شدند، بزودی بزرگ‌ترین قوت و قدرتی را که «پول» باشد در دست گرفتند و در روزگاری چند، دارائی هر يك از چند هزارى به چند ملیونی بالغ شد...»

اسناد آرشیفی در مورد اخبارهای سه گانه غیر دولتی، آزاد و دموکراتیک این دوره می‌نگارد:

«... از بین اخبارهای آزاد «وطن» ارگان حزب وطن، بهترین اعتدالی و مستدل‌ترین آنهاست. مقالات آن اکثراً روی موضوعات و مسایل رول قانون و مساوات در برابر قانون می‌چرخد و همچنان طرفدار انحصار دولت برای اصلاح وضع اقتصادی می‌باشد. در مجموع پالیسی این اخبار آنست که اداره بسیار منصفانه با روش‌های دیموکراتیک و حکومت قانون عرض وجود کند ... تیراژ این نشریه بین چار تا پنج‌هزار کپی خواهد بود. این اخبار با شوق تمام اکثراً در دفاتر و دکان‌های کابل خوانده می‌شود ... در اخبار یکی از شدیدترین مقاله از امیرالدین رئیس مستقل زراعت است که در ماه می ۱۹۵۱ به علت فساد اداری و بی‌عدالتی حکومت و غیره مسایل استعفا داده است...»^{۷۶}

غبار بعد از نوشتن «افغانستان در مسیر تاریخ» (مجلدات اول و دوم) که تا سالیان درازی مرجع فهم موثق مطالعه و تحقیق تاریخ معاصر افغانستان خواهد بود. ضرب و شتم روزگار پیری و کهولت، توأم با مریضی معده، عمر پربار او را به پایان آورد و بیش ازین نتوانست به تألیف و تدوین آثار جاوید و همیشگی بیشتر خویش ادامه دهد و در ۱۶ دلو ۱۳۵۶ (۵ فبروری ۱۹۷۸) در شفاخانه در آلمان غرب، فوت کرد و در شهدای صالحین رخ در نقاب خاک کشید.

شخصی که در ایام تبعید چنین سروده بود:

ای کابل‌ای دیار نیکویان چگونه‌ای ای مظهر تجلی جانان چگونه‌ای
گاهی گرشک جای تو شد گاه قندهار هان ای «غبار» گوشه دامن چگونه‌ای

در لوح مزارش این کلام منقوش است:

مکن زبان من بسته‌ای اجل که هنوز
هزار نکته ناگفته در دهن باقیست

۷. غلام محی‌الدین «آرتی»:

غلام محی‌الدین «آرتی» پسر شیرمحمد «آرتی» از تجاران معروف کابل بود.^{*} او در کنار شغل پدری که زمینه رفت و آمدش را بکشورهای خارجی مهیا کرده بود، تجربه فراوان زندگی اش را غنی‌تر ساخته بود.



غلام محی‌الدین «آرتی»

«آرتی» آدم روشنفکر، مترقی، آزادی‌خواه و از جمله نخستین کسانی بود که واژه‌های ادبیات مارکسیستی و چپ‌گرایی: ارتجاع، امپریالیسم، استثمار، نظام سوسیالیستی، حکومت انقلابی، رنجبران و محنت‌کشان جامعه... را بکار برده است.^{۷۷} «آرتی» که با زبان‌های اردو، ترکی، انگلیسی و روسی آشنایی داشت، جوان منور، تندرو، سخنور، و نقاد بود. او آدم مردم‌دار بوده، نه تنها با حلقه سیاسی

^{*} شیر «آرتی» تاجر بزرگ و باصطلاح آن روز کابل کرورپتی، بود. علاوه براینکه در شهر کوچک کابل وقت، صاحب دکان‌ها و چندین خانه در اندرابی (فعلاً لیسه تجارت موجوده بسمت غرب پل لرزانک) بالا قلعه و بالاجوی عاشقان و عارفان ساحة سمت خانه سابق (در قرب و جوار سندیوم ورزشی موجوده کابل) بود، نعمیرات بزرگ و مجلی در پغمان نیز داشت. از آرتی سه پسر بنام‌های فقیرمحمد، غلام محی‌الدین و یارمحمد باقیمانده بود. فقیرمحمد در تجارت مصروف بود و یارمحمد بحکم محکمه اعدام گردید.

«جوانان افغان» زیاد محشور بود. بلکه خارج از آن نیز با مردم تماس داشت. میهن‌پرستی، جوان‌مردی، شهامت، دلیری، صراحت‌لهجه و سخاوت‌منشی‌اش موجب گردیده بود که مردم مجذوب او شوند.

طوری‌که قبلاً نیز اشاره شده است، به فرموده غبار در لویه جرگه یک‌هزار نفری پغمان (۱۹۲۸) آرتی که بحیث نماینده انتخابی عضویت حاصل کرده بود و مبلغ سه صد هزار روبیه اعانه برای خریداری مهمات جنگی دولت پذیرفته بود، فریاد کرد: «اعلی‌حضرتاً مادامیکه این وزرای مشهور بالفساد شما تا پای محاکمه و دار برده نشده اند هیچ اصلاحاتی در مملکت ممکن نیست»^{۷۸}

این جوان دانا و توانا که به حسن نیت دولت امانیه و صبغه انقلابی بودن آن معتقد بود، علناً با وزیران و کارمندان فاسد دولت می‌آویخت و با رشوه خواران و عناصر انگلیسی مشرب سخت مخالف بود.

داکتر شریف فایض بحواله غبار می‌نویسد که در شب آن روزی که سپهسالار به پادشاهی اعلان شد، از دسته روشنفکران کابل، جمعیت «جوانان افغان» جلسه حزبی در خانه نگارنده در دروازه لاهوری دایر و قضیه تعیین حرکت خویش را در برابر دولت جدید طرح نمود ... نخست غلام محی‌الدین خان آرتی، غرور و فقدان تجربه دولت امانیه را مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید که: «دست خارجی بوسیله اعمال داخلی دولت را منحرف ساخت و با دست‌های خودش قبر او را کند». «آرتی هرگونه همکاری با رژیم نادرخان را اشتراک در جنایت می‌داند» ... در اولین نشست روشنفکران پس از جلوس نادرخان فیصله می‌شود که مبارزه مخفی ضد دولت جدید به شدت تعقیب گردد نادرشاه در سال اول حکومتش اولین ضربه خود را بر فرق جمعیت «جوانان افغان» فرود آورد. در همان سال بدستور نادرخان، غلام محی‌الدین آرتی را تیر باران کردند.^{۷۹*}

* موضوع تیرباران غلام محی‌الدین آرتی و آنهم در سال اول نادرشاه (۲۳ میزان ۱۳۰۸ ه.ش) مطابق (۱۶ اکتوبر ۱۹۲۹) در نوشته دکتور شریف فایض، تذکرات پوهاند عبدالحی حبیبی، باین متن که: بعد از سقوط رژیم امانی، در حدود ۱۳۰۹ ش در پشاور، آماج گلوله قاتل نامعلومی قرار

قسمیکه در جلد اول این اثر بحواله نوشته و بیانات شاهدان عینی یعنی غبار و محمد صدیق طرزی، تذکر یافته: غلام محی‌الدین آرتی در جلسه دوم دیوان عالی محکمه محمودولی خان حامی عناصر مترقی و تحول طلب، در تالار قصر ستور (۲۰ دلو ۱۳۰۸ هـ. ش (۱۹۲۹) با حضور چند نفر سامع دایر گردیده بود، از صف سامعین بایستاد و فریاد کرد:

«این شخص صادق افغانستان را که شما زیر تهدید قرار داده اید، چرا نمی گذارید که در هجوم این اتهامات، وکیل مدافع بگیرد؟»

هنوز سخن این مرد در دهنش بود که رئیس مجلس او را کشان کشان از تالار محکمه خارج کرد. ولی او در بازارشاهی رفت و مردم رهگذر را جمع و مخاطب قرار داده، بیانیه مفصل راجع به شخصیت و خدمات محمودولی خان و توطئه خائنین علیه او را رد و گفت که این شخص از جهتی محکوم می گردد که او ضد ارتجاع و استعمار انگلیسی بود.^{۸۰}

غلام محی‌الدین «آرتی» در پایان محاکمه محمودولی خان، بهمراهی مهندرا پراتاب رئیس موقت هند در کابل، در طیاره که محمد صدیق طرزی میخانیک آن بود، از افغانستان خارج شد و از طریق شوروی به ترکیه رفت و بعد از چند سال به هند

گرفت و جان داد (ص ۲۰۸) و نیز نوشته سید مسعود پوهنیار که می گوید: او را به پشاور تبعید کردند و دیری نگذشت که موصوف در آنجا توسط شخص نامعلوم در ۱۹۳۰ بقتل رسید (ص ۲۵) با آنچه اعضای خانواده آرتی و اقارب بسیار نزدیک «آرتی» و «غبار» گفته اند، همخوانی ندارد. طبق اظهارات خانواده اش که در متن مسایل قرار داشتند، «آرتی» بدستور سردار محمد هاشم صدراعظم توسط یکی از رفقاییش مورد حمله قرار گرفت و سخت زخمی شده به شفاخانه انتقال داده شد. بعد از تداوی از شفاخانه خارج گردید، ولی برای بانسمان زخم هایش به شفاخانه رفت و آمد می کرد. چون هاشم خان صدراعظم، خلاف توقع اش از بهبودی وضع او آگاهی حاصل کرد درین نوبت از طریق داکتر، معالج او را طور مرموز بکشت

جنازه اش توسط برادرش فقیر محمد تاجر و عبدالطیف یکی از اقارب بسیار نزدیک شان، پدر عبدالعزیز برنج فروش از توپچی باغ کابل، بکابل انتقال و در حظیره آبائی اش در عاشقان و عارفان بخاک سپرده شد. (از اظهارات کاکا فیض محمد خسریه غلام محی‌الدین آرتی و مصاحبه نگارنده با عبدالعزیز «لطیف» برنج فروش که تا هنوز هم در قید حیات است.) و طبق روایت غبار «آرتی» چند سال بعد یعنی چندی بعد از محاکمه محمودولی خان در ۱۹۳۰ و گلوله باران لودین در (۱۹۳۰) از ترکیه به هند رفت و در پشاور با دست مرموزی کشته شد. (ص ۴۱)

رفته و در پشاور مقیم شد.

طبق اظهارات ناصر غرغشت، در ترکیه عده‌ای از محصلان افغانی در مبارزه روشنفکرانه شان با تبلیغات قلمی، جریده تحت نام «اخگر» منتشر می‌کردند. غرغشت یکی از فعالان آن نشریه بود. درین نشریه مقالات ضد روش استبدادی نادری به نشر می‌رسید. به گفته او غلام محی‌الدین آرتی نیز از همکاران خوب و فعال این نشریه بود.*

در هر حال، بعد از سقوط رژیم امانی و با رویکار آمدن کوتاه مدت حبیب‌الله کلکانی برخی از روشنفکران بخارج رفتند و مبارزه کردند، عده هم زندانی شد و معدودی هم مخفی شدند.**

در رژیم نادرشاهی، تحول طلبان، مشروطه‌خواهان، روشنفکران و وطنپرستان ضد دولت استبدادی و هواخواهان راستین شاه امان‌الله در افغانستان با شدت و خشونت سرکوب گردیدند. مبارزه و فعالیت‌های سری در داخل و خارج بخصوص در ترکیه، جرمنی و سوئیس آغاز شد. بعد از کشته شدن غلام‌نبی‌خان (۱۶ عقرب ۱۳۱۱) مطابق اکتوبر ۱۹۳۲ میلادی که حتی فریزر تتر، وزیر مختار برتانیه در کابل که از هواخواهان نادرشاه و برادرانش بود، نیز نتوانست از محکوم ساختن

* ناصر غرغشت در زمره دو صد نفر محصلی بود که در ۱۹۲۷ به ترکیه فرستاده شدند. در بازگشت از ترکیه، بنابر احساس میهن‌پرستی و ضدیت با استبداد و هواخواهی از شاه امان‌الله تا ۱۹۴۶ در زندان بسر برد. بعد از رهایی در وزارت اطلاعات وقت و مربوطات آن در کابل، میمنه و مزار شریف انجام وظیفه نمود. او که در کارته آریانا، در فاصله چندصد متری منزل نگارنده واقع در سرک اول کارته پروان زندگی می‌کرد، در مصاحبه معلومات و مطالب نشریه محصلان افغانی را بمن ارائه نمود. ** غلام محی‌الدین آرتی در زمان حبیب‌الله کلکانی از نظرها ناپدید شد و تا اخیر حکمروائی او اکثراً در یکی از زیرزمینی‌های منزل اقارب نزدیکش و گاهی هم در زیر زمینی منزل خود پنهان گردید. حبیب‌الله و کارمندانش باین باور شدند که آرتی فرار کرده و بخارج رفته است، بهمین لحاظ از تعقیب آن صرف نظر کردند. (از مصاحبه نگارنده با شاهد عینی عبدالعزیز «لطیف» برنج فروش یکی از اقارب نزدیک آرتی، باشندۀ توپچی باغ کابل که تا هنوز در قید حیات است و نیز بحواله صحبت‌های شمسیه خانم آرتی و کاکا فیض محمد، خسریره آرتی.)

این حرکت خودداری کند، و کشتن غلام‌نبی‌خان چرخ را يك عمل قرون وسطائی خواند.^{۸۱}

به گفته غبار، پشت پارتی در اروپا بشکست. تنها شجاع‌الدوله‌خان از جرمنی و غلام‌م‌الدین‌خان از ترکیه، شاه امان‌الله و اعضای جمعیت را کتباً با اقدامات مجدد دعوت نمودند. ولی شاه امان‌الله این پیشنهاد را نپذیرفت و پارتی بحال رکود باقی‌ماند.^{۸۲}

چونکه غلام‌م‌الدین آرتی چند سال بعد از ترکیه به هند آمد، او را در پشاور، شهر فتنه‌ها و دسایس بشکل مرموزی کشتند.^{۸۳*}

۶. سعدالدین «بها»:

او در ۱۲۸۴ هـ ش (۱۹۰۵ میلادی) در گذر توپچی باغ کابل چشم بدنیا گشود.^{*} دوران کودکی، علوم متداول آن زمان را نزدیک نفر عالم مصری در مسجد سه دکان عاشقان و عارفان فرا گرفت. از طریق پدرش که میرزا و خزانه دار دارایی مادر شاه امان‌الله بود، به ارگ سلطنتی رفت و آمد داشت. در ضمن با محمود طرزی که به نویسندگی و ساده‌نویسی تشویق اش می‌کرد، از نزدیک آشنا شد. در نوجوانی با

* از غلام‌م‌الدین آرتی دو پسر بنام‌های جمال‌الدین و زمان‌الدین، باقیمانده بود. جمال که خانم جرمنی داشت، در چارراهی طره باز واقع در مقابل سفارت سابقه ایالات متحده در کابل دکان خشک‌کنی داشت. در اوایل به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق افغانستان، آرتی‌زاده مثل هزاران نفر دیگر، سر به نیست شد.

نگارنده يك مرتبه در ۱۹۷۷ به كمك معرفی یکی از اقارب نزدیک اش در شهرنو تماس گرفتم و يك سلسله مواد و اسناد بشمول پاسپورت «آرتی» را که در آن ویژه‌های کشورهای مختلف درج بود، باختیار من گذاشت. پسر دوم آرتی، زمان‌الدین، چند سال بعد از ازدواج دیوانه شد.

* از بهاء‌الدین، چار پسر بنام‌های سیف‌الدین فعلاً در امریکا است، حیدر عصمت و نجیب‌الله هردو در کابل اند و همایون «بهاء» (فعلاً در هالند [سویدن] می‌باشد) و دو دختر بنام‌های شفیقه فعلاً در پشاور و ثریا (فعلاً در امریکا است) باقیمانده است. ثریا که تحصیلات دانشگاهی دارد با صدیق‌الله راهی برادر داکتر نجیب‌الله رئیس جمهور ازدواج کرده است. «راهی» کتاب جالبی تحت عنوان «آیا نجیب را میشناسید؟» در عقرب ۱۳۶۹ اکتوبر (۱۹۹۰) بچاپ رسانیده است که در وقتش تبصره‌های در مورد آن صورت گرفت و ضمناً بعضاً چنین برداشت داشتند که ثریا شوهرش را در نوشتن این کتاب تشویق کرده باشد.

عبدالعزیز لندنی خسیره اش به لندن رفته و در آن کشور به تحصیل در ادبیات انگلیسی پرداخت. بعداً بکابل آمد و در «شورای دولت» بحیث وکیل شهر کابل تعیین گردید. در همین دوره بود که در صف مشروطه‌خواهان پیوست.

شیوهٔ پیکار انسانی عبدالرحمن «لودین» و خصلت‌های ضد استعماری اش سرمشق نیکوی برای مبارزات آینده اش و خصلت‌های ضد استعماری اش سرمشق نیکوی برای مبارزات آینده اش گشت. گرچه در انگلستان تحصیل کرده بود، در زیرریش استعمار یون بر بدن استعماری شلاق می‌کوبید. او در صف فشردهٔ مشروطه‌خواهان شعر گفت و نثر نوشت. مقالهٔ کوبنده تحت عنوان «دزدان چراغ بدست» مشهور به «پاسبان بیدار خواب» در جریده انیس (۱۳۰۷ ه.ش، مطابق ۱۹۲۸) به نشر رساند و چنان ولوله عجیبی برپا کرد که نخستین محاکمه مطبوعاتی در کشور گردید. مقالهٔ چاقوی مرتجعان و یاوران نوکران استعمار را دسته کرد و ارتجاع کهنه کار را به هیاهو برانداخت و زمینه شد که دروازهٔ انیس را ببندند و کوشیدند پس از بازگشت شاه امان‌الله مقاله را پیشرواش بگذارند و محمود یاور حکم تکفیر او را از پادشاه بگیرد. اما شاه امان‌الله کاغذ تکفیر بها را از هم درید و گفت که در سفر اروپا در فرانسه خبرنگاری بر من شورید و گفت که چرا در جراید افغانستان انتقادی بچشم نمی‌خورد، یا شاید در جامعه شما جای برای انتقاد وجود ندارد، یا استبداد تو دهن تمام انتقاد کنندگان را بسته است. من که پاسخ قناعت بخشی نداشتم ناگزیر جراید خصوصی را مأخذ دادم و گفتم «امان افغان» نشریه دولتی است و نمی‌تواند انتقاد بر دولت را چاپ کند، بروید جراید شخصی را بخوانید تا ببینید که آیا ما انتقاد را چاپ می‌کنیم یا نه؟ پس از چندی، نامه نگار فرانسوی مرا دید و این بار، همان شماره انیس را در دست داشت و مقالهٔ «پاسبان بیدار خواب» را گواه آورده بود. من که شهریار دموکرات هستم و ما به آزادی مطبوعات باور دارم اکنون خود داوری کنید که چنین شخصی را محکوم ساختن، محکوم شدن در برابر نسل‌ها نیست؟ ...^{۸۴}



سعدالدین (بهاء)

بهاء در مقاله شدیدالحن دیگری، ریاست بلدیہ کابل را که رئیس آن سردار محمدیونس بود به چوب انتقاد بست.

بهاء از جمله نخستین کسانی بود که بعد از اعلان رفع حجاب، برخلاف نظر و تمایل خویشاوندانش نقاب از رخ همسرش برافکند و همگام با روشنفکران، آزادی زنان را صمیمانه پذیرفت.^{۸۵}

بعد از پایان دورهٔ وکالت که شورای دولت به «شورای ملی» تعویض گردید، بهاء، بحیث رئیس شرکت ثمر موقتاً تعیین و متعاقباً در نظر گرفته شد که بحیث سفیر در ایران فرستاده شود ولی با غائله حبیب‌الله کلکانی بحکم بگیر و ببند ملک محسن والی کابل با گروهی از مشروطه‌خواهان و روشنفکران شش ماه در زندان ماند.^{۸۶}

در روزگار امارت نادرشاه و طلایی‌زاده‌گان دیگر که شکنجه و کشتار بیرحمانه براه انداخته بودند، روشنفکران در حلقات و شب‌نشینی‌ها و محافل خویش این نمایندهٔ بلاتردید استعمار را نکوهش می‌کردند و چاره می‌جستند. سیمای برخی از رزمندگان را می‌توان چنین برشمرد: عبدالرحمن لودین، پروفیسور میمنه‌گی، میر سیدقاسم، غبار، سیداکرم، مهدی جان، پسران منشی نذیر، میرزا هاشم نابینا،

خواجه هدایت‌الله، اعظم خواجه رئیس شرکت برق، دستگیر قلعه‌بیگی و عده دیگر.^{۸۷}

این گروه رزمنده با پخش شب نامه‌ها از جنایات و آدم کشی بیحد و حصر نادرشاه و برادرانش پرده برمی‌داشتند و استعمار انگلیسی را نکوهش می‌کردند. سعدالدین بهاء مقاله «کنفرانس سگ‌ها» را نوشت ولی از آنجا که امکان نشر آن در جراید میسر نبود، به قسم شب‌نامه به نشر آن پرداخت.* درین مقاله پرده از روی جنایات نادر غدار و آل یحیی برداشته می‌شد و مردم جوقه جوقه بخواندن آن با علاقمندی پرداختند. چون شب نامه‌ها توسط پولیس از روی دیوارها چیده

* به نوشته همایون بها، شب‌نامه‌ها توسط جعفر ایوبی پسر میرزا محمدایوب وزیر مالیه، فرزندان منشی محمد نذیر، عبدالله متعلم مکتب حبیبیه و ... غلام محی‌الدین و عبدالروف پسران پروفیسور غلام محمد میمنه‌گی که دوست صمیمی پدرم بود، مخفیانه نشر می‌شد (یادداشت همایون بها). محمدیوسف پسر محمدعثمان از قصاب کوچه در نشریه شب نامه‌ها زحمت زیاد کشیده... در آوردن خبرها در شب نامه‌ها خصوصاً از وزارت داخله که مردمان رشوت‌خور در اکثر شعبات آن کار می‌کرد، عبدالغنی افضل پسر میرزا عبدالغفار متعلم مکتب «امانیه»، معاونت زیاد می‌کرد ... رسانیدن شماره‌های «حقیقت» را در قصر دلگشا احمدالله کریمی کاتب تحویلخانه وزارت دربار به عهده گرفته بود (خاطرات غفوری ص ۳۴) عبدالصبور غفوری، عبدالغنی (برادر عبدالمجید وزیر صبحیه)، عبدالباقی، عبدالکریم قندهاری، عبدالمجید قوماندان جانفدا، مسجدی پیاده فوایدعامه، امیرمحمد تیکه‌دار تعمیرات فوایدعامه (پوهنیار، ص ۱۷۳ و ۱۷۴). میرعزیزخان، محمودخان و میر مسجدی‌خان (که اعدام شدند غبار ص ۱۵۲) ...

ما بذریعہ کارین پیپر و قلم کاپی در کاغذهای سفید، از طرف شب نوشته می‌کردیم، و قتیکه در حدود ۲۰۰ قطعه می‌رسید، در دو سه شب در دیوارها و بازارهای وزارت خانه انتشار می‌دادیم و چند قطعه آن... بالای میز کار نادرشاه انداخته می‌شد و این جرئت احمدالله کریمی قابل تقدیر است... (خاطرات غفوری ص ۲۱۴)

...در پهلوی اطاق ما يك اطاق قفل است که قرار معلوم این شخص در قضیه و نشر شب‌نامه «ستاره شب» دستگیر شده است و با میرزامحمد نام که کشته شد همکار بوده و نام او مسجدی است. او بسیار قین و فانه شده است... (غفوری ۲۸۴) امروز صبح دروازه اطاق مسجدی باز بود ... او يك شخص میانه قد، سیاه جرده است که داغ‌های چپک دارد، پاهایش در اثر قین و فانه بکلی از هم پاشیده (ص ۲۸۴) ... عبدالکریم مهندس هم با تهام نشر شب‌نامه «ستاره شب» که ناشر اصلی آن میرزا عزیز و میرزامحمد بودند زندانی شده است، هردوی‌شان در روز اعدام عبدالخاق کشته شدند... (ص ۲۸۵) پای راست عبدالکریم در اثر تیل داغ و قین و فانه معیوب شده و راه رفته نمی‌تواند (ص ۲۸۵)

می‌شد. باز هم بجای دیگر انتشار می‌یافت.

غفوری از زبان جعفر پسر وزیر مالیه می‌نویسد: سعدالدین وکیل که البته او را خوب می‌شناسید یک جوان انقلابی و وطنپرست می‌باشد. و شبنامه نشر می‌کردند و نادرخان را «پیر بواسیری و استخوان‌خور استعمار» نوشته بود ... این شخص سعدالدین خان نشریه بنام «حقیقت ماهره»^{۸۸} نشر کرد که حملات مستقیم آن بالای اشخاص خائن و تا اندازه‌ی غرض‌آلود نبود، بلکه از بیدادگری و ارتجاع و خیانت اشخاص بحث می‌کرد و این شخص از وکلای دوره امانی و فداکار است.^{۸۸}

نظر غبار درین رابطه چنین است: ... برای شناختن روشنفکران غیرمعروف، دولت يك جریده انتقادی ضد خود بنام «حقیقت» طور شبنامه نشر می‌نمود، تا مخالفین را گرد آن جمع کند و بشناسد. موظف این کار از طرف دولت، نیک محمد نام کابلی معروف به «میرزا نیکو» جوان دقیق و ظریف و منطقی و جذاب بود ... جوانان کابل با زحمتی که آقای نیکو کشید به جریده «حقیقت» نه پیوستند، بلکه خود نشریه بنام «حقیقت - حقیقت» را شایع کردند و سلطنت را از بنیاد بکوفتند. اما میرزا نیکو بالاخره موفق شد که عده‌ای از نویسندگان حقیقت - حقیقت را بفریبد و بشناسد و به دژخیم دولت بسپارد، از قبیل میرعزیزخان، میر مسجیدی خان شهید، و غیره^{۸۹}

غبار در جای دیگر می‌گوید ... بعد از اعدام عبدالرحمن لودین ... چند نفر از اعضای جمعیت را که دولت شناخت، نیز مجازات نمود، از آنجمله میرزا عبدالرحمن خان که سال‌های طولانی در زندان مانده و سعدالدین خان وکیل در زندان و زحمت و شکنجه پیرشد.^{۹۰} سال‌های غم‌انگیز زندان، زجرها و شکنجه‌ها، خم به ابرویش نیاورد و آن را تحت تازیانه، پذیرفت و در سیاه‌ترین دوره‌های تاریخ

* شبنامه «حقیقت» از خدمتگاران وطن توصیف و تمجید و از رشوت‌خواران و فتنه‌انگیزان و فساد اخلاقی مفسدین جامعه انتقاد می‌نمود ... فجایع و اعمال ناجایز زورمندان، ظالمان، مستبدان و بدکاران را بصورت حقیقی از گوشه و کنار آشکار می‌ساخت (غفوری ص ۱۹): ...
نارسایی‌ها در کارهای ولایت کابل، خیلی مورد حمله‌های شدید شبنامه حقیقت واقع می‌شد و کارمندان آن یکی از دشمنان مقتدر شب نامه بودند (خاطرات ص ۳۵).

افغانستان دلیرانه پیکار کرد.^{۹۱}

غبار باز می‌نویسد: ... روشنفکران شهر کابل ... در سدد مقابلہ برآمدند ... متعاقباً به انشاء و اشاعه شب‌نامه‌های منظوم و منثور پرداختند. البته در بعضی نشرات که دست بدست می‌گشت، هجوهای بسیار زننده نسبت به خانواده سلطنت وجود داشت و این خود خصوصیت شخصی و آشتی‌ناپذیران خاندان را علیه روشنفکران بر دشمن سیاسی قبلی‌شان می‌افزود.

ازان بود که نه تنها نوشتن چنین آثار بلکه خواندن آنهم در منزله جنایت ملی قرار گرفت و خواننده محکوم به حبس‌های پر مشقت و شکنجه می‌گردید. مثلاً سعدالدین خان «بها» بگناه خواندن شعری سه بار چوب خورد و يك بار گلوله‌های آهنین در آتش سرخ شده در زیر بغل او گذاشته شد و هم سیزده سال در زندان ماند تا پیر و علیل گردید و بعد از رهایی دیر نپائید و از زحمت سلطنت برست.^{۹۲}

می‌گویند که «بهاء» در زندان لست در حدود هجده هزار نفر زندانیان را که قربانیان ستم نادر بودند، نامنویس کرده بود و دیوان شعری در هجو نادر انتشار کرده بود که به هزار بیت می‌رسید و جلادان نادری آن را در زندان به آتش زدند. از میان هجونامه فقط چند بیت آن بخاطرهای مانده است:

نداده مادر گیتی چو نادر مرد غداری
شقی بی‌مروت ظالمی مردی ستمگاری
جلوسش بر سریر سلطنت، اینک بدان ماند
که جای شیرنر بنشسته باشد ماده کفتاری
به پشت پرده عینک دو چشم او چنان زبید
که چنبر بسته باشد عنکبوتی در خمی خاری^{۹۳}

در دوره سیاه ظاهرشاهی نیز پیگیری بها همانگونه ادامه داشت، او در یکی از شب‌نامه‌ها چنین اختاریه را پخش کرد: نادر غدار، شرکا و برادران بنابر کشتار دوامداری که براه انداخته اند، حوصله مردم را دیگر به سرآوردند. بهمین علت

نادرغدار را به قتل رسانیدند و اگر باز هم بهمان کشتارها ادامه داده شود، وطنپرستان از خود گذشته باز هم حاضرند يك يك از خاندان شما را از بین بردارند...^{۹۴}

بعد از رهایی از زندان در دوره شاه محمود ... در دوره هفتم شورای ملی، مقاله وحدت ملی را در «نداء خلق» به نشر سپرد و بر کسانیکه تخلص‌های قومی، نژادی سمی و محلی گذاشته بودند انتقاد کرد... در جریده «وطن»، مضامین انتقادی او ارتجاع کهنه کار و محیل را وارخطا ساخته بود. «بها» در مقاله «سگ‌های دیوانه» تذکر داد که برای نجات از دندان‌های زهرآلود سگ دیوانه، لازم است، با اعصاب آرام جابجا استاده ماند و سکوت اختیار کرد...

این تاخت و تازها بر جریده «وطن» بیشتر بقلم آقای برهان‌الدین کشکی صورت می‌گرفت و در پشت پرده رئیس مستقل مطبوعات قرار داشت. بالاخره «بها» مقاله چارکلاه را نوشت و تذکر داد که آقای ملا برهان‌الدین کشکی فارغ مدرسه ملای استعماری دیوبند که توسط انگلیس‌ها در وقت حبیب‌الله کلکانی بکابل فرستاده شده بود در جریده «حبیب‌الاسلام» هنگامیکه نادرخان در مرزهای افغانستان فعالیت علیه حکومت سقوی را براه انداخته بود، مقاله تحت عنوان «گاو پیر کنجاره خواب دیده» علیه نادرخان به نشر سپرد. وقتیکه نادرخان بکابل رسید و بر اریکه قدرت تکیه زد، کشکی را نزد خود خواست و مقاله اش را پیش رویش گذاشت. هاشم‌خان صدراعظم نیز حاضر بود. کشکی از ترس و دست پاچه‌گی راه خود را گم کرد. بالاخره با عذر و زاری گفت «اعلیحضرت به يك سگ ضرورت دارند؟» برایش گفته شده چطور سگی؟» گفت «همانطور سگی که تا زنده باشد پاسبان خاندان حضور اعلیحضرت باشد.» بعد برایش گفته شد «بلی ما به چنین سگی ضرورت داریم خودت سراغ این سگ را داری؟» کشکی در جواب گفت «بلی حضور اعلی حضرت همان سگ، خودم استم» بعد گفتند زنجیر بیاورید و زنجیر را بگردن او انداختند و اداها و حرکات و صداهای عف عف سگ بالایش اجرا کردند و رهایش کردند. او دیگر سگ ما است»

همچنان رئیس مطبوعات را نیز در مقاله «چار کلاه» افشا نمود ولی باین مقاله

اجازه نشر داده نشد. آقای محمداکبر پامیر و حسن کریمی موسس جریده پامیر از موضوع آگاهاند.^{۹۵}

عشق به میهن، عشق به آزادی، عشق به عدالت که به سختی باو خانه کرده بود بخصوص در مقاله‌های سیاسی و کوبنده اش نمایان بود.

سعدالدین «بهاء» با اندام کوچک و بدن استخوانی ناتوان اش که در اواخر عمرش در فقر و تنگدستی فلج گشت، سخنان بی‌ربط و ناهموار بر زبان می‌آورد. بازهم از ناخودآگاهی اش سینه و نفرت عمیق اش را به چاکران استعمار و بیدادگران ابراز می‌کرد و فریاد می‌زد: نادر غدار، مرا مزین، انگلیس‌ها مرا می‌زند، امان‌الله بکابل خواهد آمد. آنروزها امان‌الله مرده بود و نادر غدار به سرنوشت شوم اش رسیده بود ولی وابستگان نادر هنوز بر مشتی پابره‌نه و گرسنه فرمان می‌راندند و دستور بادران‌شان را بی‌شرمانه بکار می‌بردند.^{۹۶}

او در ۱۳۴۶ ه. ش (مطابق ۱۹۶۷ میلادی) چشم از جهان بست.* سعدالدین بهاء، طبع آرام و حوصله‌مند داشت، با نرمش و متانت صحبت می‌کرد، گمنامی را بر شهرت کاذب ترجیح می‌داد. از بذله‌گویی خوشش می‌آمد و به ندرت می‌خندید، با وجود غمگین بودن، بنابر حوادث ناگوار همیشه لبخندی در لب داشت. با استاد بیتاب، مولوی خسته، هاشم شایق، ابراهیم صفاء، انور بسمل، شیخ بهلول ایرانی و سید اکرم بیشتر هم صحبت بود.

دیوان اشعار «بهاء» در دوره ستمگری طلایی زاده‌گان درنده خوی، از بین برده شد. از جمله اشعارش فقط يك غزل او بیادمانده است^{۹۷} قرار زیر:

سرگذشت هجر

دیشب خیال زلف تو از چشم‌ترگذشت این رشته با هزار گره از گهر گذشت
خواستم که تا شرح کنم سرگذشت هجر اشک آنقدر چکید که آبم ز سرگذشت

* پوهنیار مریضی اش را مرض سل و سال وفاتش را (۱۳۲۷ ش. ۱۹۴۸م) نوشته است ص ۲۶۳ که با یادداشت‌های همایون بها مطابقت و هم خوانی ندارد

شد قامت الصلوة ز یادم که نماز
دُر از صدف برون شد و آب از عقیق ریخت
چون سیم آب شد دلی سیما خصلتم
عشق ترا بخویش ندادم گذر ولی
دیدي بها که قافله‌ی عمر چون حباب
بر دل چو یاد قامتت ای موکمر گذشت
تا موج خنده بر لب ت ای لب شکر گذشت
تا بر سرم خیال او ای سیمبر گذشت
از راهگذر سینه چو تیر از سپر گذشت
بر آب خیمه بست و چو برق از نظر گذشت

۸. میرزا محمد مهدی «چنداولی»:

پسر میرزا علی و خسریه میرزا محمدایوب وزیرمالیه دوره نادرشاه و از چنداول کابل بود. از جمله جوانان روشنفکر بوده، علاوه بر زبان‌های دری و عربی، ترکی را هم آموخته بود. در زمان امیر حبیب‌الله، در دفتر سنجش کار می‌کرد و بعد ازان برتبه غندمشری، مدیر لوازم وزارت دفاع و سپس در وزارت دربار اجرای وظیفه می‌نمود.

در وقت امیر حبیب‌الله کلکانی محبوس شد، چون سرمنشی امانی و از هواخواهان شاه امان‌الله بود، در عصر نادرشاه با اتهام واقعه سفارت بریتانیا در کابل، همزمان با محمدولی‌خان و چهار تن دیگر در ۲۲ سنبله ۱۳۱۲ (۱۹۳۲) اعدام گردید.^{۹۸}

به گفته غبار میرزا مهدی‌خان قزلباش همینکه دید محمدولی‌خان را از دیگران پیشتر بدار می‌آویزند، فریاد زد که اول مرا بدار بزنید تا مرگ چنین مردی را بچشم خود نه بینم. این خواهش او عقب زده شد.^{۹۹}

غفوری در مورد او می‌گوید: «... جوان ظریف و در عین حال خیلی مهربان است از قصه‌ها و صحبت‌های شیرین او خیلی لذت می‌برم. افکار او در حصه وطن و ملت خیلی خوبست. بسیار کوشش می‌کند راجع به «وحدت ملی» و احساس هم‌آهنگی خدمتی به ملت نماید. نصب‌العین او این است که مردم افغانستان برای ترقی مملکت متحد و متفق خدمت کنند. ... دیشب مهدی جان در اطاق خواجه، حادثه کشته شدن محمدعزیزخان برادر نادرشاه را در جرمنی بیان کرد ... چنین فکر می‌شود که تعداد جوانان درین حادثه دست داشته اند، رفقای ما عکس‌العمل این حوادث را خیلی دهشت‌ناک تعبیر می‌نمایند ... مهدی جان از کشته شدن خواجه هدایت‌الله زیاد متأثر است ... صبح روز شنبه، خیال محمد حوالله‌دار وردکی، دروازه اطاق را باز کرد و سلام داد و گفت مهدی جان را بدائرة قلعه خواسته

اند. خیال محمد گفت که پسر شما بدائره قلعه آمده، شما را خواسته. رنگ مهدی جان پرید و بسیار تکان شدید خورد ... مهدی جان در حالیکه لنگوته خود را بسته کرده و چپن خود را می پوشید گفت: نی عزیزم... البته که مثل خواجه، روز آخر زندگی من می باشد. ... مهدی جان با غلام جیلانی جان، فقیر جان یکجا غرغره شدند. (غبار ص ۱۳۷) ... از مشاهده چپرکت خالی و البسه خواب مهدی جان بی اختیار شدم و آنقدر گریستم که از هوش رفتم... جسد مهدی جان را يك تعداد از خویشاوندانش بردند. البته مهدی جان با چند جلد کتاب و سامان ریش تراشی مهدی جان با بستر خواب و جای نماز او در اطاق من است...^{۱۰۰} مرگ خواجه، مهدی جان و فقیرجان رفقا را مغموم و متألم گردانیده زندانیان بجان خودها می ترستند و انتظار مرگ را دارند. »



غلام جیلانی اعظمی

اعضای دیگر حلقه رادیکال‌ها عبارت بودند از: فیض محمد باروت ساز، میرزا عبدالرحمن کابلی مدیر محاسبه وزارت خارجه، میرزا نورمحمد کابلی مدیر تحریرات ولایت کابل، عبدالطیف کندکشر، میرزا محمد اسمعیل معلم فلسفه در مکتب حربیه، میرزا غلام جیلانی اعظمی قونسل تاشکند، حافظ عبدالقیوم مجذوب و يك تعداد دیگر.

در پایان این پژوهش باید عرض شود که تجارب تاریخی، بخصوص قرن بیستم افغانستان بیانگر آنست که هر حرکت جنبش و انقلاب، اعم از بالا یا پائین که

توسط طیف‌های راستی یا چپی براه انداخته شده است، هر کدام پی همدیگر به شکست مواجه شده اند. دریافت علل پیچیده آن از وظیفه روشنفکران، نویسندگان و محققان است.

باعتقاد من تا زمانی که ما نتوانیم با بنیاد تفکر انقلابی و پیشرفته، همه چیز را به نقد کشیم و تا ما نتوانیم يك فهم متعادل و میانه، از تاریخ بوجود آریم، و تا ما نتوانیم بفهمیم اشکالات کار ما در چه بوده است، در چنبره مشکلات و معضلات تاریخی خودمان غوطه ور خواهیم بود.

پایان جلد دوم

فهرست منابع و مآخذ فصل سوم

- ^۱ محمد مسعود - «گل‌هایی که در جهنم می‌روید» سازمان انتشارات جاویدان، چاپ صفحات ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۱۰۱ و ۱۰۲. دوم.
- ^۲ دکتور اسداله، حبیب نگاهی تاریخی به ادبیات معاصر دری در افغانستان سالنامه کابل ۱۳۵۹، ص ۹۶۴
- ^۳ میر غلام محمد غبار افغانستان در مسیر، تاریخ، جلد دوم، ص ۱۲۳.
- ^۴ اسناد محرم L/PS/۰۴۷/۱۰
- ^۵ سراج‌الخبار افغانیه سال، ششم شماره هفدهم، ص ۸ و ۹-۶.
- ^۶ امان، افغان سال هفتم (۱۳۰۵ هـ. ش مطابق ۱۹۲۶ میلادی)
- ^۷ اسناد محرم Fo. ۵۲/۳۷۱ ۲۹۳
- ^۸ دکتور اسدالله حبیب، سالنامه کابل ص ۱۰۱۰
- ^۹ اسناد محرم F.O ۲۹۳ ۵۲/۳۷۱
- ^{۱۰} سید مسعود پوهنیار ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان جلد اول و دوم پشاور میوند ۱۳۷۶ ص ۲۶۷
- ^{۱۱} پوهنیار ص ۲۸۰.
- ^{۱۲} اسناد محرم F.O ۲۹۳ ۵۲/۳۷۱
- ^{۱۳} پوهاند عبدالحی حبیبی جنبش مشروطیت در افغانستان، قُم ۱۳۷۲. ص ۲۱۴.
- ^{۱۴} غبار، جلد دوم ص ۱۱۴ و ۱۱۵.
- ^{۱۵} میر محمد صدیق، فرهنگ افغانستان در پنج قرن، اخیر جلد دوم ص ۶۱۵ بحواله ستوارت ص ۵۷۵
- ^{۱۶} پوهنیار ص ۲۸۱ و ۲۸۲.
- ^{۱۷} غبار، جلد دوم ص ۴۱.
- ^{۱۸} عبدالصبور غفوری خاطرات انتشارات مرکز نشراتی آرش ۱۳۸۰ هـ. ش ص ۲۸۴ و ۲۹۷
- ^{۱۹} پوهنیار، ص ۲۵۸ و ۲۵۹
- ^{۲۰} غفوری، خاطرات ص ۱۵۷ و ۱۵۹
- ^{۲۱} غبار، جلد دوم ص ۱۲۸.
- ^{۲۲} غفوری خاطرات ص ۱۶۵
- ^{۲۳} غفوری، صفحات ۱۸۷، ۱۸۰، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۳۶ و ۲۳۸
- ^{۲۴} غبار، جلد دوم ص ۶۷
- ^{۲۵} پوهنیار، ص ۲۵۹
- ^{۲۶} غفوری، خاطرات صفحات ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳ و ۲۴۵
- ^{۲۷} از مصاحبه و گفتگوی نگارنده با عبدالهادی داوی، و نیز از نوشته پوهنیار.
- ^{۲۸} پوهنیار ص ۲۹۱
- ^{۲۹} پوهنیار، ص ۳۰۲.

- ۳۰ واصف باختري مقدمه بر: کتاب جلوه‌های از شعر جلوه، پشاور، مرکز نشراتی میوند ۱۳۷۸، ص ۸ تا ۱
- ۳۱ پوهاند حبیبی، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.
- ۳۲ فرهنگ جلد دوم، ص
- ۳۳ دکتور اسدالله حبیب، ص ۹۸۸
- ۳۴ غبار جلد اول ص ۷۲۰.
- ۳۵ غبار جلد اول ص ۷۲۱
- ۳۶ غبار، جلد دوم، ص
- ۳۷ پوهاند حبیبی، ص ۱۹۲.
- ۳۸ پوهنیار ص ۲۴۸ بحواله نوروزخان وزیر مالیه و حافظ نور محمد کهگدای سرمنش.
- ۳۹ مصاحبه و گفتگوی نگارنده با جنرال محمد= صفر غزنی نورستانی در منزلش قول آبچکان کابل ساعت دوی بعد از ظهر ۳۰ می ۱۹۷۵.
- ۴۰ عبدالعزيز لطیف، برنج فروش مندوی سابقه کابل در منزلش واقع توپچی باغ، چندین نوبت و از آنجمله ساعت ۲ بعد از ظهر پنجشنبه ۱۲ سپتمبر ۲۰۰۲، مطابق ۲۱ سنبله ۱۳۸۱ ه. ش.
- ۴۱ اسناد تازه‌یاب سه گانه داوی، آرتی و لودین).
- ۴۲ غبار. ص ۳۹.
- ۴۳ غبار، ص ۴۰
- ۴۴ غبار، ص ۶۴
- ۴۵ لطیف، ناظمی استبداد و استبداد ستیزان... ایالات متحده امریکا، چاپ پاژن، ۲۰۰۳، ص ۷۴.
- ۴۶ دکتور محمد اکرم، عثمان غبار قله بلند، آزادی مجموعه مقالات نخستین کنفرانس بین‌المللی بمناسبت بزرگداشت یکصد و سومین سالروز تولد میر غلام محمد غبار، پشاور بنیاد نشراتی پرنیان ۱۳۸۰ ه. ش. ۲۰۰۱ میلادی ص ۱۵۹.
- ۴۷ غبار، جلد دوم، ص ۲۸۰ و ۲۸۱.
- ۴۸ ناظمی استبداد و استبداد ستیزان، ص ۷۰.
- ۴۹ پوهاند سید سعدالدین هاشمی نگاهی گذرا به کارنامه‌های کم نظیر غبار در تاریخ معاصر، مجموعه مقالات کنفرانس غبار، ص ۱۴۹.
- ۵۰ فرهنگ جلد دوم، ص ۷۸۶
- ۵۱ پوهاند حبیبی، ص ۱۹۵.
- ۵۲ باختري مقاله ... در جریده «آینده افغانستان» شماره ۱۵ جنوری ۲۰۰۱.
- ۵۳ باختري تبصره در مورد غبار در مقدمه مجموعه مقالات کنفرانس غبار
- ۵۴ دکتور محمد شریف فایض، استبداد و استبداد ستیزی صفحات ۲۶، ۲۷ و ۲۹، ۰۰.
- ۵۵ ناظمی استبداد ستیزی. ص ۸۰ و ۹۱. ۵۶
- ۵۶ دکتور عبدالرسول رحیم، صحبت در برنامه «تاریخ نگاری و نگاه افغان‌ها بر جنبش مشروعه تاریخ‌نگاری» در میز مدور بخش فارسی رادیوی B.B.C بتاريخ دوشنبه ۲۶ فبروری ۲۰۰۱
- ۵۷ نصیر مهرین میز مدور B.B.C
- ۵۸ ناظمی، میز مدور B.B.C
- ۵۹ رهنورد زریاب، میز مدور B.B.C

- ٦٠ پوهاند عبدالرسول‌رهین، مجموعه مقالات کنفرانس غبار ص ١٠١
- ٦١ دکتر سید عسکر موسوی میز مدور B.B.C
- ٦٢ محمد اکبر کرگر مجموعه مقالات کنفرانس غبار ص ٦٣.٧
- ٦٣ پویا فاریابی مقدمه مجموعه مقالات غبار
- ٦٤ دکتر محمد حسن کاکر حکومت و جامعه در افغانستان، یونیورسیتی تکراس ص ٢٥٢ و ٢٥٥)
- بزیان انگلیسی
- ٦٥ دکتر علی رضوی غزنوی مجموعه مقالات ص ٢٠٠.
- ٦٦ دکتر سرور مولایی مجموعه مقالات ص ١٨٤
- ٦٧ حفیظ منصور، هفته نامه پیام مجاهد ٩ جدی ١٣٧٨.
- ٦٨ نیلاب رحیمی، تقریظی بر افغانستان در مسیر تاریخ انیس، ١٢ جون ١٩٧٨.
- ٦٩ دکتر وکتور کارگن Dr. Victor Korgun در کنفرانس غبار
- ٧٠ کارگن، میز مدمور در B.B.C
- ٧١ دکتر مایکل بری Dr. Michael Barry، کنفرانس غبار، ٢٥ فبروری ٢٠٠١.
- ٧٢ اسناد محرم ١٠٠/٣٧١ Fo ٩٦١
- ٧٣ دکتر اکرم عثمان مجموعه مقالات
- ٧٤ غبار، جلد دوم ص ٢٣٧
- ٧٥ تاریخ معاصر افغانستان از استرداد استقلال تا انقلاب شور. ص ١٠٣
- ٧٦ اسناد محرم ٩٢/٣٧١ Fo ٠٨٤, Fo ٩٩٩ ١٠٠/٣٧١
- ٧٧ استاد تازیباب سه گانه (آرتی) و صحبت‌هایش در زمان محاکمه محمودلی‌خان در بازار شاهی
- کابل بحواله غبار جلد دوم
- ٧٨ غبار، ص ٨١٣
- ٧٩ فایض استبداد ستیزان ص ٢٠.
- ٨٠ غبار، جلد دوم، ص
- ٨١ فرهنگ جلد دوم، ص ٦١٧.
- ٨٢ غبار، جلد دوم ص ١٢٠.
- ٨٣ غبار، ص ٤١
- ٨٤ ترازوی طلائی تقدیم کننده اداره هنر و ادبیات (سعدالدین بها .. حلقه نیرومند دیگری از زنجیر مبارزان دلیر کشور
- ٨٥ ترازوی طلائی
- ٨٦ یادداشت‌های همایون بهاء
- ٨٧ ترازوی طلائی
- ٨٨ غفوری خاطرات ص ٥٤
- ٨٩ غبار، ص ١٣٦ و ١٣٧.
- ٩٠ غبار، ص ٤١.
- ٩١ ترازوی طلائی
- ٩٢ غبار، ص ١٣٣.

۹۳ ترازوی طلائی

۹۴ ترازوی طلائی

۹۵ یادداشت‌های همایون بها.

۹۶ ترازوی طلائی

۹۷ یادداشت‌های همایون بها.

۹۸ پوهنیار ص ۲۵۴

۹۹ غبار، ص ۶۷.

۱۰۰ غفوری، خاطرات صفحات ۲۱۲، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵ و ۲۵۲ میر غلام محمد غبار،

مورخ مبارز

یادآوری:

شماری از کتاب‌های راوی جنبش مشروطه خواهی در افغانستان و سایر منابعی که در این اثر از آن ذکر شده، از جانب انتشارات راه پرچم بشکل دیجیتال تدوین و همگانی شده، با اضافه شماری دگر از کتاب‌های مربوط به جنبش مشروطیت افغانستان از لینک‌های زیرین قابل دسترسی و دانلود است:

۱. افغانستان در مسیر تاریخ - میر غلام محمد غبار - جلد اول

<https://rahparcham1.org/wp-content/uploads/۲۰۲۰/۰۴/The-book-of-Afghanistan-on-the-path-of-history%D۸%AV%D۹%۸۱%D۸%BA%D۸%AV%D۹%۸۶%D۸%B۳%D۸%AA%D۸%AV%D۹%۸۶-%D۸%AF%D۸%B۱-%D۹%۸۵%D۸%B۳%DB%۸C%D۸%B۱-%D۸%AA%D۸%AV%D۸%B۱%DB%۸C%D۸%AE-%D۸%BA%D۸%AA%D۸%AV%D۸%B۱-%D۸%AC%D۹%۸۴%D۸%AF-%D۸%AV%D۹%۸۸%D۹%۸۴.pdf>

۲. افغانستان در مسیر تاریخ - میر غلام محمد غبار - دوم

<https://rahparcham1.org/wp-content/uploads/۲۰۱۹/۱۰/%D۸%AV%D۹%۸۱%D۸%BA%D۸%AV%D۹%۸۶%D۸%B۳%D۸%AA%D۸%AV%D۹%۸۶-%D۸%AF%D۸%B۱-%D۹%۸۵%D۸%B۳%DB%۸C%D۸%B۱-%D۸%AA%D۸%AV%D۸%B۱%DB%۸C%D۸%AE-%D۸%AA%D۸%AV%D۸%B۲-%D۸%AA%D۸%AV%DB%۸C%D۹%BE-%D۹%۸۸-%D۹%۸۵%D۸%AA%D۹%۸۶-%D۸%AC%D۸%AF%DB%۸C%D۸%AF.pdf>

۳. نخستین کتاب درباره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان - پوهاند سید سعدالدین هاشمی - جلد اول - انتشارات راه پرچم

<https://aasmai-book.com/books/۱۱۱۴۸>

۴. افغانستان در پنج قرن اخیر - میر محمد صدیق فرهنگ - جلد اول:

<https://aasmai-book.com/books/۱۰۳۱۴>

۵. افغانستان در پنج قرن اخیر - میر محمد صدیق فرهنگ - جلد دوم

<https://aasmai-book.com/books/۱۱۷۵۱>

۶. ظهور افغانستان نوین - وارتان گریگوریان:
<https://aasmai-book.com/books/۱۲۴۰۰>
۷. سوگندها در تاریخ افغانستان معاصر - نصیر مهرین:
<https://aasmai-book.com/books/۱۲۴۰۱>
۸. تاریخ روابط سیاسی افغانستان از امیر عبدالرحمن خان تا استقلال. جلد اول - لودویک دبلویو آدامک - ترجمه محمدعلی زهما:
<https://aasmai-book.com/books/۱۰۸۰۸>
۹. روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست. لودویک آدامک. جلد دوم:
<https://aasmai-book.com/books/۱۰۸۶۵>
۱۰. حکومت موقت هند در کابل - میر محمد شریف پاکرای
<https://aasmai-book.com/books/۱۲۴۰۲>
۱۱. اسلام و سیاست در افغانستان - اوستا اولسن - ترجمه خلیل زمر
<https://aasmai-book.com/books/۱۲۴۰۳>
۱۲. افغانستان اسلام و تجدد سیاسی - اولیور روا
<https://aasmai-book.com/books/۱۰۷۵۰>
۱۳. تاریخ معاصر افغانستان - سید سعدالدین هاشمی
<https://aasmai-book.com/books/۹۹۶۱>
۱۴. خاطرات ظفرحسن آیبیک
<https://aasmai-book.com/books/۱۲۴۰۵>
۱۵. خاطرات آقابگف
<https://aasmai-book.com/books/۱۰۲۵۸>
۱۶. افغانستان و آسیای میانه در چنبره بازی بزرگ - اکرم عثمان
<https://aasmai-book.com/books/۱۰۷۷۶>
۱۷. کمینترن و خاور - بللیوبسکی، ر. اولیانوفسکی
<https://aasmai-book.com/books/۱۰۲۴۸>
۱۸. مجاهد افغان - ولی زلمی
<https://aasmai-book.com/books/۱۰۹۱۰>
۱۹. لنین و جنبش‌های آزادی بخش ملی در شرق
<https://aasmai-book.com/books/۱۲۴۱۴>
۲۰. مرامنامه اساسیه فرقه استقلال و تجدد
<https://aasmai-book.com/books/۹۹۲۲>

۲۱. کتاب نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان (اولین قانون اساسی افغانستان)
انتشارات راه پرچم

<https://rahparcham1.org/wp-content/uploads/۲۰۱۹/۰۹/%D۹%۸۶%DA%BA%DA%AV%D۹%۸۵%D۹%۸۶%DA%AV%D۹%۸۵%D۹%۸۷-%DA%AV%DA%B۳%DA%AV%DA%B۳%DB%AC-%DA%AF%D۹%۸۸%D۹%۸۴%DA%AA-%DA%B۹%D۹%۸۴%DB%AC%D۹%۸۷-%DA%AV%D۹%۸۱%DA%BA%DA%AV%D۹%۸۶%DA%B۳%DA%AA%DA%AV%D۹%۸۶-%D۹%۸۵%DA%AA%D۹%۸۶-%D۹%۸۶%D۹%۸۷%DA%AV%DB%AC%DB%AC.pdf>

۲۲. «کشف الحال نادر بقلم اعلیحضرت امان الله خان» انتشارات راه پرچم

<https://aasmai-book.com/books/۱۲۴۱۵>

۲۳. سیاحت نامه ابراهیم بیگ - حاجی زین العابدین مراغه ای - جلد اول

<https://aasmai-book.com/books/۱۲۴۱۷>

۲۴. سیاحت نامه ابراهیم بیگ - حاجی زین العابدین مراغه ای - جلد دوم

<https://aasmai-book.com/books/۱۲۴۱۸>

۲۵. سیاحت نامه ابراهیم بیگ - حاجی زین العابدین مراغه ای - جلد سوم:

<https://aasmai-book.com/books/۱۲۴۱۹>

۲۶. شماره های از جریده «وطن» میر غلام محمد غبار: انتشارات راه پرچم

<https://rahparcham1.org/%d۹%۸۸%db%ac%d۸%b۱%da%av%db%ac%d۸%b۱%da%ac%d۸%af%db%ac%d۸%af-%d۸%ac%d۸%b۱%db%ac%d۸%af%db%ac-%d۹%۸۸%da%b۷%da%۸۶-%db%ac%d۸%av%da%af%db%ac-%d۸%av%da%b۲-%d۸%ac%d۸%b۱%db%ac%d۸%af%db%ac-%d۹%۸۸%da%b۷%da%۸۶/>

۲۷. ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد - ظهور «مشروطیت و قربانیان استبداد»
انتشارات راه پرچم:

<https://rahparcham1.org/wp-content/uploads/۲۰۲۵/۰۲/%DA%BA%D۹%۸۷%D۹%۸۸%DA%B۱-%D۹%۸۵%DA%B۴%DA%B۱%D۹%۸۸%DA%B۷%DB%AC%DA%AA-%D۹%۸۸-%D۹%۸۲%DA%B۱%DA%AA%DA%AV%D۹%۸۶%DB%AC%DA%AV%D۹%۸۶-%DA%AV%DA%B۳%DA%AA%DA%AA%DA%AF%DA%AV%DA%AF-%DA%B۳%DB%AC%DA%AF-%D۹%۸۵%DA%B۳%DA%B۹%D۹%۸۸%DA%AF-%D۹%BE%D۹%۸۸%D۹%۸۷%D۹%۸۶%DB%AC%DA%AV%DA%B۱.pdf>

۲۸. سرنشينان كشتي مرگ يا زندانيان قلعه ارگ - عبدالصبور غفوري انتشارات راه پرچم:

<https://rahparcham1.org/wp-content/uploads/2022/08/%D8%B3%D8%B1%D9%86%D8%B4%DB%AC%D9%86%D8%AV%D9%86-%DA%A9%D8%B4%D8%AA%DB%AC-%D9%85%D8%B1%DA%AF-%DB%AC%D8%AV-%D8%B2%D9%86%D8%AF%D8%AV%D9%86%DB%AC%D8%AV%D9%86-%D8%AV%D8%B1%DA%AF-%D9%80-%D8%B9%D8%A8%D8%AF%D8%AV%D9%84%D8%B5%D8%A8%D9%88%D8%B1-%D8%BA%D9%81%D9%88%D8%B1%DB%AC-2.pdf>

۲۹. جنېش مشروطيت در افغانستان - عبدالحی حبيبي

<https://rahparcham1.org/wp-content/uploads/2018/12/%D8%AC%D9%86%D8%A8%D8%B4-%D9%85%D8%B4%D8%B1%D9%88%D8%B7%DB%AC%D8%AA-%D8%AF%D8%B1-%D8%AV%D9%81%D8%BA%D8%AV%D9%86%D8%B3%D8%AA%D8%AV%D9%86-%D8%B9%D8%A8%D8%AF%D8%AV%D9%84%D8%AD%DB%AC-%D8%AD%D8%A8%DB%AC%D8%A8%DB%AC.pdf>



راه‌پرچم‌ناشران‌دیده‌های‌دموکراتیک

www.rahparcham1.org